بیان معانی در کلام ربّانی

(ترجمه و توضیح آیات قرآنی)

جلد ششم

شامل سوره‌های نحل، إسراء، کهف و مریم

تقریر و تدریس:

استاد مصطفی حسینی طباطبائی

به اهتمام

فرهاد بهبهانی

سوره‌ی نَحل

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره بر «**توحید عبادت**» تأکید داشته و این معنا را از طریق «**توحیدِ خالقیّت**» مُدلّل می‌سازد. در این راستا با توجّه به یکتایی خدا در آفرینش، نتیجه می‌شود که صرفاً ذات اقدس إلهی درخور پرستش و بندگی است، نه غیر او که کمترین تأثیری در خلقت پدیده‌ها ندارند. در اثبات این مقصود، به آفرینش انسان و حیوانات و نباتات و پردازش کوه‌ها و کُرات سماوی اشاره شده و از جمله به زنبور عسل و زندگی او توجّه می‌دهد که نام «زنبور عسل» (**نَحل**) در همین ارتباط بر سوره نهاده شده است. چنانکه زنبور عسل از نظر نظامات دقیقی که در خود دارد، نمونه‌ی بارزی از صُنع بدیع خداوند در عالم است[1]. سوره، مکّی است و با توجّه به موارد فوق می‌توان آیات سوره را در ده بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ١ تا ١٧)؛ آفرینش و تدبیر خدا در نظام عالم

بخش دوّم (آیات ١٨ تا ٢٩)؛ احاطه‌ی خدا بر مشرکان و سرانجام ایشان

بخش سوّم (آیات ٣٠ تا ٤٠)؛ احوال و سرآمد متّقیان در تقابل با مشرکان

بخش چهارم (آیات٤١ تا ٥٢)؛ نوید به نیکوکاران و تذکار به منکران

بخش پنجم (آیات ٥٣ تا ٦١)؛ سرزنش مشرکان و دوگانگی‌های آنها

بخش ششم (آیات ٦٢ تا ٧٤)؛ سفره‌ی گسترده‌ی خدا در طبیعت و عبرت‌ها

بخش هفتم (آیات ٧٥ تا ٨٥)؛ توحید و شرک و عنایات إلهی به زندگی آدمی در دنیا

---

(١) ـ برای اطّلاعات بیشتر می‌توان به کتاب «**زنبور عسل**» اثر موریس مترلینگ نویسنده‌ی بلژیکی مراجعه کرد.

بخش هشتم (آیات ۸٦ تا ۹۷)؛ شرح وضع مشرکان در آخرت و نصیحت به مؤمنان

بخش نهم (آیات ۹۸ تا ۱۰۹)؛ حذر از شیطان نفس و دفاع از اصالت قرآن

بخش دهم (آیات ۱۱۰ تا ۱۲۸)؛ اطمینان خاطر به مؤمنان، کجروی‌های یهود و عنایت خدا به صابران.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(آفرینش و تدبیر خدا در نظام عالم)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) أَتَىٰٓ أَمۡرُ ٱللَّهِ فَلَا تَسۡتَعۡجِلُوهُۚ سُبۡحَٰنَهُۥ وَ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ .

« **امر خدا دررسید، پس در آن شتاب مورزید؛ و** (خدا) **از آنچه شریک** (او) **می‌سازند مبرّا و برتر است**»،

در عربی از حادثه‌ی محقّق‌الوقوع به لفظ ماضی تعبیر می‌کنند. از اینرو در متن آیه واژه‌ی «**أَتَی** = آمد»، برای نشان دادن قطعیّت امر درباره‌ی وقوع قیامت و کیفر نهایی بدکاران است. منکران ـ از سر استهزاء و انکار ـ زمان فرا رسیدن قیامت و بروز عذاب را از پیامبر[ص] طلب می‌کردند و آیه‌ی شریفه می‌فرماید شتاب نکنند، مطمئن باشند که حکم خدا اگر (بنا به مصالحی) تأخیر یابد، تخلّف ندارد.

در بخش بعدی آیه ـ چون روی سخن با مشرکان است ـ تصریح می‌نماید که خدا از اینکه دیگران را در کار او مؤثّر بدانند، منزّه است. همه‌ی امور در قبضه‌ی قدرت خداست و انسان‌ها هرکه باشند و به هرجا که روند هرچند اختیاراتی بر طبق نظام إلهی دارند، ولی از حوزه‌ی حاکمیّت خدا خارج نخواهند شد و سرانجام، وعده‌ی إلهی فراخواهد رسید و هرکس به عکس‌العمل کامل اعمالش می‌رسد.

(۲) يُنَزِّلُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةَ بِٱلرُّوحِ مِنۡ أَمۡرِهِۦ عَلَىٰ مَن يَشَآءُ مِنۡ عِبَادِهِۦٓ أَنۡ أَنذِرُوٓاْ أَنَّهُۥ لَآ إِلَٰهَ إِلَّآ أَنَا۠ فَٱتَّقُونِ .

« **فرشتگان را ـ با روح ـ به امر خود بر هریک از بندگانش که بخواهد** (و شایسته بیند) **فرو می‌فرستد که هشدار دهید که معبودی جُز من نیست و در برابر من تقوا پیشه کنید** »،

قول مشهور میان مفسّران این است که مراد از «**روح**» در اینجا «وحی إلهی» است که چون مایه‌ی حیاتِ معنوی برای انسان‌هاست، از آن به «روح» تعبیر شده است. یا مقصود از «روح» می‌تواند روح الأمین (جبرئیل) باشد که ممکن است در ابلاغ وحی إلهی به انبیاء، با گروهی از فرشتگان همراهی شود.

می‌فرماید خداوند تمام انذارها را از طریق وحی پیامبران، به بشر می‌رساند و فرمان می‌دهد که مردمان بنده‌ی انحصاری او باشند و در برابر او ـ یگانه معبود ـ تقوا پیشه کنند.

(۳) خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضَ بِٱلۡحَقِّۚ تَعَٰلَىٰ عَمَّا يُشۡرِكُونَ .

« **آسمان‌ها وزمین را به‌حق آفرید و از آنچه شریک** (او) **می‌سازند برتر است** »،

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال مقطع آیه‌ی قبل ـ ضمیر فاعلی «**أَنَا** = من» را ـ در مقام آفرینش و نعمت‌بخشی ـ توضیح داده و می‌فرماید دربرابر معبودی تقوی پیشه کنید که آفریننده‌ی آسمان‌ها و زمین و از هر شریکی مُبرَّی و برتر است. نظام عظیم جهان ـ با تدبیرها و همآهنگی‌های بی‌نظیری که در تمام اجزاء و روابط آن به چشم می‌خورد ـ «**قدرت**» بیکران، «**علم**» لایَتَناهی و «**یگانگی**» خدا را می‌رساند. انسان با انصاف و تعمّق در این نظام درمی‌یابد که بر کلّ جهان مُهر «حق» خورده و هیچ‌یک از اجزاءِ آن به باطل نیست.

(۴) خَلَقَ ٱلۡإِنسَٰنَ مِن نُّطۡفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ .

« **آدمی را از نطفه‌ای آفرید؛ پس آنگاه او مدافع** (یا ستیزه‌جویی) **آشکار است** »،

آیه‌ی شریفه پس‌از اشاره به جهان کائنات در آیه‌ی قبل، به خلقت انسان پرداخته و تذکّر می‌دهد که وجود آدمی از مایع ناچیزی (نطفه) با هدایت خدای‌تعالی شکل گرفت. سپس می‌فرماید اینک او (انسان) «خصیم» است. واژه‌ی «**خصیم**» در قرآن به دو معنی مثبت و منفی آمده: (**۱**) مدافع و جانبدار (**وَ لَا تَكُن لِلْخَآئِنِينَ خَصِيمًا** ـ نساء/۱۰۵) و (**۲**) ستیزه‌گر (**فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ** ـ یس/۷۷). با توجّه به معنای اوّل واژه، آیه‌ی شریفه در بیان عظمت آفرینش إلهی است که انسانی نشأت یافته از نطفه‌ای ناچیز، به مرحله‌ی موجود توانمندی می‌رسد که آشکارا سخن می‌گوید و از خود یا دیگری دفاع می‌کند. امّا بنا به معنای دوّم واژه‌ی مزبور، آیه‌ی شریفه در مقام بیان ملامت و سرزنش خداست‌که آن موجود پدید آمده از نطفه‌ای ناچیز، متعاقباً خود را قادر مستقل دانسته با خالق و منشأ وجودی خود به مخاصمه می‌پردازد! ولی از آنجا که سیاق آیات در مقام بیان عظمت خلقت إلهی است ـ و نه در موضع شکوه از گستاخی آدمی ـ به نظر می‌رسد که معنای اوّل مراد باشد.

(۵) وَٱلۡأَنۡعَٰمَ خَلَقَهَاۗ لَكُمۡ فِيهَا دِفۡءٞ وَمَنَٰفِعُ وَمِنۡهَا تَأۡكُلُونَ .

« **و دام‌ها را برای شما بیآفرید؛ در آنها** (برایتان) **پوششی گرم و منافعی است و از آنها می‌خورید** »،

در پی‌گیری توضیح آفرینش إلهی، به جهان حیوانات پرداخته عنایت و لطف خدا را نسبت به انسان در خلقت چهارپایان برمی‌شمرد. استفاده از پشم، پوست، شیر، گوشت و حتّی فضولات چهارپایان (به عنوان کود) همه از وسائل پیشبرد زندگانی مادّی انسان است.

(۶) وَلَكُمۡ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسۡرَحُونَ .

« **و در آنها ـ چون** (شامگاهان) **از چرا برمی‌گردانید و آنگاه که** (صبحگاهان) **به چرا روانه می‌دارید ـ برایتان زیبایی است** »،

لذّت و مِهری در انسان نسبت به چهارپایان هست. شُکوه و زیبایی گله در صحرا مایه‌ی مسرّتی در خاطرهاست و به خصوص برگشت آنان به اصطبل در انتهای روز و با پستان‌های پر از شیر، برای صاحب گله پاداش‌دهنده و وَجدآور است.

(۷) وَ تَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَالِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنفُسِ ۚ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ .

« **و بارهای گران شما را** (از شهری) **به شهری می‌برند که** (بدون آنها) **جُز با مشقّت تن، بدآن نمی‌توانستید رسید؛ همانا خداوندتان** (بر شما) **رئوف و مهربان است** »،

البتّه اگرچه امروزه وسائل حمل و نقل عوض شده، ولی در مواردی بازهم باید به چهارپایان تکیه کرد. به ویژه که آیه‌ی شریفه از وسائل طبیعی سخن می‌گوید (هرچند وسائل مصنوعی و ساخته‌های آدمی نیز به خواست و توفیق خدا فراهم آمده است). مقطع آیه اعلام می‌دارد که ای انسان‌ها خدایتان دوستدار و خیرخواه شماست که این‌چنین پیش‌بینی‌ها برای زندگانیتان در دامن طبیعت فراهم آورده است (پس نواهی و تأکیدات او را جدّی بگیرید که به نفع شماست).

(۸) وَ الْخَيْلَ وَ الْبِغَالَ وَ الْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَ زِينَةً ۚ وَ يَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ .

« **و اسبان و استران و خران را** (پدید آورد) **تا بر آنها سوار شوید و** (برایتان) **زینتی است و چیزها**(ی دگر) **آفریند که** (شما فعلاً) **نمی‌دانید** »،

آیه‌ی شریفه همچنان در بیان نقش چهارپایان در زندگی انسان می‌باشد و در این راستا به دسته‌ای از چهارپایان اشاره شده که علاوه بر حمل و نقل، در سواری و مسافرت انسان‌ها نیز نقش داشته‌اند. به علاوه از علاقه و دلبستگی مردمان به آن حیوانات یاد شده؛ همانگونه که علاقه به اسب و پرورش آن برای سوارکاری و مسابقات، امروزه بسیاری را ـ در نقاط مختلف دنیا ـ به خود جلب کرده و این‌موضوع حتّی در عصر ماشین جایگاه خاصّ خود را دارد.(۱)

در مورد آخرین بخش آیه، البتّه عرب صدراسلام نمی‌دانست که مراد از چیزهای دگر ـ به جُز چهارپایان ـ که می‌تواند برای حمل و نقل و سواری به کار رود، چیست؟ ولی امروزه با پیدایش وسائط نقلیّه‌ی ماشینی(اعمّ از زمینی یا هوایی که زمینه‌ی فکری لازم و همچنین موادّ خام مورد احتیاج برای رسیدن به آنها را نیز خداوند در انسان و محیطش نهاده است) تأویل آیه‌ی فوق ـ پس‌از قرون مُتَمادی که از نزول آن می‌گذرد ـ روشن می‌شود. خصوصاً درخور توجّه آنکه درآیات ۳ و٤ و۵ که سخن از خلقت آسمان‌ها و زمین و انسان و چهارپایان است، فعل ماضی «**خَلَقَ**» به کار رفته درصورتی‌که در مقطع آیه‌ی۸ واژه‌ی «**يَخْلُقُ**» که فعل مضارع می‌باشد ذکر شده است. البتّه قول تفسیری دیگری نیز برای آیه هست که

(۱) با استناد به آیه‌ی فوق ـ بر این پایه که کاربرد حیوانات مذکور (اسب و استر و خر) فقط برای حمل و نقل و سواری ذکر شده ـ برخی از مفسّران خوردن گوشت آنها را حرام دانسته‌اند.

مراد، خلق حیواناتی در ژرفنای دریاها و جنگل‌ها می‌باشد که آن‌روز، کسی از وجود آنها خبر نداشت. ولی این قول، با تعلیل بخش اوّل آیه (یعنی **لِتَرْكَبُوهَا** = تا بر آنها سوار شوید) همراه نیست.

(۹) **وَ عَلَى ٱللَّهِ قَصْدُ ٱلسَّبِيلِ وَمِنْهَا جَآئِرٌ وَلَوْ شَآءَ لَهَدَىٰكُمْ أَجْمَعِينَ .**

« **و نمودن راه راست بر خداست و برخی از آنها** (راه‌ها) **کژراهه است و اگر** (خدا) **می‌خواست همگیِ شما را هدایت می‌کرد** »،

پس‌از سخن از آفرینش جهان وخلقت انسان وحیوان و نعمت‌های گوناگونی‌که درحیوانات برای انسان هست، پیش‌از آنکه به نباتات (آیات ۱۱ و۱۰) و جمادات (آیات ۱۳و۱۲) بپردازد، از «هدایت خدا[1]» و«اختیار انسان[1]» سخن گفته است. مقصود از «**قَصْدُ السَّبِيل**» در آیه‌ی شریفه «راه راست و مستقیم» است، چنانکه طبرسی در مجمع البیان گفته «قَصد» در لغت به معنی «صاف بودن راه» است (**استقامة الطّريق**) و علاّمه‌ی طباطبایی در المیزان می‌گوید: گرچه «**قَصد**» معنی مصدری دارد، امّا در آیه تبدیل به صفت شده و به مفهوم «قاصد = راست و مستقیم» آمده است.

آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که روشن ساختن راه حق با خداست و سوای آن (خدا می‌داند که) راه‌های باطل نیز در دنیا وجود دارد. اگر خدا می‌خواست می‌توانست که همگان را به جبر به راه حق بَرَد (به گونه‌ای انسان را بیافریند که جُز به راه رضای خدا نرود و یا متعاقب هر انحرافی، بلافاصله او را چنان مجازات نماید که کسی جرأت تجاوز از امر وی را به خود راه ندهد) ولی نسل بشر را خدا چنین نخواسته و انسان را در انتخاب راه و عقیده، آزاد گذارده است.

(۱۰) **هُوَ ٱلَّذِىٓ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً لَّكُم مِّنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ .**

« **اوست که از آسمان آبی نازل ساخت که** (آب) **شُرب شما از آن است و هم از آن، روییدنی**(هایی) **که** (رمه‌های خود را) **در آن می‌چرانید** »،

بهره‌ی انسان از آب محتاج توضیح نیست؛ چه بهره‌ی مستقیم او از آن، و چه بهره‌ی غیرمستقیم که وسیله‌ی پرورش نباتات و حیوانات است و به مواهب حیوانات در زندگی انسان قبلاً (آیات ۸←۵) اشاره فرمود.

(۱۱) **يُنۢبِتُ لَكُم بِهِ ٱلزَّرْعَ وَٱلزَّيْتُونَ وَٱلنَّخِيلَ وَٱلْأَعْنَٰبَ وَمِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .**

---

(۱) ـ «هدایت خدا» و «اختیار انسان» هردو از نعمت‌های بزرگ إلهی است. چه مصیبتی می‌بود اگر خدا انسان را با خواست‌های غریزی و نفسانی و عقل اشتباه‌کار، تنها می‌گذاشت و همین‌طور چه دنیای بی‌لطفی می‌بود اگر انسان‌ها ملزم به «خوب بودن» می‌شدند (که دراین‌صورت همه‌ی مبارزات حقّ‌پرستان ومجاهدت انسان‌ها در طول تاریخ برای جدا سازی «حق» از «باطل» بی‌معنا می‌گردید).

« **بدآن** (آب) **کِشت و زیتون و درختان خرما و انگور و از همه** (نوع) **ثمرات برایتان می‌رویاند؛ همانا در اینها برای اهل فکرت نشانه‌ای است** »،

از اینکه علّت مستقیم رویش کشت (زراعت) و رویش گیاهان آب ذکر شده، معلوم می‌شود که قرآن نظام «علّت و معلول» را در جهان پذیرفته است.[1] در واقع می‌فرماید خدا آب و خاک را آفرید و نظامی در عالم قرار داد که به وسیله‌ی آن دو، گیاهان پرثمر از زمین بروید و البتّه اداره‌ی آن نظام نیز به دست اوست. در مقطع آیه اهل فکر و توجّه را به این نظام ـ به عنوان نشانه‌ای از حسابگری در کار عالم و در نتیجه وجود حسابگر ـ توجّه می‌دهد.

(۱۲) وَسَخَّرَ لَكُمُ ٱلَّيۡلَ وَٱلنَّهَارَ وَٱلشَّمۡسَ وَٱلۡقَمَرَۖ وَٱلنُّجُومُ مُسَخَّرَٰتُۢ بِأَمۡرِهِۦٓۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٖ لِّقَوۡمٖ يَعۡقِلُونَ .

« **و شب و روز و خورشید و ماه را به نفع شما مسخّر کرد و ستارگان** (نیز) **به فرمان او مسخّرند؛ به راستی در این**(امور) **برای گروهی که خردورزی می‌کنند نشانه‌هاست** »،

یعنی، هیچ‌یک از عوامل طبیعی آزاد نیست که بی‌ضابطه بچرخد، بلکه همه بر طبق نظام تعیین‌شده‌ی إلهی در حرکتند. درمورد گردش شب و روز و خورشید و ماه، تصریح گردیده که نظام مقرّر آنها بر اساس نیازهای بشر تنظیم گردیده است. ولی درمورد ستارگان ـ که اثر چندان مستقیمی بر زندگی انسان ندارند ـ فقط سخن از تسخیر رفته و به تنظیم تسخیر درتطبیق با زندگی بشر، اشاره‌ای نیست. همچنین در آیات قبل سخن از پدیده‌های روی زمین و سفارش تفکّر درباره‌ی آنها بود؛ در این آیه از پدیده‌های آسمانی سخن

---

(۱) ـ مذهبیّون غرب بینشی از خدا ارائه داده‌اند که قانون «علّت و معلول» را در دنیا رد می‌کند؛ تصوّر داشته‌اند اگر عِلَلِ طبیعی برای پدیده‌ها تصدیق شود، دیگر جایی برای خدا نخواهد ماند! بدین‌ترتیب، وقتی پیشرفت علوم عللی برای پدیده‌ها روشن ساخت، منطق از هواداران مذهب در اروپا سلب گردید. اشکال بسیاری از بی‌خدایان شرق نیز در عدم درک خدا، این است که تحت تأثیر کتب مادّی غرب قرار دارند که خدای معرّفی‌شده توسّط مذهبیّون آن جوامع را ـ در تغایر با قانون «علّت و معلول» ـ رد می‌کند. امّا قرآن چنین خدایی معرّفی نمی‌کند، بلکه می‌گوید خدا جهان را با تمام موادّ و پدیده‌هایش بر اساس «علّت و معلول» آفرید و در دنیا قوانین طبیعی (علمی) جاری است و خالق و حافظ آن قوانین خداست (و بنابراین هرچه، با پیشرفت علم، ظرافت آن قوانین روشن‌تر گردد، حق‌است که مردم بیشتر خداشناس شوند). به عبارت دیگر، خدا «علّت العلل» است و مشیّت او در عالم بر پایه‌ی نظام «علّت و معلول» جاری است. بنابراین اگر عِلَلی برای پدیده‌ها یافت می‌شود، دلیل آن نیست که «علّت العلل» نباشد. چنانکه مثلاً مراحل تولید در هرکارخانه برمبنای علل و اسبابی تنظیم گردیده ولی این امر دلیل آن نیست که فرآیند تولید و ساختار کارخانه مخترع و تنظیم کننده‌ای نداشته باشد. همچنین تصدیق نظام «علّت و معلول» نفی معجزات نمی‌کند زیرا خدا اسیر قوانین‌اش نیست و می‌تواند هرکجا اقتضا بداند خارج از قوانین و یا از طریق تأثیرگذاری بر جریان قوانین، امری‌را به انجام رساند. از اینرو عذاب‌ها و یا تأییدات خاصِّه‌ی إلهی نیز ـ در ماوراء و یا چهارچوب قوانین ـ در دنیا هست.

گفته و سفارش به تأمّل و تعقّل درباره‌ی آنها می‌فرماید. به علاوه در آیه‌ی قبل، کلّ نظام رویش گیاهان را از زمین به وسیله‌ی آب، به عنوان نشانه‌ای (**لَآيَةً**) برای اهل فکر شمرد و در اینجا می‌فرماید که در نظام شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان، برای عاقلان نشانه‌ها (**لَآیات**) است.

(۱۳) وَ مَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي ٱلْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُۥٓ ۗ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ .

« و (همچنین) **هرآنچه در زمین به رنگ‌های گوناگون برایتان آفرید؛ بی‌شک در آنها برای گروهی که پند می‌گیرند نشانه‌ای است »،**

یعنی علاوه بر آفرینش حیوان و نبات و جماد، خداوند ـ برای شیرینی زندگی انسان و تلطیف روحی او ـ به زیبایی توجّه داشته و امور «دلپذیر» در طبیعت فراهم آورده است. در مقطع آیه پس‌از دعوت به تفکّر (آیه‌ی۱۱) و تعقّل (آیه‌ی۱۲) مرحله‌ی پندآموزی و عبرت را مطرح ساخته‌است. بدین‌ترتیب در آیات شریفه، سلسله مراتب هستی از جهان کائنات (آیه‌ی۳) تا انسان (آیه‌ی٤) و حیوانات (آیات ۸←۵) و گیاهان (آیات ۱۱و۱۰) و جامدات (آیه‌ی۱۲) بیان گردیده و سرانجام به زیبایی‌های طبیعت (آیه‌ی فوق) رسیده و می‌فرماید اینها همه برای اهل عبرت نشانه‌ای از اصل واحد توحید است.

(۱۴) وَهُوَ ٱلَّذِي سَخَّرَ ٱلْبَحْرَ لِتَأْكُلُواْ مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُواْ مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا ۖ وَتَرَى ٱلْفُلْكَ مَوَاخِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ .

« و اوست که دریا را مسخّر گردانید تا از آن گوشت تازه بخورید و پیرایه‌هایی ـ که در بر می‌کنید ـ از آن برون آورید؛ و کشتی‌ها را می‌بینی که شکافنده در آن (پیش می‌روند) **و تا از فضل او** (بهره) **جویید و باشد که سپاس دارید »،**

به دنبال توصیف موجودات و گیاهان و جامداتی که به امر خدا پدید آمده و نظام یافته‌اند (آیات قبل) در آیه‌ی فوق به دریا پرداخته و منافعی را که از آن بر زندگی انسان مترتّب است به طور کلّی توضیح داده است.

چون نیاز انسان به خوراک بیش‌از هرچیز دیگر است، لذا ابتدا این جنبه از فوائد دریا را توضیح داده و خصوصاً ذکر «**لَحْمًا طَرِيًّا** = گوشت تازه» پاکیزه بودن موادّ غذایی از دریا را می‌رساند که دلیلی ندارد فقط به نوع به خصوصی از ماهی‌ها (ماهی فَلس‌دار) محدود شود (مائده/توضیح آیه‌ی٩٦).

مقصود از «**حِلْيَه** = زینت و پیرایه» مروارید و مرجان و همه‌ی زینت‌آلاتی است که از دریا استخراج می‌شود. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اسلام دینی خشک و بی‌اعتنا به زیبایی و آراستگی نیست، بلکه اینگونه لطافت‌های زندگی را در حدّ اعتدال، منظور می‌دارد.

بخش آخرین آیه در مورد کشتی است که اساس ساختمان و عملکرد آن بر پایه‌ی قانون «اَرَشمیدس» در زمینه‌ی تقلیل وزن اجسام در سیّالات قرار دارد و از مواهب خداست که چنین قانونی را در طبیعت نهاد

تا ساختِ کشتی میسّر گردد؛ و چنانکه می‌دانیم کشتی در طول تاریخ، نقش مهمّی در انتقال و گسترش تمدّن‌ها و توسعه‌ی روابط بازرگانی و تجاری بین اقوام و ملل ایفا کرده است (لقمان/۳۱).

مقطع آیه تشویق و ترغیب نسبت به سپاس انسان‌ها در برابر مراحم إلهی است؛ این‌که از نعمت، در جهت رضایت مُنعِم استفاده کنند و جانب عدل و انصاف را نگه دارند. (نه آنکه مثلاً اقیانوس‌ها محلّ انجام آزمایش‌های اتمی شود و از کشتی‌ها برای انواع تجاوزها استفاده گردد).

(۱۵) وَأَلْقَىٰ فِي ٱلْأَرْضِ رَوَٰسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَٰرًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ .

« **و در زمین کوه‌های استوار افکند تا شما را نلرزاند، و رودها و راه‌ها** (قرار داد) **باشد که راه یابید** »،

آیه‌ی شریفه در ارتباط با نفی حرکت وضعی و انتقالی کره‌ی زمین نیست، بلکه سطح زمین را از دیدگاه ساکنان در نظر دارد. می‌فرماید اگر زمین پوسته‌ای بدون کوه‌ها می‌بود ـ با گازها و موادّ مُذابی که در درون دارد ـ همواره در معرض لرزش و زلزله قرار داشت. حال‌آنکه اکنون زلزله، از حوادث غیرعادی است (لقمان/۱۰).

منظور از «**لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُون** = باشد که راه یابید» در ارتباط با رودها و راه‌ها، راه‌یابی جغرافیایی است. اگر زمین فقط متشکّل از «کوه‌های سخت» و «دریاها» بدون هیچ‌گونه راه‌های صحرایی و رودها می‌بود، راهیابی و انتقالات مشکل می‌شد.

(۱۶) وَعَلَٰمَٰتٍ ۚ وَبِٱلنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ .

« **و علامت‌ها** (نهاد) **و ایشان به** (وسیله‌ی) **ستارگان هدایت می‌شوند** »،

اگر همه چیز در عالم هم‌شکل می‌بود، تشخیص هر مکان از مکان دیگر امکان نداشت و هم از اینروی کوه‌ها، جادّه‌ها، رنگ‌ها و به طور کلّی علائم مختلف در عالم هست و هرکجا خصوصیّات خود را داراست. ستارگان نیز وسیله‌ی تعیینِ جهت برای ملوانان و گُم‌گشتگان در بیابان‌ها بوده است.[1] چنانکه فرموده «**وَ هُوَ الَّذِی جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُواْ بِهَا فِی ظُلُمَاتِ الْبَرِّ وَالْبَحْرِ** = و اوست آنکه ستارگان را برای شما قرار داد تا به وسیله‌ی آنها در تاریکی‌های خشکی و دریا راه یابید» (انعام/۹۷)

---

(۱) ـ اساساً قرآن، در معرّفی خدا و آخرت، دو مادّه‌ی فکری را برای بحث خود برگزیده است: طبیعت و تاریخ. قرآن به این هر دو، مرتّباً اشاره کرده قدرت و حکمت مستولی بر عالم را می‌نمایاند. آیات فوق نمونه‌ای از بحث طبیعت است که طی آن مثال‌های ملموس آورده، صنعت و تقدیر و روابط پدیده‌ها را با زندگی انسان تذکّر می‌دهد. به همین ترتیب در آیات متعدّد دیگر به شرح حال اقوام و اجتماعات پرداخته و قواعدی را یادآور می‌شود که جا دارد خوانندگان قرآن، آنها را مدّ نظر و تأمّل قرار دهند. در قدیم کاروانیان در بیابان‌ها و دریانوردان در دریاها، شبانگاهان از ستارگانی که موقعیّتشان در طول شب ثابت به نظر می‌آمد ـ مانند ستاره‌ی قطبی که همواره در انتهای دُبّ اکبر بالای قطب شمال زمین دیده می‌شود ـ در مسیریابی استفاده می‌کردند.

(۱۷) أَفَمَن يَخۡلُقُ كَمَن لَّا يَخۡلُقُۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ .

« **پس آیا آنکه** (چنین پدیده‌هایی) **می‌آفریند همانند کسی است که** (هیچ) **خلقتی ندارد؟ چرا پند نمی‌گیرید؟!**»،

پس از ذکر آثار حکمت و قدرت إلهی در عالم و نعمت‌هایی‌که برای زندگی بشر ترتیب داده شده، مشرکان ـ یعنی همه‌ی کسانی را که از نوع انسان و غیرانسان مظاهر خدایی برای خود ساخته و بنده‌ی این‌گونه عوامل شده‌اند ـ مخاطب قرار داده و می‌پرسد چگونه غیرخدا را در ردیف خدا قرار می‌دهند و چنان با آنها رفتار می‌کنند و به آنها دلبسته‌اند که باید نسبت به خدای عالم می‌بود؟ چرا متذکّر حقایق نشده و به جای آزادی و آزادگیِ «توحید» ذلّت و اسارت شرک و بت‌پرستی را (در ابعاد گوناگون) پذیرفته‌اند ؟!

بخش دوّم

(احاطه‌ی خدا بر مشرکان و سرانجام ایشان)

(۱۸) وَ إِن تَعُدُّواْ نِعۡمَةَ ٱللَّهِ لَا تُحۡصُوهَآۗ إِنَّ ٱللَّهَ لَغَفُورٞ رَّحِيمٞ .

« **واگر** (بخواهید) **نعمت‌های خدا را بشمرید، شمارش آن نتوانید، همانا خدا آمرزگار و مهربان است** »،

با توجّه به آیات بخش قبل، در آیه‌ی فوق می‌فرماید که نعمت‌های إلهی به آنچه گفته شد محدود نیست و طبیعت و عالم هستی، بسیار عمیق‌تر از اینهاست. به عبارت دیگر، آفرینش خدا همچون دریایی است که هرچه انسان در آن غوّاصی کند آیات جدیدی می‌یابد (توضیح آیه‌ی۳٤ سوره‌ی ابراهیم).

مقطع آیه مشعر بر آن است که اگر بشر جهتِ زندگیِ خود را به سوی خدا برگرداند ـ خدایی‌که شرک به او هیچ دلیل منطقی ندارد ـ و در روش‌ها و تصمیم‌هایش خشنودی خدا را در نظر گیرد، غفران و رحمت إلهی را برای خود خواهد خرید.

(۱۹) وَ ٱللَّهُ يَعۡلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعۡلِنُونَ .

« **و خدا آنچه را پنهان می‌دارید و آنچه را آشکار می‌کنید می‌داند** »،

یعنی، ای انسان‌ها چه به سوی خدا روید و چه نروید، او به آشکار و پنهان شما آگاه است (رعد/۱۰).

انسان است که اگر در یک بُعد هستی مستغرق شد، بُعد دیگر را درک نمی‌کند. مثلاً در خواب آدمی به درون می‌رود و در آن‌حال از عالَمِ خارج بی‌خبر می‌ماند. ولی خداوند چون محیط بر هستی است، فاقد چنین وضعیّتی است و آشکار و پنهان امور برای او یکسان است.

(۲۰) وَ ٱلَّذِينَ يَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ لَا يَخۡلُقُونَ شَيۡـٔٗا وَ هُمۡ يُخۡلَقُونَ .

« **وکسانی را که غیر خدا می‌خوانند آنها چیزی نمی‌آفرینند و خود آفریده می‌شوند** »،

یعنی، برخلاف خدا که واقف به آشکار و پنهان و آفریننده‌ی همه‌چیز است، بت‌هایی که انسان‌ها برای خود پرداخته و پیاپی می‌سازند و سرسپرده‌شان می‌شوند، مخلوق و محدود بوده سزاوار بندگی نیستند. معبودیّت، منحصر در خالقیّت است و فقط خداست که همه‌ی خلق از اویند و او بدون خالق است. در مَثَل، همچون آب که همه‌چیز را مرطوب می‌سازد ولی خود رطوبتش را از جایی نمی‌گیرد، بلکه رطوبت، قرین ذات آب است؛ خلقت هم از اراده‌ی إلهی برمی‌خیزد و بر او حکومت ندارد.[1] فقط چنین مقامی شایسته‌ی بندگی است.

---

(۱) ـ در اینجا ممکن است مطرح شود که امروزه با پیشرفت علوم، شواهد حاکی از آن است که بشر به آفرینش موجودِ زنده هم دست خواهد یافت. ولی اگر چنین شرایطی هم پیش آید (و مثلاً بتوانند تک سلّولی با استفاده از موادّ و قوانین شیمیایی و بیوشیمیایی در آزمایشگاه بسازند) از طریق شناخت و به کارگیری قوانین حاکم بر مادّه و غیر مادّه بوده که آن قوانین از خداست. به عبارت دیگر حتّی در آن شرایط نیز در واقع انسان کپی‌برداری کرده و خلقتی « از خود» نیاورده است.

(۲۱) أَمْوَٰتٌ غَيْرُ أَحْيَآءٍ وَ مَايَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ .

« مردگانند نه زندگان و نمی‌دانند که چه زمان برانگیخته خواهند شد »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه در وصف بت‌هایی است که انسان‌ها در دنیا سرسپرده‌شان می‌شوند. می‌فرماید همه‌ی خدایان زمینی که انسان‌ها برای خود برمی‌گزینند، مردگانند و از عاقبت خویش هم خبر ندارند. با توجّه به واژه‌ی «**يُبْعَثُون** = برانگیخته می‌شوند» که اطلاق به جماد ندارد، آیه‌ی کریمه تا حدّی می‌رساند که اصنام مشرکان عرب، مظاهری از شخصیّت‌های محبوبشان بوده‌اند (که روزی برانگیخته خواهند شد) چنانکه در هندوستانِ امروز نیز همه‌ی مجسّمه‌هایی که مورد پرستش قرار می‌گیرد، سمبل‌های انسان‌هایی چون شیوا و تارا و غیره می‌باشند.

(۲۲) إِلَٰهُكُمْ إِلَٰهٌ وَاحِدٌ فَٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْأَخِرَةِ قُلُوبُهُم مُّنكِرَةٌ وَهُم مُّسْتَكْبِرُونَ .

« **معبود شما معبودی** (خدای) **یگانه است؛ وکسانی‌که به‌آخرت ایمان ندارند دل‌هایشان در انکار** (حق) **است و ایشان** (از پذیرش آیات‌خدا) **استکبار می‌ورزند** »،

آن‌مقامی که درخورِ عبادت بوده و جا دارد که انسان‌ها سرسپرده‌اش شوند و در برابر او خاضع گردند، خدای یگانه است که خالق همه‌چیز و واقف به آشکار و پنهان و بی‌شریک است.

بخش بعدی آیه وصف مشرکان است که نسبت به آخرت بی‌ایمانند و همه چیز را محدود به این جهان می‌بینند؛ خداوند ریشه‌ی این دلبستگی شدید به دنیا را استکبار نفس دانسته است. تعلّق بیش از حدّ به خود و ملموسات، افراد را خودبزرگ‌بین ساخته خود را بالاتر از آن می‌بینند که در برابر حقّی خارج از وجود و افکار خویش، تواضع کنند.(۱)

(۲۳) لَا جَرَمَ أَنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُۥ لَا يُحِبُّ ٱلْمُسْتَكْبِرِينَ .

« بی‌شک (حقّاً) **خدا آنچه را پنهان می‌سازند وآنچه را آشکارمی‌کنند می‌داند؛ و همانا او مستکبران را دوست ندارد »،**

یعنی، خداوند به آن روحیّه‌ی استکباری در منکران حق واقف است و به هرآنچه از آن روحیّه ـ آشکار و پنهان ـ سرمی‌زند آگاهی دارد و نتیجه‌ی اعمال همه را بر طبق نظام پاداش و کیفر خویش خواهد داد. این مضمون قبلاً در آیه‌ی ۱۹ در مقام توصیف خدا در برابر بت‌ها ذکر گردید و اینجا در موضع اعلام خطر آمده است. زمخشری واژه‌ی «**لاجَرَمَ**» را در ابتدای آیه به معنی «حقّاً» تفسیر نموده است.

---

(۱) ـ اینگونه افراد اگردرست بیندیشند درمی‌یابندکه با محدودساختن همه‌چیز به این دنیا، در حقیقت خودرا پست ساخته‌اند. اعتقاد به آخرت باعث می‌شودکه انسان هستی‌اش را وراءِ این عالم بداند و در نتیجه به وجودخویش وسعت می‌بخشد. انسانِ وسیع کسی است که روح او در اتّصال به خدا و آخرت وسعت یافته است. چنین کسی خود را به هوای نفس یا خواست‌های دنیوی نمی‌فروشد، بلکه میدان فروش او بسیار وسیع‌تر از آشفته‌بازار این دنیاست.

(۲۴) وَإِذَا قِيلَ لَهُم مَّاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوٓاْ أَسَٰطِيرُ ٱلْأَوَّلِينَ .

« و چون به آنها گفته شود خداوندتان چه نازل کرده است؟ گویند: افسانه‌های پیشینیان »،

واژه‌ی «اَساطیر» جمع «اُسطوره»، در اصل به معنی «تاریخ» بوده ـ چنانکه کلمه‌ی «History» در زبان انگلیسی از همان ریشه است ـ ولی به تدریج تعبیر به سخنانی شده که سندی ندارد و همچون قصّه‌های خیالی است!

از خصوصیّات مستکبران این است که وقتی از آنها درباره‌ی قرآن نظرخواهی می‌شود، می‌گویند: تمامش قصّه است، قصّه‌ی گاو و زنبور و افسانه‌های پیشینیان! یعنی، موضوع را کوچک جلوه داده و از شأن خود به دور می‌دانند که در آیات خدا بیاندیشند! و اهمّیّت مسائل را دریابند.[۱] این معاندان، قرآن کریم را در ردیف افسانه‌های کهن می‌شمرند (انعام/۲۵ـ انفال/۳۱ـ مؤمنون/۸۳ ـ قلم/۱۵ ـ مطفّفقین/۱۳).

(۲۵) لِيَحْمِلُوٓاْ أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ ٱلَّذِينَ يُضِلُّونَهُم بِغَيْرِ عِلْمٍۗ أَلَا سَآءَ مَا يَزِرُونَ .

« تا به روز رستاخیز بار گناهانشان را به تمامی بردارند و (همچنین) **از بار گناهان کسانی‌که ـ بی‌هیچ دانشی ـ گمراهشان می‌سازند؛ آگاه باشید چه بد است آنچه بر دوش می‌کشند »،**

یعنی، منکران، با تهمت‌هایی که بر قرآن می‌بندند، بار گرانی برای آخرت خود برمی‌دارند. ذکر کلمه‌ی «**كامِلَةً**» در آیه در این ارتباط، نشان می‌دهد که کفّار مسئول همه‌ی گناهان خویش‌اند ولی کلمه‌ی «**مِنْ**» می‌رساند که پیروان آن مستکبران هم بدون مسئولیّت نخواهندبود. زیرا آن‌کس‌که پیرو گمراهی‌ها می‌شود، در اشاعه‌ی گمراهی‌ها شریک است؛ و مستکبران با تلاشی‌که در بی‌اعتبار ساختن حق به کار می‌برند، هم خود گناهکارند و هم مقداری از بار گناهان تابعین خود را حمل می‌کنند. البتّه این تفسیر، بنا بر آن است که واژه‌ی «**مِنْ**» در آیه برای تبعیض آمده باشد نه بیان؛ که اگر «**مِنْ**» بیانیّه باشد مراد آن است که: آنها هم بار گناهان خود را برمی‌دارند و هم باری از جنس گناهان مریدان خویش را که گمراهشان ساخته‌اند.

ذکر «**يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْم** = بی‌هیچ دانشی گمراهشان می‌کنند» می‌رساند که اگر تابعین منصفانه تفکّر می‌کردند، آگاه شده و پیرو گمراهی‌ها نمی‌شدند و درصورتی‌که این قید مربوط به گمراه کنندگان باشد (چنانکه ظاهر است) نشان می‌دهد که آنها علمی نداشتند و با مغالطات و تکیه بر نقلیّات و سفسطه‌ها مردم را گمراه می‌کردند و برهان نمی‌آوردند. حدیث نبوی که در کتب حدیث آمده آیه را به خوبی توضیح می‌دهد: «مَنْ دَعا اِلی هُدًی کانَ لَهُ مِنَ الأَجْرِ مِثْلُ اُجُورِ مَنْ تَبِعَهُ لایَنْقُصُ ذلِکَ مِنْ اُجُورِهِمْ شَیْئًا وَ مَنْ دَعا اِلی ضَلالَةٍ کانَ عَلَیْهِ مِنَ الإِثْمِ مِثْلُ آثامِ مَنْ تَبِعَهُ لایَنْقُصُ ذلِکَ مِنْ آثامِهِمْ شَیْئًا = هر دعوتگری که مردم را به حق و هدایت دعوت کند و گروهی او را پیروی نمایند، مانند ایشان پاداش خواهد داشت بدون آنکه

---

(۱) ـ مستشرق فرانسوی «بلاشر» می‌گوید : داستان‌هایی که در قرآن آمده، عرب‌ها ازقبل می‌دانستند ولی هنر قرآن این بود که به‌جا از آنها استفاده کرده و شکل استدلالی به آنها بخشید و نتائجی در جهت هدایت مردم از آنها گرفته است. این گفته البتّه تا حدّی درست است ولی بنا به گزارش قرآن مجید، تمام داستان‌های قرآن را عرب‌ها از قبل نمی‌دانستند (هود/۴۹)

چیزی از پاداش هدایت‌یافتگان کم شود، و هر دعوتگری که مردم را دعوت به ضلالت کند و عدّه‌ای او را پیروی نمایند، بر اوست مثل گناهانِ کسانی که تبعیّتش کردند بدون آنکه چیزی از گناه گمراه‌شدگان کاسته گردد.» (التّاج الجامع للاصول/ج ۱/ ص ۷۵).

(۲۶) قَدْ مَكَرَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَأَتَى ٱللَّهُ بُنْيَـٰنَهُم مِّنَ ٱلْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ ٱلسَّقْفُ مِن فَوْقِهِمْ وَأَتَىٰهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ .

« **به یقین پیش از آنها** (نیز) **کسانی راه مکرسپردند، پس خدا بنیانشان را از ریشه بَرکَنْد و سقف از فرازشان بر آنان فرو ریخت و عذاب ــ از جایی‌که فکرش‌را نمی‌کردند ــ به سراغشان آمد** »،

یعنی منکران حق ــ که خود را بالاتر از تعالیم دین دیده سخنان پیامبران را باطل می‌شمردند و با انواع سمپاشی‌ها مکّارانه به بُطلان حق برمی‌خاستند ــ همیشه بوده‌اند، ولی تلاش آن‌منکران در بی‌اعتبار ساختن حق، از اساس درهم ریخت و همه‌ی آن‌مکّاری‌ها به زیان خودشان تمام شد، کمااینکه می‌فرماید: «**وَ لایَحِیقُ الْمَكْرُ السَّیِّیءُ اِلّا بِأَهْلِهِ** = نیرنگ بد جُز به اهلش نمی‌رسد» (فاطر/ ۴۳). پس تصوّر نشود که با اینگونه سمپاشی‌ها می‌توان کلام حق را بی‌اعتبار ساخت. البتّه مفسّرین در اینجا سعی کرده‌اند مصادیقی برای آیه ارائه دهند. عدّه‌ای گفته‌اند منظور نمرود است که درمقابل ابراهیم[ع] ایستاد و دیگران از موسی[ع] و دشمنانش نام برده‌اند. ولی مضمون آیه، کلّی است و باید همان اصل کلّی را میزان قرار داد.[۱] «أَتَی اللهُ بُنیانَهُم مِنَ الْقَواعد» کنایه از آن است که خدا نیرنگ آن منکران را برکند و بی‌اعتبار کرد؛ در نتیجه بساطشان درهم ریخت و خانه‌خراب شدند. زمخشری این تعبیر را از نوع تمثیل می‌داند که کسی بنیانی را برقرار دارد و کار او معکوس و واژگونه شود!

(۲۷) ثُمَّ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَآءِىَ ٱلَّذِينَ كُنتُمْ تُشَـٰٓقُّونَ فِيهِمْ ۚ قَالَ ٱلَّذِينَ أُوتُوا۟ ٱلْعِلْمَ إِنَّ ٱلْخِزْىَ ٱلْيَوْمَ وَٱلسُّوٓءَ عَلَى ٱلْكَـٰفِرِينَ .

« **سپس روزرستاخیز** (خدا) **رسوایشان کند وگوید: کجایند آن شریکان من که در**(باره‌ی) **آنها** (با یکتاپرستان) **مخالفت می‌ورزیدید؟!** (در آن موقعیّت) **علم‌یافتگان گویند: به راستی امروز خواری و بدی** (عذاب) **بر کافران است** »،

یعنی هرچند حیله‌ها علیه ادیان در دنیا بی‌اثر می‌شود، ولی در آخرت نیز خواری و رسوایی از آنِ مقابله‌کنندگان با حق خواهد بود. به طور کلّی کسانی‌که با پیامبران به مخالفت برمی‌خاستند، بیشتر به

(۱) ـ بررسی منصفانه نشان می‌دهد که همواره در طول تاریخ مفسدینی در برابر حق ایستادند، ولی آنها در نهایت امر و قضاوت تاریخ، مذبوحانه شکست خورده و رفتند و حق ماند. با تمام تلاشی که بی‌دینان کرده‌اند و علی‌رغم خرافات بسیاری که به نام دین اشاعه داده شده، امروز ما می‌بینیم که دنیا را پیامبران گرفته‌اند و حتّی در کشورهای کمونیستی اکثریّت با پیروان ادیان (یهودی، مسیحی، مسلمان ...) بوده است. با آنکه آورندگان ادیان هیچ مال و قدرتی جُز پیام خدا نداشتند و در مقابل مخالفانشان، از همه‌ی امکانات دنیوی بهره‌مند بودند.

طرفداری از منطق شرک بوده است. آنان مجذوب قدرت‌های پنداری یا محدود و یا خواسته‌های نامشروعی بوده و هستند که نمی‌خواهند آنها را رها سازند و چون لازمه‌ی قبول حاکمیّت خدا و دین دست‌برداشتن از آن خواسته‌های نفسانی و بت‌های خیالی است، خدا را به پندار خود کنار می‌زنند و با منطق دین به مقابله برمی‌خیزند. پس ناگزیر در آخرت با این سؤال روبرو خواهند شد که: کجایند آن عواملی‌که آنها را همتای خدا شمرده و به خاطرشان با هدایت إلهی مخالفت داشتند؟

آیه‌ی شریفه پاسخ را از زبان اهل توحید آورده که در آن‌روز تمام عواملی که منکران در دنیا، به جای خدا، به بندگیشان درآمده بودند، غائب خواهند بود. اشاره به موحّدین به عنوان «**أُوتُوا الْعِلْم** = دانش‌یافتگان»، در برابر «**يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِعِلْم**» در آیه‌ی۲۵ می‌باشد. بدین‌معنی که موحّدان کسانی هستند که در دنیا ـ برخلاف پیروان جاهل و گمراه منکران ـ تفکّر منصفانه کرده و به درک واقعیّات و در نتیجه پذیرش قرآن نائل آمده بودند.

(۲۸) ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلۡمَلَٰٓئِكَةُ ظَالِمِيٓ أَنفُسِهِمۡۖ فَأَلۡقَوُاْ ٱلسَّلَمَ مَا كُنَّا نَعۡمَلُ مِن سُوٓءِۭۚ بَلَىٰٓۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلِيمُۢ بِمَا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .

« **همآنان که چون فرشتگان جانشان را بگیرند ـ در حالی‌که به خود ستم کرده بودند ـ پس از در تسلیم برآیند** (و گویند:) **ما هیچ کار بدی نمی‌کردیم؛ آری** (می‌کردید) **همانا خدا ازآنچه انجام می‌دادید آگاه است** »،

آیه‌ی شریفه به دنبال آیه‌ی قبل، وصف کافران را پی گرفته به شرح حال آنها در سکرات مرگ اشاره کرده است. می‌فرماید آن روح مغرور که در دنیا هرآنچه خواست گفت و کرد، وقتی در محاصره‌ی نیروهای ملکوتی عالم قرارمی‌گیرد، به جای مخالفت‌های پیشین، اظهار عجز و تسلیم خواهد نمود و خواهد فهمید که با اعمالش به خود ستم کرده است. البتّه این‌حالت در زندگی نیز برای خیلی‌ها پیش می‌آید و چه بسا افرادی که طی عمر به دوران‌هایی می‌رسند که در محاصره‌ی رنج‌ها و ناراحتی‌های حاصل از اعمالشان به گریه و انابه می‌پردازند؛ امّا وقتی مشکلات برطرف شد و مجدّداً به آزادی عمل رسیدند، همان بدکاری‌ها را دنبال کرده از آزادی و اختیار خود که وسیله‌ی تحصیل کمال است، برای تخریب و طغیان استفاده می‌کنند. ولی زمانی می‌رسد که دیگر بازگشت به عالم اختیار ممکن نیست ومی‌فرماید در آن زمان اینگونه افراد ـ در عجز وبیچارگی مطلق ـ زبان به انکارمی‌گشایند که: به خدا ما هیچ کار بدی نکرده‌ایم! امّا آن حیله‌های دنیوی دیگر در این مرحله، جایی ندارد و تباهکاری خود را نمی‌توانند پنهان کنند؛ در محکمه‌ای حضور می‌یابند که پرونده‌ی خود را با گفتار و اعمالشان در دنیا تنظیم کرده‌اند و شاهد و قاضیِ آگاه خداست.

(۲۹) فَٱدۡخُلُوٓاْ أَبۡوَٰبَ جَهَنَّمَ خَٰلِدِينَ فِيهَاۖ فَلَبِئۡسَ مَثۡوَى ٱلۡمُتَكَبِّرِينَ .

« **پس به درهای جهنّم وارد شوید در حالی‌که جاودانه در آن بمانید و چه بد است جایگاه متکبّران** »،

ذکر «**اَبوابَ جَهَنَّم** = درهای جهنّم» در آیه می‌رساند که دوزخ راه‌هایی دارد و کافران با صفات «کبر» و «مکر» یا تخریب نفس که منکران دینی از راه مکر و حیله برای خود پیش می‌آورند (دو صفت عمده‌ی کافران که در آیات این بخش به آنها اشاره شده است)، خود را به آن راه‌ها انداخته و سرانجام به محور عذاب، یا مرکز قهر إلهی، وارد می‌شوند.

بخش سوّم

(احوال و سرآمد متّقیان در تقابل با مشرکان)

(۳۰) وَ قِيلَ لِلَّذِينَ ٱتَّقَوۡاْ مَاذَآ أَنزَلَ رَبُّكُمۡۚ قَالُواْ خَيۡرٗاۗ لِّلَّذِينَ أَحۡسَنُواْ فِي هَٰذِهِ ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٞۚ وَلَدَارُ ٱلۡأٓخِرَةِ خَيۡرٞۚ وَلَنِعۡمَ دَارُ ٱلۡمُتَّقِينَ .

« **و به تقوا پیشگان گفته می‌شود که خداوندتان چه نازل کرد؟ گویند: بهترین را؛** (البتّه) **برای نیکوکاران در این دنیا** (پاداش) **نیک است و بی‌شک سرای آخرت بهتر**(از دنیا) **است و چه نیک است سرای متّقیان** »،

در آیه‌ی ٢٤ فرمود وقتی از کافران پرسیده می‌شود خداوندتان چه نازل کرد؟ گویند: افسانه‌های پیشینیان، و در اینجا روحیّه‌ی متضادّی را از جانب متّقیان نشان می‌دهد (همآنها که نه تنها از بدی‌ها پرهیز دارند، بلکه درجهت پیشبرد خوبی‌ها تلاش می‌کنند ـ بقره/توضیح آیه‌ی۲). به طور کلّی آیات ٢٤ تا ٢٩ همه در تشریح روحیّه‌ی کافران و اعمال و عواقب کار آنان بود و از آیه‌ی ۳۰ تا ۳۲ مطالبی درمورد احوال مؤمنان آمده است. کافران، در فرهنگ قرآن، مردمان معاند و لجوجی هستند که روی از حق برتافته و همه چیز را محدود به این دنیا می‌دانند (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) و مسلّم است که با چنین روحیّه‌ای، قرآن برایشان «افسانه‌های پیشینیان» می‌باشد! امّا، درمقابل، آن روح و فکر منصف که خدا را شناخته و دل به او سپرده‌است، دنیا را مقدّمه‌ی سعادت اُخروی می‌داند و در نتیجه، قرآن را جُز خیر که او را به سوی سعادت ابدی هدایت می‌کند، نمی‌بیند.

بخش بعدی آیه نشان می‌دهد که مقدّمات بهشتِ متّقیان (مؤمنان نیکوکار) در همین دنیا پدید می‌آید. آنها در زندگی دنیا ـ با ایمان و عمل صالح ـ به لحاظ درونی، در بهشت آرامش و سلامت نفس (که نتیجه‌ی یاد خدا و رضایت وجدان است) با عنایات حق بسر می‌برند(۱) و همین بهشت است که آنها را پس از مرگ، به بهشت جاودان رهبری می‌کند.

(۳۱) جَنَّٰتُ عَدۡنٖ يَدۡخُلُونَهَا تَجۡرِي مِن تَحۡتِهَا ٱلۡأَنۡهَٰرُۖ لَهُمۡ فِيهَا مَا يَشَآءُونَۚ كَذَٰلِكَ يَجۡزِي ٱللَّهُ ٱلۡمُتَّقِينَ .

« **بهشت‌های جاودان که در آن داخل شوند؛ نهرها از زیر** (درختان)**ش جاری است؛ هرآنچه خواهند در آنجا برای‌شان** (فراهم) **است؛ خدا این‌چنین متّقیان را پاداش می‌دهد** »،

---

(۱) ـ درمورد کافران و بدکاران نیز چنین است و مقدّمه‌ی جهنّمشان ـ با بدخواهی‌ها و تب و تاب‌های ناحقّ درونی ـ در همین دنیا فراهم می‌شود و همان آتش کینه‌های درونی با حقیقت است که پس از مرگ، نهایتاً به محیط ثابت و دردآلود زندگیشان می‌پیوندد.

به دنبال آیه‌ی قبل، بهشت متّقیان را در آخرت توضیح داده است. آری، مؤمنان نیکوکار همیشه در «باغ» اند چه در این دنیا با رضایت وجدان و چه در آن دنیا با مواهب فراوان. البتّه علاوه بر بهشت مادّی، رضایت و خشنودی خدا به مؤمنان نیکوکار وعده داده شده که بالاتر از بهشت مادّی است (**رِضْوَانٌ مِنَ اللهِ أَكْبَرُ**) و آرزوی مؤمنان مشتاق ـ در واقع ـ سیر و سلوک در چنان مرتبه‌ای است[1] (توضیح آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی توبه).

(۳۲) **ٱلَّذِينَ تَتَوَفَّىٰهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَـٰمٌ عَلَيْكُمُ ٱدْخُلُواْ ٱلْجَنَّةَ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ .**

« **همان کسان که چون فرشتگان جانشان را ـ در حالی‌که پاک** (روان) **باشند ـ بگیرند** (به آنان) **گویند: درود بر شما باد؛ به** (پاداش) **آنچه انجام می‌دادید، به بهشت** (موعود) **درآیید** »،

در آیه‌ی ۲۸ درمورد بدکاران فرمود که به هنگام مرگ «**ظالِمِی اَنْفُسِهِمْ** = به خود ظلم‌کردگان» می‌باشند و در اینجا متّقیان را به هنگام مرگ «**طَيِّبِين** = پاکان» توصیف می‌کند. یعنی کسانی‌که با دوری از شرک و گناهان و انجام اعمال صالح در دنیا، با روحی پاک به سوی خدای خود می‌روند؛ و برخلاف بدکاران که به وقت احتضار در وحشت بوده و انکار گذشته می‌کنند (آیه‌ی۲۸)، احتضار نیکوکاران با سلام و درود فرشتگان همراه است. واژه‌ی «**سَلام**» در آیه به معنی تأمین خاطر دادن و ابلاغ سلامتی می‌باشد؛ یعنی مطمئن باشید، هیچ جای نگرانی نیست، از هر خطری به دورید و بهشت خدا در انتظار شماست.[2]

(۳۳) **هَلْ يَنظُرُونَ إِلَّآ أَن تَأْتِيَهُمُ ٱلْمَلَـٰٓئِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرُ رَبِّكَ ۚ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ ۚ وَمَا ظَلَمَهُمُ ٱللَّهُ وَلَـٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ .**

« **آیا** (منکران) **فقط منتظرند که فرشتگان به سویشان آیند یا فرمان خداوندت دررسد** (تا ایمان آورند)؟ **پیشینیان ایشان** (نیز) **چنین کردند، و خدا به آنها ستم نکرد، بلکه خود بر خویشتن ستم کردند** »،

پس از وصف مؤمنان و سرانجام ایشان در آیات اخیر، مجدّداً روی سخن را به سوی منکران برده و می‌فرماید که چرا اینان آیات واضح و مشهود إلهی را نادیده گرفته و برای ایمان، در انتظار رؤیت فرشتگان و حوادث غیرعادی هستند؟! در واقع آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که این ستمگران جُز به اجبار و از روی ناچاری، ایمان نخواهند آورد. سپس خاطرنشان می‌سازد که این‌گونه تکذیب حق، تازگی ندارد و همواره چنین افراد

---

(۱) ـ چنانکه از امام علی(ع) وارد شده «گروهی خدا را از شوق پاداش اُخروی عبادت می‌کنند که این عبادت تجارت‌پیشگان است و گروهی خدا را از ترس عذاب، و این عبادت غلامان است و گروهی خدا را از سر شکر عبادت می‌کنند و این عبادت آزادگان است» (نهج البلاغه، حکمت۲۳۹).

(۲) ـ ظاهر آیات ۲۹ و ۳۲ ممکن است این توهّم را پیش آورد که عالم «برزخ» وجود ندارد و افراد، بلافاصله بعد از مرگ وارد جهنّم یا بهشت خود می‌شوند. درصورتی‌که درمورد فرعونیان فرموده است «صبح و شام بر آتش عرضه می‌شوند و چون قیامت فرارسد امر خواهد شد که به سخت‌ترین عقوبت‌ها وارد شوند»(مؤمن/۴۶). این آیه به وضوح می‌رساندکه مراحل انتظار عذاب اُخروی یا (برزخ) برای روح قبل از قیامت وجود دارد. در آیات ۲۹ و ۳۲ در مقام بیان قطعیّت موضوع، به مراحل مقدّماتی روح بعداز مرگ اشاره نشده و نتیجه‌ی نهایی را بیان داشته است.

معاند و بهانه‌جویی در بین اقوام و ملل بوده‌اند و عقوبت‌هایی هم که در دنیا و آخرت می‌بینند، ستم خدا به ایشان نیست بلکه عکس‌العمل روحیّه و اعمال خودشان است.

(۳۴) **فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُواْ وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُواْ بِهِۦ يَسْتَهْزِءُونَ .**

« **پس** (کیفر) **اعمال سوءِشان به آنها رسید و آنچه استهزاءش می‌کردند آنان را فراگرفت** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که در مورد منکران فرمود «**كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ** = آنها خود بر خویشتن ستم کردند»، در آیه‌ی فوق مطلب را توسعه داده و می‌فرماید آنها هستند که از محور طبیعی سلامت نفس تجاوز کرده و نیروهای مترقّی وجود خویش را به پستی کشیدند و در عکس العمل این رَه که سپردند، به دشواری‌ها و عقوبت إلهی گرفتار آمدند.

بحش آخر آیه مشعر بر آن است که منکران، خدا و آخرت را خرافه پنداشته تصوّر دارند می‌توان به خاطر خواهش‌های دل، به هر کاری دست زد و مشکلی هم نداشت! ولی نتیجه‌ی این روحیّه و روش را در زندگی و پس از مرگ ـ هردو ـ می‌بینند و همان عذاب‌هایی که استهزایش می‌کنند ایشان را فراخواهد گرفت. (افعال ماضی در آیه از باب آینده‌ی محقّق الوقوع است).

(۳۵) **وَ قَالَ ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ لَوْ شَآءَ ٱللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَىْءٍ نَّحْنُ وَ لَآ ءَابَآؤُنَا وَ لَا حَرَّمْنَا مِن دُونِهِۦ مِن شَىْءٍ كَذَٰلِكَ فَعَلَ ٱلَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ فَهَلْ عَلَى ٱلرُّسُلِ إِلَّا ٱلْبَلَٰغُ ٱلْمُبِينُ .**

« **و مشرکان گفتند: اگر خدا می‌خواست نه ما و نه پدرانمان، چیزی جُز او را عبادت نمی‌کردیم و بدون** (فرمان) **وی چیزی را حرام نمی‌شمردیم؛ پیشینیان ایشان** (نیز) **چنین کردند؛** و(لی) **آیا جُز ابلاغ آشکار پیام بر رسولان** (وظیفه‌ای) **هست؟!** »،

واژه‌ی «**اَلَّذِينَ اَشْرَكُوا** = مشرکان» در آیه‌ی شریفه، به همان استهزاءکنندگان خدا و آخرت در آیات قبل اشاره دارد. ازجمله احوال بسیاری از این‌گونه افراد در پاسخ استدلال‌ها برای پذیرش ایمان، این است که گویند: «اگر خدا می‌خواست ما این‌کارها را نمی‌کردیم و این روش زندگانی را که ما و پدرانمان داشته و اینهمه مردم دنیا نیز همه‌جا تعقیبش می‌کنند، اگر واقعاً خدا از آن ناراضی بود، جلویش را می‌گرفت»! البتّه قول مشرکان مزبور با جبری‌گری تفاوت داشت و مبنی بر این بود که شرک ایشان و حلال‌ها و حرام‌های بی‌دلیل آنها (مائده/۱۰۳) به دستور خدا انجام می‌پذیرد، چرا که پدرانشان نیز همین راه را می‌پیمودند، پس حتماً منشأ إلهی داشته است (انعام/١٤٨).

متعاقباً می‌فرماید که چنان روحیّه‌ها و راه و روش‌هایی، تازگی ندارد (چنانکه حتّی امروزه نیز بسیاری از گمراهان مقلّد پدران خود هستند و بدعت‌های دینی را به استناد اعمال پدرانشان «سنّت» می‌شمرند!).

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که وظیفه‌ی رسولان خدا، جُز ابلاغ پیام‌های او نیست و اگر منکران با مغالطه و سفسطه زیر بار نروند، به زیان خودشان تمام می‌شود، نه به زیان پیامبران حق!

(۳۶) وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُم مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُم مَّنْ
حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ .

« **و همانا در** (میان) **هر اُمّتی رسولی برانگیختیم که خدا را بندگی کنید و از طاغوت** (هر معبودی جُز خدا) **بپرهیزید؛ پس برخی از ایشان را** (که دل به حق سپردند) **خدا هدایت کرد و بر برخی دگر گمراهی محقّق گشت؛ پس در زمین بگردید و بنگرید که عاقبت تکذیب‌کنندگان چگونه بود** »،

این آیه‌ی شریفه به ادّعای مشرکان که در آیه‌ی پیشین آمد، پاسخ می‌دهد؛ و می‌فرماید خداوند در هر اُمّتی رسولی برای هدایت آنها برانگیخته است. این رسولان همه پیام داده‌اند که مردمان بنده‌ی خدا باشند و از پیروی طواغیت بپرهیزند (بنابراین، شرک مشرکان و بدعت‌های آنان مورد رضای خدا نبوده و نیست). برخی با به کارگیری عقل و تکیه بر فطرت متمایل به خوبی، حکمت تعالیم انبیاء(ع) را دریافته و کمر همّت به پیروی از آن تعالیم بربستند و خدا ایشان را هدایت کرد؛ و برخی پیرو نفسانیّات و دشمنان نداهای عقلی و فطرت انسانی خود گشتند و خدا ایشان را به گمراهی سپرد؛ و تاریخ گویای سرانجام این تکذیب‌کنندگان حق و به ضلالت‌رفتگان است.[1] ضمناً باید توجّه داشت که «هدایت و گمراهی خدا» بدون مقدّمه نیست، چنانکه فرموده «**يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنَابَ** = خدا کسی را که به او روی آورَد هدایت می‌کند» (رعد/۲۷) و «**يُضِلُّ اللهُ الظَّالِمِينَ** = ستمگران را به گمراهی می‌سپرد» (ابراهیم/۲۷).

(۳۷) إِن تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ وَمَا لَهُم مِّن نَّاصِرِينَ .

« (ای پیامبر!) **اگر بر هدایت ایشان حرص می‌ورزی، پس** (بدان) **به راستی خدا کسی را که به گمراهی سپرده، هدایت نمی‌کند و برای آنها یاوری نیست** »،

آیه‌ی شریفه در مقام آرام‌سازی پیامبر[ص](و همه‌ی مسلمانان در طول تاریخ) است که از عدم انصاف و لجاجت منکران بی‌تاب شده برای هدایت آنها سخت به تکاپو می‌افتاد (و می‌افتاده‌اند). می‌فرماید: خود را «هلاک» مساز (و مسازید). شرط هدایت، لیاقت است و مسلمانی توفیق خداست؛ چگونه می‌خواهی کسانی را که خدا آنها را لایق هدایت ندیده است به سوی هدایت یاور شوی؟ اینان بر طبق قوانین خدا به گمراهی سپرده شده‌اند و «قلبشان به روی حق قفل است» (بقره/ توضیح آیه‌ی٦).

(۳۸) وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ
لَا يَعْلَمُونَ .

« **و به خدا سوگندهای مؤکّد خوردند کسی را که بمیرد خدا او را برنیانگیزد! آری، وعده‌ای به حق** (و

---

(۱) ـ آیه‌ی شریفه همچنین گویای این مطلب است که نبوّت خدا منحصر به شرق نبوده و در هر قومی ـ از ابتدای خلقت ـ دعوتگری به سوی دیانت بوده است (به کتاب «راه طی‌شده» نوشته‌ی مرحوم مهندس بازرگان، ص۴۹ نگاه کنید).

راستی) **بر** (عهده‌ی) **او** (خدا) **ست، ولی اکثر مردم نمی‌دانند** »،

بخش اوّل آیه تشریح روحیّه‌ی کافران در انکار آخرت است. که با تکذیب آخرت ـ در ادامه‌ی کج‌روی‌ها ـ به خویشتن امنیّت خاطر می‌بخشند! بخش دوّم اعلام مؤکّد خدا است که مطمئن باشید و باشند که قیامت می‌آید و وعده‌ی خدا ـ هرچند اکثر مردم نمی‌فهمند ـ تخلّف ندارد.

(۳۹) لِيُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِى يَخْتَلِفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَنَّهُمْ كَانُواْ كَٰذِبِينَ .

« (همگان را برانگیزد) **تا آنچه را در آن اختلاف می‌کنند برای‌شان روشن گرداند و تا کافران بدانند که دروغ می‌گفتند** »،

آیه‌ی قبل مشعر بر دلیل «**نقلی**» بر بروز آخرت بود و در آیه‌ی فوق دلیل «**عقلی**» در این زمینه ارائه داده است. بدینمعنی که منطق حکم می‌کند صحنه‌ی نهایی جداسازی حق از باطل فرارسد و خداوند به این جداسازی حکیمانه عمل خواهدکرد.

(۴۰) إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَىْءٍ إِذَآ أَرَدْنَٰهُ أَن نَّقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ .

« **جُز این نیست که سخن** (حکم) **ما چون به** (پیدایش) **چیزی اراده کنیم، این است‌که بدو گوییم: باش، پس موجود می‌شود** »،

در آیات قبل سخن از تحقّق قیامت و معاد رفت و در آیه‌ی فوق چگونگی آن را نشان می‌دهد. می‌فرماید اراده‌ی خدا منشأ تحقّق اشیاء است و چون خداوند اراده کند، حیات موجودات را به آنها بازمی‌گرداند.

بخش چهارم

(نوید به نیکوکاران و تذکار به منکران)

(۴۱) وَٱلَّذِينَ هَاجَرُواْ فِي ٱللَّهِ مِنۢ بَعۡدِ مَا ظُلِمُواْ لَنُبَوِّئَنَّهُمۡ فِي ٱلدُّنۡيَا حَسَنَةٗۖ وَلَأَجۡرُ ٱلۡأٓخِرَةِ أَكۡبَرُۚ لَوۡ كَانُواْ يَعۡلَمُونَ .

« و کسانی را که ــ بعد از ستم‌دیدن‌ها ــ در (راه) **خدا هجرت کردند، بی‌شک در دنیا جایگاه نیکویی دهیم و قطعاً پاداش آخرتشان بزرگتر است اگر بدانند »،**

در آیه‌ی۳۶ فرمود که مردم در برابر دعوت پیامبران دو دسته شدند: (۱) «**فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى الله** = پس برخی از ایشان را خدا هدایت کرد» (۲) «**وَ مِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَة** = و بر برخی دگر ضلالت محقّق گشت». سپس، طی٤ آیه (تا آیه‌ی٤٠)، سخن در ارتباط با دسته‌ی دوّم (ضلالت‌پیشگان) بود. در آیه‌ی فوق برخی از مصادیق گروه اوّل را ذکر کرده است: کسانی‌که «**هَاجَرُوا فِی الله**» یعنی فقط برای خدا و حفظ و اشاعه‌ی دین او هجرت کردند. بنا به زمان نزول سوره و قرائن تاریخی، موضوعِ هجرتِ‌مطرح‌شده دراینجا، مراد هجرت عدّه‌ای از مسلمان‌ها به حبشه است که بنا به توصیه‌ی پیامبر[ص] صورت گرفت و علی‌رغم تمام دسیسه‌های قریش مورد قبول و محبّت نجاشی امپراطور حبشه قرار گرفتند. چنانکه فرموده «**وَ مَن يُهَاجِرْ فِی سَبِيلِ اللهِ يَجِدْ فِی الأَرْضِ مُرَاغَمًا كَثِيراً وَسَعَةً** = و هرکس در راه خدا هجرت کند در زمین جایگاه‌های بسیار و گشایش می‌یابد ... » (نساء/۱۰۰).

در مورد بخش آخرین آیه می‌توان گفت که معمولاً افراد ـ چون غرق در تحوّلات این دنیا هستند ـ هر عملی را بیشتر بر پایه‌ی عکس‌العمل دنیوی آن ارزیابی می‌کنند. ولی آیه می‌فرماید اگر اندیشه کنند، درمی‌یابند که پاداش اُخروی نیکی‌ها، بهتر و بالاتر است. «**وَ مَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللهِ وَ رَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلى اللهِ** = و آن کس که (به قصد) هجرت به سوی خدا و رسول او از خانه‌اش به درآید و سپس مرگ او را دریابد، همانا پاداش او بر(عهده‌ی) خداست» (نساء/۱۰۰).

(۴۲) ٱلَّذِينَ صَبَرُواْ وَ عَلَىٰ رَبِّهِمۡ يَتَوَكَّلُونَ .

« همآنان که صبر ورزیدند و بر خداوندگارشان توکّل می‌کنند »،

آیه‌ی شریفه روحیّه‌ی آن مهاجران را توضیح می‌دهد؛ مردمانی‌که در برابر فشارها و ظلم محیط، مقاوم و سازش‌ناپذیر بوده پیگیر تلاش‌های خود برای تثبیت حق هستند و درعین‌حال از خدا می‌خواهند تا راه گریزی از مشکلات و غلبه بر ناحقّان برایشان پیش آورد؛ می‌رساند که چنین روحیّه‌ای را خدا دوست دارد.

(۴۳) وَ مَآ أَرۡسَلۡنَا مِن قَبۡلِكَ إِلَّا رِجَالٗا نُّوحِيٓ إِلَيۡهِمۡۚ فَسۡـَٔلُوٓاْ أَهۡلَ ٱلذِّكۡرِ إِن كُنتُمۡ لَا تَعۡلَمُونَ .

« و پیش‌از تو جُز مردانی را ـ که به ایشان وحی می‌کردیم ـ به رسالت نفرستادیم، پس از اهل ذکر بپرسید اگر نمی‌دانید »،

پس‌از اختصاص دو آیه به «هدایت‌یافتگان»، مجدّداً به «ضلالت‌پیشگان» بازگشته، این‌بار اشکالتراشی‌های آنها را درمورد «نبوّت» پاسخ می‌دهد. یکی از ایرادهای مشرکان نسبت به پیامبراسلام^ص این بود که چرا او بشری مانند سایرین است؟[۱] در پاسخ به این ایراد می‌فرماید که سنّت إلهی درمورد همه‌ی پیامبران چنین بوده و هیچ‌یک از آنها را خدا چون فرشتگان از آسمان به زمین نفرستاد، بلکه همه مردانی در جامعه‌ی خود بودند که در معرض وحی إلهی قرار گرفته و به رسالت برگزیده شدند.[۲] و خاطرنشان می‌سازد که اگر شکّی دراین‌مورد هست، از اهل ذکر، یعنی اهل کتاب (یهود و نصاری) بپرسید.[۳]

(۴۴) بِٱلۡبَيِّنَٰتِ وَٱلزُّبُرِۗ وَأَنزَلۡنَآ إِلَيۡكَ ٱلذِّكۡرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيۡهِمۡ وَلَعَلَّهُمۡ يَتَفَكَّرُونَ .

« (آنان را) **با دلایل روشن و کتاب‌ها**(ی پندآموز فرستادیم) **و این ذکر** (قرآن) **را به سوی تو نازل کردیم تا برای مردم آنچه را که به سویشان فرو فرستاده شده، بیان کنی و شاید که بیاندیشند »،**

یعنی، در نبوّت خدا زورگویی نبوده، همه‌ی پیامبران با «دلیل» آمدند و تعالیم خود را مبتنی بر «دلیل» و به

---

(۱) ـ امروزه نیز بسیاری از افراد می‌پندارند که پیامبران خدا موجودی غیرطبیعی بوده‌اند. اینگونه افراد اگر اهل ایمان نباشند چه بسا همین امر را دلیل بی‌ایمانی خود قرار می‌دهند؛ و اگر مسلمان باشند، مطالب عجیب و غریب راجع به پیامبر^ص می‌گویند و تصوّر دارند که با این‌کار حقِّ پیامبری ایشان را اداء کرده‌اند! قرآن انتظارات غیرعادی و خلاف عقل را درمورد پیامبراسلام^ص مکرّر رد کرده (اسراء/۹۵ و۹۴) و به نقل قرآن کریم پیامبر^ص نیز خود فرموده است که: «**أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُم يُوحَى اِلَيَّ** = من بشری همانند شما هستم که به من وحی می‌شود» (کهف/۱۱۰).

(۲) ـ مرد بودن پیامبران(ع)، دلیلی بر عدم قابلیّت زنان برای دریافت وحی إلهی نیست. چنانکه در قرآن درمورد وحی خدا به زنانی چون مریم^ع و مادرموسی^ع، تصریح شده است. امّا رسالت و پیامبری که با مبارزاتی همراه بوده، شاید از نظر خطراتی که در آن دوران برای زنان دربرمی‌داشت، به مردان منحصر گردید.

(۳) ـ برخی عقیده دارند که مقصود از «**اهل ذکر**» در آیه‌ی شریفه أئمّه‌ی أهل‌بیت (ع) می‌باشند. امّا همه‌ی أئمّه‌ی أهل‌بیت در آن زمان وجود خارجی نداشتند تا سؤالی از ایشان بشود و به علاوه روی سخن آیه با منکران است و چه دلیلی دارد که منکران پیامبر به سخن أئمّه (ع) اعتماد کنند؟ اینگونه برداشت‌ها از کتاب خدا نتیجه‌ی تعصّبات فرقه‌ای است و از مصادیق بارز تفسیر به رأی می‌باشد. هر ذهن عاری از تعصّب که به متن آیه بنگرد، از «**اهل ذکر**» جُز «**اهل کتاب**» ـ که آگاهان به اخبار انبیاءِ پیشین بودند ـ چیزی نمی‌فهمد، خصوصاً آنکه واژه‌ی «**ذِکْر**» در قرآن برای **کتب آسمانی** به کار رفته و در آیه‌ی ۴۸ سوره‌ی انبیاء، تورات را «**ذِكْرًا لِلْمُتَّقِين**» نامیده است. به علاوه طبرسی (مفسّر شیعی‌مذهب) در مجمع‌البیان در این که «**اهل ذکر**» چه کسانی هستند، سه قول آورده: (**۱**) آگاهان به اخبار گذشتگان اعمّ از مؤمن و کافر و (**۲**) عالمان اهل کتاب (مسیحی و یهودی) و (**۳**) اهل قرآن. عیّاشی و صافی و قمی «**اهل ذکر**» را به ائمّه(ع) نسبت داده‌اند و علاّمه‌ی طباطبایی در المیزان می‌گوید «آیه مردم را به یکی از اصول عقلائی راهنمایی می‌کند و آن اصل رجوع در هر فنّی به عالِم در آن فن است».

صورت کتاب ارائه می‌دادند و جُز ابلاغ پیام وظیفه‌ای نداشتند (آیات ۳۵ و۳٦ همین سوره). (واژه‌ی «**زَبُور**» ـ مفردِ «**زُبُر**» ـ در اصل به معنی نوشته و کتاب است و منحصر به زبور داود[ع] نیست).

سپس آیه‌ی شریفه از وحی إلهی به پیامبر اسلام[ص] سخن آورده که مکتوب و مدوّن شده است (قرآن کریم).

منظور از «**بیان وحی**» در بخش آخرین آیه، در حقیقت همان اظهار روشن و آشکار آیات و توضیح مجملات قرآنی است[1]؛ خصوصاً آنکه متعاقباً دعوت به اندیشه در قرآن می‌کند و این امر می‌رساند که می‌توان به نیروی اندیشه، قرآن را فهمید و از تعالیم آن بهره برد.[1] ازسوی دیگر، آیه‌ی شریفه حساب مسلمان‌ها را از دو گروه جدا می‌سازد: آنها که عقل را در برابر وحی می‌گذارند و آنها که وحی را در برابر عقل ناچیز می‌شمرند. مقطع آیه، «وحی» و «عقل» را با هم جمع کرده و دعوت به تفکّر در وحی می‌کند و بدین‌ترتیب، وحی را چراغ راه عقل قرار داده است.

(۴۵) **أَ فَأَمِنَ ٱلَّذِينَ مَكَرُواْ ٱلسَّيِّـَٔاتِ أَن يَخْسِفَ ٱللَّهُ بِهِمُ ٱلْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ ٱلْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَايَشْعُرُونَ .**

« آیا کسانی که حیله‌های ناپسند آوردند، ایمن شدند از این که خدا آنها را در زمین فرو برَد یا عذاب از جایی که فکرش را هم نکنند سراغشان آید؟ »،

آیه‌ی شریفه در ارتباط با کسانی‌است‌که در برابر هدایت إلهی راه ضلالت پیش گرفتند «**حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلالَة**» (آیه‌ی۳٦) و در آیات اخیر به مشکلات آنها در مورد «**معاد**» (آیات ۳۸ تا۴۰) و «**نبوّت**» (آیات ۴۳ و٤٤) پاسخ گفت. از ضلالت‌پیشگانی که بسیار به مال و قدرت خویش می‌نازید و با پیامبرحق ـ حضرت موسی[ع] ـ دشمنی بسیار کرد، قارون بود که به دنبال فرورفتن ناگهانی زمین، با تمام ملک و مکنتش به قعر زمین رفت (رجوع به آیات ۷٦ تا ۸۱ سوره‌ی قصص). آیه‌ی شریفه می‌فرماید آیا کسانی‌که در راه خدا دسیسه کرده و با گفتار و کردار زشت خود جامعه را به گمراهی می‌برند، مطمئن‌اند که به چنین سرنوشتی دچار نمی‌شوند؟ یا عذاب إلهی از ناحیه‌ای که تصوّرش را هم نکنند بر آنها وارد نخواهد شد؟ همه‌ی اعضاءِ بدن انسان به فرمان خدا و بر طبق قوانین اوست که دراختیار ما قرار گرفته‌اند. و إلاّ چه دلیلی دارد که مثلاً ناگهان کور

---

(۱) ـ برخی به این آیه استدلال کرده و گفته‌اند که قرآن را جُز با حدیثی از پیامبر (و یا أئمّه) نمی‌توان فهمید. این سخن به دلائل مختلف رد می‌شود. زیرا **اوّلاً** از ایشان باید پرسید که چگونه مقصودِ همین آیه را بدون حدیث فهمیده‌اند؟ و اگر یک آیه را می‌توان بدون حدیث دریافت، مسلّماً آیات دیگر را نیز. **ثانیاً**، آیات متعدّدی در قرآن از قبیل «**أَ فَلايَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ** = چرا در قرآن تدبّر نمی‌کنند» (نساء/۸۲ و محمّد/۲۴)، می‌رساند که قرآن به ذات خود قابل فهم است. **ثالثاً** قرآن خود را «**بیان**» نیز معرّفی کرده و می‌فرماید «**هذا بَيانٌ لِلنّاس** = این(قرآن) بیانی برای مردم است» (آل‌عمران/۱۳۸) و اگر بیان توضیح بخواهد در آن‌صورت دیگر «بیان» نیست. بنابراین نتیجه می‌شود که مقصود از «بیان وحی توسّط پیامبر» همان تحویل بی‌کم و کاست قرآن به مردم بوده، سوای آنکه البتّه آن‌حضرت مجملاتی را چون **أَقِيمُواْ الصَّلاَةَ** توضیح می‌داده و از این نظر سنّتِ قطعیّه‌ی پیامبر[ص] در به پا داشتن دین، همان توضیح کلامی و عملی مجملات قرآن شمرده می‌شود.

نشویم، یا نیروی شنواییمان از کار نیافتد؟ یا قدرت تنفّس را ازدست ندهیم؟! بدین‌معنی همه‌ی اعضاءِ تن و یاخته‌های بدن انسان سپاه خداست و آدمی بسیار بی‌فکر خواهد بود که در احاطه‌ی چنین سپاهی، به سرکشی و طغیان در برابر خدا بپردازد! به قول مولوی:

ای شده غافل ز حق در فعل و درس — درمیان لشگرحقّی بترس
جزو جزوت لشگر حق در وفاق — مر تو را اکنون مطیعند از نفاق

و إلاّ آنگاه که فرمان إلهی دررسد:

جمله ذرّات زمین و آسمان — لشگر حق‌اند گاه امتحان
باد را دیدی که با «عادان» چه کرد — ابر را دیدی‌که در «طوفان» چه کرد؟

آدمی سخت در اشتباه خواهد بود اگر از گذشت و بزرگواری خدا، به بی‌تفاوتی او در برابر اعمال خود تعبیر کند! چنانکه فرموده «**فَلاَ يَأْمَنُ مَكْرَ اللهِ إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ** = جز زیانکاران (کسی) از عذاب خدا غافل نمی‌شود» (اعراف/۹۹).

(۴۶) **أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُم بِمُعْجِزِينَ .**

« **یا** (خدا) **آنان را در رفت و آمدهاشان** (در تحوّلات زندگی) **بگیرد؟ پس ناتوان کننده**(ی حق از عذاب) **نتوانند بود** »،

این آیات همه، اَشکال مختلف قهر إلهی را ـ که می‌تواند گریبانگیر هر معاندی در جریان زندگی شود ـ بیان نموده لجاجت‌پیشگان با حق را هشدار می‌دهد.

(۴۷) **أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَىٰ تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَّحِيمٌ .**

« **یا** (خدا) **آنها را درحال ترسناکی فرو گیرد؟ پس به راستی خداوندتان ـ بی‌شک ـ مهربان و بخشاینده است** »،

یعنی، اگر همواره در برابر سرکشی‌های انسان‌ها گرفتاری و عذاب پیش نمی‌آید، برای آن است که خداوند نسبت به بندگان رئوف و باگذشت بوده فرصت اصلاح می‌دهد.

(۴۸) **أَوَلَمْ يَرَوْاْ إِلَىٰ مَا خَلَقَ ٱللَّهُ مِن شَىْءٍ يَتَفَيَّؤُاْ ظِلَٰلُهُۥ عَنِ ٱلْيَمِينِ وَٱلشَّمَآئِلِ سُجَّدًا لِّلَّهِ وَهُمْ دَٰخِرُونَ .**

« **آیا بدآنچه خدا از چیزها**(ی گوناگون) **آفریده ننگریستند که** (چگونه) **سایه‌هاشان ـ درحالی‌که برای خدا سجده آورند ـ از راست و چپ می‌گردد و** (دربرابر خدا) **فروتنانند؟** »،

آنگاه که خورشید طلوع می‌کند سایه‌ی هرچیز به یکسو وچون به سمت غروب می‌رود، به سوی دیگر است.این، قانون از سوی صانع هستی است که هیچ‌کس قادر به تغییر آن نیست. وقتی انسان چنین مقهور قوانین تکوینی خداست، چگونه خود را عقل کل و قادر مسلّم می‌پندارد ؟! به تعبیر دیگر حرکت سایه، در تبعیّت از قوانین إلهی در طبیعت، و به منزله‌ی سجده برای خداست (رعد/۱۵).

(۴۹و۵۰) **وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِى ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَمَا فِى ٱلْأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَٱلْمَلَٰٓئِكَةُ وَ هُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ . يَخَافُونَ**

رَبَّهُم مِّن فَوۡقِهِمۡ وَ يَفۡعَلُونَ مَا يُؤۡمَرُونَ۩ . **[سجده‌ی مستحب]**

« و هرآنچه در آسمان‌ها و آنچه در زمین است ـ از جنبنده و فرشتگان ـ برای خدا سجده می‌کنند و آنها استکبار نمی‌ورزند » « از خداوندشان که فوق (حاکم بر) **آنهاست، ترسانند و آنچه را فرمان داده شده‌اند انجام می‌دهند »،**

روشن است که منظور از واژه‌ی «**سجده**» در آیه، سجده‌ی «**تکوینی**» است. بدین‌معنی که همه‌ی اجزاءِ عالم بر طبق قوانین خدا حرکت کرده و ذرّه‌ای تخلّف نمی‌کنند و با تبعیّتی که از قوانین خدا می‌نمایند نشان می‌دهند که مطیع امر و «**ساجِد**»خدا هستند.[(۱)] همه‌ی منکران نیز تکویناً مسلمان و تابع خدای‌تعالی می‌باشند.

آیه‌ی بعد درارتباط با «فرشتگان» است‌که نیروهای مطیع خدای‌تعالی بوده و هرگز خود را «در مرتبه‌ی خدا» نمی‌بینند (هرچند بسیاری از جاهلان در طول تاریخ مظاهر «خداگونه» از فرشتگان برای خود برگزیده‌اند!).

(۵۱) وَ قَالَ ٱللَّهُ لَا تَتَّخِذُوٓاْ إِلَٰهَيۡنِ ٱثۡنَيۡنِۖ إِنَّمَا هُوَ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞ فَإِيَّٰيَ فَٱرۡهَبُونِ .

« و خدا فرمود: دو معبود مگیرید؛ جُز این نیست که او معبودی یگانه است، پس فقط از من بترسید »،

مقصود از اینکه می‌فرماید «**دو معبود مگیرید**» این نیست که مثلاً اتّخاذ سه معبود اشکالی ندارد! بلکه منظور این است که «معبود» به‌حق فقط یکی است و آن هم آفریننده‌ی هستی، خداست. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که هماهنگی همه‌ی اجزاءِ ـ در عالم و آدم ـ نشان می‌دهد که به لحاظ «تکوین» همگی تابع یک فرمان و مشیّت‌اند و بنابراین معبود به حق در عالم فقط اوست.

در بخش بعدی آیه خداوند با به کارگیری ضمیر فاعلی (برعکس بخش اوّل) از موضع لطف، صلاح و مصلحت، بندگانش را به خشیت از خود فرا می‌خواند.

(۵۲) وَلَهُۥ مَا فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَهُ ٱلدِّينُ وَاصِبًاۚ أَفَغَيۡرَ ٱللَّهِ تَتَّقُونَ .

« و هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است ازآنِ اوست و دین (و پرستش نیز) **همواره از آنِ اوست؛ پس آیا از غیرخدا پروا می‌کنید؟ »،**

واژه‌ی «**واصِب**» در آیه به معنی «پایدار و همیشگی است». می‌فرماید ملک هستی از آنِ خداست و دین راستین و پابرجا در عالم نیز محقّقاً جُز توحید و خداپرستی چیزی نیست. پس چگونه مردمان «خوب و بد» و «صحیح و غلط» را در زندگانی از غیر خدا (اعمّ از نفس خود تا ارباب زور و زر و سنّت‌های نادرست فامیلی یا امام و قطب و مرجع) می‌گیرند و پروای غیر او را دارند؟

(۱) ـ از سوی دیگر آیه نشان می‌دهد که به جز زمین، در کرات آسمانی نیز جنبندگانی هست که آنها نیز به لحاظ فعل و انفعالات وجودی تابع قوانین خدا هستند (البتّه آیه‌ی شریفه بیانگر آن نیست که در تمام کُرات موجودات زنده وجود دارند، بلکه از وجود آنها به صورت اجمال خبر می‌دهد).

بخش پنجم

(سرزنش مشرکان و دوگانگی‌های آنها)

(۵۳) وَ مَا بِكُم مِّن نِّعْمَةٍ فَمِنَ ٱللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْـَٔرُونَ .

« و هر نعمتی که دارید از خداست، پس چون شما را آسیبی رسد به سوی او می‌نالید »،

آیات قبل در دعوت به خداپرستی و احساس مسئولیّت در برابر خدا بود و در آیه‌ی فوق موضوع را تعلیل کرده که زیرا هر نعمتی که مردمان دارند از خداست (هرچند ممکن است غیرخدا وسیله‌ی رساندن نعمت باشد، ولی اصل نعمت از خداست). بخش بعدی آیه می‌رساند که انسان در فطرت خود نیز خدا را به عنوان مُنعم اصلی می‌شناسد و هم از اینرو، در قطع اسباب دنیوی، بی‌اختیار به سوی او می‌رود (انعام/٦٣ و لقمان/۳۲). واژه‌ی «**تَجْئَرُونَ**» در مقطع آیه از ماده‌ی «**جُؤار**» به معنی بانگ و فریادی است که از سر درد و رنج بلند کنند.

(۵۴) ثُمَّ إِذَا كَشَفَ ٱلضُّرَّ عَنكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنكُم بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ .

« آنگاه ـ چون آسیب را از شما برداشت ـ آن زمان گروهی از شما به خداوندشان شرک آورند »،

انسان‌ها غافل و فراموشکارند و چون از غمی فارغ شدند آن استغاثه‌هایی را که به درگاه خدا داشتند از یاد می‌برند! تصوّر می‌کنند شانس آوردند و یا مثلاً امام رضا(ع) شفایشان داد[1]! آیه انتظار دارد که «مسلمان» در اضطرار و اختیار یکسان عمل کرده و همواره به سوی خدا رود و هیچ‌گاه مُنعم اصلی را با مجاری نعمت اشتباه نکند؛ می‌فرماید بسیاری چنین نیستند (که همواره موحّد باشند، بلکه) فقط در مشکلات موحّدند و چون از اضطرار خارج شدند، مشرک می‌شوند. (انعام/٦٤ و اِسراء/٦٧).

(۵۵) لِيَكْفُرُوا۟ بِمَآ ءَاتَيْنَٰهُمْ ۚ فَتَمَتَّعُوا۟ فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ .

« تا آنچه را به ایشان عطا کرده‌ایم کفران کنند! پس برخوردار شوید و به زودی خواهید دانست »،

حرف «**لام**» در واژه‌ی «**لِيَكْفُرُوا**» در آیه‌ی شریفه، «**لامِ**» عاقبت است. یعنی غیرخدا را مُنعم اصلی درنظر گرفتن، کفران نعمت إلهی است که به شرک می‌انجامد. بخش بعدی آیه جمله‌ای تهدیدآمیز است. یعنی، کفرورزانِ نعمت خدا ـ مشرکان ـ در این دنیا به خیالات خود دلخوش باشند؛ ولی آن‌زمان که شربت تلخ مرگ نوشیده و به دنیای دگر راه یافتند، به بطلان تصوّرات واهی خود پی خواهند برد.

---

(۱) ـ هیچ‌یک از این دخیل‌بندان به حرم حضرت رضا توجّه ندارند که اگر امام رضا(ع) این‌گونه قدرت‌ها را داشت، خود با انگور آلوده مسموم نمی‌شد!

(۵۶) وَ يَجْعَلُونَ لِمَا لَايَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَـٰهُمْ ۗ تَٱللَّهِ لَتُسْـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ .

« و از آنچه روزیشان ساختیم برای آن (بت‌هایی) که چیزی نمی‌دانند نصیبی قرار می‌دهند! سوگند به خدا که قطعاً از افتراهایی که می‌بستید بازخواست خواهید شد »،

آیه‌ی فوق و آیات بعد پاره‌ای افکار باطل مشرکان دیروز(و امروز) را برشمرده است.

در عربستان جاهلی، عرب مضطر برای رفع مشکلات خود در برابر بت‌ها دعا و نذر می‌کرد و چون خدا رفع مشکل می‌نمود، خلاصیش را به معبود باطلش نسبت می‌داد و برای آن مجسّمه‌ی سنگی (یا چوبی و فلزّی) که بی‌خبر از همه‌جا بود، قربانی و نذورات می‌آورد. امروز نیز بسیارند کسانی‌که برای شفا متوسّل به قبر این امام و آن امامزاده می‌شوند و نذرها می‌کنند و چون خدا ـ آن علم و قدرت مستولی بر عالم ـ شفایشان می‌دهد، می‌گویند امام رضا[ع] یا مثلاً فلان امامزاده مرا شفا داد! و آنگاه بخشی از ثروت و مالی را که خدا در اختیارشان قرار داده ـ به جای مصرف در مجاری خیر و عامّ‌المنفعه ـ وقف بقعه و بارگاه آن امام و امامزاده می‌نمایند که سالهاست از دنیا رفته و خبری از احوال عالم ندارند!

بخش انتهایی آیه می‌رساند که چنان افکار و اعمالی (که کمترین مفسده‌ی آن در دنیا ترویج خرافات و مفت‌خواری یک عدّه به عنوان متولّی و مقبره‌دار و زیارتنامه‌خوان و غیره است) مسلّماً مورد مؤاخذه قرار خواهد گرفت.

(۵۷) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ ٱلْبَنَـٰتِ سُبْحَـٰنَهُۥ وَلَهُم مَّا يَشْتَهُونَ .

« و برای خدا دختران قرار می‌دهند ـ که منزّه است او (از این امور) **ـ و برای ایشان است آنچه هوس دارند! »،**

آیه‌ی شریفه تمام کسانی را که نسبت‌های بی‌جا به خدای‌تعالی می‌دهند، دربرمی‌گیرد. معمولاً اینگونه افراد آنچه را خود دوست ندارند و به سراغش نمی‌روند، به خدا منتسب می‌کنند. چنانکه عرب جاهلی برای خود دختر نمی‌خواست ولی معتقد بود فرشتگان دختران خدا هستند و هنوز هم دختران بال‌دار را به عنوان فرشتگان إلهی در تصاویر می‌کشند! (نجم/۲۲و۲۱).

(۵۸و۵۹) وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِٱلْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُۥ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ . يَتَوَارَىٰ مِنَ ٱلْقَوْمِ مِن سُوٓءِ مَا بُشِّرَ بِهِۦٓ ۚ أَيُمْسِكُهُۥ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُۥ فِى ٱلتُّرَابِ ۗ أَلَا سَآءَ مَا يَحْكُمُونَ .

« و چون یکی از ایشان را به دختری بشارت دهند، چهره‌اش تیره گردد و خشم خود فرو خورَد » « (به خود گوید آیا) **از قوم خویش ـ از بدی آنچه به او بشارت داده شد ـ پنهان گردد؟ یا او** (دخترک) **را با خواری نگه دارد؟ یا در خاکش نهان کند؟ آگاه شوید که بد داوری می‌کنند! »،**

بنا به آثار وارده عرب جاهلی فرشتگان را مؤنّث و دختران خدا می‌شمرد (که این اعتقاد ظاهراً از اقوام دیگر نظیر هندوها و یونانیان و یا رومیان باستان به آنها رسیده بود). امّا خودشان ـ با این‌که منزلت‌ها برای

فرشتگان دختر قائل بودند ـ حاضر نبودند صاحب دختر باشند و هرگاه برای یکی از آنها دختر زاده می‌شد او را مایه‌ی سرشکستگی خود می‌شمرد.

به طور کلّی آنها که از سبیل حق منحرف شده و سخن نادرست می‌گویند، غالباً دچار چنین تناقضات و تضادهای فراوان در گفتار و کردار خود می‌شوند. مشرکان عرب نیز از این قاعده مستثنی نبودند و آن چیزی را که برای خود ننگ می‌دانستند به خدا نسبت می‌دادند. آیه‌ی شریفه می‌فرماید «**سَاء مَا يَحْكُمُونَ**» یعنی این چه کج‌فکری بزرگی است که انسان جگرگوشه و دختر نازنین خود را ننگ بداند و خدا را دختردار تصوّر کند[1]!

(۶۰) لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ ۖ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ ۚ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ .

« **وصف سوء از آنِ کسانی است که به آخرت ایمان ندارند و برای خدا وصف برتر است و او شکست‌ناپذیر و حکیم است** »،

یعنی آن‌گفته‌های بی‌تناسب و ناروا (آیات قبل) را کسانی می‌آورند که خدا را نشناخته‌اند و به آخرت ایمان نمی‌آورند. خدای عالم بالاتر از این سخنان است، او فوق موجودات و آثار ناشی از آنهاست؛ او بی‌نیاز از فرزند و شریک است، او قدرتمند حکیم و شکست‌ناپذیری است که همه چیز آفریده‌ی او و در کف توانایی اوست.

(۶۱) وَ لَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِم مَّا تَرَكَ عَلَيْهَا مِن دَآبَّةٍ وَلَٰكِن يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰٓ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَـْٔخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ .

« **و اگر خدا می‌خواست مردمان را به ظلمشان بگیرد، هیچ جنبنده‌ای بر آن** (زمین) **باقی نمی‌گذارد، لیکن** (کیفر) **ایشان را تا زمان معیّن به تأخیر افکند و چون مهلتشان بسرآید، ساعتی** (هم) **از آن پس و پیش نتوانند افتاد** »،

یعنی خداوند قدرت سرکوبی دشمنان خود را دارد، ولی برخلاف انسان‌های شتابگر، به صرف قدرت دست به کاری نمی‌زند؛ که اگر می‌زد، اثری از آثار خداشناسان روی زمین باقی نمی‌ماند. بلکه سنّت خدا این است که مهلت می‌دهد و روشش عکس‌العمل سریع در برابر بدی‌ها نیست. ولی در عین‌حال، مهلت خدا هم حدود و پایانی دارد. آن پایان، بدون هیچ تأخیر و تقدیم فرا می‌رسد و مشیّت نهایی خداوند در برابر «خوب» و «بد» به ظهور می‌رسد (واژه‌ی «**ساعَة**» در آیه‌ی شریفه به معنی واحد زمانی و یا لحظه است. همچنین ضمیر مؤنّث «**ها**» در «**عَلَيها**» به «**ارض** = زمین» بازمی‌گردد که در آیه نیامده، امّا به قول شیخ طوسی در تبیان از قرینه‌ی واژه‌ی «**دابَّه** = جنبنده» به دست می‌آید که مرجع ضمیر «زمین» است).

(۱) ـ در توجیه روحیّه‌ی عرب جاهلی نسبت به جنس مؤنّث می‌توان گفت که دختر را ننگ می‌شمردند زیرا دختران نمی‌توانستند در قتل و غارت‌ها شرکت کنند و اسارتشان به دست دشمن مصیبت‌بار می‌بود. ولی البتّه طبقات بالاتر جامعه چنان نبودند و الاّ زنان قدرتمند و با نفوذی چون همسر ابوسفیان یا حضرت خدیجه نمی‌بایستی میان آنها پیدا می‌شدند.

بخش ششم

(سفره‌ی گسترده‌ی خدا در طبیعت و عبرت‌ها)

(۶۲) وَ يَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ وَ تَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَىٰ لَاجَرَمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَ أَنَّهُم مُّفْرَطُونَ .

« **و آنچه را که** (برای خود) **ناپسند می‌شمرند، برای خدا قرار می‌دهند! و زبانشان دروغ را بازگو می‌کند که بهترین** (پاداش) **از آن ایشان است! ناگزیر آتش برای آنهاست و همانا** (به سوی‌اش) **پیش‌اُفتادگانند** »،

آیه‌ی شریفه در توضیح آیات قبل و روحیّه‌ی کافرانی است که خیالات بیجا درمورد خداوند می‌کنند؛ خود دختران را ننگ می‌دانند ولی برای خدا دختران درنظر می‌گیرند! (آیات۵۸ و۵۷).

اکثر مفسّران منظور از واژه‌ی «**الْحُسْنَى** = خوبی» را در بخش بعدی آیه «بهشت» دانسته‌اند، در حالی‌که مشرکان عرب اساساً معتقد به آخرت نبودند تا برای خود بهشت منظور کنند! بنابراین مقصود از «**الْحُسْنَى**» را باید «بهترین پاداش در دنیا» دانست، و برخی مفسّران آن را در اشاره به «پسران» دانسته‌اند.

مقطع آیه حاکی از آن است که با چنین روحیّه و کرداری مردمان، خود به خود، به سوی عذاب و گرفتاری پیش می‌روند.

(۶۳) تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **به خدا سوگند که به سوی اُمّت‌های پیش‌از تو** (رسولان) **فرستادیم؛ پس شیطان اعمالشان را برای آنها بیاراست و همو امروز ولیِّ ایشان است و برای آنان عذابی دردناک است** »،

واقعاً با اینهمه عقاید شرک‌آلود که بین همه‌ی اقوام ـ از یهودی و زرتشتی و عیسوی تا برخی از فِرَق اسلامی ـ مشاهده می‌شود، انسان حیرت می‌کند که مگر هیچ توضیح‌دهنده‌ای در عالَم نیامده و توحید خالص را به بشر عرضه نکرده است؟ برای رفع این شبهه خداوند در آیه‌ی فوق به مقام إلهیِ خود سوگند(۱) خورده می‌فرماید که برای همه‌ی اُمّت‌ها در طول تاریخ، پیامبران(ع) فرستاده شد و هدایت خدا به آنها رسید.

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که علی‌رغم هدایت إلهی، شیطان بر بشر مختار غلبه کرد و آن افکار و اعمال خلاف توحید در نظرها زینت گرفت و همان شیطان ـ که افکار و اعمال خلاف را درنظر اقوام گذشته بیاراست ـ امروز «**ولیّ**» مردمان منکر و منحرفان دینی است؛ به طوری که ولایت شیطان عقل و

(۱) ـ حرف «تاء» که در «**تَاللهِ**» آمده به مانند «واو» و «باء» در «**وَ اللهِ**» و «**بِاللهِ**» از ادوات قسم است.

دیده‌ی آنها را کور کرده و نمی‌گذارد رشد عقلی و دینی یافته منشور آزادگی خود را در توحید خالص بیابند[۱] (چنانکه چه بسا امروزه به پابوس شخصیّت‌ها می‌روند و مال و ثروت خود را ـ که می‌تواند در مجاری خیر صرف شود ـ نثار فلان قطب و مراد و مقابر می‌کنند).

مقطع آیه خاطرنشان می‌سازد که انسان گرفتار جهل و نفس، چیزی جُز عذاب و گرفتاری در آخرت، برای خود نمی‌خرد.

(۶۴) وَ مَآ أَنزَلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ ٱلَّذِى ٱخْتَلَفُواْ فِيهِ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ .

« و این کتاب را بر تو فرو نفرستادیم مگر از آن روی که آنچه را درباره‌اش اختلاف کرده‌اند برای‌شان بیان کنی و هدایت و رحمت برای گروه مؤمنان باشد »،

یعنی، قرآن برای آن نازل شد تا اختلافات فکری و سلیقه‌ای را در مورد توحید از میان بردارد و پیروان انبیاء را به خداشناسی صحیح و دیانت درست رهنمون گردد[۲] (در مورد «بیان قرآن توسّط پیامبر^ص^» ذیل آیه‌ی ٤٤ توضیح داده‌ایم).

بخش آخرین آیه حاکی از آن است که قرآن علاوه بر جنبه‌ی رفع اختلافات از ادیان گذشته و هدایت پیروان، مایه‌ی ارشاد و وسیله‌ی رشد فکری و روحی و جلب رحمت إلهی برای مؤمنان است.[۳]

(۶۵) وَٱللَّهُ أَنزَلَ مِنَ ٱلسَّمَآءِ مَآءً فَأَحْيَا بِهِ ٱلْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَآ ۚ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ .

« و خداست که از آسمان آبی فرو فرستاد؛ سپس زمین‌را ـ بعد از مردنش ـ بدآن (آب) **زنده کرد؛ همانا در این** (پدیده) **برای گروهی که** (حق را) **می‌شنوند نشانه‌ای است »،**

پس از سرزنش مردم خدانشناس و رَدِّ اتّهاماتی‌که به خدا می‌بستند در آیات گذشته، در اینجا بند (پاراگراف) جدیدی آغاز شده که خداوند ضمن آن ـ طی چند آیه در بحث توحید ـ نظامات و حسابگری‌هایش را در عالم توضیح داده و نعمت‌ها و توجّهات خود را نسبت به انسان یادآور می‌شود. احیاءِ زمین، شامل سرزدن گیاهان ـ به دنبال پائیزشان ـ و صفا بخشیدن به جهان طبیعت می‌شود که ضمناً یادآور معاد است:

این بهار نو ز بعد برگ ریز هست برهان بر وجود رستخیز

شایان توجّه این‌که آیات این بند ـ غالباً با مقاطع مشابه ـ خواننده را دعوت به شنیدن سخن حق و

---

(۱) ـ از نظر قرآن «شرک» و «گناه» ناشی از «جهل» و «وساوس نفسانی» می‌باشد. درصورتی‌که «خداپرستی» و «درستکاری» همان «بینایی» و «دانایی» است.

(۲) ـ ازجمله آیاتی است که می‌رساند قرآن به ذات خود قابل فهم بوده و می‌تواند منشأ رفع اختلاف قرار گیرد.

(۳) ـ آنها که خود را مستغنی ازقرآن (و اصولاً دیانت) شمرده و این طرز فکررا اشاعه می‌دهندکه انسان با «فکر» می‌تواند به صلاح و حقیقت راه یابد، متوجّه نیستند که «فکر» پشتیبان تربیتی لازم دارد. برای رسیدن به فلسفه‌ی درست زندگی و تربیت روحی، هدایت لازم است. امّا البتّه در هر دو مورد فکر، وسیله‌ی دریافت و مایه‌ی پیشرفت می‌باشد.

تفکّر در نظام هستی می‌کند.[۱]

(۶۶) وَ إِنَّ لَكُمْ فِي ٱلْأَنْعَٰمِ لَعِبْرَةًۖ نُّسْقِيكُم مِّمَّا فِي بُطُونِهِۦ مِنۢ بَيْنِ فَرْثٍ وَدَمٍ لَّبَنًا خَالِصًا سَآئِغًا لِّلشَّٰرِبِينَ .

« و بی‌گمان برای شما در دام‌ها عبرتی است؛ می‌نوشانیم شما را از آنچه در شکم‌های خود دارند ـ از میان سرگین و خون ـ شیری ناب، گوارا برای نوشندگان »،

آیه‌ی شریفه اشاره به نظام بدیعی دارد که در حیواناتی چون گاو و گوسپند، از مجرایی بین دو آلودگی (فضولات و خون) شیری چنان مغذّی و گوارا جاری می‌شود.

(۶۷) وَمِن ثَمَرَٰتِ ٱلنَّخِيلِ وَٱلْأَعْنَٰبِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًاۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ .

« و ازمیوه‌های درختـانِ خرما و درختان انگور؛ باده‌ی مستی‌آور و روزی نیک از آنها (برای خود) **می‌گیرید؛ بی‌شک در این**(ها) **برای خردورزان نشانه‌ای است »،**

پس از اشاره به یکی از نعمت‌های خدا در حیوانات (آیه‌ی قبل) یکی از مواهب گیاهی را که به انسان ارزانی شده است مطرح می‌نماید. ذکر «**مُسْكِرات**» جدای از «**رِزْقًا حَسَنًا** = روزی نیک»، می‌رساند که این دو با هم تفاوت دارند. یعنی «**مُسْكِرات**» روزی نیک نیست و مقصود از آفرینش خرما و انگور، تهیّه‌ی مسکرات از آنها نبوده است؛ هرچند خاصیّت «الکل‌زایی» در این‌گونه میوه‌ها به دور از حکمت نمی‌باشد، زیرا در مواردی (طبّی و صنعتی) استفاده از الکل ضروری است. به طور کلّی در آیه‌ی فوق ـ که اواخر دوران مکّه نازل گردید ـ اوّلین پایه برای حرمت شرب مُسکِرات گذاشته شد و متعاقباً آیات مدنی به تدریج آن را به تحریم کامل برد.[۲]

در مورد مقطع آیه شایان توجّه است که در مقطع آیه‌ی٦٥، برای عبرت‌آموزی از نظام طبیعت در تولید باران و رویش گیاهان، «گوش شنوا» طلبید و در اینجا به «عقل» اشاره دارد زیرا موضوع محتاج تفکّر و درک بیشتر است.

---

(۱) ـ به قول یک نویسنده‌ی خارجی «جهان یک اندیشه‌ی بزرگ است، خداشناس فقط اندیشه را می‌بیند و خداشناس می خواهد که صاحب اندیشه را شناخته و با او ارتباط برقرار کند.» به عبارت دیگر، انکار خدا توأم با ظاهربینی و محدودیّت در ظواهر هستی است، حال آنکه خداشناسی همراه با ژرف‌نگری و قدرت‌یابی از پشتوانه‌ی هستی می‌باشد.

(۲) ـ «لاتَقْرَبُوا الصَّلوةَ وَ أَنْتُمْ سُكارَى حَتَّى تَعْلَمُوا ما تَقُولُون = درحال مستی به نماز نزدیک نشوید تا بدانید چه می‌گویید» (نساء/۴۳)، «يَسْئَلُونَکَ عَنِ الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ قُلْ فِيهما إِثْمٌ كَبِيرٌ وَ مَنافِعُ لِلنّاسِ وَ إِثْمُهُما أَكْبَرُ مِن نَفْعِهما = از تو درباره‌ی شراب و قمار می‌پرسند؟ بگو : در این‌دو گناهی بزرگ و منافعی برای مردم است و گناهشان از سودشان بزرگتر است» (بقره/۲۱۹). «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَ الْمَيْسِرُ وَ الأنصابُ وَ الأَزْلامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ إِنَّما يُرِيدُ الشَّيْطانُ أن يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَداوَةَ وَ الْبَغْضاءَ فِي الْخَمْرِ وَ الْمَيْسِرِ وَ يَصُدَّكُمْ عَن ذِكْرِ اللهِ وَ عَنِ الصَّلَوةِ فَهَلْ أَنتُم مُنتَهُون = ای کسانی که ایمان آورده‌اید جُز این نیست که می و قمار و بت‌ها و تیرهای قرعه پلید و از عمل شیطان است، پس، از آنها اجتناب کنید شاید رستگار شوید. همانا شیطان می‌خواهد بین شما در می و قمار دشمنی و کینه بیفکند، و شما را از یاد خدا و نماز باز دارد، پس آیا شما خودداری می‌کنید ؟» (مائده/۹۰ و۹۱)

(۶۸) وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى ٱلنَّحْلِ أَنِ ٱتَّخِذِى مِنَ ٱلْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ ٱلشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ .

« **وخداوندت به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و درختان و از داربست‌هایی که** (مردم) **به پا می‌دارند** (برای خود) **خانه‌هایی برگیر** »،

در اینجا مجدّداً در پی ذکر نعمت‌های خدا و آیات او در طبیعت، به عالم جانوران بازگشته و در واقع آیات این بند (پاراگراف) یک‌درمیان درباره‌ی نعمت‌های گیاهی و حیوانی است. به‌طور کلّی همه‌ی غرایزی که در انسان و حیوان و نبات دیده می‌شود، نداهایی است که از جانب خالق در مخلوق نهاده شده و از این‌رو در آیه‌ی شریفه، از غریزه‌ی خانه‌سازی زنبور عسل به عنوان وحی إلهی به این حشره نام برده شده است. البتّه منظور از خانه‌ای که در اینجا برای زنبور عسل ذکر می‌کند، کندوهای طبیعی است.

(۶۹) ثُمَّ كُلِى مِن كُلِّ ٱلثَّمَرَٰتِ فَٱسْلُكِى سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا ۚ يَخْرُجُ مِنۢ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَٰنُهُۥ فِيهِ
شِفَآءٌ لِّلنَّاسِ ۗ إِنَّ فِى ذَٰلِكَ لَءَايَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ .

« **سپس از همه‌ی محصولات** (میوه‌ها و گُل‌ها) **بخور و راه‌های خداوندت را مطیعانه بپوی؛ از درون شکم‌هایشان شهدی به رنگ‌های گوناگون برون می‌آید که در آن، برای مردم شفا است؛ به راستی در این امر برای اهل تفکّر نشانه‌ای است** »،

دنباله‌ی وحی إلهی به زنبور عسل است که برو و با کوشش عسل بساز. چنانکه می‌دانیم، عسل به رنگ‌های گوناگون ـ از زرد روشن تا سیاه ـ تولید می‌شود و مایه‌ی تقویت و تسکین بسیاری از ناراحتی‌های انسان‌هاست.

(۷۰) وَٱللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّىٰكُمْ ۚ وَمِنكُم مَّن يُرَدُّ إِلَىٰٓ أَرْذَلِ ٱلْعُمُرِ لِكَىْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْـًٔا ۚ إِنَّ
ٱللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ .

« **و خدا شما را آفرید، سپس وفاتتان دهد؛ و از شما کسی است که به پایین‌ترین** (درجه‌ی) **عمر بازمی‌گردد تا اینکه چیزی را پس از علم** (و آگاهی) **نمی‌داند، همانا خدا دانا و تواناست** »،

به دنبال بیان آثار قدرت و حکمت خدا در طبیعت، اینک به انسان رسیده است. می‌فرماید همان منبع فیّاضِ قدرت و حسابگری در جهان هستی، تو را هم ای انسان آفرید و قابلیّت زندگی و مرگ در تو نهاد.

منظور از واژه‌ی «**أَرْذَلِ الْعُمُرِ**» در آیه‌ی شریفه به قرینه‌ی عبارت بعدی، «پیری و سالخوردگی» است. البتّه عدّه‌ای جوانمرگ می‌شوند، ولی بنا به قاعده‌ی کلّی، انسان به پیری رسیده از فرط کهولت حالات دوران طفولیّت را پیدا می‌کند، به طوری‌که همواره در نسیان بوده و بلافاصله پس‌از علم به مطلبی، آن را فراموش می‌کند. امّا در مقابل هرقدر انسان فراموشکار و ضعیف شود، البتّه در خدا ـ که ذاتاً دانا و توانای مطلق است ـ خللی پیدا نمی‌شود و آنچه را آدمی از افکار و اعمالش فراموش کند، از حوزه‌ی وقوف إلهی خارج نخواهد شد و خدا از احوال همه آگاه و بر هرچیز تواناست.

(۷۱) وَٱللَّهُ فَضَّلَ بَعۡضَكُمۡ عَلَىٰ بَعۡضٖ فِي ٱلرِّزۡقِۚ فَمَا ٱلَّذِينَ فُضِّلُواْ بِرَآدِّي رِزۡقِهِمۡ عَلَىٰ مَا مَلَكَتۡ أَيۡمَٰنُهُمۡ فَهُمۡ فِيهِ سَوَآءٌۚ أَفَبِنِعۡمَةِ ٱللَّهِ يَجۡحَدُونَ .

« **و خدا بعضی از شما را بر بعضی دگر در روزی برتری بخشید، پس برتری‌یافتگان** (بر آن) **نیستند که** (از) **روزی خود به مملوکانشان دهند تا همگی در آن برابر شوند! آیا نعمت خدا را انکار می‌ورزند؟!** »،

آیه‌ی شریفه در دوران مکّه نازل شده و منظور از «**مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ**» کسانی است که مشرکان به عنوان برده یا مملوک نزد خود داشتند.[1] خطاب به مشرکان می‌فرماید که به طور کلّی بین انسان‌ها کسانی هستند که به علل گوناگون ـ به خواست خدا ـ به برتری‌هایی از نظر زندگی مادّی می‌رسند (و انتظار این است که برتری‌یافتگان مسلمان، از مال خود به زیردستان و مستمندان بدهند تا فاصله‌ی طبقاتی در جامعه رو به کاهش رود.) و آیه‌ی شریفه این تناقض را مطرح ساخته که در حالی‌که مشرکان حاضر نیستند زیردستانشان را در اموال خود شریک گردانند، چطور حاضر می‌شوند آفریدگان خدا را شریکان او بشمارند و عبادت إلهی را به آنها نیز تسرّی دهند؟! از این‌رو در مقطع آیه می‌فرماید آیا نعمت‌یافتگان از یاد برده‌اند که نعمت‌های خود را از خدا یافته‌اند و نه از بت‌ها و معبودهای باطل؟! چنانکه طبری معتقد است آیه می‌فرماید: مشرکین خود حاضر به تقسیم مالشان با سایرین نیستند ولی برای خدا در کار عالم شریک قائل می‌شوند (با اینکه تقسیم مال امکان دارد ولی تقسیم اُلوهیّت محال است.)

شبیه آیه در سوره‌ی روم (آیه‌ی۲۸) آمده که می‌فرماید «**ضَرَبَ لَكُمْ مَثَلًا مِنْ أَنفُسِكُمْ هَلْ لَكُمْ مِنْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ مِنْ شُرَكَاءَ فِی مَا رَزَقْنَاكُمْ فَأَنتُمْ فِيهِ سَوَاءٌ تَخَافُونَهُمْ كَخِيفَتِكُمْ أَنفُسَكُمْ** = (خدا) برای شما (مشرکان) مَثَلی از خودتان زده است: آیا در آنچه روزیتان دادیم شریکانی از مملوکان خود دارید که شما (و ایشان) در آن (نعمت با هم) مساوی باشید؟ و همانگونه که از یکدگر بیم دارید از آنها بیم داشته باشید؟ (هرگز! پس چرا درباره‌ی خدای عالم چنین می‌اندیشید؟!)

(۷۲) وَٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَنفُسِكُمۡ أَزۡوَٰجٗا وَجَعَلَ لَكُم مِّنۡ أَزۡوَٰجِكُم بَنِينَ وَحَفَدَةٗ وَرَزَقَكُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِۚ أَفَبِٱلۡبَٰطِلِ يُؤۡمِنُونَ وَبِنِعۡمَتِ ٱللَّهِ هُمۡ يَكۡفُرُونَ .

« **و خدا برای شما از** (نوع) **خودتان همسران قرار داد و از همسرانتان برای شما پسران و نوادگانی نهاد و از پاکیزه‌ها روزیتان بخشید؛ پس آیا** (با این‌همه) **به باطل می‌گروند و نعمت خدا را کفران می‌ورزند ؟!** »،

پس از اشاره به تناقضی در راه و رسم مذهبی مشرکان (آیه‌ی قبل) در آیه‌ی فوق نعمت خدا را به آنها گوشزد می‌کند.

از جمله نظامات خدا در عالم، پیدایش «جفت» در طبیعت است. به علاوه، خداوند تولید و تزاید را با

---

(۱) ـ مسلمان‌های راستین در صدر اسلام آنهایی را که قبل از مسلمانی به صورت برده نگه داشته بودند، با نزول آیات سوره‌ی بَلَد (... **فَكُّ رَقَبَةٍ** ـ بلد/۱۳←۱۱) آزاد ساختند. و مقصود از «**مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُهُمْ**»که در سوره‌های مدنی در ارتباط با مسلمان‌ها آمده، اسیران جنگی بوده‌اند.

لذّتی ـ که زیربنای آن است ـ بیمه کرد (روم/۲۱) و عشق به اولاد و نوادگان را از احوال درونی و معنوی انسان قرار داد. همچنین هیچ حسابگری و تنظیمی برای آنکه حوائج و حظِّ غذایی انسان از محیطش برآورده گردد، از نظر خدا دور نماند.[۱]

(۷۳) وَ يَعْبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِّنَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ شَيْـًٔا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ .

« و غیر خدا چیزهایی را عبادت می‌کنند که مالک هیچ‌گونه روزی برای‌شان از آسمان‌ها و زمین نیستند و (به کاری) **توانایی ندارند »،**

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق ادامه‌ی شکوه‌ی خدا از انسان قدرناشناس است. اعظم کلام قرآن همین است که ای مردم! همان قدرت و حکمتی را بندگی کنید که روزی‌رسان شما از آسمان و زمین است و آثار علم و قدرت او همه‌جا متجلّی است؛ فقط او مؤثّر حقیقی در احوالتان است (نه بت‌هایی که ابداً مالک روزی شما نیستند!)؛ جُز او سر پیشِ هیچ قدرت و وسوسه‌ای خم نکنید و غیر او را بندگی ننمایید.

(۷۴) فَلَا تَضْرِبُوا۟ لِلَّهِ ٱلْأَمْثَالَ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ .

« پس برای خدا مَثَل‌ها نزنید؛ همانا خدا می‌داند و شما نمی‌دانید »،

به دنبال آیات قبل، آیه‌ی شریفه می‌فرماید معبودهای باطل را مثل خدا و همتای او نشمرید که هیچ‌کس همانند خدا نیست. چه بسا مشرکین می‌گفتند خداوند در مَثَل مانند پادشاهی است و به حضور پادشاه رفتن، تشریفاتی دارد: باید اوّل وزیر را ببینی و در برابر او کرنش کنی تا بتوانی به پیشگاه پادشاه راه یابی! این بُت‌ها و معبودهای ما به منزله‌ی وزیرانی هستند که راه ما را به سوی پادشاه (خدای عالَم) می‌گشایند. چنانکه امروزه نیز بسیاری در این دیار می‌گویند باید با اظهار چاکری و بندگی دربرابر اولیاءِ خدا، به خدا رسید. آیه می فرماید این‌گونه مَثَل‌های جاهلانه را برای خدا نزنید.[۲] راه خدا مستقیم و بی‌حاجب و دربان است و او «**از رگِ گردن به انسان نزدیکتر است**» (ق/١٦). چنانکه شیخ طوسی منظور از ضرب اَمثال برای خدا را همتا و شریک قائل شدن برای او می‌داند و علاّمه‌ی طباطبایی در المیزان می‌گوید مقصود آیه این است که خدا را به غیر او تشبیه نکنید.

---

(۱) ـ امّا علی‌رغم تمامی این مواهب ـ که همه از خداست ـ اباطیل برای مردم مهمتر از خدا شده است! همه‌گونه حسابگری و دقّت‌ها را در روابط خود با فلان مقام درنظر می‌گیرند، ولی از خدا هیچ ملاحظه‌ای ندارند! قسم دروغ به حضرت ابوالفضل نمی‌خورند ولی به خدا هر سوگند دروغی می‌خورند! خوف دارند که در حرم امام رضا مرتکب گناهی شوند ولی خارج از آن دست به هرکاری می‌زنند! کفران نعمت خدا، همان نسبت دادن آنها به غیرخدا و به کار بردن آنها در نافرمانی خداست.

(۲) ـ به طور کلّی «مَثَل» یعنی دو چیز را به هم شبیه ساختن و این‌کار درمورد خدای سبحان بی‌معناست، زیرا چیست که شبیه خدا باشد؟! تشبیهاتی هم که در قران از خدا به عمل آمده هیچ‌یک درمورد ذات خدا نیست، بلکه تشبیه فعل او به امری است. چنانکه می‌فرماید «**اَللّهُ نُورُ السَّمواتِ وَ الأرْض**» (نور/۳۵) یعنی «هدایت خدا» به مانند نوری است که عالم را فراگرفته و تاریکی‌ها را می‌زداید.

بخش هفتم

(توحید و شرک و عنایات إلهی به زندگی آدمی در دنیا)

(۷۵) ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَمَن رَّزَقْنَٰهُ مِنَّا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُۥنَ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« **خدا مَثَلی زده است: بندهٔ مملوکی که توانایی بر چیزی** (و هیچ نوع اختیاری از خود) **ندارد و کسی‌که** (آزاد بوده) **او را ـ از جانب خویش ـ روزی نیکو بخشیده‌ایم و او از آن** (روزی) **پنهان و آشکار انفاق می‌کند؛ آیا** (این دو) **یکسانند؟ ستایش خدای راست؛ بلکه اکثر ایشان نمی‌دانند** »،

در آیهٔ قبل از مثال‌های ناروا درمورد خدا ـ که انحراف فکری و کجروی در زندگی انسان پیش می‌آورد ـ نهی فرمود و در اینجا می‌فرماید اگر قرار است خدا و غیرخدا به چیزی تشبیه شوند، خدا خود نشان می‌دهد که مَثَل او و غیراو چگونه است: بندهٔ مملوکی که اسیر دیگری است و هیچ نوع اختیاری از خود ندارد آیا او با کسی که آزاد بوده و از روزی فراوان برخوردار است و پنهان و آشکار از آن روزی انفاق می‌نماید قابل مقایسه است؟[۱] خدا در مَثَل چون آن شخص آزاده و نیکوکار و مَثَل بت‌ها و معبودهای باطل همانند آن عبد مملوک و ناتوان است.

بخش آخرین آیه مشعر بر آن است که ستایش (و عبادت) ویژهٔ چنان مقامی است ـ خدایی که هستی در اختیار اوست ـ نه معبودهای باطل که خود مسخّر فرمان خدایند؛ هرچند این دعوت به یکتاپرستی و انحصار ستایش به خدا را ـ که منشور آزادی و آزادگی ابناءِ بشر است ـ اکثرا انسان‌ها درک نمی‌کنند.[۲]

(۷۶) وَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا رَّجُلَيْنِ أَحَدُهُمَآ أَبْكَمُ لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَىٰ مَوْلَىٰهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُّ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِى هُوَ وَمَن يَأْمُرُ بِٱلْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ .

« **و** (باز) **خدا مَثَلی زده است: دو مرد که یکی‌از آنها لال است و بر هیچ کاری توانا نیست و او سربار**

---

(۱) ـ تشبیه خدا و غیرخدا در آیه به «آزاد» و «برده» نباید به عنوان تأیید نظام برده‌داری تلقّی شود. بلکه لازم است در نظر داشت که سوره، مکّی است و در آن‌زمان بردگان در محیط ـ میان مشرکان ـ وجود داشتند و خداوند صرفاً از یک پدیدهٔ موجود در جامعه و مفهومی که برای همگان قابل لمس بوده، برای بیان منظور خاصِّ خود ـ به صورت مثال ـ استفاده کرده است.

(۲) ـ البتّه منظور از «ستایش» در آیهٔ شریفه که با الف و لام (**اَلْحَمْد**) مشخّص شده، آن ستایش خاص و کامل است، و الاّ تعریف و تمجیدهای معمولی را انسان‌ها از یکدیگر می‌کنند.

مولای خویش است، به هرکجا وی‌را می‌فرستد خیری (به همراه) **نمی‌آورَد؛ آیا او با کسی که فرمان به عدل می‌دهد و خود بر راه مستقیم است، یکسان می‌باشد؟ »،**

آیه در سیاق توحید است و خداوند مجدّداً از خودش و بُت‌ها و «معبودهای باطل» تشبیهی ارائه داده است: بتی (یا انواع تماثیل و مجسّمه‌ها و مقابر) که زبان ندارد و دستش از هر کاری کوتاه است و نه تنها خیری نمی‌آورد بلکه مرتّباً باید برای نگهداری و مراقبت از او تلاش و هزینه کرد، آیا او با آن‌قدرت لایَزال که فرمان به عدل داده و راهش راه مستقیم و بر صراط حق و عدل است یکسان می‌باشد؟ هرگز.

(۷۷) وَ لِلَّهِ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلْأَرْضِ ۚ وَمَآ أَمْرُ ٱلسَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ ٱلْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ ٱللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَىْءٍ قَدِيرٌ.

« غیب آسمان‌ها و زمین از آنِ خداست و کار قیامت جُز به مانند چشم برهم زدنی ـ یا نزدیکتر از آن ـ نیست؛ همانا خدا بر همه‌چیز تواناست »،

پس از آشکار شدن اختلاف فاحش توحید با شرک (آیات قبل) در آیه‌ی فوق بحث معاد مطرح شده است.

ابتدای آیه حاکی از آن است که «غیب» و «شهادت» و عالم ظاهر و باطن[1] در برابر خدا یکسان است؛ در واقع «غیب» و «شهود» فقط در برابر علم محدود انسان‌ها مطرح است. به بیان دیگر نه تنها عوامل آشکار جهان، بلکه قوانین نهان آن نیز در اختیار خداست و اوست که با حسابگری دقیق خود می‌داند که در آینده چه روی خواهد داد و هنگام رستاخیز، چه وقت است و مسلّماً وقتی آن نیروهای مخفی از باطن عالم ـ بنا به اراده‌ی خالق و مبدأ هستی ـ رها گردد، فروریختن و دگرگون‌شدن عالَم ظاهری حتّی به اندازه‌ی یک چشم برهم زدن نیز به طول نخواهد انجامید.

مقطع آیه درواقع تعلیل ابتدای آن است. بدین‌معنی‌که چون مبدأ هستی، مرکز و محور همه‌ی قدرت‌هاست، پس کلید آینده و غیب نیز به دست خدا خواهد بود.

(۷۸) وَٱللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّنۢ بُطُونِ أُمَّهَٰتِكُمْ لَاتَعْلَمُونَ شَيْـًٔا وَجَعَلَ لَكُمُ ٱلسَّمْعَ وَٱلْأَبْصَٰرَ وَٱلْأَفْـِٔدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ.

« و خدا شما را از شکم‌های مادرانتان به در آورد در حالی‌که چیزی نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشمان و دل‌ها قرار داد؛ باشد که سپاس دارید »،

آیه‌ی شریفه و آیات بعد ـ به دنبال آیات قبل در توجیه انحصار پرستش و بندگی به خدای تعالی و تذکّر رستاخیز که به فرمان اوست ـ نعمت‌های إلهی را در دنیا برای انسان‌ها برمی‌شمرد تا پیمودن راه توحید

---

(۱) ـ عالَم، علاوه بر بُعد ظاهری، دارای یک بُعد باطنی و روابط پنهانی است. چنانکه علوم امروزی نیز به میزان زیادی به غیب عالم پی برده و با ورود در دل مادّه و طبیعت، نظام شگفت‌انگیزی یافته‌اند که بسیار دقیق‌تر و بدیع‌تر از بُعد ظاهری است

بیشتر مدلّل گردد. آیات شریفه می‌رساند که آن حکیم قادری که مبدأ هستی است و توانا به دگرگون‌ساختن عالم در کمتر از یک چشم برهم زدن می‌باشد، قدرت خود را در جهان نه در تخریب و ازهم پاشیدگی، بلکه در خلق و سازندگی ـ در قالب قوانین منظّم و متین ـ نمایان ساخته است. در این ارتباط، آیه‌ی فوق به انسان اشاره داشته و آیات بعد به حیوانات و جامدات می‌پردازد.

مسلّماً منظور از بیانی که در آیه به کار رفته این نیست که خدا با دست غیبی انسان را از شکم مادرش بیرون می‌کشد! بلکه منظور آن است که قوانین لازم را برای تحقّق این امر در پیکر مادر و سازمان رَحِم و جَنین نهاده است.

در مورد هرگونه دانسته‌ی انسان در بدو تولّد، عدّه‌ای از فلاسفه‌ی غرب گفته‌اند که انسان به هنگام تولّد فقط دارای «استعداد» است و سپس بسته به خودِ اوست که چگونه آن استعداد را به ظهور رسانده، «شخصیّت» خود را بیافریند. در مقابل، برخی از فلاسفه‌ی قدیم عقیده داشتند که انسان، علاوه بر استعداد، مقداری «معلومات» نیز با خود به دنیا می‌آورد. آیه‌ی فوق مؤیّد این معناست که انسان به هنگام تولّد «**علم نظری**» و ذهنی ندارد ولی این‌مطلب نافی آن نیست که فطریّاتی (همچون شادی، غم، ترس، محبّت، پناه‌بردن به قدرت ـ که زمینه‌ی خداشناسی است ـ استعداد زیباشناسی، عدالت‌خواهی، درک اعداد و غیره) در او نهاده شده باشد. بدین ترتیب خدا انسان را از راه قوانین طبیعی به وجود آورد درحالی‌که هیچ نمی‌دانست (و فقط حامل یک سری فطریّات بود) ولی مجرای کسب علم را به او داد تا لوح ضمیر را پر از معلومات کند؛ مجرایی که به دو شعبه‌ی **قوای ظاهری** (گوش و دیدگان) و **نیروی باطنی** (**أَفْئِدَة**) تقسیم شده است (منظور از **أَفْئِدَة** = دل، عقل و به طور کلّی نیروی ادراک باطنی می‌باشد). خواست خدا این بوده که انسان از نیروهای خداداد درجهت رضای او استفاده کند، ولی چون این خواست را تحمیل نمی‌نماید، در آیه از واژه‌ی «**لَعَلَّ** = شاید» استفاده شده است.[۱]

(۷۹) أَلَمْ يَرَوْاْ إِلَى ٱلطَّيْرِ مُسَخَّرَٰتٍ فِي جَوِّ ٱلسَّمَآءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا ٱللَّهُۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَأٓيَٰتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ.

« آیا به پرندگان ننگریستند که چگونه در فضای آسمان مسخّرند؟ کسی جُز خدا آنها را نگه نمی‌دارد؛ بی‌شک در این (پدیده) **برای اهل ایمان نشانه‌هاست »**،

پرندگان در فضا با وجود جاذبه‌ی زمین، اوج گرفته سقوط نمی‌کنند. این پدیده‌ی شگرف برای همگان امری عادی شده در صورتی که تدابیر دقیق «آیرودینامیک» که خداوند از یک سو در فضا نهاده و از سوی

(۱) ـ توقّف در محسوسات، « **فُؤَاد** = نیروی ادراک باطنی» را بیکاره می‌سازد و تکیه بر عقل، بدون حفاظ ایمان به خدا، چه بسا عقل را توجیه‌گرِ خواسته‌های نفسانی می‌نماید. رضای خدا این است که انسان از محسوسات خود با تکیه به عقل که با ایمان به خدا حفاظت می‌شود، برای کسب علم و اتّخاذ روش زندگی استفاده کند. البتّه خدا می‌توانست به جای دادنِ این زمینه‌های ارزشمند به انسان او را در جهل کامل نگه‌دارد (که شاید بسیاری از افراد نیز اکنون همین را بخواهند تا هیچ عقل و فکر و وجدانی نداشته و فقط با غرائز رها شوند. چنانکه مستی نمونه‌ای از نمایش همین خواسته است).

دیگر غریزه و مقتضیات لازم را در تطبیق و استفاده از آن در ساختار وجودی پرندگان ملحوظ داشته، مبنای اختراعات بشر در زمینه‌ی ساخت هواپیماهای غول‌آسا، هلیکوپتر و موشک و غیره بوده است. پرندگان ـ به زبان ساده ـ با حرکت بال‌ها، از هوا (فشار) بالای خود می‌کاهند و بر هوا (فشار) زیرین خود می‌افزایند و در نتیجه‌ی این اختلاف فشار ـ علی رغم جاذبه‌ی زمین ـ در فضا شناور می‌مانند.[۱]

در مقطع آیه اشاره دارد که آنها که اهل انصافند و در جستجوی حقّانیّتی در عالم هستند، از اینگونه آیات عبرت آموخته و نتیجه‌ی لازم را می‌گیرند[۲] (ولی البتّه برای معاندان که نمی‌خواهند دل به حق سپرند ـ تا مبادا دلبستگی‌هایشان مختل شود ـ هرچه بگویند و نشان دهند فائده ندارد!).

(۸۰) وَ ٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنۢ بُيُوتِكُمۡ سَكَنًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّن جُلُودِ ٱلۡأَنۡعَٰمِ بُيُوتًا تَسۡتَخِفُّونَهَا يَوۡمَ ظَعۡنِكُمۡ وَيَوۡمَ إِقَامَتِكُمۡ وَمِنۡ أَصۡوَافِهَا وَأَوۡبَارِهَا وَأَشۡعَارِهَآ أَثَٰثًا وَمَتَٰعًا إِلَىٰ حِينٍ .

« **و خدا خانه‌هایتان را برای شما مایه‌ی آرامش قرار داد و از پوست دام‌ها برایتان خیمه‌ها نهاد ـ که آنها را روز سفرتان و به روز اقامت، سبک می‌یابید ـ و از پشم‌ها و کرک‌ها و موی‌های آنها** (حیوانات) **اثاث و متاعی به مدّتی چند** (برایتان فراهم ساخت) »،

اینکه بشر به فکر خانه‌سازی و تمدّن افتاد، معلوم می‌شود استعدادی برای این‌کار در او نهاده شده بود و این امر از نعمت‌های خداست که موجبات ترقّی و پیشرفت زندگی انسان را فراهم آورد. در این ارتباط همچنین به خانه‌های چادری اشاره داشته که در کوچ‌ها و اردو زدن‌ها به کار می‌آید و در قدیم مردمان آنها را از پوست دام‌ها (شتر و گاو و گوسفند و بز) می‌ساختند و امروزه برای این منظور از موادّ پلاستیکی و الیاف مصنوعی استفاده می‌شود. امّا استفاده از پشم و کرک و موهای آن حیوانات برای تولید اثاث خانه ـ از قبیل فرش و گلیم و زیلو و نمد ـ همچنان مرسوم است. در این راستا واژه‌ی «**أصواف**» در آیه به معنی «پشم‌ها» و «**أَوْبار**» به معنای کرک‌ها و «**أَشْعار**» به معنای موی‌ها است. منظور از «**إلی حین** = برای مدّتی» دوره‌ی زندگی دنیوی انسان می‌باشد.

---

(۱) ـ آنگاه که پرندگان در فضا بال می‌زنند، نیرویی ایجاد می‌کنند (THRUST) که آنها را به جلو می‌راند. برخی پرندگان می‌توانند ـ با به عقب راندن بال‌های خود در فضا ـ برخورد باد با بال‌هایشان را کنترل کنند و به خرامیدن و اوج‌گیری در آسمان بپردازند (علاقمندان به این بحث می‌توانند به متن سمینار انجام شده در این زمینه ـ که در سال ۲۰۰۵ میلادی در دانشگاه MIT امریکا برگزار شد ـ در سایت زیر مراجعه نمایند:
https://ocw.mit.edu/courses/materials-science-and-engineering/3-a26-freshman-seminar-the-nature-of-engineering-fall-2005/prolects/flght of brdv2ed.pdf.).

(۲) ـ خداوند این جزئیّات را در قرآن آورده، زیرا همه ساخته‌های خود اوست که برای هر ذرّه‌اش حکمتی به کار برده و در اطرافشان سخن دارد، و إلاّ برای پیامبراسلام(ص)، به عنوان یک بشر، دنبال کردن مسائلی که هرانسانی به سادگی از کنارشان می‌گذرد، چندان معنا نداشت. بنابراین، ذکر اینگونه جزئیّات در قرآن خود می‌رساند که این کتاب، نه زائیده‌ی فکرِ پیامبر، بلکه وحی إلهی است.

(۸۱) وَ ٱللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَٰلًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ ٱلۡجِبَالِ أَكۡنَٰنًا وَ جَعَلَ لَكُمۡ سَرَٰبِيلَ تَقِيكُمُ ٱلۡحَرَّ وَسَرَٰبِيلَ تَقِيكُم بَأۡسَكُمۡۚ كَذَٰلِكَ يُتِمُّ نِعۡمَتَهُۥ عَلَيۡكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تُسۡلِمُونَ .

« **و خدا از آفریده‌های خویش برای شما سایه‌هایی فراهم آورد و از کوه‌ها برایتان پناهگاه‌ها** (غارها) **قرار داد؛ و جامه‌هایی برایتان مقرّر داشت که شما را از گرما** (و سرما) **حفظ می‌کند و تن‌پوش‌هایی** (مانند زره) **که در سختی**(جنگ) **شما را محافظت نماید؛ این‌چنین** (خدا) **نعمتش را بر شما تمام کرد؛ باشد که تسلیم** (فرامین او) **شوید** »،

ممکن بود درخت‌ها و کوه‌ها و سایرجامداتی‌که حائل‌های نور هستند، شفّاف خلق می‌شدند و در آن‌صورت سایه‌ای به میان نمی‌آمد و معلوم نبود که چگونه انسان قادر به تحمّل نورآفتاب می‌بود ؟!

واژه‌ی «**سرابیل**» جمع «سِربال»، به معنی پیراهن است، اعمّ از پنبه‌ای، کتانی و یا پشمی. امّا اینکه چرا فقط از نقش «**سرابیل**» در محافظت در برابر گرما یاد شده و حفاظت از سرما مذکور نیفتاده، تعابیر مختلف هست:

- طبرسی و دیگر مفسّران آورده‌اند که هرآنچه آدمی را از گرما حفظ می‌کند از سرما نیز حفظ تواند کرد. به عبارت دیگر از جامه به عنوان حافظ حرارتی یاد شده که در زمستان و تابستان به ترتیب، خروج گرما را از بدن تحدید و تسهیل می‌کند. به علاوه طبرسی می‌افزاید که عرب از دو چیز ملازم و جفت، در مواردی یکی را ذکر می‌کند زیرا ذکر آن شنونده را از دیگری بی‌نیاز می‌کند، چون خود به خود قرین آن نیز فهمیده می‌شود.
- همچنین گفته‌اند بدین‌سبب «سرما» ذکر نشده زیرا مخاطبان کُلاً از نواحی گرمسیری بوده‌اند که نیازشان به حفظ در برابر گرما بیش از سرما بوده و با علم به تلازم، حفاظت در برابر سرما نیز فهمیده می‌شود.

از «**سَرَابِيلَ تَقِيكُم بَأْسَكُمْ** = لباس‌هایی که شما را در سختی‌هایتان حفظ می‌کند» به زره و خفتان تعبیر شده که به گاه جنگ افراد را از زخم و جراحت مصون می‌داشت.

بخش آخرین آیه مشعر بر آن است که نعمت‌دهنده‌ای که تا این‌حدّ به بشر توجّه داشته مسلّماً دوست اوست و بدین‌ترتیب خداوند مردمان را به عنوان خیرخواهشان به سوی آموزش‌های خود، فرا می‌خواند.

(۸۲) فَإِن تَوَلَّوۡاْ فَإِنَّمَا عَلَيۡكَ ٱلۡبَلَٰغُ ٱلۡمُبِينُ .

« **پس اگر روی گردانیدند، جُز ابلاغ آشکار پیام بر** (عهده‌ی) **تو** (ای پیامبر!) **چیزی نیست** »،

یعنی اگر بعد از همه‌ی تذکّرات که در آیات قبل در ردّ شرک و تثبیت حقّانیّت توحید آمد بازهم مشرکان دست از عقاید منحط و راه و روش‌های ناروای خود برنداشتند، پیامبر^ص^ هیچ تکلیفی جُز اتمام حجّت ندارد.

این‌گونه آیات به وضوح می‌رساند که اسلام دین زور نیست و پیامبرهم صرفاً برای حکمرانی نیامده بود، بلکه پیام‌رسانی بود تا حق و باطل را برای مردم روشن سازد. حکومت، هدف اصلی و اساس کار پیامبر[ص] را تشکیل نمی‌داد بلکه امری عارضی بود تا قوانین عدل حاکم شود: **لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ** (حدید/۲۵).

(۸۳) **يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ ٱللَّهِ ثُمَّ يُنكِرُونَهَا وَأَكْثَرُهُمُ ٱلْكَافِرُونَ .**

« نعمت‌خدا را می‌شناسند، سپس منکرش می‌شوند! و اکثرشان کافرانند »،

آیه‌ی فوق وصف «**رویگردانان**» در آیه‌ی قبل است. می‌فرماید اینان کسانی‌اند که نعمت‌های خدا را می‌شناسند ولی همه‌ی استدلال‌ها را در تبیین و تعلیل آنها، پشت گوش افکنده روش انکار پیش می‌گیرند؛ و بارزترین مظهر انکار نعمت خدا این است که نعمت مزبور را به غیرخدا (از معبودهای باطل) نسبت می‌دهند.

مقطع آیه حاکی از آن است که «انکار» مشرکان روحیّه‌ای نبوده که در نتیجه‌ی تلاش ناموفّق برای درک حقایق هستی حاصل شده باشد، بلکه نتیجه‌ی لجاجت با حق به خاطر هوی‌های نفسانی بوده است (به توضیح مفهوم واژه‌ی «کفر» ذیل ٦ سوره‌ی بقره نگاه کنید).

(۸۴) **وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِن كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ كَفَرُواْ وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ .**

« و (یاد کن) **روزی که از هر اُمّتی گواهی برانگیزیم؛ آنگاه کافران را اجازه**(ی سخن‌پردازی) **نباشد و عذرهاشان پذیرفته نگردد »،**

یعنی، کافران می‌توانند ـ اگر بخواهند ـ در این دنیا به لجاجت‌هایشان ادامه دهند، ولی آن روز موعود ـ که به حساب همه‌ی لجاجت‌ها رسیدگی می‌شود ـ فرا خواهد رسید. در آن روز پیامبرانِ خدا در طول تاریخ، بر اُمّت خود گواهی خواهند داد که پیام خدا و اتمام حجّت‌های او را رساندند. آنگاه کافران اجازه نخواهند داشت‌که برای رفع و رجوعِ کارهای خود بهانه آورند و قوانینِ عالمِ جزا و عکس‌العمل آخرت، به گونه‌ای است که با افراد، بر اساس شخصیّت خودساخته‌ی آنان رفتار می‌شود. [واژه‌ی «**يُسْتَعْتَبُونَ**» در مقطع آیه فعل مجهول و از مصدر «استعتاب» آمده است یعنی عذرخواهی آنان پذیرفته نمی‌شود. چنانکه فرموده «**وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ . هَذَا يَوْمُ لَايَنطِقُونَ . وَ لَايُؤْذَنُ لَهُمْ فَيَعْتَذِرُونَ** = وای بر تکذیب کنندگان در آن روز، آن روزی است که آنها سخن نگویند و اجازه‌شان ندهند که عذر آورند» ـ مُرسَلات/٦٣←٣٤].

(۸۵) **وَإِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ ظَلَمُواْ ٱلْعَذَابَ فَلَا يُخَفَّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ .**

« وآن‌زمان که ستمکاران عذاب را ببینند؛ پس بر آنها تخفیف داده نمی‌شود و مهلت نمی‌یابند »،

آیه‌ی شریفه تأیید و تأکید بخش انتهایی آیه‌ی قبلی است. عبارت «**اَلَّذِينَ ظَلَمُوا** = ستمکاران» در آیه، می‌رساند که خداوند بی‌جهت کسی را عذاب نمی‌کند، بلکه ستمگرانند که به عاقبت سوءِ اعمال خود می‌رسند.

بخش هشتم

(شرح حال مشرکان در آخرت و نصیحت به مؤمنان)

(۸۶) وَ إِذَا رَءَا ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ شُرَكَآءَهُمْ قَالُواْ رَبَّنَا هَٰٓؤُلَآءِ شُرَكَآؤُنَا ٱلَّذِينَ كُنَّا نَدْعُواْ مِن دُونِكَ فَأَلْقَوْاْ إِلَيْهِمُ ٱلْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَٰذِبُونَ .

« **و چون کسانی‌که شرک آوردند شریکان** (عبادت) **خود را** (در قیامت) **ببینند، گویند: خدایا! اینان شریکان** (عبادی) **مایند که سوای تو آنها را می‌خواندیم؛ پس** (آن شریکان) **این سخن به ایشان اظهار کنند که شما دروغ‌گویانید** »،

آیه‌ی شریفه وصف حال مشرکان در قیامت است و در این راستا «**ٱلَّذِينَ أَشْرَكُواْ** = کسانی‌که شرک آوردند» به «**ٱلَّذِينَ ظَلَمُوا** = کسانی‌که ستم کردند» در آیه‌ی قبل بازمی‌گردد.

باید دانست که مشرکان عرب بت‌های‌شان را مظاهر شخصیّت‌هایی می‌دانسته و در بندگی بت‌ها ـ در حقیقت ـ آن شخصیّت‌ها را می‌خواندند و نسبت به آنان ابراز چاکری و بندگی می‌کردند. شایان توجّه این که فعل «خواندن» در آیه‌ی شریفه به صورت ماضی استمراری آمده (**كُنَّا نَدْعُوْ** = می‌خواندیم) که می‌رساند آن مشرکان نه یک بار به صورت اشتباه، بلکه مستمراً ـ در طول عمر ـ به آن بُت‌ها تکیه داشته و آنان را به قصد عبادت و برای نجات از گرفتاری‌ها، می‌خواندند. از این رو در آخرت نیز تصوّر می‌کنند از آنها کاری ساخته است و تا ایشان را می‌بینند فریاد برمی‌آورند که خدایا! چنین معبودانی بودند که ما به جُز تو آنها را می‌خواندیم.[1] امّا خود آن معبودها در آن شرایط (قیامت) منکر آن نسبت‌ها به خود شده اوصاف و صفاتی را که مریدان برای‌شان در دنیا قائل بودند، رد می‌کنند. مفسّران اصرار دارند که این سخنان میان بُت‌ها و مشرکان ردّ و بدل می‌شود. ما منکر این موضوع نیستیم ولی می‌گوییم بیشتر بُت‌های عرب مظهر افراد آدمی و شخصیّت‌ها بودند چنانکه در سوره‌ی نوح اسامی برخی از آنها آمده است: (وَدّ، سُواع، یَغوث، یَعوق و نَسر) و مفسّران اتّفاق دارند که آنها در اصل، افراد صالحی بودند که پیروانشان پس از ایشان مجسّمه‌های آنان را ساخته و به آنها توسّل می‌جستند. به قول طبری: کانُوا قَومًا صالِحِینَ مِن بَنِی‌آدم کانَ لَهُم تُبّاعٌ یَقتدُونَ

(۱) ـ این آیات می‌رساند که در آخرت، افراد ابتدا همان خُلق و خوی‌های دنیوی را ـ که از دنیا با خود برده‌اند ـ بازمی‌یابند؛ بنابراین اگر «شخصیّت‌پرست» بوده‌اند، برای رفع مشکلاتشان یکسر سراغ «شخصیّت‌ها» می‌روند؛ ولی دیری نمی‌پاید که متوجّه می‌شوند جُز خدا مؤثّری نیست و از شخصیّت‌های مورد اتّکاءِ خویش مأیوس شده «اجباراً» موحّد می‌گردند (به جای آنکه دردنیا «به اختیار» موحّد شده و درآخرت از ثمراتش بهره‌مندگردند). همچنین مشاهده می‌شودکه در اینجا آیات، درمورد غلط بودنِ شرک، به «تشریح عواقب» آن پرداخته و تابلویی ترسیم می‌نماید که سرانجامِ بت‌گزینی‌های دنیوی را نشان می‌دهد.

بِهِم فلمّا ماتُوا قالَ أصحابُهُم الَّذِینَ کانُوا یَقتَدونَ بِهِم لَو صَوَّرناهُم ... فَعَبَدُوهُم. یعنی: این بت‌ها گروه صالحی از بنی‌آدم بودند و پیروانی داشتند که به آنها اقتداء می‌کردند؛ پس از آنکه ایشان مردند، پیروانشان صورت‌هایی از آنها را ساختند و به عبادت آنان مشغول شدند»! بنابراین اوّلاً انسان‌پرستی بوده که به آن‌گونه بُت‌پرستی می‌انجامید و ثانیاً هم انسان‌های صالح و هم مظاهر و صُوَر آنها در قیامت از بُت‌پرستان بیزاری می‌جویند.

شبیه آیه‌ی فوق را در سوره‌ی احقاف چنین می‌خوانیم «**وَ مَنْ أَضَلُّ مِمَّن یَدْعُو مِن دُونِ اللهِ مَن لایَسْتَجِیبُ لَهُ إِلَی یَومِ الْقِیَامَةِ وَ هُمْ عَن دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ★ وَ إِذَا حُشِرَ النَّاسُ کَانُوا لَهُمْ أَعْدَاء وَ کَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ کَافِرِینَ** = و گمراه‌تر از آنکه سوای خدا را می‌خواند ـ که تا روز قیامت اجابتش نکند ـ کیست؟ آنها از دعای ایشان بی‌خبرند؛ و چون مردمان محشور شوند آنها (غیر خدایانی که می‌خواندند) دشمنانشان باشند و عبادتشان را انکار کنند» (احقاف/۵ و ۶).

(۸۷) **وَ أَلْقَوْاْ إِلَى ٱللَّهِ يَوْمَئِذٍ ٱلسَّلَمَ وَضَلَّ عَنْهُم مَّا كَانُواْ يَفْتَرُونَ .**

« **و آن روز اظهار تسلیم** (و اطاعت) **به سوی خدا کنند و افتراهایی که می‌بستند از ایشان رخت بربندد** »،

مشرکانی که طی زندگی دنیوی ـ در قالب اذعان به خدا ـ برای خود معبودهایی غیر خدا گرفته بودند، وقتی در آخرت به وضوح می‌بینند که کاری از اربابانشان ساخته نیست، به خدا روی می‌آورند و آن مطلق‌گرایی‌هایی که در مورد معبودهای دروغین داشتند از ایشان گم (ناپدید) می‌شود؛ به یکباره در آن موقعیّت، از آن خیال‌های پوچ عاری خواهند شد.

(۸۸) **ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ وَصَدُّواْ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ زِدْنَٰهُمْ عَذَابًا فَوْقَ ٱلْعَذَابِ بِمَا كَانُواْ يُفْسِدُونَ .**

« **کسانی را که کفر ورزیده و** (مردم را) **از راه خدا بازداشتند ـ به** (سبب) **فسادهایی که می‌کردند ـ عذابی فوق عذاب بر آنها بیافزاییم** »،

در آیات قبل از سرنوشت مشرکان سخن رفت و در آیه‌ی فوق از سرانجام اُخروی پیشوایان آنها سخن به میان آمده است. آنها، هم چوب گناهان خود را می‌خورند و هم چون گناه کسانی را که گمراه می‌کردند. به عبارت دیگر مفسدان و معاندان با حق، غالباً سعی دارند که سایرین را نیز با خود همراه ساخته هوادار بیابند و بنابراین، در نتیجه‌ی اتّخاذ روشی‌که هدف آفرینش خود و دیگران را ـ ازنظر رسیدن به کمال ـ ضایع می‌سازد، در آخرت، عذابی مضاعف خواهند داشت (نحل/۲۵).

(۸۹) **وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِى كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِم مِّنْ أَنفُسِهِمْ وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَٰٓؤُلَآءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ ٱلْكِتَٰبَ تِبْيَٰنًا لِّكُلِّ شَىْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ .**

« **و روزی‌که در هر اُمّتی گواهی بر آنها از** (میان) **خودشان برانگیزیم؛ و تو را** (ای پیامبر) **بر این** (اُمّت) **گواه آریم؛ و بر تو کتابی نازل کردیم که بیانگر همه چیز** (دین) **و هدایت و رحمت و بشارت برای تسلیم‌شدگان** (به خدا) **است** »،

مضمون آیه‌ی فوق قبلاً در آیه‌ی ٨٤ نیز به نوعی آمده و اکنون مجدّداً آن را ـ به تناسب تشریح وضع وخیم معاندان و مشرکان در آخرت ـ تکرار نموده است. آیه‌ی شریفه می‌رساند که هرچند خداوند خود به اعمال و گذشته‌ی هرکس به خوبی واقف است، ولی محکمه‌ی خویش را بر طبق موازین تشکیل می‌دهد و پیامبران را شاهد می‌آورد تا گواهی دهند پیام خدا را مبنی بر توحید خالص و نشان دادن راه نجات و رستگاری، به همگان رساندند و بنابراین نه منکران می‌توانند اظهار بی‌خبری نمایند و نه مشرکان دلیلی برای شرک خود خواهند داشت (نساء/٤١ و٤٢) خصوصاً آنکه خداوند توسّط پیامبر[ص]، کتابی ارائه داده که تمامی جنبه‌های اساسی دین درآن بیان شده‌است. یعنی همه‌ی آنچه مایه‌ی هدایت ورحمت إلهی برای بشر می‌شود، در قرآن فراهم آمده و قرآن کریم «از این‌حیث» در حدِّ کمال است.

(۹۰) إِنَّ ٱللَّهَ يَأۡمُرُ بِٱلۡعَدۡلِ وَٱلۡإِحۡسَٰنِ وَإِيتَآيِٕ ذِي ٱلۡقُرۡبَىٰ وَيَنۡهَىٰ عَنِ ٱلۡفَحۡشَآءِ وَٱلۡمُنكَرِ وَٱلۡبَغۡيِۚ يَعِظُكُمۡ لَعَلَّكُمۡ تَذَكَّرُونَ .

« **همانا خدا** (شما را) **به عدالت و نیکوکاری و بخشش به خویشان فرمان می‌دهد و از زشتی و اعمال ناروا و ستمگری بازمی‌دارد؛ اندرزتان می‌دهد باشد که پند گیرید** »،

پس از اشاره به «**کتاب**» در آیه‌ی قبل، جوهر تعالیم إلهی را ـ که ایمنی در صحنه‌ی آخرت (موضوع آیات ٨٦←٨٨) پیش می‌آورد ـ طی این آیه برشمرده است : عدالت و نیکوکاری پیشه‌کردن و بخشش به خویشان را از یاد نبردن (آنچه باید کرد) و احتراز از زشتی‌ها و اعمال ناپسند و ستمگری (آنچه را نباید کرد) که محتوای قرآن ـ در واقع ـ چیزی جُز تفصیل و توضیح این اوامر و نواهی نیست.

(۹۱) وَأَوۡفُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ إِذَا عَٰهَدتُّمۡ وَلَا تَنقُضُواْ ٱلۡأَيۡمَٰنَ بَعۡدَ تَوۡكِيدِهَا وَقَدۡ جَعَلۡتُمُ ٱللَّهَ عَلَيۡكُمۡ كَفِيلًاۚ إِنَّ ٱللَّهَ يَعۡلَمُ مَا تَفۡعَلُونَ .

« **و به پیمان خدا زمانی که متعهّد شدید، وفا کنید و سوگندها را بعد از محکم کردنش مشکنید ـ و هرآینه خدا را بر خودتان ضامن گرفته‌اید ـ همانا خداوند آنچه را انجام می‌دهید می‌داند** »،

در پی اوامر و نواهی مذکور در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق بر حفظ پیمان‌هایی‌که انسان با خدا می‌بندد تأکید شده است؛ و البتّه پیمان‌هایی که با عدالت (که در آیه‌ی پیشین سفارش شده) سازگار نباشد، منعقد نمی‌شود و قابل اجراء نیست (مانند نذر به معصیت).

سپس آیه‌ی شریفه در موضوع حفظ میثاق إلهی و رعایت سوگندهایی که با نام خدا ادا می‌شود، تأکید نموده و اهمّیّت احساس مسئولیّت دربرابر خداوند را یادآور شده است.

(۹۲) وَلَا تَكُونُواْ كَٱلَّتِي نَقَضَتۡ غَزۡلَهَا مِنۢ بَعۡدِ قُوَّةٍ أَنكَٰثٗا تَتَّخِذُونَ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ أَن تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرۡبَىٰ مِنۡ أُمَّةٍۚ إِنَّمَا يَبۡلُوكُمُ ٱللَّهُ بِهِۦۚ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ مَا كُنتُمۡ فِيهِ

تَخۡتَلِفُونَ .

« و به مانند آن زنی که رشته‌ی خود پس از سخت تابیدن از هم گُسست و ریز ریز (پنبه) **کرد، مباشید که قسم‌هایتان را بین خود دستاویز فریب قرار دهید ـ** (به ملاحظه‌ی آن)**که گروهی از گروه دیگر افزون‌ترند** (و باید جانب آنها را داشت) **ـ ؛ جُز این نیست که خدا شما را بدآن** (قسم‌هایتان) **می‌آزماید و روز قیامت آنچه را درباره‌اش اختلاف می‌کردید قطعاً برایتان روشن خواهد کرد »،**

به دنبال آیه‌ی قبل، کار پیمان‌شکنان به عمل بیهوده‌ی زنی تشبیه شده که پشمی می‌ریسد و سپس همان رشته‌ی ریسیده را دوباره پنبه می‌کند! به بیان دیگر آیه‌ی شریفه می‌فرماید در راه ایمان قدم برداشتن و در حصار مسئولیّت در برابر خدا قرارگرفتن و سپس پشت پا به تعهّدات خود زدن، به مانند زنی است که عمری صرف وقت کرده نخی بریسد و سپس آن را قطعه قطعه نموده همه‌ی سرمایه‌های خود را برباد دهد!

بخش بعدی آیه مشعر بر آن است که سوگند به خدا به قصد نیرنگ و هم‌رنگِ جماعت شدن با هدف تفوّق دنیوی، با تعهّد ایمانی نمی‌سازد.[1] از این رو متعاقباً هشدار می‌دهد که مبادا مطامع مادّی و پیشی گرفتن از دیگران باعث شود که افراد دست به قسم دروغ زنند؛ خداوند مردمان را به قسم‌های‌شان می‌آزماید و روزی خواهد آمد که قسم‌های دروغ روشن شده و حیله‌ها مشخّص می‌گردند. پس جای آن دارد که مسلمان‌ها، با چنین روحیّه‌ی «عاقبت نگری» در زندگی دنیا اتّخاذ موضع کرده اختلافات را به خدا واگذار نمایند.

(۹۳) وَ لَوۡ شَآءَ ٱللَّهُ لَجَعَلَكُمۡ أُمَّةً وَٰحِدَةً وَلَٰكِن يُضِلُّ مَن يَشَآءُ وَ يَهۡدِي مَن يَشَآءُۚ وَ لَتُسۡـَٔلُنَّ عَمَّا كُنتُمۡ تَعۡمَلُونَ .

« و اگر خدا می‌خواست قطعاً شما را یک اُمّت قرار می‌داد، ولی (خدا) **هرکه را** (شایسته نبیند و) **بخواهد، به گمراهی می‌سپرَد و آنکه را** (شایسته بیند و) **خواهد هدایت می‌نماید و البتّه** (روز قیامت) **از آنچه می‌کرده‌اید بازخواستتان می‌کند »،**

یعنی، برای خدا امکان داشت که ساختمان وجودی ابناءِ بشر را در قالبی بریزد که هیچ فکر بدی به مخیّله‌شان راه نیابد و همه «**جبراً**» خوب باشند، ولی چنین نخواست و برای انسان «**آزادی**» و «**اختیار**» مقرّر فرمود.

نتیجه‌ی آزادی این است که افراد بشر دو قطبی می‌شوند: عدّه‌ای قابل هدایت خدا می‌گردند و عدّه‌ای دیگر در گمراهی رها می‌شوند. خداوند ناشایستگان را هدایت نمی‌کند، بلکه هدایت او از آنِ کسانی است

(۱) ـ اینگونه آیات به وضوح نشان می‌دهدکه شاخص‌های هر مسلمان در عمل او ظاهر می‌شود و نمی‌توان ادّعای ایمان به خدا داشت و فقط به نماز و دعا و امثال آن بسنده کرد! البتّه منظور از آیه، انکار استفاده از هوش و کیاست‌های سیاسی نیست. مسلمان واقعی می‌تواند مدیر و سیاستمدار خوبی باشد ـ چنانکه آیات نازله در مورد حضرت یوسف[ع] نشان می‌دهد ـ و در عین حال تن به فریبکاری‌های جاه‌طلبانه (که عدّه‌ای به غلط لازمه‌ی سیاست می‌دانند) ندهد.

که پاکی و صفای قلب نشان داده و راه راست را برگزیده‌اند.[۱] بنابراین مراد از اِضلال و هدایت خداوند در آیه، توفیق بخشیدن به شایستگان و سلب توفیق از ناشایستگان است.

مسلّماً اگر خداوند عدّه‌ای را جبراً گمراه و عدّه‌ای را جبراً هدایت می‌کرد، دیگر بازخواست از اعمال (که در انتهای آیه آمده) معنا نداشت. امّا، چون انسان‌ها آزاد بوده و خود راهشان را در زندگی انتخاب می‌کنند، مسئولیّت داشته و مستوجب بازخواست خواهند بود.

(۹۴) وَلَاتَتَّخِذُوٓاْ أَيۡمَٰنَكُمۡ دَخَلَۢا بَيۡنَكُمۡ فَتَزِلَّ قَدَمُۢ بَعۡدَ ثُبُوتِهَا وَتَذُوقُواْ ٱلسُّوٓءَ بِمَا صَدَدتُّمۡ عَن سَبِيلِ ٱللَّهِ وَلَكُمۡ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

« **و قسم‌هایتان را بین خود مایه‌ی فریب** (و خیانت) **قرار ندهید تا قدمی بعد از استواریَش بلغزد و به** (سبب) **بازداشتنتان از راه خدا، بدی را بچشید و برایتان عذابی بزرگ باشد** »،

در آیه‌ی ۹۲ فرمود که قسم‌هایتان را بین خود، به خاطر تفوّق‌جویی‌های دنیوی، دستاویز فریب مکنید و در این آیه می‌فرماید سوگندهایتان را برای فریب و خیانت به کار مبرید تا مردمان را به آئین خداوند بدبین سازید و بدین‌ترتیب سدّ راه خدا گردید که در این‌صورت، عذابی بزرگ برای خود فراهم آورده‌اید.

(۹۵) وَلَاتَشۡتَرُواْ بِعَهۡدِ ٱللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًاۚ إِنَّمَا عِندَ ٱللَّهِ هُوَ خَيۡرٌ لَّكُمۡ إِن كُنتُمۡ تَعۡلَمُونَ .

« **و پیمان خدا را به بهای اندک مفروشید؛ همانا آنچه نزد خداست برایتان بهتر است اگر بدانید** »،

یعنی، تعهّد ایمانی بالاتر از آن است که به خواسته‌های زودگذر دنیوی فروخته شود.

اگر افراد عقل را از تسلّط خواست‌های نفسانی خارج ساخته و درست توجّه کنند، خواهند دانست که نعمت‌های پایداری که در نتیجه‌ی صبر و پیروی از قوانین إلهی به آنها می‌رسند، بالاتر از بهره‌مندی‌های زودگذر دنیوی خواهد بود که با نقض تعهّدات ایمانی به آنها می‌رسند!

(۹۶) مَا عِندَكُمۡ يَنفَدُ وَمَا عِندَ ٱللَّهِ بَاقٖۗ وَلَنَجۡزِيَنَّ ٱلَّذِينَ صَبَرُوٓاْ أَجۡرَهُم بِأَحۡسَنِ مَا كَانُواْ يَعۡمَلُونَ .

« **آنچه نزد شماست فانی شود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند و محقّقاً کسانی را که صبوری ورزیدند به بهترین اعمالی‌که می‌کردند پاداش دهیم** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که همه‌ی نعمت‌های دنیا «رونده» است و فقط آن مقاماتی‌که انسان ـ درقبال اعمال خیر ـ نزد خدا می‌یابد برای او «ماندنی» است.[۲] از این رو به تناسب، متعاقباً خاطرنشان می‌سازد که

---

(۱) ـ چه بسا دیده می‌شود که مردم منکر، حقایق ساده و روشن و منطقی را نمی‌پذیرند، چرا؟ زیرا در نتیجه‌ی عناد با حق و استمرار گناهان، وجدان آنها تاریک و در واقع، هدایت خدا از ایشان برداشته شده است.

(۲) ـ در تفسیر ابوالفتوح رازی ذیل آیه‌ی فوق آمده که روزی پیامبر[ص] در حجره‌ی عایشه گوسفندی قربانی کرد و محتاجان مدینه را خبر نمود تا بیایند و هریک قطعه‌ای بردارد. در نتیجه تمام گوسفند تقسیم شد و فقط کلّه‌ی او باقی ماند. عایشه بانگ برآورد که ای پیامبر تمامی گوسفند برفت و فقط سرش ماند. پیامبر[ص] جواب داد که اشتباه می‌کنی تمامش (آنچه در راه خدا داده شد) باقی مانده و فقط سرش (که به مصرف شخصی می‌رسد) رفته است!

گرد گناه نگشتن و مقاومت در برابر وساوس نفس برای رسیدن به مطامع موقّت دنیا ـ به خاطر دستیابی بـه سرمایه‌ی بالاتر ایمانی نزد خدا ـ محتاج «**صبر**» است و خداوند چنین صابرانی را مطابق بهترین اعمالشان، پاداش می‌دهد. (و بهترینِ اعمال، همین شکیبایی‌ها و اطاعت از اوامر إلهی است)

(۹۷) **مَنْ عَمِلَ صَٰلِحًا مِّن ذَكَرٍ أَوْ أُنثَىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُۥ حَيَوٰةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُم بِأَحْسَنِ مَا كَانُواْ يَعْمَلُونَ .**

« **هرآن کس ـ از مرد و زن ـ که کار شایسته کند و مؤمن باشد، قطعاً او را با زندگی پاکیزه‌ای حیات می‌بخشیم و به راستی بر** (حسب) **بهترین اعمالی که می‌کردند پاداش دهیم** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که «مِلاک» از نظر خداوند، اعمال صالح با مبانی ایمانی است، نه شهرت به خوب بودن! به علاوه به دست می‌آید که «جنسیّت» نزد خدا مطرح نیست و عاملِ عمل صالح، چه مرد باشد و چه زن، به پاداش خود می‌رسد. این پاداش را خداوند در دنیا، «حیات پاکیزه» و در آخرت، عکس‌العملی بر پایه‌ی بهترین عملکرد دنیوی شخص توصیف کرده است. چنانکه فرموده «**اَلَّذِينَ آمَنُواْ وَ عَمِلُواْ الصَّالِحَاتِ طُوبَىٰ لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ** = آنان که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، خوشا به حالشان و نیکوست بازگشتشان» (رعد/۲۹).

امّا در اینکه مقصود از «حیات پاکیزه» چیست ؟ مفسّران اقوال گوناگون آورده‌اند. عدّه‌ای گفته‌اند که مقصود همان وجدان آرام و دل روشن و قلب مطمئنّی است که ارزانی خداپرستان واقعی می‌گردد . از امیرِ مؤمنان علی^ع در نهج البلاغه «**حیات طیّبه**» به معنی «قناعت[۱]» آمده و از این رو عدّه‌ای گفته‌اند که منظور، القاء «قناعت» در دل موحّدان نیکوکار است که آن حرص و ولعِ دنیاطلبان ـ که آرامش را از آدمی می‌برد ـ از ایشان برداشته شده و در پرتو سرمایه‌ی ایمانی خود (که همواره با اعمال خیر رشد می‌کند) در صلح و صفا بسر می‌برند.

---

(۱) ـ **سُئِلَ عَلَيْهِ السَّلامُ عَنْ قَوْلِهِ تَعَالَى: «فَلَنُحْيِيَنَّهُ حَيَاةً طَيِّبَةً»، فقال: هِيَ الْقَنَاعَةُ.** (نهج‌البلاغه/قسمت حِکَم/شماره‌ی **۲۲۹**).

بخش نهم

(حذر از شیطان نفس و دفاع از اصالت قرآن)

(۹۸) فَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ فَٱسْتَعِذْ بِٱللَّهِ مِنَ ٱلشَّيْطَٰنِ ٱلرَّجِيمِ .

« **پس چون قرآن را** (بر مردم) **بخوانی، از** (شرّ) **شیطان مطرود به خدا پناه بَر** »،

واژه‌ی «**رَجیم**» در آیه به لحاظ لغوی به معنی «رانده شده» است؛ هرچند در فرهنگ قرآن، مقصود، «رانده شده از درگاه حق و رحمت إلهی» می‌باشد.

در آیات قبل از تعهّد ایمانی و احساس مسئولیّت در برابر خداوند و أولویّت بخشیدن به رضای خدا در برابر خواست‌های دنیوی، سخن گفت و در اینجا خطاب به پیامبر^ص^(و همه‌ی پیروان راستین او) می‌فرماید چه بسا چون این معانی را بر مردم گوشزد کنی (و کنید) خشم منکران یاوه‌گوی برانگیخته می‌شود[۱] و برای آنکه در برابر اهانت‌های آنها خشمگین نشده اثر کار خود را ازبین مبری، قبل از آغاز سخن، از شرّ شیطان، به خدا پناه بر.[۲]

امّا متأسّفانه اکثر مفسّران آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی نحل را از نقطه‌نظر آداب قرائت قرآن درنظر گرفته‌اند! چنانکه تفسیر المیزان می‌گوید : «مقصود این است که هنگام قرائت قرآن از خدا بطلب تو را از شرّ شیطان حفظ کند و واژه‌ی "استعاذه" که به آن امر شده حالتی است که قاری قرآن باید داشته باشد و گفتن: أعُوذُ بِالله مِنَ الشَّیْطانِ الرَّجِیم، سبب ایجاد این حالت است». با چنین تعبیری، آیه ارتباط خود را با آیات قبل ازدست می‌دهد.

(۹۹) إِنَّهُۥ لَيْسَ لَهُۥ سُلْطَٰنٌ عَلَى ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ .

« **به یقین، او** (شیطان) **را بر کسانی‌که ایمان آورده و بر خدای خود توکّل می‌کنند، تسلّطی نیست** »،

---

(۱) ـ چنانکه می‌خوانیم «**وَ قالَ الَّذِینَ کَفَرُوا لاتَسْمَعُوا لِهذَا القُرْآنِ وَ الْغَوْا فِیهِ لَعَلَّکُمْ تَغْلِبُون** = کافران گفتند به این قرآن گوش مدهید و یاوه در آن افکنید شاید غلبه یابید» (فُصِّلَت/۲۶)

(۲) ـ همانگونه که می‌خوانیم «**خُذِ الْعَفْوَ وَ أمُرْ بِالْعُرْفِ وَ أعْرِضْ عَنِ الْجاهِلِینَ وَ إمّا یَنزَغَنَّکَ مِنَ الشَّیْطانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِالله إنَّهُ سَمِیعٌ عَلِیم** = عفو پیشه گیر و فرمان به کارهای شایسته ده و از نادانان رویگردان و اگر شیطان تو را به خشم افکند، پس به خدا پناه ببر که او شنوا و داناست (و به مؤمنان دربرابر وساوس شیطانی بصیرت می‌دهد)» (اعراف/۲۰۰و۱۹۹).

به دنبال آیه‌ی قبل، توضیح می‌دهد که شیطان را بر کسانی‌که (۱) ایمان به خدا داشته و (۲) به او توکّل می‌کنند، هیچ چیرگی نیست.

(۱۰۰) إِنَّمَا سُلْطَانُهُۥ عَلَى ٱلَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُۥ وَٱلَّذِينَ هُم بِهِۦ مُشْرِكُونَ .

« **تسلّط او** (شیطان) **فقط بر کسانی است که وی را به ولایت می‌گیرند و کسانی که ایشان به او** (خداوندشان) **شرک می‌ورزند** »،

یعنی، شیطان فقط بر کسانی غلبه می‌نماید که «به جای» خدا، به ولایت او تن در دهند؛ یعنی تسلیم و فرمانبردار وسوسه‌های شیطان باشند و یا «همراه بندگی خدا» به بدعت‌های شیطانی روی آورند و بدینوسیله به خدای خود شرک می‌ورزند. (نتیجه می‌شود که راه جلوگیری از نفوذ شیطان در وجود آدمی، تقویت عقاید توحیدی است).

(۱۰۱) وَإِذَا بَدَّلْنَآ ءَايَةً مَّكَانَ ءَايَةٍ وَٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوٓاْ إِنَّمَآ أَنتَ مُفْتَرٍۭ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ .

« **و چون آیه‌ای را به جای آیه‌ای دگر بَدَل آوریم ـ و خدا داناتر است به آنچه فرو می‌فرستد ـ گویند: جُز این نیست که تو افترا بسته‌ای!** (امّا نه) **بلکه اکثرشان نمی‌دانند** »،

در اینجا به موردی از یاوه‌گویی‌های منکران که پیامبر(ص) (و پیروان او) را آشفته می‌ساخت (توضیح آیه‌ی۹۸) اشاره شده‌است: موضوع «**ناسخ و منسوخ**»های قرآنی که در گذشته و حال ازجمله مستمسک‌های منکران برای مخالفت با قرآن و اسلام بوده است.[1] می‌گفتند خداوند عالم حکم خود را دگرگون نمی‌کند؛ بنابراین وجود «ناسخ و منسوخ» در قرآن حاکی از آن است که این کتاب نه کلام إلهی، بلکه افترایی است که محمّد(ص) بر خدا بسته است! به این ایراد به صورت جمله‌ی معترضه‌ای در آیه پاسخ داده شده که «**اَللّهُ اَعْلَم بِما يُنَزِّلُ** = خدا داناتر است به آنچه فرو می‌فرستد» و در سوره‌ی بقره (آیه‌ی۱۰۶) نیز فرموده است «**ما نَنْسَخْ مِنْ آيةٍ اَوْ نُنسِها نَأتِ بِخَيْرٍ مِنْها اَوْ مِثْلِها** = هر آیه‌ای را نسخ یا (از خاطره‌ها) محو کنیم، بهتر یا مثل آن را بیاوریم» که می‌رساند در «ناسخ و منسوخ»های قرآنی نه تناقض‌گویی، بلکه به دلیل **نَأتِ بِخَيْرٍ مِنْها** ... «نسخ تکمیلی» احکام وجود دارد (به توضیح آیه‌ی۱۰۶ سوره‌ی بقره مراجعه شود). بنابراین جمله‌ی «**اَللّهُ اَعْلَم بِما يُنَزِّلُ**» بدان معنی است که «نسخِ تکمیلیِ» احکام به علّت فراموشی شارع نیست؛ خداوند داناتر از آن است که سخن متناقض بگوید، بلکه هماهنگ با شرایط، احکام را ارائه داده و به تکمیل می‌برَد.

بخش پایانی آیه بدین‌معنی است که اینگونه ایرادهای مخالفان، نتیجه‌ی نادانی اکثرشان و خصومت و عناد قلیلی از آنهاست (و همیشه حقایق توسّط «أکثریّت جاهل» و «أقلیّت مُغرض» پایمال شده است).

---

(۱) ـ به طور کلّی مراجعه به قرآن نشان می‌دهدکه مخالفت با اسلام، مسیر جدیدی نیافته و محتوا و روش مخالفت‌های امروزی با قرآن، تقریباً همان است که قرن‌ها پیش توسّط کفّار قریش تعقیب می‌شد. چنانکه موضوع «ناسخ و منسوخ»های قرآن از صدر اسلام تاکنون مایه‌ی ایراد مخالفان قرار گرفته و همواره نیز ـ بی‌توجّه به توضیحات ـ همان سخن‌های اوّل تکرار شده است که چرا باید خداوند عالم حُکم خود را تغییر دهد؟!

(۱۰۲) قُلۡ نَزَّلَهُۥ رُوحُ ٱلۡقُدُسِ مِن رَّبِّكَ بِٱلۡحَقِّ لِيُثَبِّتَ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَهُدٗى وَبُشۡرَىٰ لِلۡمُسۡلِمِينَ .

« **بگو: روح‌القُدُس** (جبرئیل) **آن** (قرآن) **را به حق از سوی خداوندت نازل ساخت تا مؤمنان‌را** (در ایمانشان) **استوار گرداند و** (مایه‌ی) **هدایت و بشارت برای تسلیم‌شدگان** (به خدا) **باشد** »،

روی سخن با «اکثریّت جاهل» است تا شاید چهره‌ی حقیقت را دیده و از سلطه‌ی استثمارگران فکری (و مالی!) خلاص شوند.[۱] می‌فرماید قرآن افترای محمّد(ص) بر خدا نیست، بلکه آن را فرشته‌ی إلهی یعنی رُوحُ الْقُدُس یا روحی پاک (عاری از هرگونه خطا و غرض‌ورزی) به‌حق (به‌جا و متناسب با شرایط فردی/اجتماعی انسان‌ها) از سوی خدا نازل ساخته تا مایه‌ی استواریِ ایمانِ مؤمنان و بشارت به کسانی باشد که متوجّه آن‌حقیقت مطلق در جهان هستی بوده و در برابر او احساس مسئولیّت می‌کنند.

(۱۰۳) وَلَقَدۡ نَعۡلَمُ أَنَّهُمۡ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُۥ بَشَرٞۗ لِّسَانُ ٱلَّذِي يُلۡحِدُونَ إِلَيۡهِ أَعۡجَمِيّٞ وَهَٰذَا لِسَانٌ عَرَبِيّٞ مُّبِينٌ .

« **و همانا ما می‌دانیم که آنها** (منکران) **می‌گویند: جُز این نیست که بشری به او می‌آموزد!** (امّا) **زبان کسی که به او نسبت می‌دهند غیرعربی است و این**(قرآن) **به زبان عربی روشن است** »،

آیه‌ی شریفه نمونه‌ی دیگری از تهمت‌های مغرضانه نسبت به پیامبر[ص] را ذکر کرده است. شخص مورد اشاره بنا بر قول مفسّران مردی به نام «جبر» بوده است.[۲] وی از اهالی شام بود و عربی نمی‌دانست؛ گاهی به مکّه می‌آمد و به آهنگری مشغول می‌شد. پیامبر[ص] را از کار وی خوش می‌آمد و به هنگام عبور، چند لحظه در کنار بساطاش ایستاده کارهای او را تماشا می‌کرد. مخالفان این موضوع را مستمسک قرار داده اشاعه می‌دادند که محمّد[ص] هرآنچه می‌گوید از «جبر» می‌آموزد! آیه‌ی شریفه به «اکثریّت جاهل» توضیح می‌دهد که شخص مزبور اساساً عربی نمی‌داند (عربی برای او یک زبان خارجی است) حال آنکه قرآن به زبان عربی فصیح است (بالاتر از سخن شاعران و خطیبان عرب).

(۱۰۴) إِنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤۡمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ لَا يَهۡدِيهِمُ ٱللَّهُ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **همانا کسانی‌که به آیات خدا ایمان ندارند، خدا آنها را هدایت نمی‌کند و برای‌شان عذابی دردناک است** »،

---

(۱) ـ بحث با «أقلّیّت مُغرض» نه تنها غالباً به‌جایی نمی‌رسد، بلکه چه بسا مضر هم هست، زیرا موجب می‌شود که آنها انسان را، قبل‌از ایجاد هر ارتباطی با مردم، تکفیر نموده و به دست اکثریّت نادان ـ که تحت تأثیرشانند ـ از صحنه خارج سازند.

(۲) ـ البتّه امروزه عدّه‌ای سعی دارند این آیه را با «سلمان فارسی» تطبیق دهند! امّا اگر به تاریخ مراجعه شود، ملاحظه خواهد شد که چنین تطبیقی بی‌مورد است، زیرا سلمان در دوران مدینه به مسلمان‌ها ملحق شد (وقتی‌که قریب هشتاد سوره از قرآن نازل شده بود) و آیه‌ی مزبور مربوط به دوران مکّه است.

یعنی، کسانی‌که با چنان تهمت‌هایی (آیه‌ی قبل) سعی در مخدوش ساختن حقیقت دارند ـ چون فکر و قلب آنها در مجرای انصاف حرکت نمی‌کند ـ از هدایت إلهی محروم‌اند و لاجرم به گرفتاری‌هایی می‌رسند که حاصل‌اش عذاب اُخروی خواهد بود.

(۱۰۵) إِنَّمَا يَفْتَرِي ٱلْكَذِبَ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِـَٔايَٰتِ ٱللَّهِ ۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلْكَٰذِبُونَ .

« **فقط کسانی افترا** (و تهمت) **دروغ می‌بندند که به آیات خدا ایمان ندارند و آنها خود دروغگویانند** »،

«**افتراء**» دو بُعد دارد : بُعدِ اوّل دروغگویی تهمت زننده است و بُعدِ دوّم نسبت دروغ دادن به شخص دیگر می‌باشد. در ابتدای آیه، بُعد دوّم افتراء مطرح شده که نسبت دروغ به پیامبر^ص و آیات خدا می‌دهند و در مقطع آیه، بُعد اوّل، یعنی دروغگویی آنان تصریح شده است. (مفهوم مخالف آیه این است که مؤمنین، به خدا دروغ نمی‌بندند. زیرا، مسلّماً کسی که حقیقتی را در کار عالم پذیرفته و همواره او را شاهد و ناظر بر احوال خود می‌داند، نسبت دروغ حتّی به دشمنش هم نمی‌دهد تا چه رسد به خدا!

(۱۰۶) مَن كَفَرَ بِٱللَّهِ مِنۢ بَعْدِ إِيمَٰنِهِۦٓ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُۥ مُطْمَئِنٌّۢ بِٱلْإِيمَٰنِ وَلَٰكِن مَّن شَرَحَ بِٱلْكُفْرِ صَدْرًا فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِّنَ ٱللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ .

« **آن‌کس که بعد از ایمان‌اش به خدا کفر ورزد** (عذاب می‌بیند) **مگر مجبور شده و قلب‌اش مطمئن به ایمان باشد؛ لیکن آن کس که سینه به روی کفر بگشاید خشم خدا بر آنها است و عذابی بزرگ خواهند داشت** »،

مشرکان، نه تنها خود به پیامبر[ص] نسبت دروغ می‌دادند، بلکه برخی از مسلمان‌ها را اسیر کرده و به طُرُقِ مختلف به تکذیب اسلام وا می‌داشتند؛ و عدّه‌ای ـ مانند «عمّار یاسر» ـ تحت شکنجه و آزار، مجبور به تبعیّت از مشرکان می‌گردیدند. آیه‌ی شریفه در تبرئه‌ی این دسته است (که همواره ممکن است در زمان‌ها و مکان‌های مختلف پیش آید). بنا بر مفاد آیه، اظهار کُفر با قلب مطمئن از ایمان ـ برای آنکه انسان از شکنجه‌ها خلاص شده و بتواند مبارزات حق‌طلبانه را پی‌گیری نماید ـ مایه‌ی ناخشنودی و خشم پروردگار نخواهد بود. ولی پذیرش کفر در طلب دنیا و مقاصد مادّی، به خشم و عذاب إلهی منجر خواهد شد (به توضیح آیه‌ی۲۸ آل‌عمران در مورد «تقیّه» نگاه کنید).

(۱۰۷) ذَٰلِكَ بِأَنَّهُمُ ٱسْتَحَبُّوا۟ ٱلْحَيَوٰةَ ٱلدُّنْيَا عَلَى ٱلْـَٔاخِرَةِ وَأَنَّ ٱللَّهَ لَا يَهْدِي ٱلْقَوْمَ ٱلْكَٰفِرِينَ .

« **این** (چنین) **است که آنها زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند و همانا خدا گروه کافران را هدایت نمی‌کند** »،

آیه‌ی شریفه، تعلیل بخش انتهایی آیه‌ی قبل در ارتباط با کسانی است که به خاطر مقاصد دنیوی، ایمان خود را رها می‌سازند. می‌فرماید کسانی‌که پس‌از ایمان ـ بی‌آنکه مجبور باشند ـ کافر به خدا می‌گردند، برای‌شان عذاب بزرگی است زیرا اعتقاد به خدا و آخرت را به مزایای زودگذر دنیوی فروخته‌اند و برای آنکه «شبهات»

در مسائل ایمانی (که می‌تواند با تحقیق برطرف شود) با «ارتداد از راه عناد و لجاج» اشتباه نشود، در مقطع آیه می‌فرماید «**الله لایَهْدِی الْقَوْمَ الْکافِرِین** = خدا گروه کافران (صاحبان عناد و لجاج) را هدایت نکند».

(۱۰۸) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ طَبَعَ ٱللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ وَسَمۡعِهِمۡ وَأَبۡصَٰرِهِمۡۖ وَأُوْلَٰٓئِكَ هُمُ ٱلۡغَٰفِلُونَ .

« **آنهایند که خدا بر دل‌ها و گوش**(ها) **و دیدگان‌شان مهر نهاده و آنها همان غافلانند** »،

آیه‌ی شریفه در توصیف «کافران» که در مقطع آیه‌ی قبل آمده می‌فرماید: مردم معاند ـ با تکرار گناه و عنادهایشان ـ حسّاسیّت خود را در برابر حق از دست داده دل‌های ایشان مهر می‌خورد و گوش‌ها و چشم‌هایشان برای شنیدن سخن حق و رؤیت آیات إلهی، کر و کور می‌شود.(۱) این یک قانون طبیعی است که خداوند، به عنوان صانع هستی، آن را به خود نسبت داده است (بقره/ توضیح آیه‌ی٦). مقطع آیه وصف کافران را تکمیل می‌کند که چون شنوایی و بینش حق را ازدست داده‌اند، از راه سعادت و نجات غافلند.

(۱۰۹) لَا جَرَمَ أَنَّهُمۡ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ هُمُ ٱلۡخَٰسِرُونَ .

« **ناگزیر آنها در آخرت خود زیانکار خواهند بود** »،

طبیعی است که عکس‌العمل بی‌خبری از راه نجات (بنا به روحیّه‌ای که در آیه‌ی قبل توصیف فرمود) زیانکاری عُقبی خواهد بود.

---

(۱) ـ گفته شده که «**سَمْع**» در اینجا و در آیات مشابه، به معنای عضو شنوایی (گوش) نیامده بلکه معنای مصدری (شنیدن) دارد لهذا جمع بسته نشده است زیرا مصادر ثلاثی کمتر به صورت جمع می‌آیند.

بخش دهم

(اطمینان خاطر به مؤمنان، کجروی‌های یهود و عنایت خدا به صابران)

(۱۱۰) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُواْ مِنۢ بَعْدِ مَا فُتِنُواْ ثُمَّ جَٰهَدُواْ وَ صَبَرُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ.

« پس همانا خداوندت نسبت به کسانی‌که بعد از آنکه شکنجه شدند هجرت کرده سپس به جهاد برخاستند و صبر ورزیدند، بی‌شک خداوندت ـ بعدِ این‌ها ـ قطعاً (درباره‌ی ایشان) **آمرزنده و مهربان است »،**

به دنبال ذکر کسانی‌که فرمود «**اِسْتَحَبُّوا الْحَیاةَ الدُّنیا عَلَی الآخِرَة** = دوستی زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند» (آیه‌ی۱۰۷) و اشاره به سرانجام خسارت‌بار آنها در آخرت (آیه‌ی۱۰۹) در آیه‌ی فوق دسته‌ای را با روحیّه‌ی معکوس مطرح ساخته که خدا و آخرت در نظرشان رجحان داشته و در راه مقابله با ناحق، آزارها و گرفتاری‌ها دیدند و مجبور به ترک دیار و کاشانه‌ی خود شدند و حتّی در آن شرایط نیز دست از تلاش و مجاهده در راه خدا برنداشتند. می‌فرماید اینان آمرزش و محبّت خدا را برای خود می‌خرند.

برخی مفسّران آیه‌ی فوق را در شأن عمّار یاسر و اصحاب او دانسته‌اند که پس از آنکه مشرکان آنها را شکنجه کرده و در دین به فتنه افکندند ـ تا جایی‌که لفظاً ابراز کفر به اسلام کردند ـ پس از آن، با پیامبر[ص] هجرت کرده و در جهادها شرکت نمودند. امّا لحن آیه کلّی است و مسلّماً «موضوع» متوقّف بر «مورد خاص» نیست و شامل دیگران هم ـ با اوصاف مشابه ـ می‌شود.

(۱۱۱) يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَٰدِلُ عَن نَّفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَايُظْلَمُونَ .

«(یاد کن) **روزی را که هر نفسی می‌آید در حالی‌که از خود دفاع می‌کند؛ و هرکس به آنچه کرده ـ بی کم و کاست ـ سزا بیند و به آنان ستم نمی‌رود »،**

یعنی به یاد آر روزی را که به حساب کار همگان ـ چه معاندان راه خدا و چه مجاهدان راه حق ـ رسیدگی می‌شود و در آن‌روز بدکاران در دفاع از خود به تلاش می‌افتند، ولی سودی نخواهد داشت و عکس‌العمل کامل اعمال به افراد می‌رسد. عبارت «**هُمْ لَایُظْلَمُونَ** = به آنان ستم نرود» در مقطع آیه، می‌رساند که عقوبت و پاداش اُخروی نتیجه‌ی منطقی کردار افراد در دنیاست، نه ستم بر ایشان.

(۱۱۲) وَ ضَرَبَ ٱللَّهُ مَثَلًا قَرۡيَةً كَانَتۡ ءَامِنَةً مُّطۡمَئِنَّةً يَأۡتِيهَا رِزۡقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتۡ بِأَنۡعُمِ ٱللَّهِ فَأَذَٰقَهَا ٱللَّهُ لِبَاسَ ٱلۡجُوعِ وَٱلۡخَوۡفِ بِمَا كَانُواْ يَصۡنَعُونَ .

« و خدا شهری را مَثَل زده است که (اهل‌اش) **ایمن و آرام روزی‌شان از هرجا به فراوانی می‌رسید؛ پس نعمت‌های خدا را کفران کردند، آنگاه خداوند ـ به** (سبب) **آنچه می‌کردند ـ پوشش** (طعم) **گرسنگی و ترس به آنها چشاند »،**

برای عبرت مردمان خداوند شهری‌را مَثَل زده است؛ شهری که اهالی آن با رعایت رضای خدا و کار و تلاش، از نعمت امنیّت و ثمرات مادّی و معنوی برخوردار بودند و چون تغییر روش داده رضای خدا را نادیده گرفتند، به انواع کمبودها و به هم ریختگی و هراس رسیدند. واژه‌ی «**لباس**» در عبارت « **فَأَذَاقَهَا اللهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَ الْخَوْفِ**» به قول زمخشری در کشّاف بر مفهوم «احاطه» دلالت دارد، یعنی خدا طعم گرسنگی و ترس را به صورت گسترده به آنها چشانید، به طوری‌که در فضایی آکنده از قحطی و ترس مستغرق شدند. چنانکه فرموده «**أَنَّ اللهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُواْ مَا بِأَنفُسِهِمْ** = خدا تغییر دهنده‌ی هیچ نعمتی که به قومی عطا کرده نباشد، مگر آنکه آنها آنچه را در نفوس خود دارند تغییر دهند» (انفال/۵۳).

از ابن‌عبّاس روایت شده که منظور از «**قَرْيَه**» در آیه‌ی۱۱۲ سوره‌ی نحل، شهر مکّه بوده که نعمت از هر سو به آن دیار وارد می‌شد ولی چون با رسول‌خدا^ص^ عناد ورزیدند به نفرین آن‌حضرت گرفتار آمدند و به مدّت هفت سال دچار قحطی شدند. ولی این روایت مورد تردید است زیرا **اوّلاً**: روایت مزبور با آیه‌ی ۳۳ سوره‌ی انفال که می‌فرماید «**وَ مَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنتَ فِيهِمْ** = خدا بر آن نبود که آنان را ـ تا تو در میان‌شان هستی ـ عذاب کند»، نمی‌خواند. **ثانیاً** شواهد تاریخی حاکی از آن است که رسول‌خدا^ص^ هیچ‌گاه قومش را ـ حتّی هنگامی که سنگ بر او افکنده دندانش را شکستند ـ نفرین نکرد. ولی آیه‌ی شریفه البتّه در اقوام گذشته مصداق دارد و بدین اعتبار کفّار معاصر پیامبر^ص^ را تهدید می‌کند.

(۱۱۳) وَلَقَدۡ جَآءَهُمۡ رَسُولٌ مِّنۡهُمۡ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ ٱلۡعَذَابُ وَهُمۡ ظَٰلِمُونَ .

« و به تحقیق رسولی از (میان) **خودشان برایشان آمد؛ پس او را تکذیب کردند و** (آنگاه) **ـ در حالی‌که ظالم بودند ـ عذاب آنها را فرو گرفت »،**

یعنی، آنها که پشت پا به اصول اخلاق و عدالت زدند (آیه‌ی قبل) چنان نبود که راه خوشبختی و نجات از گرفتاری و عذاب برایشان روشن نشده باشد، بلکه هشدارهای إلهی توسّط رسولی از نوع خودشان ـ که بتوانند منطقش را بفهمند ـ به آنها رسیده بود و علی‌رغم آن هشدارها، تجاوز و ستمکاری پیشه کردند.

(۱۱۴) فَكُلُواْ مِمَّا رَزَقَكُمُ ٱللَّهُ حَلَٰلًا طَيِّبًا وَٱشۡكُرُواْ نِعۡمَتَ ٱللَّهِ إِن كُنتُمۡ إِيَّاهُ تَعۡبُدُونَ .

« پس، از آنچه خدا روزیتان بخشیده ـ حلال و پاکیزه ـ بخورید و سپاس نعمت خدا را بجای آورید،

اگر تنها او را بنده‌اید »،

در ارتباط با آیات قبل آیه‌ی شریفه «**شکر نعمت**» را توضیح داده است. می‌فرماید شما مانند اهل آن قریه، راه کفران نعمت را نروید بلکه بهره‌مندی از همه‌ی مأکولات حلال و پاکیزه را (به همراه بزرگداشت مُنعِم) رعایت کنید(۱)؛ چنانچه خود را فقط بنده‌ی خدا می‌دانید و خودفروخته به هیچ چیز و کس دیگر نیستید. یعنی اگر فقط خدا را بنده‌اید، راهاش این‌است که از مواعظ إلهی پند بگیرید، از حلال‌های او بهره‌مند شوید و سپاس‌گزار نعمت‌های خدا باشید.

(۱۱۵) إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ ٱلْمَيْتَةَ وَٱلدَّمَ وَلَحْمَ ٱلْخِنزِيرِ وَمَآ أُهِلَّ لِغَيْرِ ٱللَّهِ بِهِۦ فَمَنِ ٱضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ ٱللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **جُز این نیست که** (خدا) **مردار و خون** (ریخته) **و گوشت خوک و آنچه را** (نام) **غیر خدا بر آن خوانده شده، حرام گردانیده است؛** (در این‌موارد نیز) **هرکس که ناچار بود ــ نه تجاوزگرانه و بیش از اندازه ــ** (بخورد) **همانا خدا آمرزنده و مهربان است »،**

به دنبال آیه‌ی قبل در اینجا به تناسب، محرّمات را ذکر کرده که در مقایسه با حلال‌ها، بس محدود(۲) و منطقی‌اند و از آنها نیز در ناچاری و اضطرار می‌توان به قدر نیاز استفاده کرد. مراد از «**الدّم** = خون» با در نظر گرفتن مفاد آیه‌ی۱٤٥ سوره‌ی انعام، «خون ریخته‌شده» می‌باشد.

(۱۱۶) وَ لَا تَقُولُواْ لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ ٱلْكَذِبَ هَٰذَا حَلَٰلٌ وَ هَٰذَا حَرَامٌ لِّتَفْتَرُواْ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ إِنَّ ٱلَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى ٱللَّهِ ٱلْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ .

« **و درباره‌ی چیزی که زبان‌هایتان به دروغ توصیف می‌کند، مگویید که این حلال و آن حرام است، تا به خدا دروغ بندید! همانا کسانی‌که بر خدا دروغ بندند، رستگار نمی‌شوند »،**

یعنی، وقتی خدا خود حلال و حرام‌هایش را مشخّص ساخته (آیه‌ی قبل) دیگر چه جای آن است که دیگران از پیش خود، حلال و حرام برای مردم تعیین کنند؟! می‌فرماید اینگونه افراد رستگار نخواهندشد. چنانکه فرموده است مشرکین مکّه نیز بی‌جهت حیواناتی را حرام و حیواناتی را حلال ساخته بودند (مائده/

(۱) ـ شایان توجّه این‌که در شریعت اسلام، خوردن هر آنچه طبیعتاً برای انسان مفید است تجویز شده و فقط استفاده از آنچه که روحاً و جسماً مناسب انسان نیست، نهی گردیده است.

(۲) ـ البتّه همه‌ی محرّمات شرعی به موارد یاد شده محدود نمی‌شود، چنانکه بنا به مفاد آیه‌ی۳ سوره‌ی مائده گوشت حیوانی که به ضرب چوب کشته شده و یا از بلندی پرت شده باشد نیز حرام است. به علاوه برخی محرّمات مصداق آیه‌ی «**وَ يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَآئِثَ** = پلیدی‌ها (مواد مضرّ) را بر ایشان حرام می‌سازد» (اعراف/۱۵۷) می‌باشند. بنابراین احتمال دارد کلمه‌ی (**إنّما**) در ابتدای آیه، بر حصر موضوع دلالت کند نه حصر موادّ مذکور. یعنی جز این نیست که این مواد حرامند.

۱۰۳).

(۱۱۷) مَتَٰعٌ قَلِيلٌ وَلَهُمۡ عَذَابٌ أَلِيمٌ .

« **اندک بهره‌ای** (می‌برند) **و عذابی دردناک خواهند داشت** »،

در ارتباط با کسانی‌است که از پیش خود حلال و حرام برای مردم تعیین می‌کنند (آیه‌ی قبل) می‌فرماید ممکن است این افراد در دنیا برای خود بساطی به پا کنند ولی در داوری نهاییِ إلهی، به عذابی بزرگ گرفتار خواهند آمد.

(۱۱۸) وَ عَلَى ٱلَّذِينَ هَادُواْ حَرَّمۡنَا مَا قَصَصۡنَا عَلَيۡكَ مِن قَبۡلُ ۖ وَ مَا ظَلَمۡنَٰهُمۡ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمۡ يَظۡلِمُونَ .

«**و بر کسانی‌که یهودی شدند، آنچه را از پیش بر تو حکایت کردیم، حرام نمودیم و ما بر ایشان ستم نکردیم، بلکه آنها خود بر خویشتن ستم می‌کردند** »،

در آیات قبل سخن از محرّماتی برای مسلمان‌ها بود (مردار، خون ریخته‌شده و غیره). سپس تصریح فرمود که از پیش خود حلال و حرام به نام خدا تعیین مکنید. اینک، در پاسخ به این سؤال مقدّر که پس چرا برای یهودیان اقلامی بیش از مسلمان‌ها تحریم شد، در آیه‌ی فوق به محرّمات دین یهود اشاره نموده است. واژه‌ی «**مِن قَبۡل** = از پیش) در آیه، به آیه‌ی ١٤٦ سوره‌ی انعام که قبل از سوره‌ی نحل نازل گردیده، بازمی‌گردد که در آنجا فرمود «**و بر یهودیان هر حیوان ناخن‌دار** (سم‌ناشکافته)**ای را حرام کردیم و از گاو و گوسفند، پیه‌شان را بر ایشان حرام ساختیم، مگر آن پیه که پشتشان یا روده‌هایشان حامل آن است و یا با استخوان آمیخته است ...** ».

بنابراین اقلام فوق (مذکور در آیه‌ی١٤٦ انعام) علاوه بر محرّمات مسلمان‌ها، برای یهودیان حرام گردید و در این زمینه در بخش انتهایی آیه‌ی١١٨ نحل می‌فرماید که آن تحریم‌های اضافی، سختگیری بی‌جا در حقّ یهودیان نبود، بلکه جنبه‌ی تأدیبی داشت و برای آن بود که یهودیان از حدود خدا تجاوز نموده بودند (به توضیح آیه‌ی ١٤٦ سوره‌ی انعام نگاه کنید).

(۱۱۹) ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُواْ ٱلسُّوٓءَ بِجَهَٰلَةٍ ثُمَّ تَابُواْ مِنۢ بَعۡدِ ذَٰلِكَ وَأَصۡلَحُوٓاْ إِنَّ رَبَّكَ مِنۢ بَعۡدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ .

« **پس همانا خداوندت نسبت به کسانی‌که از سَرِ جهالت بدکاری کردند، سپس ـ بعدِ آن ـ توبه نموده به اصلاح** (کار خویش) **پرداختند، البتّه خداوندت پس از آن** (در باره‌ی ایشان) **آمرزنده و مهربان خواهد بود** »،

پیرو آیه‌ی قبل ـ در ذکر پاره‌ای محرّمات تأدیبی برای یهودیان ـ در آیه‌ی فوق می‌فرماید رسم خدا این نیست که تنبیهات را دائمی سازد و نسبت به بدکارانی که «**متحوّل گردند**» غفور و رحیم است (نساء/١٧).

درنتیجه یهودیان امروز اگر دست از آن دنیاپرستی‌ها بردارند ـ و به اسلام گروند ـ محتاج تحمّل آن محدودیّت‌ها نخواهند بود. البتّه منظور از «**عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهالَةٍ** = از سرِ جهالت بدکاری کردند» این نیست که نسبت به بد بودنِ عملشان جاهل بودند، زیرا دراین‌صورت نیازی به توبه نبود، بلکه منظور آن است که بدکاری‌ها را بی‌اعتنا به عواقبشان ادامه می‌دادند.(۱)

(۱۲۰) **إِنَّ إِبْرَٰهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِّلَّهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .**

« **همانا ابراهیم پیشوایی مطیع خدا، حق‌گرای بود و از مشرکان نبود** »،

رسم یهودیان این بود که در مباحثه با مسلمان‌ها فراوان به ابراهیم تکیه می‌کردند و خود را از أخلافِ اصیلِ آن پیامبر بزرگ می‌شمردند. قرآن به پیروانش می‌آموزد که در این شرایط چگونه عکس‌العمل نشان دهند: ابتدا از ابراهیم‌ع تجلیل می‌کند که او خود پیشوایی مطیع خدا و حق‌گرای (یگانه‌پرست) خالص بود؛ سپس توصیف ابراهیم را در مقطع آیه در زمینه‌ی دوری او از شرک ادامه می‌دهد.

امّا در این‌که چرا قرآن به ابراهیم که یک فرد بود «**اُمّت**» گفته است، مفسّران دو وجه عمده آورده‌اند: **یکی** آنکه منظور این است که ابراهیم‌ع ـ به جهت شعاع وسیع شخصیّتی که داشت ـ به تنهایی اُمّت و جامعه‌ای بود، چنانکه گویند: فلانی خود یک قبیله است. **دیگر** آنکه واژه‌ی «اُمّت» را در اینجا به معنی «امام و پیشوا» دانسته‌اند.

(۱۲۱) **شَاكِرًا لِّأَنْعُمِهِ ٱجْتَبَٰهُ وَ هَدَىٰهُ إِلَىٰ صِرَٰطٍ مُّسْتَقِيمٍ .**

« **سپاس‌گزار نعمت‌های او بود** (خدایش) **او را برگزید و به راه راست‌اش هدایت نمود** »،

آیه‌ی شریفه ادامه‌ی توصیف ابراهیم‌ع، در مواجهه با مدّعیان پیروی از اوست. می‌فرماید ـ برخلاف شما مردم مشرک ـ ابراهیم‌ع، فقط خدا را درنظر داشت و شاکر الطاف إلهی بود و خداوند او را برگزید و به سوی خیر و صلاح هدایتش کرد.

(۱۲۲) **وَ ءَاتَيْنَٰهُ فِى ٱلدُّنْيَا حَسَنَةً وَ إِنَّهُۥ فِى ٱلْءَاخِرَةِ لَمِنَ ٱلصَّٰلِحِينَ .**

« **و او** (ابراهیم) **را در دنیا نیکویی بخشیدیم و به تحقیق در آخرت از شایستگان خواهد بود** »،

دنباله‌ی شرح نعمت‌های خدا به ابراهیم‌ع در دنیا و آخرت و ذکر سرانجام اوست و در واقع اعلام استجابت درخواست ابراهیم‌ع است که به درگاه خدا دعا کرد «**رَبِّ هَبْ لِى حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِى بِالصَّالِحِينَ** = خداوندا! مرا فرزانگی بخش و قرین شایستگانم کن» (شعراء/۸۳)

---

(۱) ـ مانند کسانی‌که دنیا را محور قرار داده گناهان را بی‌اهمّیّت تلقّی می‌کنند. تعبیر آیه این است که گناهکاران عمدی نیز به نوعی جاهلند زیرا نمی‌فهمند که با زندگی گناه‌آلود چه سرانجامی برای خود می‌خرند و البتّه این نوع جهالت‌ها که منشأ نفسانی دارد، با جهالت‌های عقلی که از حوزه‌ی کنترل شخص خارج است، تفاوت دارد.

(۱۲۳) ثُمَّ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ أَنِ ٱتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَٰهِيمَ حَنِيفًاۖ وَ مَا كَانَ مِنَ ٱلْمُشْرِكِينَ .

« سپس تو را وحی کردیم که کیش ابراهیم را پیروی کن که حق‌گرای بود و از مشرکان نبود »،

با تکمیل وصف ابراهیم در آیات قبل از پیامبر[ص] می‌خواهد که به مدّعیان پیروی از ابراهیم بگوید که من پیرو راه ابراهیم هستم، راهی مبتنی بر توحید خالص و عاری از هرگونه شرک.

(۱۲۴) إِنَّمَا جُعِلَ ٱلسَّبْتُ عَلَى ٱلَّذِينَ ٱخْتَلَفُواْ فِيهِۚ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ فِيمَا كَانُواْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ .

« **جُز این نیست که** (مراسم روز) **شنبه** (در آئین ابراهیم نبود، بلکه) **بر کسانی مقرّر شد که درباره‌اش اختلاف کردند و همانا خداوندت به روز رستاخیز ـ در آنچه اختلاف می‌کردند ـ داوری خواهد کرد »،**

به دنبال آیات قبل در مواجهه با مشرکان، در آیه‌ی فوق به یکی از ایرادات یهودیان بر مسلمان‌ها پاسخ داده است.(۱) ظاهراً یکی از ایرادهای یهودیان به مسلمان‌ها این بوده که اگر پیامبر اسلام خود را پیرو راه ابراهیم می‌داند، پس چرا مراسم روز شنبه را به‌جای نیاورده احکامش را رعایت نمی‌کند؟ پاسخ آیه این است که چنان حکمی (تعطیل همه‌ی امور در روز شنبه و اختصاص آن روز به عبادت) جُزو آئین ابراهیم نبود، بلکه قانونی تربیتی بود که در حقّ یهود (به منظور تعدیل روحیّه‌ی دنیاپرستی آنها) صادر شد که متأسّفانه بسیاری از ایشان نیز رعایتش نکرده درباره‌ی آن به اختلاف پرداختند و خداوند روز رستاخیز به اختلافات آنها رسیدگی خواهد کرد.

(۱۲۵) ٱدْعُ إِلَىٰ سَبِيلِ رَبِّكَ بِٱلْحِكْمَةِ وَ ٱلْمَوْعِظَةِ ٱلْحَسَنَةِۖ وَ جَٰدِلْهُم بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُۚ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِيلِهِۦ وَهُوَ أَعْلَمُ بِٱلْمُهْتَدِينَ .

« **تو** (ای پیامبر، مردم را) **به راه خداوندت با حکمت و اندرز نیکو بخوان و با آنان به بهترین طریق به مباحثه پرداز؛ همانا خداوندت به** (احوال) **کسی که از راه او منحرف شده داناتر و همو به** (احوال) **رَه‌یافتگان آگاه‌تر است »،**

پس‌از ارائه‌ی طریق در نحوه‌ی بحث با مخالفان در آیات قبل، در آیه‌ی فوق پیامبر[ص] (و همه‌ی پیروان راه او) را ارشاد می‌کند. می‌فرماید که باید از سر «**حکمت**» مردمان را به اسلام فرا خواند(۲) و نیز شایسته است

(۱). احتمالاً برخی آیات سوره‌ی نحل اواخر دوران مکّه نازل شده، زمانی که مراودات و گفتگوهایی بین مسلمان‌ها و یهودیان ـ که کلاً ساکن مدینه بودند ـ پیش آمده بود.

(۲). مثلاً ـ چنانکه در آیات قبل رهنمود داد ـ اگر مخالفان شخصیّتی چون ابراهیم[ع] را مطرح می‌سازند (که مقام و رسالت وی حق بوده است) باید بزرگی او را تصدیق نمود و در عین‌حال علّت بزرگی وی را گوشزد کرد که در پرتو اطاعت خدا و دوری از شرک بود. بنابراین، حکمت همان سخنان حکیمانه درباره‌ی معارف دینی می‌تواند باشد.

که از راه عاطفی وارد شد و «**اندرز نیکو**» داد[1] و متعاقباً به «**مباحثه به بهترین طریق**» تأکید می‌نماید و در مقطع آیه تصریح دارد که پس از آن تلاش‌ها، باید نتیجه‌ی کار را به خدا واگذار کرد و اوست که به طور کامل به حال گمراهان و هدایت‌یافتگان آگاه است (پیامبر[ص] و مسلمین توانایی آنکه کسی را به زور مسلمان کرده راهی بهشت سازند، ندارند).

برخی مفسّران همچون قرطبی، گفته‌اند که آیه‌ی فوق (که روح تسامح و سعه‌ی صدر اسلام در آن نمایان است) با آیات قتال نسخ شده! این مفسّران توجّه نداشته‌اند که **اوّلاً** دستورات عقلانی و اخلاقی نسخ‌شدنی نیست و **ثانیاً** آیات قتال مربوط به شرایطی بوده که جبهه‌ی مخالف از در جنگ وارد می‌شده و نه در شرایطی که صرفاً مخالفت داشته و دست به اسلحه نمی‌برده است.

(۱۲۶) **وَ إِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُواْ بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُم بِهِۦ ۖ وَلَئِن صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِّلصَّٰبِرِينَ .**

« **واگر** (قصد) **کیفر کردید، پس به مانند عقوبتی‌که دیده‌اید کیفر نمایید؛ و اگر** (گذشت کرده) **شکیبایی ورزید، هرآینه برای صابران بهتر است** »،

یعنی، اگر جنگ و جدالی با مخالفان پیش آمد و موضوع از مقام بحث (آیات قبل) به رویارویی عملی رسید و شما مسلمان‌ها فاتح گشتید، حق ندارید به صرف غلبه، هرآنچه خوش داشتید با مغلوب انجام دهید، بلکه کیفرتان باید به تناسب جرم باشد.[2] (واژه‌ی شرطیّه‌ی «**إِنْ** = اگر» در ابتدای آیه، افعال ماضی را به مضارع تبدیل می‌کند.)

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که اسلام دین مجازات و انتقام‌جویی نیست و ترجیح می‌دهد که «غالب» ـ چون دفع ظلم کرد ـ از حقِّ خود بگذرد و نسبت به «مغلوب»، گذشت و رحمت داشته باشد.[3]

---

(۱). خداوند به موسی[ع] نیز همین دستور را در مواجهه با فرعون داد، چنانکه فرموده است « **اِذْهَبَا إِلَى فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَى . فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَى** = (تو و برادرت) به سوی فرعون روید که او طغیان کرده است و با او سخنی نرم گویید، شاید اندرز گیرد یا بترسد» (طه/۴۴ و۴۳).

(۲) ـ البتّه مفسّران شأن نزولی برای این آیه نقل کرده و آن را به کشته شدنِ حمزه عموی پیامبر[ص] در جنگ اُحُد مرتبط دانسته‌اند. می‌گویند وقتی پیامبر[ص] جسد مُثْله شده‌ی عموی خود را دید، گفت که به خاطر این جنایت ۷۰ کافر قریشی را مُثله خواهم کرد! و آنگاه آیه‌ی فوق نازل شده اعلام داشت که مجازات باید متناسب با جُرم باشد. امّا این شأن نزول چندان صحیح به نظر نمی‌رسد زیرا علاوه بر آنکه با قبول آن، ارتباط آیه با آیات قبل گم می‌شود، اصولاً زمان نزول آیه‌ی مزبور که اواخر دوران مکّه و یا اوایل دوران مدینه بوده، با زمان جنگ اُحُد منطبق نیست.

(۳) ـ چنانکه فرموده «**وَ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَ أَصْلَحَ فَأَجْرُهُ عَلَى اللهِ** = جزای بدی، بدی مثل آن است و هرکه عفو کند و اصلاح کند پاداش وی به عهده‌ی خداست» (شوری/۴۰) و امام علی(ع) درباره‌ی قاتل خود ابن ملجم وصیّت فرمود : «**إذا أنَا مِتُّ مِنْ ضَرْبَتِهِ هذِهِ، فَاضْرِبُوهُ ضَرْبَةً بِضَرْبَةٍ** = هرگاه بر اثر ضربت ابن ملجم من مُردم، در برابر ضربت او شما هم فقط یک ضربت به او بزنید» (نهج‌البلاغه، قسمت نامه‌ها، وصیّتِ آن‌حضرت به حَسَنَیْن، شماره‌ی ۴۷) و نیز در وصیّت خود، درباره‌ی ابن‌ملجم فرمود : «**اِنْ اَعْفُ فَالْعَفْوُ لِی قُرْبَةٌ، وَ هُوَ لَكُمْ حَسَنَةٌ، فَاعْفُوا: أ لاتُحِبُّونَ**

(۱۲۷) وَٱصْبِرْ وَمَاصَبْرُكَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَاتَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ .

« **و صبر پیشه کن ـ و صبر تو جُز به** (توفیق) **خدا نیست ـ و بر آنان اندوه مخور و از حیله‌هاشان دل تنگ مدار** »،

آیه‌ی شریفه در دلداری به پیامبر[ص] (و همه‌ی مجاهدان راه حق است) که در برابر مردم کافرپیشه‌ی لجوج ـ تا آنجا که دست به شمشیر نبرده‌اند ـ صبور و متحمّل باشند و به‌حق می‌فرماید این کارمشکل، فقط با تکیه بر خدا و یاری‌جستن از او عملی خواهد بود. از مقطع آیه به‌دست می‌آید که مخالفان پیامبر به او نیرنگ می‌زدند و او اندوهشان را خورده و به خدا متوسّل می‌شد (نه آنکه نیرنگی در برابر نیرنگشان بیاوردا!).

(۱۲۸) إِنَّ ٱللَّهَ مَعَ ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّٱلَّذِينَ هُم مُّحْسِنُونَ .

« **به تحقیق خدا با تقویٰ پیشگان و یار نیکوکاران است** ».

آری، با تقوا و نیکوکاری است‌که انسان می‌تواند ـ به یاری خدا ـ از دام نیرنگ‌ها بِرَهَد و تأیید خدا را جلب کند.

أنْ يَغْفِرَ اللهُ لَكُمْ = اگر (او را) عفو کنم، بخشش برای من قربت (موجب تقرّب به خدا) است، و برای شما حسنه است، پس شما درگذرید آیا دوست نمی‌دارید که خدا شما را بیامرزد.» (نهج‌البلاغه، قسمت نامه‌ها، شماره‌ی۲۳). و کتاب مُنْتَهَى الآمال (ج۱/ص۱۷۶) نیز از آن‌حضرت (درباره‌ی ابن ملجم) نقل کرده که فرمود : اگر زنده ماندم خودم داناترم که با او چه کار کنم و من أولی می‌باشم به عفو کردن.

سوره‌ی إسراء

توضیحات کلّی درباره‌ی سوره

این سوره **مکّی** است و به نام‌های «**إسراء**» (به مناسبت اوّلین آیه‌ی آن) و «**بنی‌إسرائیل**» (بنا به آیاتی که طی آنها از بنی‌اسرائیل سخن می‌گوید) نامیده شده است. «**إسراء**» (مصدر) در لغت به معنی «حرکت دادن شبانه» است و به قرار شایع مقصود از آن «معراج» پیامبر[ص] می‌باشد. أهمّ مطالب سوره را می‌توان در ده بخش به قرار زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل مشتمل بر آیه‌ی اوّل، از سیر شبانگاهی پیامبر[ص] سخن می‌گوید که طی آن خداوند سبحان، رسول‌اش را ـ با سفری روحانی ـ برای رؤیت آیات کبرای خود سیر داد. گفته شده است که پیامبر[ص] در آن سیر، با ارواح انبیاءِ پیش از خود روبرو شد و بر این مبنا می‌توان محور آیه‌ی شریفه را در جهت ربط نبوّت محمّدی[ص] با رسالت پیامبران گذشته در نظر گرفت و هم از این رو در آیه‌ی بعد به بخشی از داستان موسی[ع] و قومش اشارت رفته است.

بخش دوّم (آیات ۲ تا ۸) که ضمن رجوع کوتاهی به ماجرای موسی[ع] و بنی‌اسرائیل، از توحید عبادت و یک سلسله دستورات اخلاقی و سرانجامِ اعمال ـ حتّی در همین دنیا ـ سخن گفته است.

بخش سوّم (آیات ۹ تا ۲۱) سخن از قرآن و هدایت آن به راه خداست و این‌که منکرانِ آخرت سرانجام خطرناکی برای خود می‌خرند. آیات شریفه، انسان شتابگر برای رسیدن به منافع آنی را به تعمّق در دستگاه خلقت فرا می‌خواند و مواعظی می‌آوَرَد.

بخش چهارم (آیات ۲۲ تا ۳۹) با هشدار به آدمی از شرک ـ که مایه‌ی ذلّت اوست ـ نصایح اخلاقی را پی می‌گیرد. بر احترام و نیکی به پدر و مادر تأکید داشته و از دستگیری مستمندان سخن می‌گوید و در عین‌حال مردمان را از افراط و تفریط بازمی‌دارد. حذر از گناهان ـ زنا، قتل نفس، تجاوز به مال یتیم و کم‌فروشی ـ را تذکّر داده مسئولیّت انسان را در برابر خدا یادآور می‌شود.

بخش پنجم (آیات ۴۰ تا ۵۲) طی اشاره به باورهای عرب جاهلی، از انحرافات مردمان در خداشناسی سخن به میان می‌آورَد. تصریح بر این‌که واقعیّت‌ها در قرآن به روشنی بیان شده ولی هدایت إلهی بر مردم معاند ـ که بنا به قانون خدا دریچه‌ی قلبشان به روی حقیقت بسته شده است ـ بی‌تأثیر است.

بخش ششم (آیات ۵۳ تا ۶۵) حضور شیطان را در جهان یادآور شده مؤمنان را از وساوس او برحذر می‌دارد و آگاهی خدا را از احوال بندگان گوشزد می‌کند. در این راستا عجز واسطه‌گانی را که مردمان آنها را بجز خدا می‌خوانند، متذکّر گردیده و مقرّبان درگاه إلهی را ترسان از عذاب او و امیدوار به رحمتش برمی‌شمرد. خاطرنشان می‌سازد که خدا از آوردن معجزات ـ که گردن‌ها در برابرش خاضع گردد ـ عاجز نیست ولی مردم معاند با تکذیب آن معجزات، مستحقّ هلاکت می‌شوند و مشیّت إلهی بر فرصت به خلق و مهلت برای اصلاح آنها تعلّق دارد.

بخش هفتم (آیات ۶۶ تا ۷۷) پس از اشاره به رحمت إلهی در فرصت بخشیدن به بندگان، از کرم خدا در نجات مردمان از گرفتاری‌ها و به عنوان نمونه نجات آنها از امواج دریا، یاد می‌کند و این‌که متأسّفانه چون خدا آنان را از آن مهلکه‌ها رهایی بخشید، باز به غیر خدا روی می‌آورند؛ و هشدار می‌دهد که آیا آنها ایمن شده‌اند از این‌که باز در برابر خدا به خطرات درافتند؟! و فراتر از آن، آیا از روز قیامت و محکمه‌ی إلهی ـ که پرونده‌ی اعمال گشوده می‌گردد و هرکس به نتیجه‌ی کامل اعمال خود می‌رسد ـ در غفلت‌اند؟! سپس فرا خوانی پیامبر[ص] (و به تبع او همه‌ی مسلمان‌ها) به ثبات قدم در برابر منکران و اطمینان به إمداد إلهی را مطرح می‌فرماید.

بخش هشتم (آیات ۷۸ تا ۸۹) در مقوله‌ی ثبات قدم در یکتاپرستی و صبر در

شدائد، به نماز و دعا فرا می‌خواند و از آگاهی خدا به احوال بندگان اطمینان می‌بخشد. سپس از «روح» و «وحی» إلهی سخن به میان می‌آورَد و این‌که در قرآن از هیچ مطلبی برای هدایت انسان فروگذار نشده، هرچند اکثر مردم جُز به راه انکار و لجاج نمی‌روند.

بخش نهم (آیات ۹۰ تا ۱۰۰) متعاقب آیات قبل، سخن از مردم لجوج و معاند است که به جای تعمّق در قرآن، به دنبال حوادث غیرطبیعی برای نیل به ایمان‌اند و معجزات عجیب و غریب می‌طلبند! دربرابر اینان می‌فرماید که خدا از نیّات و اعمال همگان آگاهی دارد و پاداش و جزای هرکس را ـ چنانکه در خور اوست ـ خواهد داد.

بخش دهم (آیات ۱۰۱ تا ۱۱۱) در پاسخ معاندانی‌که برای کسب ایمان معجزاتِ غریب از پیامبر^ص^ می‌خواستند، می‌فرماید این‌گونه معجزات به موسی^ع^ داده شد، ولی همانگونه که در فرعونیان مؤثّر نیافتاد، در آن مردم معاند نیز تأثیری به بار نخواهد آورد؛ زیرا انسان تا روحیّه‌ی خود را اصلاح نکند حقایق را نخواهد دید و سرانجام، سوره را با تسبیح خدا ـ چنانکه در ابتدا آغاز کرده بود ـ به پایان می‌برد.

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(سیر شبانگاهی پیامبر^ص^)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) سُبۡحَٰنَ ٱلَّذِيٓ أَسۡرَىٰ بِعَبۡدِهِۦ لَيۡلٗا مِّنَ ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡحَرَامِ إِلَى ٱلۡمَسۡجِدِ ٱلۡأَقۡصَا ٱلَّذِي بَٰرَكۡنَا حَوۡلَهُۥ لِنُرِيَهُۥ مِنۡ ءَايَٰتِنَآۚ إِنَّهُۥ هُوَ ٱلسَّمِيعُ ٱلۡبَصِيرُ.

« **منزّه است آن** (خدایی) **که شبی بنده‌اش را از مسجد الحرام تا مسجد الأقصی ـ که پیرامونش را برکت داده‌ایم ـ سَیْر داد تا از آیات خویش به او بنمایانیم، همانا او شنوا و بیناست** »،

در آغاز آیه به «**تنزیه**» خدا ـ از هرگونه وصف ناروا ـ اشاره رفته و سپس از «**إسراء** = سیر دادن شبانگاهیِ» پیامبر^ص^ سخن می‌گوید. واژه‌ی «**لَیْلًا** = شبی» در آیه، یا از نظر تأکید است یا تصریح بر آنکه «سیر» در یک شب انجام گشت.

در بین مفسّران گفتگوست که آیا سیر مزبور به صورت «روحانی» بوده یا «جسمانی» و یا «رؤیای صادقه» بوده است. امّا «رؤیای صادقه» ـ که از جانب معاویه عنوان شده ـ با واژه‌ی «**إسراء**» قابل تطبیق نیست و نیز «سیر دادن جسمانی» با آیه‌ی۹۳ سوره نمی‌خواند که می‌فرماید: مشرکان به پیامبر^ص^ می‌گفتند به آسمان بالا برو و پیامبر^ص^ به فرمان خدا پاسخ می‌داد که «آیا من جُز بشر و فرستاده‌ای هستم؟». بنابراین نمی‌توان پذیرفت که با چنین آیه‌ای در آخر سوره، در آغاز آن بگوید پیامبر با جسم خود شبی به آسمان پرواز کرد! امّا «سیر دادن روحانی» که طی آن شبی به فرمان خدا، روح پیامبر^ص^ از بدنش در مسجد الحرام منفصل و به مسجد أقصی رفته باشد، هم با آیه‌ی شریفه و هم با منطق دینی سازگار است. زیرا این پدیده درحقیقت شبیه مرگ می‌باشد، با این تفاوت که طی آن روح منفصل از بدن ـ در عین آنکه ارتباطش با بدن به کلّی قطع نشده ـ پس از مدّتی به بدن باز می‌گردد [و برخی تحقیقات اخیر این‌گونه حوادث را در بعضی افراد ـ که از نظر بیولوژیکی به مرگ رسیده ولی از جهت آثار مغزی زنده بوده‌اند (البتّه نه در حدّ پیامبر^ص^ و مشاهدات آنحضرت) ـ نشان داده است].[1] به علاوه در حدیثی از عایشه منقول است که «مافُقِدَ جِسْمُ النَّبِیِّ وَلکِنَّ اللهَ اَسْرَی بِرُوحِهِ = جسم پیامبر^ص^ ناپدید نگشت، ولی خداوند روح او را شبانه سیر داد.» و از خودِ پیامبر^ص^ نیز نقل شده که «بَیْنَا اَنَا عِنْدَ الْبَیْتِ (الْحَرَامِ) بَیْنَ النَّائِمِ وَ الْیَقْظَان = این‌حالت در مسجد

---

(۱) ـ به کتاب «**اَسرار تجدید حیات در انسان**» اثر دکتر مایکل بی‌سابوم، ترجمه‌ی حسن کاتوزیان، از انتشارات گوتنبرگ و نیز کتاب « **بازگشت به زندگی**» اثر دکتر ریموند مودی، ترجمه‌ی فرّخ سیف بهزاد نگاه کنید.

الحرام بین خواب و بیداری به من دست داد». یعنی نه بیدار بودم که جسمم پرواز کند و نه خواب که زاییده‌ی خیال باشد. طبری نیز می‌نویسد که شبی پیامبر[ص] برای مناجات به مسجد الحرام رفته بود و سیر او از آنجا آغاز شد.[۱]

چنین شهرت یافته که آیه‌ی فوق از معراج پیامبر[ص] سخن می‌گوید (حال آنکه واژه‌ی «معراج» در آیه نیست) و مفسّران شیعه و سنّی سخنان شگفت‌آوری در اطراف آن آورده‌اند. ازجمله شیخ ابوالفتوح رازی می‌گوید جبرئیل پیامبر را از مسجد الحرام به در آورده سوار «بُراق» (اسب مخصوص) کرد و ابتدا به بیت المقدس و سپس به آسمان دنیا برد. در آسمان اوّل خروسی دید که موی گردنش سبز و سر و تنش سفید بود و سپس عزرائیل را دید که بر تختی نشسته و در لوحی می‌نگریست، بعد به آدم ابوالبشر رسید و از آنجا به آسمان سوّم و چهارم و پنجم و ششم و هفتم رفت. در آسمان هفتم ابراهیم خلیل‌الله را دید و سپس هفتاد حجاب را برید و خود را به عرش رسانید و خدا را در آنجا مستقرّ یافت و خدا به او سلام کرد و گفت تو را و امّت تو را بخشودم ...». باید توجّه کرد که اصولاً «**اِسراء**» از مسجد الحرام به مسجد الأقصی، حرکتی افقی (زمینی) را می‌رساند، نه عروج به آسمان را! از عروج روحی پیامبر[ص] به ملکوت آسمان‌ها در سوره‌ی نجم سخن رفته که آنجا می‌فرماید : «(بخشی) از بزرگترین آیات خداوندش را دید» (نجم/۱۸).

می‌توان گفت که پیامبر[ص] در سیر خود، دو حرکت داشته: یکی به سوی مسجد أقصی (قبله‌ی اوّلِ مسلمین) و دیگری به عالم ملکوت. و در حرکت به عالم ملکوت بود که روح پیامبر[ص] با ارواح پیامبران گذشته (ع) رابطه برقرار نمود و بهشت و دوزخ (برزخی) را مشاهده کرد و آیات سوره‌ی نجم در اشاره به این معناست.

اوّلین آیه‌ی سوره‌ی اِسراء، همچنین این نظریّه‌ی غُلاة را که پیامبر[ص] همه جا هست و همه چیز را می‌بیند و می‌شنود و بر جمیع احوال امّتش گواه است، به وضوح رد می‌کند. زیرا می‌فرماید خدا پیامبر[ص] را سیر داد تا آیاتش را در مسجد أقصی به او بنمایاند. و اگر پیامبر همه جا بود و همه چیز را می‌دید، محتاج به این سیر، برای رؤیت آیات إلهی، نبود! آن «**سمیع** و **بصیر**»ی که همه جا هست و همه چیز را می‌شنود و می‌بیند، خداست (مقطع آیه).

به طور کلّی آیه‌ی شریفه در جهت ربط نبوّت محمّدی[ص] با نبوّت موسی[ع] است و بدینجهت در پی آن (آیه‌ی۲) به شمّه‌ای از داستان موسی[ع] و قومش اشاره دارد و ذکری از مسجد أقصی نیز در آیه‌ی ۷ رفته است. وصف «**بَارَكْنَا حَوْلَهُ** = پیرامونش را برکت داده‌ایم» در مورد مسجد الأقصی در اوّلین آیه‌ی سوره‌ی إسراء، ظاهراً در اشاره به این نکته است که مسجد اَقصی و سرزمین اطراف آن، آکنده از برکات طبیعی (سرسبزی و حاصلخیزی) و جایگاه انبیاءِ إلهی و مهبط وحی بوده است.

---

(۱) ـ در تفسیر طبری و تواریخ آمده که با نزول اوّلین آیه‌ی سوره‌ی اِسراء، مخالفین شروع به استهزاءِ پیامبر[ص] کردند که تو چگونه یکشبه از اینجا (مسجد الحرام در مکّه) تا مسجد اَقصی رفتی و برگشتی؟ و پیامبر[ص] جزئیّاتی از وضع مسجدِ أقصی و احوال کاروان‌های آنجا را در راه شرح داد که نتوانستند انکار کنند.

بخش دوّم

(موسی^ع و بنی‌اسرائیل)

(۲) وَ ءَاتَیْنَا مُوسَى ٱلْكِتَٰبَ وَ جَعَلْنَٰهُ هُدًى لِّبَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ أَلَّا تَتَّخِذُواْ مِن دُونِى وَكِيلًا .

«**و به موسی آن کتاب** (تورات)**را بخشیدیم وآن را رهنمودی برای بنی‌اسرائیل قرار دادیم که: زینهار، جُز من** (آفریدگار خود) **کارگزار** (و پشتیبانی) **مگیرید** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که اساس کار انبیاء دعوت به «**توحید عبادت**» بوده و تورات اصیل نیز همین مایه را ـ برای هدایت بنی‌اسرائیل در دنیا و سعادتشان در آخرت ـ ارائه داده است.

(۳) ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍۚ إِنَّهُۥ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا .

« (ای) **فرزندان کسانی‌که آنان را با نوح** (در کشتی) **بُردیم! همانا او** (نوح) **بنده‌ای سپاس‌گزار بود** »،

در نصب واژه‌ی «**ذُرِّیَّةَ** = فرزندان» در آغاز آیه، گفته‌اند که منصوب بر ندا است و ادامه‌ی خطاب آیه‌ی گذشته می‌باشد. بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه در مقام بیدار کردن وجدان خفته‌ی بنی‌اسرائیل برآمده که شما نسل کسانی هستید که با نوح^ع نجات یافتند[۱] (هود/۴۰) و در آن‌روزگار، خداوند پدران شما را از طوفان بلا، حفظ کرد، پس جا دارد که شما نیز همچون یاران نوح، شکرگزار نعمت إلهی باشید و بر آن روال زندگی کنید.

(۴) وَقَضَيْنَآ إِلَىٰ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ فِى ٱلْكِتَٰبِ لَتُفْسِدُنَّ فِى ٱلْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا كَبِيرًا .

« **و در آن کتاب** (تورات) **به بنی‌اسرائیل اعلام داشتیم**[۲]**: قطعاً دوبار در آن سرزمین** (اورشلیم) **تباهکاری می‌کنید و به سرکشی بزرگ برخواهید خاست** »،

خدا می‌فرماید پس‌از آنکه به موسی^ع کتاب و مایه‌ی هدایت یهود داده شد و بنی‌اسرائیل پس‌از موسی، سرانجام توانستند ـ به رهبری یوشَع^ع ـ عمالقه و اقوام خونریزی را که بر بیت المقدس تسلّط داشتند شکست داده و به آن‌شهر وارد شوند (مائده/ توضیح آیات ۲۶←۲۱) به آنان اخطار شد که ـ با روحیّه‌ی استکباری و انحراف از تعالیمشان ـ دوبار دست به فسادهای بزرگ خواهند زد که از این دو دوره فساد در زمان سلطنت حِزقِیّا و صِدقِیا (پادشاهان یهود) و دیگری در عهد هیرودیس زمامدار رومی فلسطین ـ که امر کرد سر حضرت یحیی^ع را بریدند ـ آثاری در مآخذ دیده شده است. چنانکه در اشاره به فساد اوّل در عهد

---

(۱) ـ یهودیان را به نژاد سامی که از سام فرزند نوح نشأت یافت، نسبت می‌دهند.

(۲) ـ واژه‌ی «**قضاء**» در قرآن کریم به معانی گوناگون آمده و در این سوره، طبری ـ از قول ابن زید و مجاهد ـ آن را به معنای «إعلام و إخبار» (خبر دادن) آورده است.

عتیق (تورات) می‌خوانیم «رؤیای اَشعیاءِ نبی[ع] که آن را درباره‌ی یهودا و اورشلیم در روزهای عُزّیّا و یونام و آحاز و حِزقِیّا پادشاهان یهودا دید. ای آسمان بشنو و ای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می‌گوید. پسران پَروردم و برافراشتم امّا ایشان بر من عصیان ورزیدند. گاو مالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود را می‌شناسد امّا اسرائیل نمی‌شناسند و قوم من فهم ندارند . . . الخ» (کتاب اشعیاءِ نبی، باب اوّل) و «کلام خداوند در ایّام یوشیّا ابن آمون تا آخر سال یازدهم صِدقِیّا، پادشاهان یهودا، بر اِرمیاءِ نبی[ع] نازل شد که برو و به گوش اورشلیم ندا کرده بگو پدران شما در من چه بی‌انصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و اباطیل را پیروی کرده باطل شدند . . . » (کتاب ارمیاءِ نبی، باب اوّل و دوّم به اختصار). در مورد قتل یحیی[ع] انجیل گویاست که هیرودیس می‌خواست با برادرزاده‌اش هیرودیا ازدواج کند و حتّی مادر و بستگان دختر نیز با این امر موافقت داشتند؛ ولی یحیی[ع] اعتراض کرد که این امر با تعالیم تورات مغایر است و روزی هیرودیا با آرایش تمام نزد عموی‌اش هیردودیس رفت و خواهان سر یحیی[ع] شد و آن زمامدار هوسران تسلیم عشوه‌ی آن دختر گردید و بی‌رحمانه دستور داد سر یحیی[ع] را از تنش جدا کردند. البتّه در تطبیق آن دو دوره با حوادث زمان، اقوال دیگری نیز هست مثلاً: طبری از قول ابن زید آن دو دوره را با ماجرای قتل زکریّا و یحیی مرتبط دانسته و به تسلّط شاپور ذو الأکتاف و بخت‌النّصر بر بنی‌اسرائیل اشاره کرده است.

(۵) فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ أُولَىٰهُمَا بَعَثۡنَا عَلَيۡكُمۡ عِبَادٗا لَّنَآ أُوْلِي بَأۡسٖ شَدِيدٖ فَجَاسُواْ خِلَٰلَ ٱلدِّيَارِۚ وَكَانَ وَعۡدٗا مَّفۡعُولٗا .

« پس چون وعده‌ی نخستین از آندو فرا رسد، بندگانی از خود را که سخت توانمند (و جنگاورند) بر شما برانگیزیم تا درون خانه‌ها(یتان برای قتل و غارت) **به جستجو پردازند و این وعده**(ی کیفر) **انجام شدنی است »**،

سپاه بُخْتُ‌النّصر (نبوکَدنصَّر) در سال ٥٨٦ قبل‌از میلاد، به هنگام سلطنت صِدقِیا وقتی ملّت یهود غرق در فساد و تباهی بود، بر بیت‌المقدس تاخت و همه جا را ویران ساخت و از جماعت یهود گروه بسیاری را کشت و معبدشان را خراب کرد. چرا که در درگاه خدا هیچ ملّتی عزیز بی‌جهت نیست و اگر سراغ استکبار و تباهی روند، نعمت‌های خدا از آنان سلب می‌شود و چه بسا بنا به سنّت جاری در کار عالم، در معرض تاخت و تاز دشمنان قرار گیرند و قومی بر آنها مسلّط شود که تمام ساخته‌هایشان را ویران کند و چنان خفقانی به‌بار آورَد که حتّی درون خانه‌هایشان نیز ایمن نباشند!

(۶) ثُمَّ رَدَدۡنَا لَكُمُ ٱلۡكَرَّةَ عَلَيۡهِمۡ وَأَمۡدَدۡنَٰكُم بِأَمۡوَٰلٖ وَبَنِينَ وَجَعَلۡنَٰكُمۡ أَكۡثَرَ نَفِيرًا .

« سپس تسلّط بر آنان (دشمنان) **را به شما بازمی‌گردانیم و با اموال و فرزندان یاریتان کنیم و جمعیّتتان را بسیار گردانیم »**،

یعنی، پس‌ازمدّتی خدا رحمت می‌آورَد و قوم شکست‌خورده به گشایش‌هایی می‌رسند. چنانکه فرموده‌است: «**إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا** = به‌راستی به‌دنبال هرتنگی گشایش است» (إنشراح/۵). کورش هخامنشی، یهودیان در

بند را از شرّ بابلیان ستمگر رهایی بخشید و آنان معبد خود را مجدّداً ساخته اموالشان را بازیافتند و دوره‌ای از رفاه و سازندگی برای ملّت یهود پیش آمد.

(۷) إِنْ أَحْسَنتُمْ أَحْسَنتُمْ لِأَنفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ ٱلْأَخِرَةِ لِيَسُـُٔوا۟ وُجُوهَكُمْ وَ لِيَدْخُلُوا۟ ٱلْمَسْجِدَ كَمَا دَخَلُوهُ أَوَّلَ مَرَّةٍ وَلِيُتَبِّرُوا۟ مَا عَلَوْا۟ تَتْبِيرًا .

« **اگر نیکی کنید نیکی به خودتان کرده‌اید و اگر بدی نمایید به** (زیان) **خود** (عمل کرده‌اید) **پس چون** (دگربار به ظلم پردازید) **وعده‌ی بازپسین فرا رسد** (و بندگان خود را بفرستیم) **تا اندوه** (و زبونی) **بر رخسارتان پدید آورند و تا در آن مسجد** (مسجد أقصی) **چنانکه اوّل‌بار آمده بودند، وارد شوند و تا به هرآنچه دست یابند یکسره تباه گردانند** »،

بخش اوّل آیه مفاد آیه‌ی قبل را دنبال می‌کند و مشیّت خدا را در شرایط «گشایش» تذکّر می‌دهد. می‌فرماید اگر مردم در آن شرایط معنویّات و اخلاق را بین خود فراموش نکنند، تلاش‌هایشان برای بهتر زیستن به خوشبختی می‌انجامد و در غیراین‌صورت (هرقدر هم که به پیشرفت‌های تکنولوژی نائل آیند) زیان خواهند دید و آسایشی نخواهند داشت. چنانکه در بخش بعدی آیه به بلایای وارده بر یهود ـ پس از آنکه به کفران نعمت رحمت إلهی پرداختند ـ اشاره دارد. همانگونه که نوشته‌اند چون با بروز اختلافات بین یهودیان سرزمینشان به دو کشور یهودا و اسرائیل تقسیم شد، در سال هفتاد میلادی تیتوس فرزند وس‌پاسین امپراطورِ روم، به بیت‌المقدس حمله کرد و آن‌شهر را تسخیر نموده معبد یهودیان را درست به مانند بخت‌النّصر، ویران ساخت (لاروس، ص۱۷۱۲). بدین‌ترتیب مسیحیان بر دو کشور یهودا و اسرائیل مسلّط شده ملّت یهود در دنیا آواره گردید (و بسیاری‌شان در ممالک دیگر قلع و قمع شدند که آیه‌ی شریفه آنها را مورد اشاره قرار نداده است).

(۸) عَسَىٰ رَبُّكُمْ أَن يَرْحَمَكُمْ وَإِنْ عُدتُّمْ عُدْنَا وَجَعَلْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَٰفِرِينَ حَصِيرًا .

« **چه بسا خداوندتان بر شما رحمت آورَد** و(لی) **اگر** (به عصیان و ستمگری) **بازگردید، ما** (هم به عقوبتتان) **بازمی‌گردیم و دوزخ را زندان کافران قرار داده‌ایم** »،

آیه‌ی شریفه ـ پس از سیری اجمالی در تاریخ یهود ـ به بلادیدگان نوید رحمت می‌دهد؛ چنانکه یهودیان پس از مظالمی که از آلمان نازی دیدند به رحمت إلهی، به گشایش رسیدند. امّا آیه‌ی شریفه هشدار می‌دهد که چنانچه به طغیان در برابر قوانین خدا پردازند (که متأسّفانه نسبت به فلسطینیان پرداخته‌اند) چه بسا این بار در سرزمین خودشان و یا در ممالک مختلف دنیا که سکونت دارند به عقوبت برسند؛ به علاوه مقطع آیه اشاره دارد که عقوبت دنیا به جای خود، وای بر ستمگران که پس از مرگ نیز گرفتار خواهند بود.

بخش سوّم

(قرآن و هدایت‌هایش و سرانجام آدمی)

۹) إِنَّ هَٰذَا ٱلْقُرْءَانَ يَهْدِى لِلَّتِى هِىَ أَقْوَمُ وَيُبَشِّرُ ٱلْمُؤْمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعْمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمْ أَجْرًا كَبِيرًا .

« **به راستی این قرآن به استوارترین** (راه) **هدایت می‌کند و مؤمنان را که کارهای شایسته می‌کنند، به پاداشی بزرگ نوید می‌دهد** »،

در آیات قبل سخن از تورات و بنی‌اسرائیل بود و در آیه‌ی فوق بحث قرآن و اُمّت اسلام است. نکات زیر در ارتباط با آیه درخور توجّه می‌باشد:

- وصف بالاتری برای قرآن نسبت به تورات به‌کار رفته و درحالی‌که درمورد تورات فرمود «**آن را مایه‌ی هدایت بنی‌اسرائیل قراردادیم**» (آیه‌ی۲) قرآن را «**هدایت‌کننده به استوارترین راه**» معرّفی می‌کند.
- در سوره‌ی بقره (آیه‌ی۱) که برای قرآن واژه‌ی «**کتاب**» به کار رفته، از اسم اشاره به دور (**ذلک**) از نظر بزرگداشت، استفاده گردیده و در اینجا چون نام ممدوح (قرآن) مذکور است، کلمه‌ی «**هذا**» که اسم اشاره به نزدیک است، ملاحظه می‌شود.
- کلمه‌ی «**الطّریقة** = راه» قبل‌از واژه‌ی «**الّتی**» در تقدیر می‌باشد زیرا این موصول، مؤنّث بوده و به آن کلمه اشاره دارد.
- مقصود از «**استوارترین راه**» راهی است که عموم انبیاء(ع) به آن دعوت کرده‌اند و قرآن آن را به وجه کاملی ارائه داده است.
- در آیه‌ی کریمه، جنبه‌ی «**هدایت**» قرآن مورد تأکید قرار گرفته و این می‌رساند که قرآن جهات ادبی، فلسفی، تاریخی، علمی و . . . را وسیله‌ی هدایت می‌شمرد و هدف اساسی قرآن، همان هدایت آدمی به راه خداست (قصص/۴۹).
- واژه‌ی «**يَهْدِى**» فعل مضارع است و استمرار دارد در نتیجه نشان می‌دهد که قرآن تا اَبَد کتاب هدایت می‌باشد و بنابراین باید به دور از هرگونه تحریف و دست‌نخورده مانده باشد.
- آیه‌ی شریفه، صرف «**ایمان**» را مایه‌ی نجات ندانسته بلکه به مؤمنانی‌که «**عمل صالح می‌کنند**» نوید سعادت داده است.

(۱۰) وَ أَنَّ ٱلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِٱلْآخِرَةِ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا .

« و این‌که برای آنها که ایمان به آخرت نمی‌آورند، عذابی دردناک مهیّا کرده‌ایم »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی وصف قرآن در پی مقطع آیه‌ی قبل می‌باشد. بدین‌معنی که قرآن علاوه بر آنکه به مؤمنان نیکوکار نوید پاداش می‌دهد، به منکران آخرت نیز خبر از عذاب دردناک می‌دهد. چنانکه بنا به طبری و ابوالفتوح رازی، عبارت «خبر می‌دهد» بعد از واو ابتدای آیه، در تقدیر است (وَ یُخْبِر . . .)

ایمان به هرچیز، اَعمال متناسب با آن را می‌طلبد. مسلّماً کسی‌که به آخرت ایمان دارد سعی می‌کند اعمالی از او سرزند که در آنجا مایه‌ی نجات وی باشد و آنکه از چنین آینده‌ای رویگردان است، کردارش به سویی می‌رود که در عالم باقی، به گرفتاری‌های دردناک خواهد رسید.

(۱۱) وَ يَدْعُ ٱلْإِنسَانُ بِٱلشَّرِّ دُعَآءَهُۥ بِٱلْخَيْرِ ۖ وَكَانَ ٱلْإِنسَانُ عَجُولًا .

« و آدمی (همچنانکه) **خیر را فرا می‌خواند، بد را** (در دعا) **می‌جوید! و انسان بس شتابگر است »،**

برخی از مفسّران واژه‌ی «**دعا**» را در آیه‌ی شریفه، به معنی مطلق «طلب» آورده‌اند، نه فقط درخواستی که در قالب مناجات و نیایش اظهار شود. همچنین مقصود از «**انسان**» را در آیه، انسان طبیعی، عاری از تربیت دینی شمرده‌اند، نه انسانی که متأثّر از تعالیم و اخلاق دینی می‌باشد. هرچند مفسّران دیگر گفته‌اند که انسان شتابزده، گاهی بر ضدّ خود (یا خانواده‌اش) دعای شرّ می‌کند!

از نظر ما آیه‌ی شریفه در توصیف انسان بی‌توجّه به تعالیم دینی، می‌فرماید که او به‌طور کلّی، موجودی بی‌تاب و احساسی است؛ چنانکه به یکباره از کسی خشمناک شده درباره‌ی وی نفرین می‌کند و گاهی نیز به زودی از شخصی راضی شده درحقّ او دعای خیر می‌نماید. خداوند با ذکر این‌معنا ـ به دنبال بشارت و انذار در آیات قبل ـ آدمی را از شتابزدگی و بدخواهی ـ که بر سعادت ابدی او اثرگذار است ـ بازمی‌دارد. آری، آدمی گاهی به زیان خود عمل می‌کند و آخرتش را تباه می‌سازد.

(۱۲) وَ جَعَلْنَا ٱلَّيْلَ وَ ٱلنَّهَارَ ءَايَتَيْنِ ۖ فَمَحَوْنَآ ءَايَةَ ٱلَّيْلِ وَ جَعَلْنَآ ءَايَةَ ٱلنَّهَارِ مُبْصِرَةً لِّتَبْتَغُواْ فَضْلًا مِّن رَّبِّكُمْ وَلِتَعْلَمُواْ عَدَدَ ٱلسِّنِينَ وَٱلْحِسَابَ ۚ وَكُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا .

« و ما شب و روز را دو نشانه قرار دادیم؛ پس نشانه‌ی شب (تاریکی) **را محو کردیم و نشانه‌ی روز را روشنی‌بخش قرار دادیم تا** (در آن) **فضل خدا را بجویید و تا شمار سال‌ها و حساب** (اوقات) **را بدانید و هر چیز** (لازم) **را به روشنی بیان کردیم »،**

به دنبال آیه‌ی قبل در وصف «انسان عجول» از آنجا که عجله‌ی انسان‌ها در امور نتیجه‌ی سطحی بودن آنهاست، در آیه‌ی فوق و آیات بعد انسان شتابگر را به تعمّق در دستگاه خلقت فرا می‌خواند و مواعظی می‌آورَد. کاربرد ضمیر جمع (**جَعَلْنَا** = قرار دادیم) در آغاز آیه‌ی شریفه، از سر ابراز اقتدار است. همچنین ذکر «شب» پیش از «روز» رفته، چنانکه در قرآن معمولاً «**لَيْل**» پیش‌از «**نَهار**» می‌آید. مضافاً واژه‌ی «**آیه**» در «**آيَةَ اللَّيْلِ**»

و «**آيَةَ النَّهَارِ**» (به قرينه‌ی عبارت قبل كه فرمود شب و روز را دو نشانه قرار داديم) اضافه‌ی بيانی است. يعنی شبی را كه آيت خداست جانشين روز كه آنهم آيت اوست، می‌سازد و اين امر از سر تدبير و حكمت می‌باشد[1] و آثار مثبتی در زندگی انسان به بار می‌آورد:

- شب گاه استراحت و روشنايی روز فرصت كار و تلاش و بهره‌جويی از مواهب إلهی را پيش می‌آورد[1](يونس/۵). شايان توجّه اين‌كه روزیِ انسان هرچند با تلاشِ خود او به دست می‌آيد، ولی آيه‌ی شريفه آن را «فضل خدا» خوانده زيراً برمبنای رزق بی‌پايانی است كه خداوند در طبيعت نهاده و تقدير روزی و قُوای تحصيل نيز از خداست.
- گردش شب و روز مبنای سال شمسی است و ذكر اين‌كه از پديده‌ی مزبور «**عَدَدَ السِّنِينَ** = شمارِ سال‌ها» به دست می‌آيد، نشان توجّه قرآن به سال شمسی علاوه بر سال قمری است. تقويم آسمانی برای عبادت، از ديدگاه قرآن سال قمری است ـ كه شاخص طبيعی دارد ـ ولی اين امر، مغاير قبول سال شمسی نمی‌باشد.
- علاوه بر سال شمسی، حساب‌های گوناگون ساعت و هفته و ... از گردش شب و روز به دست می‌آيد و از اينرو فرموده است «**عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسَابَ**».

در مقطع آيه فرموده «**وَ كُلَّ شَيْءٍ فَصَّلْنَاهُ تَفْصِيلًا** = و هر چيز را به روشنی بيان كرديم» و روشن است كه در اينجا مقصود، بيان هرچيزی است كه برای انسان «**جنبه‌ی هدايتی**» دارد و نه تمام علوم و فنون و معارف چنانكه برخی مفسّران گفته‌اند.

(۱۳) **وَكُلَّ إِنسَٰنٍ أَلْزَمْنَٰهُ طَٰٓئِرَهُۥ فِى عُنُقِهِۦ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُۥ يَوْمَ ٱلْقِيَٰمَةِ كِتَٰبًا يَلْقَىٰهُ مَنشُورًا .**

« و عمل هر انسانی را به گردنش بربسته‌ايم و روز قيامت كتابی برای او برون آوريم كه آن‌را گشاده می‌بيند »،

در مجمع البيان و ساير تفاسير آمده كه منظور از «**طائِر**= پرنده» در آيه‌ی فوق، «عمل» انسان است. در بين عرب‌ها رسم بودكه كبوتر درحال پرواز را خوش‌يُمن و كلاغ را شوم می‌پنداشتند (چنانكه ايرانيان نيز از اينگونه تصوّرات دارند). گويی آيه‌ی شريفه می‌فرمايد خوبی و بدی، بسته به رؤيت كبوتر يا كلاغ در آسمان نيست، بلكه مربوط به عمل شماست كه شما را به «اين» يا «آن» سو می‌كشاند و آثار اعمال آدمی ـ چه نيک و چه بد ـ از او جداشدنی نيست و هركس مسئول اعمال خويش است.

بخش بعدی آيه تجسّم اعمال آدمی را در كتاب آخرت (يعنی پرونده‌ی اعمال) بازگو كرده است. هم‌اكنون نيز تمام گذشته‌ی ما در ما هست ولی از توجّه‌مان دور شده و به مانند شیِ‌ای كه در آب فقط بخشی از آن

---

(۱) ـ هرچند در پاره‌ای از نقاط عالم ميزان شب يا روز در برخی از فصول به حدّاقل می‌رسد، ولی نظام شب و روز برقرار است. همچنين چه بسا امروزه عدّه‌ای شب‌ها به جای روزها كار كنند، ولی آيه‌ی شريفه شرايط زمان نزول و روال عمومی را در نظر گرفته است.

پیداست، ما هم درهرزمان فقط به یک قسمت ازوجودمان آگاهی داریم. درقیامت خدا ارتباط انسان را با ضمیر ناخودآگاهش قوی می‌گرداند و آن «منِ فراموش‌شده» ظهورمی‌کند و پرونده‌ی نفس گشوده می‌گردد، چنانکه فرموده‌است «**يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الإنسَانُ مَا سَعَى** = روزی‌که انسان تمام کوشش‌های خود را به یاد می‌آورَد» (نازعات/۳۵).[۱] البتّه این معنا با پرونده‌ی اعمال انسان که درخارج از وجود او نیز تنظیم می‌شود و آدمی با آن روبرو خواهدشد، منافات ندارد. چنانکه فرموده «**وَ وُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَايُغَادِرُ صَغِيرَةً وَ لَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَ لَايَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا** = و کتاب (کارنامه‌ی اعمال) در میان نهاده شود؛ آنگاه بزهکاران را از آنچه در آن است بیمناک می‌بینی و می‌گویند: ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ (کار) کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جُز این‌که همه را به حساب آورده است؛ و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند و خداوند تو، به هیچ‌کس ستم نکند» (کهف/۴۹).

(۱۴) اِقْرَأْ كِتَٰبَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ ٱلْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا .

« (پس به وی گفته شود:) **کتاب** (اعمال)**ات را بخوان، کافی است که امروز خود حسابرس خویش باشی** »،

با تعبیر فوق آیه‌ی شریفه اشاره دارد که (۱) جزئیّات نامه‌ی اعمال هرکس در قیامت به قدری روشن است که جای هیچ‌گونه انکاری باقی نمی‌گذارد و (۲) به کسی ظلم نخواهد شد و هرکس به نتیجه‌ی اعمال خود می‌رسد.

(۱۵) مَنِ ٱهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِى لِنَفْسِهِۦ ۖ وَمَن ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۚ وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ ۗ وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّىٰ نَبْعَثَ رَسُولًا .

« **هرکس هدایت یافت جُز این نیست که به سود خود هدایت یافته و هر آنکه گمراه شد فقط به زیان خود به گمراهی رفته است؛ و هیچ باربرداری بار گناه دیگری را برندارد و ما تا رسولی برنیانگیخته‌ایم، عذاب‌کننده نیستیم** »،

بخش اوّل آیه‌ی فوق حاکی از آن است که رفتار خدا، عدالت محض است و هرکس هرچه می‌کند برای خود می‌کند و هرکسی مسئول اعمال خویش است (انعام/١٦٤).

از بخش بعدی آیه مستفاد می‌شود که هرچند انسان با عقل خداداد می‌تواند «حُسن» و «قُبح» را تشخیص دهد، ولی خداوند به این امر اکتفا نکرده و پیامبران نیز برای تأیید و هدایت عقل فرستاده است و تصریح دارد که تا این تأیید و تکمیل به کسی نرسد، عذاب نخواهد شد.

(۱۶) وَإِذَآ أَرَدْنَآ أَن نُّهْلِكَ قَرْيَةً أَمَرْنَا مُتْرَفِيهَا فَفَسَقُوا۟ فِيهَا فَحَقَّ عَلَيْهَا ٱلْقَوْلُ فَدَمَّرْنَٰهَا تَدْمِيرًا .

---

(۱) ـ البتّه درمورد کسانی‌که توبه کرده‌اند فرموده: «**يُكَفِّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ** = بدی‌هایشان را می‌پوشاند» (فتح/۵)، به طوری‌که از نفسشان پاک گشته و آمرزیده می‌شوند.

« **و چون اراده‌ی هلاکت سـرزمینی را کردیم، عیّاشانش را فرمان دهیم تا در آن** (سـرزمین) **به گناه و تجاوز پردازند؛ پس گفتار ما** (مبنی بر عذاب) **بر آن قوم محقّق می‌شود و آنان را به سختی به هلاکت آوریم** »،

روال طبیعی این است که چون افراد جامعه‌ای رو به گناه و تجاوز روند عیّاشان و نعمت‌خواران، سردمداران امور می‌شوند و آحاد جامعه به آنها تأسّی جسته در دست‌یابی به منافع مادّی، بنای اختلاف و دشمنی با یکدیگر را می‌گذارند و شیرازه‌ی اجتماع درهم می‌ریزد و آماده‌ی عذاب إلهی می‌شوند. این روال را خداوند در مقام صانع و قانون‌گذار هستی، به خود نسبت داده است.

قول دیگر (با توجّه به آیه‌ی قبل که فرمود تا بر قومی به وسیله‌ی رسول إتمام حجّت نشود کیفر نمی‌بینند) آن است که خدا نعمت‌خواران را به سپاسگزاری از نعمت‌ها و دوری از زشتی‌ها فرا می‌خواند، ولی آنها ـ برخلاف امر خدا ـ فساد می‌کنند و مردم شرور نیز پیرویشان نموده در نتیجه، عذاب إلهی ـ به هر شکلی که او بخواهد، سوانح آسمانی یا ضایعات اجتماعی ـ بر همه فرود می‌آید.

(۱۷) وَكَمْ أَهْلَكْنَا مِنَ ٱلْقُرُونِ مِنْۢ بَعْدِ نُوحٍۗ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ بِذُنُوبِ عِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا .

« **وچه بسیار نسل‌ها که پس از نوح به هلاکت رساندیم؛ و همین کافی است که خداوندت به گناه بندگانش آگاه و بیناست** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که قانون مذکور (آیه‌ی قبل) همواره در حقِّ اقوام بشری اجراء شده و تا قیامت نیز به قوّت خود باقی خواهد بود. متعاقباً می‌فرماید علم و نظارت إلهی بر احوال خلق ـ از نظر شناسایی و تشخیص استحقاق بندگان برای عذاب ـ کافی است.

(۱۸) مَن كَانَ يُرِيدُ ٱلْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُۥ فِيهَا مَا نَشَآءُ لِمَن نُّرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُۥ جَهَنَّمَ يَصْلَىٰهَا مَذْمُومًا مَّدْحُورًا .

« **هرکه طالب این**(دنیای) **زودگذر باشد، ما** (نیز) **در آن بَر وِی شتاب ورزیده ـ هرآنچه خواهیم به هرکه اراده کنیم** (می‌دهیم) **ـ سپس دوزخ را بر او مقرّر داریم که نکوهیده و مطرود بدآن وارد می‌شود** »،

آیه‌ی شریفه با تمدّن جدید ـ که براساس پیشرفت دنیوی منهای آخرت شکل گرفته ـ پیوند دارد. می‌فرماید ما (خداوند) به کسانی که فقط دنیا را بخواهند و برای آن تلاش کنند، ثمره‌ی تلاششان را ـ به اقتضای مشیّتِ خود و برطبق ضوابط و موازینی که خود صلاح می‌دانیم ـ (البتّه به هرکس صلاح باشد) می‌دهیم. یعنی خدا نسبت به کسانی‌که شتابان در پی منافع دنیای زودگذرند، واکنش نشان داده حقِّ دنیای‌شان را أداء می‌کند، امّا چنان هم نیست که همه‌ی دنیاطلبان به تمام آرزوهای خود برسند بلکه مصالح کلّی امور رعایت

می‌شود. چنانکه فرموده «**أَمْ لِلْإِنسَانِ مَا تَمَنَّى**؟ = آیا انسان به هرچه خواهد می‌رسد؟ (هرگز)» (نجم/٢٤).[۱]

در بخش بعدی آیه اشعار می‌دارد که کسانی‌که طی عمر تمام کوششان مصروف دنیا بوده و همه‌گونه ابزار دنیوی برای آسایش خود فراهم می‌ساختند و از توجّه و تقرّب به مبدءِ هستی و تحصیل صفات معنوی غافل بودند، به زودی زمانی فرا می‌رسد که اعتبارات ظاهری را ازدست داده پوک و پوچ به عالم آخرت منتقل می‌شوند و در آنجا در پست‌ترین و ذلیل‌ترین مراتب قرار گرفته مورد سرزنش خود و دیگران قرار خواهند گرفت. خصوصاً آنکه در قسمت اوّل آیه از دنیا به صورت صفت «**آن (زودگذر)**» یاد کرده تا شتابندگی جهان در نظر جلوه کند و مردمان فریب دنیا را نخورند و انسانیّت خویش را به پای آن قربانی ننمایند.

(۱۹) وَمَنْ أَرَادَ ٱلْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَأُوْلَٰٓئِكَ كَانَ سَعْيُهُم مَّشْكُورًا .

« و هر آنکه طالب سرای بازپسین باشد و کوششی را که درخور آن است به کار بندد و مؤمن باشد، پس از تلاش ایشان قدردانی می‌شود »،

«**مَنْ أَرَادَ الآخِرَةَ** = طالب آخرت» کسی است که با توجّه به ارزش‌های آخرت در دنیا زندگی می‌کند. چنین کسی که با اطمینان به اینکه آخرتی هست، صفات اهل آخرت را ـ طی عمر ـ درخود می‌پروراند و اعمالش را سرمایه‌ساز آخرت می‌سازد، درباره‌ی وی می‌فرماید: «**كانَ سعْيُهُم مَّشْكُورًا** = از تلاش‌های ایشان قدردانی می‌شود»؛ و دراینجا دیگر، قید «**مَا نَشَاء لِمَن نُّرِيدُ** = هرآنچه خواهیم به هرکه اراده کنیم (می‌دهیم)» (آیه‌ی ۱۸) دیده نمی‌شود، زیرا هرکس درجهت کسب سعادت اُخروی تلاش کند، مسلّماً به آن می‌رسد و به مانند نعمت‌های دنیا نیست که ممکن است برای آن تلاش کنند، ولی خداوند (چون دیگران به زیان می‌رسند) صلاح ندانسته نتیجه را از ایشان دریغ نماید یا بر طبق دلخواهشان ندهد؛ و در سوره‌ی نحل (آیه‌ی ۹۷) فرموده: «**وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أجْرَهُم بِأحْسَنِ ما كانُوا يَعْمَلُون** = پاداش شایستگان را مطابق بهترین اعمالشان می‌دهیم» که واژه‌ی «قدردانی» را در مقطع آیه‌ی۱۹ توضیح می‌دهد.

(۲۰) كُلًّا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنْ عَطَآءِ رَبِّكَۚ وَمَاكَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا .

« **هر دو** (دسته) **اینان** (دنیاطلبان) **و آنان** (آخرت‌جویان) **را از بحشش خداوندت** (به فراخور حال) **مدد کنیم و عطای خداوندت** (از کسی) **بازداشته نشود** »،

یعنی، بخل در مبدءِ فیّاض عالم نیست و استعدادها و ابزار ترقّی در دنیا را خدا حتّی دراختیار بی‌خدایان نیز می‌گذارد. به قول سعدی شیراز:

ای کریمی‌که ازخزانه‌ی غیب　　　گبر و ترسا وظیفه‌خور داری

---

(۱) ـ بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه توضیح تکمیلی بر آیه‌ی ۱۵ سوره‌ی هود است که می‌فرماید «**مَن كانَ يُرِيدُ الْحَياةَ الدُّنْيا وَ زِينَتَها نُوَفِّ إلَيْهِمْ أعْمالَهُمْ فِيها وَ هُمْ فِيها لايُبْخَسُون** = هرکه نیکی این دنیا و زیور آن را اراده کند، پاداش اعمالشان را در دنیا تمام (چنانکه صلاح است) می‌دهیم و ایشان در دنیا کم داده نمی‌شوند».

دوستان را کجا کنی محروم تو که با دشمنان نظـر داری

(۲۱) أُنظُرْ كَيْفَ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ ۚ وَلَلْآخِرَةُ أَكْبَرُ دَرَجَاتٍ وَأَكْبَرُ تَفْضِيلًا .

« بنگر که چگونه برخی از ایشان را بر برخی دگر برتری داده‌ایم؛ و قطعاً درجات آخرت بالاتر و برتری آن بزرگتر است »،

به دنبال آیات قبل درباره‌ی دنیاطلبان و آخرت‌جویان و سرانجام آنها، نشان می‌دهد که در سرای بازپسین همانند دنیا، درجات مردم متفاوت خواهد بود؛ تفاوتی بسیار زیاد بنا بر ایمان و اعمال هر دسته. البتّه اگر مردم با چشم دل بنگرند، برتری اهل آخرت را ـ با وقار نفس، قدرت اراده و آن طهارت روحی که دارند ـ نسبت به دنیاطلبانی که جُز شهوت‌بارگی و کوشش برای إرضاءِ لذائذ چیزی نمی‌شناسند، حتّی در این دنیا نیز می‌بینند.

بخش چهارم

(در احتراز از شرک و دعوت به اخلاق)

(۲۲) **لَا تَجْعَلْ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتَقْعُدَ مَذْمُومًا مَّخْذُولًا .**

« با خدا معبود دیگری قرار مده که نکوهیده و خوار شوی »،

آیه‌ی فوق آغاز یک سلسله دستورات اخلاقی است که هرچند خطاب به پیامبر^ص^، ولی در واقع با همه‌ی مسلمان‌ها روی سخن دارد. دستورات اخلاقی ـ طی ۱۸ آیه‌ی بعد ـ با رهنمود توحیدی فوق آغاز شده و با همین رهنمود، در آیه‌ی ۳۹ خاتمه می‌یابد.(۱) رهنمود مذکور ـ که اساس تعالیم اسلام می‌باشد ـ رهگشای کار همه‌ی کسانی‌است که طالب سعادت اُخروی‌اند (آیه‌ی۱۹) هرچند دنیای‌شان نیز با پیروی از این رهنمود، رو به راه می‌گردد.

در آیه‌ی فوق حرف «فاء» در «**فَتَقْعُدَ**» فای سببی است و واژه‌ی «**تَقْعُدُ**» در اصل به معنی «نشستن» می‌باشد و برخی مفسّران مانند قرطبی «قعود» را «ماندن» (تَبقی) معنی کرده‌اند. «**مَذْمُوم**» به معنی «نکوهیده» و «**مَخْذُول**» به معنی «خوار و بی‌یاور» است.

بدین‌ترتیب محتوای آیه، همان مضمون «**لاإِلهَ إِلَّا الله**» می‌باشد (سوره‌ی حمد/ توضیح آیه‌ی۱ ـ زیرنویس) که عبادت و بندگی را خاصِّ خدا دانسته و می‌فرماید در کنار خدا برای خود معبود دیگری قرار مده که به سبب آن، نکوهیده و بی‌یاور می‌مانی (یا می‌شوی)(۲) و در آخرت ملامت شده و خوار خواهی بود. چنانکه فرموده «**مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِن دُونِ اللهِ أَوْلِيَاء كَمَثَلِ الْعَنكَبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَ إِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعَنكَبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** = مَثَل کسانی‌که غیر از خدا یاورانی اختیار کرده‌اند همچون مَثَل عنکبوت است که خانه‌ای (از تار برای خود) بساخت؛ و همانا سست‌ترین خانه‌ها همان خانه‌ی عنکبوت است، اگر می‌دانستند» (عنکبوت/٤١).

---

(۱) ـ این ساختار در قرآن کریم بی‌سابقه نیست؛ چنانکه در سوره‌ی بقره هفت آیه در ارتباط با اقوام پیشین، با دو آیه‌ی ۱۳۴ و ۱۴۱ «**تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ** ... » محصور شده است.

(۲) ـ هرچند متأسّفانه بسیاری از مردم خدایی در آسمان فرض کرده و خدایان زمینی متعدّدی ـ از اصنام، اقطاب، امامزاده‌ها و ...ـ برای خود اختیار کرده‌اند و برای آنان نذورات و هدایا آورده انواع ستایش‌ها را روا می‌دارند تا ـ به خیال خود ـ آنها نزد خدا برای‌شان شفیع شوند! اسلام، دقیقاً در مقابله با این‌جریان برخاست و صریحاً اعلام داشت که «**وَ هُوَ الَّذِی فِی السَّماءِ إِلهٌ وَ فِی الأَرْضِ إِله** = اوست که در آسمان و زمین، یگانه معبود است» (زخرف/۸۴).

(۲۳) وَ قَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّاتَعْبُدُوٓاْ إِلَّآ إِيَّاهُ وَ بِٱلْوَٰلِدَيْنِ إِحْسَٰنًاۚ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِندَكَ ٱلْكِبَرَ أَحَدُهُمَآ أَوْ كِلَاهُمَا
فَلَاتَقُل لَّهُمَآ أُفٍّ وَلَاتَنْهَرْهُمَا وَقُل لَّهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا .

« و خدایت فرمان داد که جُز او را بندگی نکنید و به پدر و مادر نیکی کنید؛ هرگاه یکی از آندو ـ یا هردو ـ نزدت به پیری رسیدند، به آنها (حتّی) **«اُف» مگو و بر آنان بانگ مزن و با آنها سخنی شایسته بگوی »**،

آیه‌ی شریفه با «واو» عطف در آغاز، با آیه‌ی قبل مرتبط بوده و بر آن رهنمود توحیدی تأکید دارد (واژه‌ی «**قَضَی**» به معنی امری است که ـ همچون قضاوت نهایی ـ بازگشت ندارد) و بلافاصله پس از فرمان به بندگی انحصاری خداوند، نیکی به پدر و مادر را (که به خواست خدا ما از طریق ایشان وجود یافتیم) قرین نموده و سفارش می‌کند که سخن در این راستا، ابتدا مجمل و سپس تفصیل یافته است. چنانکه در بخش بعدی آیه به انسان گوشزد می‌کند که اگر زنده بودی و پدر و مادرت پیر شده محتاج مراقبت و یاری تو بودند، هرگز تصوّر مکن که تو فرمانروای آنانی و می‌توانی بر ایشان ریاست کنی! بلکه حق نداری کوچکترین ناملایمی در حقّشان روا داری و یا با سخنان آزاردهنده با ایشان سخن گویی![1] (واژه‌ی «**اُف**» از اصواتی است که انزجار را می‌رسانند).

(۲۴) وَٱخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ ٱلذُّلِّ مِنَ ٱلرَّحْمَةِ وَقُل رَّبِّ ٱرْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِى صَغِيرًا .

«و بال‌های تواضع و رحمت بر آندو فرود آر و بگو: خدای من! آنها را مشمول رحمت قرار ده، همانگونه که مرا در کودکی پروردند »،

«**خفض جناح**» در متن آیه، تعبیر لطیفی از اظهار فروتنی و ملاطفت و نوعی استعاره است (حِجر/۸۸). به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید با تواضع تمام ـ که ناشی از محبّت کامل است ـ با والدینتان رفتار کنید و در حقّشان دعا نمایید که خدایا! من ناتوان بودم و آنها توانم دادند، محتاج بودم و احتیاجم را برآوردند و بیمار بودم و تیمارم کردند، پس خدایا تو نیز ایشان را رحمت فرما و لطف خود را از آندو دریغ مدار! (۱۴۰۰ سال پیش ـ در محیطی که رنگی از ملاحظات انسانی نداشت ـ کلامی این‌چنین درمورد پدر و مادر سفارش و تبلیغ می‌کند). ضمناً آیه‌ی شریفه تذکّر به اولاد درباره‌ی خدمات و دلسوزی‌های پدر و مادر نسبت به اوست.

(۲۵) رَّبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَا فِى نُفُوسِكُمْۚ إِن تَكُونُواْ صَٰلِحِينَ فَإِنَّهُۥ كَانَ لِلْأَوَّٰبِينَ غَفُورًا .

---

(۱) ـ البتّه پیوند احسان و احترام به پدر و مادر به دوران پیری آنها، از باب تأکید است، نه اختصاص. یعنی مقصود این نیست که فرزندان فقط وظیفه دارند در دوران پیری والدین به آنها احترام بگذارند! بلکه آیه‌ی شریفه در مقام بیان وجوب احترام به پدر و مادر به طور مطلق است و چون در پیری معمولاً افراد از حوصله‌ی تحمّل جوان‌ترها خارج می‌شوند، خصوصاً بر احترام به پدر و مادر در آن دوران تأکید داشته است.

« **خدای شما به نفوستان** (از هرکسی) **آگاه‌تر است؛ اگر درستکار باشید، همانا او بر بازگشت‌کنندگان آمرزنده است** »،

یعنی، خدا از همه بهتر می‌داند که افراد چه قصورهایی نسبت به پدر و مادرشان داشته‌اند و همگی را در این ارتباط به توبه می‌خواند که خدایا! آن اهانت‌هایی را که من از سر جهالت در حقّ پدر و مادرم کردم، بیامرز! و می‌فرماید که خدا بر توبه‌کاران درستکار و راستگو، به رحمت بازمی‌گردد. آیه‌ی شریفه می‌رساند که اهانت به پدر و مادر گناه است که اگر خدا نیامرزد، موجب کیفر می‌شود.

(۲۶) وَ ءَاتِ ذَا ٱلْقُرْبَىٰ حَقَّهُۥ وَٱلْمِسْكِينَ وَٱبْنَ ٱلسَّبِيلِ وَ لَا تُبَذِّرْ تَبْذِيرًا .

« **و حقِّ خویشاوند را به او بده و مستمند و در راه مانده را** (دستگیری کن) **و هرگز به راه تبذیر مرو** »،

در پی سفارش درباره‌ی پدر و مادر (آیات قبل) آیه‌ی فوق به حقّ خویشان و محتاجان پرداخته است.

«**ذَا الْقُرْبَی**» به معنی کسانی‌است‌که آدمی در یک رحِم با آنها جمع بوده‌است؛ یعنی «خویشان». به علاوه چون از نظر کمک و رسیدگی خویشاوندانِ هرکس بر دیگران أولویّت دارند، «**ذَا الْقُرْبَی**» را قبل‌از «**مسکین**» و «**اِبن السَّبِیل**» آورده است.[۱] همچنین واژه‌ی «**تَبذیر**» به معنی «صرف نا بجای مال است» (أخْذُ الْمال مِن حَقِّه و وَضْعُهُ فِی غَیرِ حَقِّهِ). می‌فرماید مال خودرا در مجاری نا بجا ـ که موجب عدم رضای خداست ـ صرف نکنید.

(۲۷) إِنَّ ٱلْمُبَذِّرِينَ كَانُوٓاْ إِخْوَٰنَ ٱلشَّيَٰطِينِ ۖ وَكَانَ ٱلشَّيْطَٰنُ لِرَبِّهِۦ كَفُورًا .

« **همانا تبذیرگران برادران شیاطین‌اند و شیطان به خدای خویش ناسپاس بوده است** »،

در آیه‌ی قبل از «**تَبذیر**» منع کرد و در آیه‌ی فوق دلیل‌اش را آورده است. می‌فرماید صرف مال در مجاری ناحق، عصیان خدا و ناسپاسی در برابر نعمت‌هایی است که او به ما عطا کرده و شیطان نیز چنین بود و در برابر خدایش ناسپاسی نمود. بنابراین، تبذیرگران برادران (همکاران) شیاطین‌اند!

(۲۸) وَإِمَّا تُعْرِضَنَّ عَنْهُمُ ٱبْتِغَآءَ رَحْمَةٍ مِّن رَّبِّكَ تَرْجُوهَا فَقُل لَّهُمْ قَوْلًا مَّيْسُورًا .

« **و اگر از آنان** (مستمندان) **در طلب رحمتی از خداوندت ـ که به آن امیدواری ـ اعراض کنی، پس سخنی نرم به آنها بگوی** »،

---

(۱) ـ مفسّران امامیّه اصرار دارند که منظور از «**ذَا الْقُرْبَی**» خانواده‌ی پیامبر (سادات) بوده و «خُمس» حقِّ ایشان است که باید پرداخت. چنانکه تفسیر نمونه می‌گوید «در احادیث متعدّدی‌که نکات بحث آن خواهدآمد می‌خوانیم‌که این آیه به ذَوِی الْقُرْبای پیامبر تفسیر شده و حتّی در بعضی می‌خوانیم که به داستان بخشیدن فَدَک به فاطمه‌ی زهرا(ع) نظر دارد». درصورتی‌که **اوّلاً** سوره‌ی إسراء مکّی است و به هنگام نزول آن بحث فدک مطرح نبوده است. **ثانیاً** آیه در ردیف دستورات اخلاقی به کلّ بشر است و نمی‌تواند انحصاراً خانواده‌ی پیامبر(ص) را مورد اشاره قرار داده باشد. چنانکه تفسیر نمونه نیز به دنبال سخن پیشین می‌گوید «اینگونه تفسیرها مفهوم وسیع آیات را محدود نمی‌کند»!

یعنی، اگر نتوانستی به مستمندی کمک کنی (و مسلمان همیشه در این شرایط امید به رحمت خدا دارد تا گشایشی پیش آورده بتواند مُثمِرِ ثَمَر واقع شود) با زبان خوش از او معذرت‌خواهی کن. چنانکه فرموده «**قَوْلٌ مَعْرُوفٌ وَ مَغْفِرَةٌ خَيْرٌ مِن صَدَقَةٍ يَتْبَعُهَآ أَذًى** = گفتاری پسندیده (با نیازمندان) و گذشت (از اصرار و تندی آنان) بهتر از صدقه‌ای است که آزاری به دنبال آن باشد» (بقره/۲٦۳) و در تفسیر مجمع‌البیان مذکور است که هرگاه رسول‌خدا^ص نمی‌توانست به مراجعه‌کننده‌ای کمک کند، می‌فرمود «يَرْزُقُنَا اللهُ وَ إيّاكُمْ مِنْ فَضْلِه = امید که خداوند ما و شما (هر دو) را از فضل خود روزی دهد».

(۲۹) وَلَا تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَىٰ عُنُقِكَ وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ ٱلْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُومًا مَّحْسُورًا .

« و نه دستت را به گردنت بربند و نه کاملاً آن را بگشای که نکوهیده و درمانده شوی »،

پس‌از توصیه‌ی کمک به خویشان و محتاجان (آیات قبل) آیه‌ی شریفه در مقام پیش‌گیری از افراط و تفریط است. می‌فرماید نه همه چیزت را آزمندانه نگه دار و نه همه‌ی تعلّقات را ببخش (که شرمنده‌ی خانواده و بینوای دیارت باشی). مسلّماً هرکس خارج از این دستورات عمل کند به سختی می‌افتد و در طریق جلب حمایت إلهی قدم نگذاشته است. البتّه رعایت تعادل در کمک به دیگران، منافی با «ایثار» نیست. زیرا «ایثار» یعنی دیگری را در پاره‌ای از «نعمت‌ها» بر خود ترجیح دادن، نه خود را از هر نعمتی محروم ساختن. چنانکه فرموده «**وَ الَّذِينَ إذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَ لَمْ يَقْتُرُوا وَ كَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا** = و (بندگان خوب خدا) کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند (بلکه) میان این‌دو (روش) حدّ وسط را برمی‌گزینند» (فرقان/٦٧).

(۳۰) إِنَّ رَبَّكَ يَبْسُطُ ٱلرِّزْقَ لِمَن يَشَآءُ وَيَقْدِرُ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا .

« بی‌گمان خداوندت روزیِ هرکه را که خواهد (و مصلحت بیند) **می‌گشاید و** (یا) **تنگ گرداند؛ همانا او به** (حال) **بندگانش آگاه و بیناست »،**

یعنی، فرمان خدا این است که انسان‌ها در حدِّ اعتدال، به محتاجان کمک کنند و بدانند در نهایت امر، وسعت و تنگی رزق به دست خداست و او از صلاح بندگانش آگاهی دارد.(۱)

(۳۱) وَلَا تَقْتُلُوٓاْ أَوْلَٰدَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَٰقٍ ۖ نَّحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ ۚ إِنَّ قَتْلَهُمْ كَانَ خِطْـًٔا كَبِيرًا .

« و فرزندانتان را از بیم فقر مکشید؛ ما شما و آنها را روزی می‌دهیم؛ همانا کشتن ایشان گناهی بزرگ است »،

---

(۱) ـ تفسیر المیزان آیه را چنین می‌بیند که ای انسان تو رعایت اعتدال کن (آیه‌ی قبل) همانگونه که خدا اعتدال را رعایت می‌کند و روزی را گاهی تنگ می‌گیرد وگاهی وسعت می‌بخشد (يَنبَغِي لَکَ أن تَتَخَلَّقَ بِخُلقِ الله). امّا آیه‌ی شریفه نمی‌فرماید خداوند همواره روزی‌های مردم را در خطّ اعتدال نگه می‌دارد! به نظر ما، آیه‌ی شریفه در مقام توصیه بر اعتماد به خداوند در روزی است که گشایش در مال و تنگدستی آدمی، در قدرت و مشیّت اوست. پس، از انفاق معتدلانه در راه خدا نباید ترسید.

تعالیم اخلاقی یکی بعداز دیگری، در این‌قسمت از سوره آمده است. چنانکه در آیه‌ی قبل سخن از رعایت میانه‌روی در انفاق رفت و در اینجا می‌فرماید فرزندانتان را از ترس فقر مکشید. آیه‌ی شریفه هم شامل حال عرب آن‌روز ـ که دست به دخترکشی می‌زد ـ و هم شامل حال مردم این‌روزگار می‌شودکه به خاطر محدودیّت‌های مالی، دست به سِقط جَنین می‌زنند. صریحاً می‌فرماید این‌کار گناه کبیره است.

(۳۲) وَلَا تَقْرَبُواْ ٱلزِّنَىٰٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ فَٰحِشَةً وَسَآءَ سَبِيلًا .

« و به زنا نزدیک مشوید که آن کاری زشت و بد راهی است »،

با توجّه به آیه‌ی قبل ـ چون گاهی زناکاری و حاملگی غیر مشروع باعث سقط جَنین می‌شود ـ در آیه‌ی فوق از تحریم زنا سخن رفته است. می‌فرماید سراغ مقدّمات زنا هم نروید (أعمّ از فیلم‌های تحریک کننده و یا امثال آن). زیرا مسلّماً وقتی رابطه‌ی جنسی ازحالت پیمان مقدّس ـ که همان ازدواج است ـ خارج شد، انواع خطرها (بیماری‌ها، نابسامانی‌های روحی، تجاوز به حریم خانواده، فرزندان نامشروع و . . .) فرد و جامعه را تهدید می‌کند. از اینرو گویی می‌فرماید نزدیک «آتش» زنا هم مروید که دامنتان را می‌گیرد.

(۳۳) وَ لَا تَقْتُلُواْ ٱلنَّفْسَ ٱلَّتِى حَرَّمَ ٱللَّهُ إِلَّا بِٱلْحَقِّۗ وَ مَن قُتِلَ مَظْلُومًا فَقَدْ جَعَلْنَا لِوَلِيِّهِۦ سُلْطَٰنًا فَلَا يُسْرِف فِّى ٱلْقَتْلِۖ إِنَّهُۥ كَانَ مَنصُورًا .

« **و کسی را که خدا** (از کشتن‌اش) **منع نموده مکشید مگر به حق؛ و آنکه مظلوم کشته شود، پس به تحقیق برای ولیّ** (وارث) **وی سُلطه‌ای** (حقِّ قصاص) **قرار داده‌ایم؛ پس در کشتن زیاده‌روی نکند که او** (به لحاظ قانونی) **نصرت یافته** (و مورد حمایت) **است »،**

به دنبال تقبیح قتل فرزندان در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق به زشتی قتل دیگران اشاره می‌کند. می‌فرماید نفوس انسانی را ـ که خدا برایشان حُرمت قائل شده ـ حقِّ کشتن نیست مگر دست به کاری زنند که مستوجب چنین مجازاتی باشند، مثل «قتل عمد»، فساد در زمین (مائده/۳۳) یا در جنگ‌ها. سپس خاطرنشان می‌سازد که ولیّ/ وارث قانونی مقتولی که به ناحق و به عمد کشته شده، حقِّ قصاص دارد و متعاقباً تصریح می‌نماید که «**بنابراین در** (مجازات) **کشتار، زیاده‌روی نکند**». ازجمله مدارک اسلامی که با این آیه تناسب دارد، جمله‌ای است که علی(ع) به هنگام احتضار ـ پس‌از آنکه مورد اصابت شمشیر ابن‌ملجم قرار گرفته بود ـ فرمود که: ای فرزندان عبدالمطّلب! مبادا در میان مسلمانان به خونریزی درافتید و بگویید که امیرمؤمنان کشته شده، امیرمؤمنان کشته شده! و بدین دستاویز، افراد را از دم تیغ بگذرانید! آگاه باشید که در برابر من فقط قاتلِ من کشته می‌شود ـ ضربتی دربرابر ضربت او ـ و اگر درگذرید به تقوی نزدیکتر است (نهج‌البلاغه/ قسمت نامه‌ها/ شماره‌ی ۲۳ و ٤۷ و کتاب کاملِ مُبَرَّد).

(۳۴) وَلَا تَقْرَبُواْ مَالَ ٱلْيَتِيمِ إِلَّا بِٱلَّتِى هِىَ أَحْسَنُ حَتَّىٰ يَبْلُغَ أَشُدَّهُۥۚ وَأَوْفُواْ بِٱلْعَهْدِۖ إِنَّ ٱلْعَهْدَ كَانَ مَسْـُٔولًا .

« و به مال یتیم ـ جُز به نیکوترین وجه ـ نزدیک مشوید، تا به حدّ بلوغ رسد و به عهد (خود) **وفا کنید**

که از عهد (ی‌که می‌بندید) **پرسیده خواهد شد** »،

درمورد حفاظت از مال یتیم در سُوَر مختلف قرآن ازجمله نساء (آیات ۲، ٦ و۱۰) تأکید شده است. در آیه‌ی فوق می‌فرماید «به مال یتیم نزدیک هم نباید شد» که به کمال احتیاط در مال وی اشاره دارد، مگر به منظور به کارگیری آن مال در اموری که بر آن بیفزاید و سودی درجهت منافع یتیم به بار آورد. سپس آنگاه که یتیمِ صغیر به حدِّ بلوغ رسید ـ با ملاحظه‌ی رُشد عقلیِ وی ـ مالش را باید به او بازگرداند (نساء/٦). در انتها وفای به عهد را به قیِّمِ یتیمان (و هم به عموم مؤمنان) گوشزد می‌نماید و هشدار می‌دهد که قَیِّم به عهدی که با والدین یتیم درجهت حفظ منافع و حمایت از او بسته است ، وفادار بماند و پیمان‌شکنی نکند که در قیامت پاسخگو خواهدبود. در واقع بهتراست بگوییم معنای آیه، به وفاداری نسبت به اموال یتیمان محدود نیست و شامل همه‌ی پیمان‌ها و قراردادهای اجتماعی می‌شود، چنانکه در آغاز سوره‌ی مائده آمده است.

(۳۵) وَأَوۡفُواْ ٱلۡكَيۡلَ إِذَا كِلۡتُمۡ وَزِنُواْ بِٱلۡقِسۡطَاسِ ٱلۡمُسۡتَقِيمِۚ ذَٰلِكَ خَيۡرٞ وَأَحۡسَنُ تَأۡوِيلٗا .

« و چون پیمانه کنید، پیمانه را تمام دهید و با ترازوی درست بسنجید که این بهتر و نیک‌فرجام‌تر است »،

کم‌فروشی نیز ـ چون قتل عمد و مالِ یتیم‌خوری (آیات قبل) ـ ازجمله‌ی انحرافات جوامع بوده است. از این رو در قرآن در مواضع مختلف (از جمله در سوره‌ی مُطَفِّفِین) نسبت به آن هشدار داده شده است. در زمان قدیم سه وسیله‌ی سنجش در معاملات بوده:

(۱) **پیمانه** برای سنجش مایعات و غلاّت.

(۲) **ترازو** برای توزین.

(۳) **ذَرع** برای اندازه‌گیری طول.

آیه‌ی شریفه فرمان می‌دهد که به هنگام «پیمانه» و «توزین» به دقّت عمل شود و سپس فایده‌ی آن را می‌گوید که این‌کار به نفع شما و عاقبتش نیکوتر است. یعنی از این‌طریق، عدالت و صداقت در جامعه ترویج می‌شود و موجب خواهد شد که افراد به هم اطمینان یافته نظم و اعتماد در جامعه برقرار گردد. (برعکسِ کم‌فروشی و تقلّب که اعتماد افراد را نسبت به یکدیگر سلب کرده باعث می‌شود که مردم از دوستی و کمک به هم دریغ ورزند و چنان جامعه‌ای عاقبت به خیر نخواهد بود).

(۳۶) وَلَا تَقۡفُ مَا لَيۡسَ لَكَ بِهِۦ عِلۡمٌۚ إِنَّ ٱلسَّمۡعَ وَٱلۡبَصَرَ وَٱلۡفُؤَادَ كُلُّ أُوْلَٰٓئِكَ كَانَ عَنۡهُ مَسۡـُٔولٗا .

« **و آنچه را که بدآن علم نداری پیروی مکن؛ همانا گوش و چشم و دل همه بر آن مسئول‌اند** (و از آنها پرسیده خواهد شد) »،

مفسّران ـ از جمله شیخ طبرسی در مجمع البیان و صاحب تفسیر کشّاف ـ واژه‌ی «**لَا تَقْفُ**» را در آیه‌ی شریفه به معنای «پیروی مکن» دانسته‌اند؛ (از: قَفَوتُهُ: إذَا اتَّبَعتُ أثَرَهُ). مقصود از «**فُؤَادَ** = قلب» مرکز شناخت و اطمینان آدمی است.

آیه‌ی شریفه می‌فرماید انسان‌ها در گفتار، شهادت، قضاوت، رفتار و قبول مطالب، ازهرگونه گمان و پندار بی‌دلیل بپرهیزند و در حقِّ یکدیگر گمان بد نکنند که تک تک اعضای آدمی دربرابر خدا مسئولند. به عبارت دیگر، آنچه را ندیدیم و نشنیدیم و دل ما نسبت به آن به اطمینان نرسیده، نباید گفت و پذیرفت. مفاد آیه به وضوح، ابلاغ‌کننده‌ی چند نکته است:

۱ـ علماء باید برای مطالب خود، دلیل ذکرکنند وافراد با توجّه به دلائلشان سخن آنهارا بپذیرند (یا رد کنند).

۲ـ پس‌از توصیه‌های اخلاقی در آیات قبل تهمت زدن به افراد را بنا به ظنّ و گمان تقبیح می‌نماید.

۳ـ سه مجرا برای ادراک انسان معرّفی شده که دو تای آن (دیدن و شنیدن) مربوط به حس و دیگری نیروی باطنی (**فُؤَاد** = دل) یا عقل انسان می‌باشد.[۱]

(۳۷) وَلَاتَمْشِ فِي ٱلْأَرْضِ مَرَحًاۖ إِنَّكَ لَن تَخْرِقَ ٱلْأَرْضَ وَلَن تَبْلُغَ ٱلْجِبَالَ طُولًا .

« **و در** (روی) **زمین به نخوت گام برمدار؛ همانا تو زمین را نخواهی شکافت و در بلندی هرگز به کوه‌ها نمی‌رسی!** »،

با توجّه به آیه‌ی قبل ـ چون سوءِ ظن‌ها و پندارگرایی‌ها چه بسا ناشی از تکبّر است ـ در آیه‌ی فوق تکبّر را تخطئه کرده است. متکبّران را به جهانِ با عظمت پیرامونی توجّه داده، زیرا کافی است کبرورزانِ به عظمت جهان بنگرند و دریابند که تا چه حدّ حقیرند. در مقابل خداوند مؤمنان را از صفت کبر بری دانسته می‌فرماید «**يَمْشُونَ عَلَى الأرْضِ هَوْنًا** = (مؤمنان) درزمین متواضعانه گام برمی‌دارند» (فرقان/۶۳).

(۳۸) كُلُّ ذَٰلِكَ كَانَ سَيِّئُهُۥ عِندَ رَبِّكَ مَكْرُوهًا .

« **این‌ها همه، بدی** (و گناهش) **نزد خدایت ناپسند است** »،

واژه‌ی «**سَيِّئُهُ**» در آیه‌ی شریفه اضافه‌ی بیانی است؛ یعنی همه‌ی اعمال فوق که به آنها اشاره گردید (آیات ۲۲ تا۳۷) ثواب که ندارد هیچ، گناهش نزد خدا بسیار است؛ و برای تشریح میزان حرمت این اعمال (قتلِ نفس، زنا، تجاوز به مال یتیم و غیره) ـ که همه گناهان کبیره‌اند ـ از واژه‌ی «**مکروه**» استفاده شده که می‌رساند در فرهنگ قـرآن این‌کلمه به معنای «حـرام» آمده است، نه چنانکه رساله‌های فقهی وفتوائی مطلقاً گفته‌اند: «کاری‌که ترکش بهتراز فعل آن می‌باشد» !

---

(۱) ـ آدمی سلسله معلوماتی دارد که مربوط به حس نیست. و صرفاً قضاوت‌های عقلی می‌باشد. مانند آنکه گوییم : دو خطِّ موازی هیچگاه به هم نمی‌رسند، جمع ضدّین محال است و قضاوت می‌کنیم که آنچه حس دریافته درست دریافته است یا خیر. بنابراین کسانی‌که برای تشخیص حقائق فقط به حس تکیه می‌کنند و مدّعی «برهان علمی» در برابر «برهان عقلی» می‌باشند، از بخش عظیمی از قوای خود غافلند. آیا وقتی می‌گوییم مجموع زوایای هرمثلّث دو قائمه است، همه‌ی مثلّث‌های ممکن را در عالم سنجیده‌ایم؟ خیر، بلکه بشر به نتائج حاصله از چند مثلّث، با کمک از نیروی عقل، کلّیّت بخشیده و به این قاعده رسیده است. اگر معلومات بشر را فقط به چیزهایی که ازطریق تجربه به دست آمده منحصر بدانیم (چنانکه مادّیّون در رابطه با خداوند استدلال می‌کنند) باید بخش عظیمی از یافته‌های علمیِ بشر را منکر شویم!

(۳۹) ذَٰلِكَ مِمَّآ أَوۡحَىٰٓ إِلَيۡكَ رَبُّكَ مِنَ ٱلۡحِكۡمَةِۗ وَلَا تَجۡعَلۡ مَعَ ٱللَّهِ إِلَٰهًا ءَاخَرَ فَتُلۡقَىٰ فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَّدۡحُورًا.

« **این** (شمّه‌ای) **از حکمت است که خداوندت به تو وحی کرده؛ و با خدا معبود دیگری قرار مده که ملامت‌زده و مطرود به جهنّم افکنده شوی** »،

با توجّه به آیات قبل مراد از «**حکمت**» در آیه‌ی فوق، «دستورات اخلاقی مبتنی بر مصالح فرد و جامعه» می‌باشد. سلسله دستورات اخلاقی که با فرمان به «توحیدعبادت» آغاز شد (آیه‌ی۲۲) با تذکّر مجدّد بر این نکته پایان یافته و همانگونه که در توضیح آیه‌ی۲۲ گفته شد، این سبک در قرآن سابقه دارد.

بخش پنجم

(انحرافات در خداشناسی)

(۴۰) أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُم بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا إِنَّكُمْ لَتَقُولُونَ قَوْلًا عَظِيمًا .

« **آیا خداوندتان شما را به** (داشتن) **پسران برگزید و** (خود) **از فرشتگان دخترانی اختیار کرد؟! به راستی شما سخنی** (عجیب وافترایی) **بزرگ می‌گویید** »،

به دنبال فرامین اخلاقی در آیات بخش قبل (آیات۲۲ تا ۳۹) در آیات این بخش (آیات ٤٠ تا ۵۲) از انحرافاتی که جامعه‌ی عرب در موضوع «توحید» داشتند سخن می‌گوید (که به نوعی با خداپرستی‌های منحرفانه در این روزگار نیز مرتبط است).

آیه‌ی فوق با بیانی استهزاء آمیز، به نقد افکار خرافی و باورهای بی‌اساس عرب جاهلی درباره‌ی خداوند پرداخته است. آنها ـ در عین آنکه به پسران می‌بالیدند و دختران را ننگ می‌دانستند ـ عقیده داشتند که فرشتگان دختران خدا هستند و فرشته‌پرستی بین عرب‌ها رائج بود. در آیه‌ی فوق خداوند از خودِ آنها اتّخاذ سند کرده تا انحراف‌شان را نشان دهد. می‌فرماید اگر واقعاً دختر داشتن بد است، چرا آن را به خدا نسبت می‌دهید؟!.[۱] تصریح دارد که این‌گونه عقاید و مطالب درباره‌ی خداوند، افترای بزرگی است.

(۴۱) وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِيَذَّكَّرُوا وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا نُفُورًا .

« **و به تحقیق ما** (حقایق را) **در این قرآن ـ به صُوَر گوناگون ـ بیان کردیم تا پند پذیرند؛ ولی جُز بر گریزشان** (از حق) **نمی‌افزاید** »،

آیه‌ی شریفه از روحیّه‌ی لجاج و ستیزه‌گرانه‌ی مردم معاند سخن می‌گوید. می‌فرماید با آنکه خداوند ـ تا آنجا که بندگان نیاز به شناخت او دارند ـ در قرآن به طور کامل (از جهات مختلف ذات و صفات) معرّفی شده، باز مردمان خیال‌های واهی درباره‌ی خدا می‌کنند و بیانات روشنگرانه و هدایت‌های إلهی جز گریز از حق چیزی در افراد ایجاد نمی‌کند و کماکان تصوّرات خودشان را در مورد خداوند دنبال می‌کنند (و چنین مردمانی را ما امروز ـ حتّی در جوامع اسلامی ـ فراوان می‌بینیم). طبری واژه‌ی «**نُفُور**» را در آیه‌ی کریمه به معنی «گریز از حق» دانسته است.

---

(۱) ـ بدیهی است که منظور تحقیر جنس زن نیست، چنانکه آیات متعدّد قرآن تفاوت درجه را بر پایه‌ی تقوی استوار ساخته، نه مرد یا زن بودن! (**إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ أَتْقَاكُمْ** ـ حجرات/۱۳). بلکه مقصود ارائه‌ی شکل استدلالی برای موضوع و اثبات انحراف کافران است.

(۴۲) قُل لَّوْ كَانَ مَعَهُۥٓ ءَالِهَةٌ كَمَا يَقُولُونَ إِذًا لَّٱبْتَغَوْاْ إِلَىٰ ذِى ٱلْعَرْشِ سَبِيلًا .

« **بگو: اگر ـ چنانکه می‌گویند ـ با او** (خداوند یکتا) **خدایانی بودند، آنگاه** (آن خدایان) **راهی به سوی** (خداوندِ) **صاحب عرش می‌جستند** »،

مشرکان چنانکه دانستیم، فرشتگان‌را دختران خدا می‌پنداشتند (آیه‌ی ٤٠) و فرزندان هرکس از جنس او شمرده می‌شوند و پس‌از رشد و بالندگی چه بسا به پایه‌ی وی می‌رسند، از این‌رو در آیه‌ی کریمه نشان می‌دهد که اگر در عالم به جُز خدای واحد نیمچه‌خدایانی نیز وجود داشت، آنان به سوی خدای واحد رقابت و کشمکش داشتند و نظام عالم درهم می‌ریخت! چنانکه فرموده است «**لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللهُ لَفَسَدَتَا** = اگر در آسمان و زمین جُز خدای واحد خدایان دگر بود هردو تباه می‌شدند» (انبیاء/۲۲). همچنین فرموده «**مَا اتَّخَذَ اللهُ مِن وَلَدٍ وَ مَا كَانَ مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذًا لَّذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَا بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ** = خدا فرزندی اختیار نکرده و با او معبودی نیست؛ و اگر جُز این می‌بود، قطعاً هر خدایی آنچه را می‌آفرید با خود می‌بُرد و حتماً بعضی از آنان بر بعضی دگر تفوّق می‌جستند (و عالم به فساد می‌رفت) . . . » (مؤمنون/۹۱). قول دیگر در تفسیر آیه‌ی شریفه با توجّه به عبارت «**لَابْتَغَوْاْ إِلَى ذِى الْعَرْشِ سَبِيلًا**» اینست که در این آیه رهیابی به سوی خداوند عرش با کلمه‌ی «**إلى**» همراه شده نه با کلمه‌ی «**عَلَى**» تا بر مفهوم استعلاء و غلبه دلالت نماید چنانکه در مواضع دیگر آمده است: (**فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا ـ فَمَا جَعَلَ اللهُ لَكُمْ عَلَيْهِمْ سَبِيلًا** ـ نساء/٣٤ و ۹۰). بنابراین، در آیه‌ی شریفه از منازعه و غلبه بر خدای سبحان سخن نرفته بلکه می‌فرماید به فرض آنکه معبودهای دیگری چنانکه شما پنداشتید در جهان باشند، همگی به خداوند عرش یعنی فرمانروای کلّ عالَم راهی برای تقرّب می‌جویند چنانکه در همین سوره فرموده است (**أُولَئِكَ الَّذِينَ يَدْعُونَ يَبْتَغُونَ إِلَى رَبِّهِمُ الْوَسِيلَةَ** ـ آیه‌ی۵۷). تفاسیر مشهور مانند تفسیر طبری و مجمع البیان این قول را از مجاهد و قتاده آورده‌اند و به نظر ما نیز این قول، قوی‌تر است.

(۴۳) سُبْحَٰنَهُۥ وَتَعَٰلَىٰ عَمَّا يَقُولُونَ عُلُوًّا كَبِيرًا .

« **پاکا او** (از آن اوصاف) **و از آنچه می‌گویند بسی برتر است** »،

یعنی خدا از اینکه در عالم شریک و همانندی داشته باشد مُبرّاست و خالق جهان بسیار برتر از این‌گونه اوهام است.

(۴۴) تُسَبِّحُ لَهُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ ٱلسَّبْعُ وَ ٱلْأَرْضُ وَ مَن فِيهِنَّ وَ إِن مِّن شَىْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِۦ وَلَٰكِن لَّا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ إِنَّهُۥ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا .

« **آسمان‌های هفتگانه و زمین و هرکه در آنهاست، او را به پاکی یاد می‌کنند و هیچ چیزی نیست مگر آنکه او را به پاکی می‌ستاید، لیکن شما تسبیح آنها را نمی‌فهمید؛ همانا او بردبار** (دیرکیفر) **و آمرزگار است** »،

عدد هفت در قرآن به عنوان عدد کثیره آمده است (لقمان/۲۷) امّا از هفت لایه‌ی آسمان در فضای کیهان نیز نظراتی مطرح شده است.[۱]

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که همه چیز در عالم برطبق قوانین و قرارداد إلهی می‌گردد و همه‌ی ذرّات عالم، ـ به زبان تکوین ـ اطاعت و تنزیه و ستایش خود را از خدا اعلام می‌دارند؛ ولی این پدیده از نظر ظاهربینان مخفی است و خطاب به ایشان می‌فرماید: لیکن شما تسبیح موجودات را «**نمی‌فهمید**» (اگر منظور، تسبیح لفظی اشیاء بود باید می‌فرمود «**نمی‌شنوید**»). آری، ماه و خورشید و ستاره و همه‌چیز در عالم اطاعت أمر خدا می‌کنند، اطاعت تکوینی(یعنی از قوانین تعیین‌شده‌ی خدا تبعیّت می‌کنند). امّا مولوی ظاهراً گمان کرده است که موجودات عالم به زبان قال (گفت)، تسبیح خدا می‌گویند نه به زبان حال! و از این‌رو گوید:

گر تو را از غیب چشمی باز شد — با تـو ذرّات جهـان همراز شـد
نطق خاک و نطق آب و نطق گِل — هست محسوس حواس اهل دل
جمله‌ی ذرّات عالَـم در نهـان — با تـو می‌گویند روزان و شبان
ما سمیعیم و بصیریم و هُشیم — با شمـا نامحرمان ما خامُشیم
ازجمادی سوی جان جان شوید — غُلغُـل اجـزای عالَـم بشنوید

مثنوی (دفتر سوّم).

در امر «**تسبیح**»، صفاتِ نقص از خدای‌تعالی نفی می‌شود و در «**حَمد**»، صفات کمال برای او اثبات می‌گردد. و خداوند بسیار بزرگوار است که علی‌رغم قدرت بیکران خود، از ناسپاسی‌های خلق و نسبت‌های ناروایی که به او می‌دهند، گذشت می‌کند و چنانچه توبه آورند آنها را می‌آمرزد. به همین لحاظ در مقطعِ آیه فرموده: «**إِنَّهُ كَانَ حَلِيمًا غَفُورًا**». آری خدا در عذاب بدکاران تعجیل نمی‌کند و در توبه‌شان آمرزنده است.

(۴۵) **وَإِذَا قَرَأْتَ ٱلْقُرْءَانَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ ٱلَّذِينَ لَايُؤْمِنُونَ بِٱلْأَاخِرَةِ حِجَابًا مَّسْتُورًا .**

« **و زمانی‌که قرآن بخوانی، میان تو و کسانی‌که به آخرت ایمان ندارند، حجابی پوشیده**(و پنهان) **قرار می‌دهیم** »،

در آیه‌ی قبل سخن از پیروی تکوینی همه‌ی ذرّات عالم، از قوانین خدا بود. حتّی کافران نیز تکویناً مطیع امر خدا هستند، چنانکه حیات مادّی آنان بر طبق مشیّت و قوانین إلهی تداوم می‌یابد. تفاوت انسان مؤمن با کافر و مشرک، در این است که مؤمن به لحاظ فکری و «ارادی» نیز تابع قوانین خداست و در جهت دوری از گناهان و ترویج نیکی‌ها برای سعادت دنیا و آخرت حرکت می‌کند. امّا کافر و مشرک چنین نیستند و به جای هماهنگی با سایر موجودات در برابر توحید حق، به انکار و مقابله با آن برمی‌خیزند و سرای بازپسین

---

(۱) ـ قدیمی‌ترین تقسیم‌بندی که از زمان ابرخس یونانی تا کنون معمول بوده تقسیم ستارگان بر حسب نورشان است و روشن‌ترین آنها را ستارگان قدر اوّل می‌نامند و سپس ستارگان قدر دوّم تا ششم که با چشم بی‌سلاح دیده می‌شوند و از قدر ششم به بعد با تلسکوب مشاهده می‌گردد. این تقسیم‌بندی، امروز هم از ملاک‌های نجومی است (به توضیح آیات مُلک/۳ و نوح/۱۵ بنگرید).

را به پندار خود، نفی می‌کنند. آیه‌ی شریفه عکس العمل این‌گونه افراد را در برابر قرآن توصیف می‌نماید می‌فرماید چون قرآنِ دعوتگر به توحید و زندگانی بر طبق رضای خدا، برایشان خوانده شود؛ حجابی (بر طبق قانون إلهی در مورد مردم کفرپیشه ـ بقره/ توضیح آیه‌ی٦) روحشان را فرا می‌گیرد و از درک و فهم آیات قرآن عاجز می‌مانند. از این رو مقصود از «**حجاب مستور**» در آیه‌ی شریفه را باید همان کوردلی ناشی از احوال و صفات ناستوده مانند عناد و تنگ‌نظری دانست که به رؤیت نمی‌آید ولی مانع ملاحظه‌ی حقیقت می‌شود.

چون غرض آمـد هنر پوشیـده شـد صد حجاب از دل به سوی دیده شد (مولوی)

(۴۶) وَجَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِيٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًاۚ وَإِذَا ذَكَرْتَ رَبَّكَ فِي ٱلْقُرْءَانِ وَحْدَهُۥ وَلَّوْاْ عَلَىٰٓ أَدْبَٰرِهِمْ نُفُورًا .

«**و بر دل‌های‌شان ـ از این‌که آن** (قرآن) **را بفهمند ـ پرده‌ها افکنده‌ایم و در گوش‌های‌شان سنگینی** (نهاده‌ایم) **و چون خداوندت را در قرآن به یگانگی یاد کنی، با نفرت پشت می‌کنند**»،

یعنی دل‌های کفرورزان ـ با روحیّه‌ی عنادی که در برابر حق دارند ـ بنا به قانون خدا «مُهر خورده» (بقره/ توضیح آیه‌ی٦) و «حق‌پذیر» نیست و به تعبیر دیگر، از درک و جذب حقایق قرآن «در پوشش» است. قفل و حجاب قلب، «حق شنوی» آدمی را نیز از او می‌گیرد. نور قرآن بر دل‌های منصف می‌تابد و به گوش‌های حق‌شنو می‌نشیند. **أَكِنَّةً** جمع «کِنان» به معنای ما سَتَرَ الشَّیءَ (پوشاننده‌ی هرچیز) می‌آید.

بخش انتهایی آیه همان روحیّه‌ی عناد و لجاج شرک‌ورزان را توصیف می‌کند که متأسّفانه اکنون نیز وضع اکثر مردم دنیا چنین است. اگر آنان را به خداپرستی خالص و بی‌واسطه دعوت کنند، نمی‌پذیرند امّا دعوت به سوی افراد و انواع مریدبازی و واسطه‌جویی‌ها، هزاران حامی پیدا می‌کند (زُمَر/٤٥).

(۴۷) نَّحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَسْتَمِعُونَ بِهِۦٓ إِذْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ وَإِذْ هُمْ نَجْوَىٰٓ إِذْ يَقُولُ ٱلظَّٰلِمُونَ إِن تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا .

«**ما ـ در آن‌هنگام که گوش به تو فرا می‌دهند ـ آگاه‌تریم بدانچه گوش به تو می‌سپارند، و آن دم که به نجوا می‌پردازند؛ وقتی که ستمگران گویند:** (شما مسلمانان) **جُز مردی افسون‌شده را پیروی نمی‌کنید**»!

برای پیامبر[ص] (وهرکس که ازحق آگاه باشد) روشن بوده وهست که مردم کفرپیشه‌ی مشرک ـ علی‌رغم ناباوری نسبت به قرآن ـ به چه منظوری باز به مطالعه و شنیدن آیات آن می‌پردازند؟! و خدا بهتر از هرکس می‌داند که آنان در پی یافتن دستاویزی برای مخالفتند و اگر عدّه‌ای از ایشان در مجلس قرائت قرآن حضور می‌یابند، با هم به نجوا پرداخته استهزاء می‌کنند و به مسلمانان می‌گویند پیامبرتان روانی است!

(۴۸) ٱنظُرْ كَيْفَ ضَرَبُواْ لَكَ ٱلْأَمْثَالَ فَضَلُّواْ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ سَبِيلًا .

«**بنگر چگونه برای تو مَثَل‌ها زدند! پس گمراه شده نتوانند راهی بیابند**»،

پیامبر راستین خدا را گاه دیوانه، گاه شاعر، گاه جادوگر و گاهی مبتلا به بیماری صرع قلمداد می‌کنند! طبیعی است که با چنین روحیّه و نیّات ناپاکی نمی‌توانند جاذب کلمات روحانی باشند؛ این افتخاری است که ویژه‌ی منصفان و حقیقت‌جویان است («**أمثال**»، در آیه‌ی شریفه به معنی اوصاف می‌آید).

(۴۹) وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَٰمًا وَرُفَٰتًا أَءِنَّا لَمَبۡعُوثُونَ خَلۡقًا جَدِيدًا .

« **و گفتند: آیا چون استخوان‌ها**(ی پوسیده) **و** (ذرّات) **خاک شدیم، آیا ما به خلقت جدیدی برانگیخته می‌شویم؟!** »،

آیه‌ی کریمه پس از بحث با مشرکان درباره‌ی «توحید» به موضوع معاد ـ که آنهم از موارد اختلاف بین پیامبر^ص و آنها بود ـ پرداخته است.

مشرکان عرب همانند بی‌دینان امروز، معاد را باور نداشتند و خصوصاً قبول «معاد جسمانی» برای‌شان مشکل بود. خداوند با طرح اشکال آنها ـ که می‌گفتند چطور وقتی ما استخوان‌هایمان پوسید و غباری شدیم، باز درآفرینش جدیدی ظهورخواهیم کرد ـ وارد مطلب شده و این «استبعاد» آنها را نسبت به موضوع به نحو مذکور در آیه‌ی بعد، قاطعانه رد می‌کند.

(۵۰و۵۱) قُلۡ كُونُواْ حِجَارَةً أَوۡ حَدِيدًا . أَوۡ خَلۡقًا مِّمَّا يَكۡبُرُ فِي صُدُورِكُمۡۚ فَسَيَقُولُونَ مَن يُعِيدُنَاۖ قُلِ ٱلَّذِي فَطَرَكُمۡ أَوَّلَ مَرَّةٖۚ فَسَيُنۡغِضُونَ إِلَيۡكَ رُءُوسَهُمۡ وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هُوَۖ قُلۡ عَسَىٰٓ أَن يَكُونَ قَرِيبًا .

« **بگو: سنگ باشید یا آهن یا آفریده‌ای از آنچه در خاطرتان بزرگ می‌نماید** (باز برانگیخته خواهید شد) **سپس خواهند گفت: چه کسی ما را بازمی‌گرداند؟ بگو : همان‌کس که نخستین بار شما را آفرید؛ پس سرهای خویش** (به استهزاء) **سوی تو تکان می‌دهند و گویند: آن** (برانگیختگی) **چه زمان خواهد بود؟ بگو: شاید که نزدیک باشد»!**

در آیه‌ی فوق، ابتدا «استبعاد» در مورد برانگیخته شدن مردگان را ردّ می‌کند. می‌فرماید استخوان پوسیده که سهل است حتّی اگر شما سنگ و آهن و یا سخت‌تر از آن هم باشید (که موجود زنده ساختن از این‌گونه موادّ بسیار مشکل‌تر است) باز آن قدرت و حکمت مسلّط بر هستی، شما را زنده خواهد کرد. حقّا که هیچکس جُز خدا قادر نیست با چنین صلابت و اطمینانی سخن گوید.

در بخش بعدی آیه در مورد معاد «استدلال» شده است. می‌فرماید همان قدرت بیکران هستی‌بخش که اوّل‌بار انسان را آفرید، بر آفرینش مجدّد او قادر است. به عبارت دیگر اشیائی که همانند یکدیگرند، حُکم آنها یکی است (**حُکْمُ الأمْثالِ واحِد**). بنابراین، بازآفرینی جسم انسان و دمیدن روح در آن بر خدایی که نخستین‌بار بدینکار دست زده، آسان است. مهم نیست اگر بدن آدمی عیناً شبیه همان بدن دنیایی باشد یا تفاوتی داشته باشد، زیرا در دنیا هم سلّول‌ها و اعضای بدن ما مدام درحال تغییر و تحوّل‌اند. مهم آن‌شخصیّت و واقعیّت وجودی انسان است که ظهور عینی و مادّی خواهد یافت (رعد/ توضیح آیه‌ی ۵).

بخش انتهایی آیه حاکی از آن است که منکران آخرت پس از دریافت پاسخ إلهی به انکارهایشان، از زمان وقوع قیامت می‌پرسند و پاسخ این سؤال را قرآن سربسته داده است. آری، زمان وقوع قیامت در قرآن تعیین نشده و دانش آن به علم خداوند موکول شده است. مهم نیست که قیامت کی رخ دهد؛ مهم حقیقت وقوع آن است. عرب اصطلاحی دارد که «**كُلُّ ما هُوَ آتٍ قَرِيب** = هر واقعه‌ی رُخ‌دادنی نزدیک است». چنانکه عمرهای طولانی وقتی به سر رسید معلوم می‌شود چقدر کوتاه بوده و آدمی با مرگ ـ درواقع ـ در مسیر قیامت خود قرار می‌گیرد (انبیاء/ آیه‌ی ۱).

(۵۲) يَوْمَ يَدْعُوكُمْ فَتَسْتَجِيبُونَ بِحَمْدِهِ وَتَظُنُّونَ إِن لَّبِثْتُمْ إِلَّا قَلِيلًا .

« **روزی‌که** (خدا) **شما را فرا می‌خواند، پس با ستایش او** (دعوتش را) **اجابت می‌کنید و گمان می‌برید که جُز اندکی درنگ نکرده‌اید** »،

به دنبال سخن از اثبات معاد (آیات قبل) آیه‌ی شریفه به روز رستاخیز توجّه می‌دهد. می‌فرماید در آن‌روز همه‌ی منکران ـ که جلال و عظمت خدا را به عیان احساس می‌کنند ـ با حمد و ستایش او از خواب مرگ برخواهندخاست؛ و فاصله‌ی مرگ تا قیامت در نظرشان کوتاه می‌نماید و در این زمینه می‌خوانیم که «**وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ . وَ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَ الْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَاتَعْلَمُونَ** = روزی که قیامت برپا می‌شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جُز ساعتی (بیش) درنگ نکرده‌اند[۱]؛ در دنیا نیز این‌گونه (از حقیقت) به دروغ برگردانده می‌شدند. و کسانی‌که دانش و ایمان یافتند، گویند: همانا شما در کتاب خدا تا روز قیامت درنگ کردید و این، همان روز رستاخیر است ولی شما نمی‌دانستید (و آن را باور نمی‌داشتید)» (روم/٥٦ و٥٥)

---

(۱) ـ توضیحِ اینکه چگونه عُمر کافران در دنیا، به روز رستاخیز در نظرشان بسیار کوتاه جلوه می‌کند، در سوره‌ی شریفه‌ی مؤمنون می‌آید.

بخش ششم

(حذر از شیطان و آگاهی خدا بر احوال انسان)

(۵۳) وَ قُل لِّعِبَادِي يَقُولُواْ ٱلَّتِي هِيَ أَحۡسَنُۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ يَنزَغُ بَيۡنَهُمۡۚ إِنَّ ٱلشَّيۡطَٰنَ كَانَ لِلۡإِنسَٰنِ عَدُوّٗا مُّبِينٗا .

« و بندگانم را بگو سخن به بهترین شیوه گویند؛ همانا شیطان میان‌شان وسوسه انگیزد؛ به راستی شیطان دشمن آشکار آدمی است »،

در آیه‌ی ۵۱ سخن از گفتار استهزاءآمیز مشرکان بود که در تخطئه‌ی معاد، با تمسخر می‌گفتند «**مَن يُعِيدُنَا** = چه کس ما را بازمی‌گرداند؟!». به علاوه حتّی در بین مؤمنان امکان برداشت غلط از سخن یکدیگر و درنتیجه بروز رنجش و کدورت هست. از این‌رو خداوند به بندگانش که مطیع أمر او هستند، دستور می‌دهد به بهترین شیوه با مخالفان بحث کنند و به یکدیگر سخن نیک و واضح گویند که شیطان در کمین است و از هر فرصتی برای ایجاد شبهه و برهمزنی و تحریک، استفاده می‌کند. عصبانیّت و گفتار خشن با مخالف، باعث می‌شود که او برهان را ندیده گرفته با غضب و احساسات با حقایق روبرو شود.

(۵۴) رَّبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِكُمۡۖ إِن يَشَأۡ يَرۡحَمۡكُمۡ أَوۡ إِن يَشَأۡ يُعَذِّبۡكُمۡۚ وَ مَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ عَلَيۡهِمۡ وَكِيلٗا .

« **خداوندتان به** (احوال) **شما داناتر** (از هرکس) **است؛ اگر بخواهد** (و شایسته بیند) **بر شما رحمت آورد و اگر بخواهد** (و لازم داند) **عذابتان می‌کند و ما تو را** (ای پیامبر) **نگهبان ایشان نفرستاده‌ایم** »،

به دنبال آیه‌ی قبل ـ که خطاب به مؤمنان بر ملایمت در گفتار تأکید داشت ـ در آیه‌ی فوق و آیات بعد، عمدتاً مشرکان را مدّ نظر داشته است.

می‌فرماید ای مردم! خدا از جمیع احوال شما آگاهی دارد و نجات یا کیفرتان به دست اوست؛ و البتّه خواست خدا از حکمتش جدا نیست و بی‌جهت کسی را به عذاب یا پاداش نمی‌رساند. پیامبر[ص] فقط مأمور است که اتمام حجّت کند و اگر به او پشت کنند، مسئولیّتی در برابر کفر افراد ندارد تا آنان را وادار به ایمان نماید.[1]

(۵۵) وَ رَبُّكَ أَعۡلَمُ بِمَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَ ٱلۡأَرۡضِۗ وَ لَقَدۡ فَضَّلۡنَا بَعۡضَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ عَلَىٰ بَعۡضٖۖ وَ ءَاتَيۡنَا دَاوُۥدَ زَبُورٗا .

---

(۱) ـ از جمله آیاتی که به وضوح می‌رساند ترویج اسلام به «زور» نبوده است؛ اصلی که در آیات مدنی نیز به صراحت دیده می‌شود (بقره/۲۵۶، ممتحنه/۸ و غیره).

« و خداوندت به هر آنکه در آسمان‌ها و زمین است داناتر است؛ و همانا برخی از پیامبران را به برخی دگر برتری بخشیدیم و به داود زبور دادیم »،

ازجمله آیاتی است که ارتباط آن با آیه‌ی قبل و همچنین رابطه‌ی بین اجزاءِ آن، درنظر اوّل مشخّص نیست؛ ولی با مختصر توجّه و آشنایی به سبک قرآن، این روابط روشن می‌شود.

قسمت اوّل آیه توسعه‌ی مضمون آیه‌ی قبل است و به عربهای جاهلی (و همه‌ی اقوام) تذکّر می‌دهد که خدای شما خدای قومی نیست و نه تنها نسبت به شما، بلکه نسبت به هرکس ـ چه در آسمان‌ها و چه در زمین ـ آگاهی و اشراف دارد و همگان در علم و احاطه‌ی خدا قرار دارند. سپس می‌فرماید رفتار و برخورد خداوند با هر موجودی، به تناسب لیاقت و شایستگی اوست و بر همین مبنا پیامبران (ع) را نیز ـ که برگزیدگان بشری بودند ـ برخی را به برخی دگر برتری بخشید و می‌دانسته است که کدام‌یک از آنان بهتر می‌توانسته‌اند ادای رسالت کنند و بعضی را چون داودع که زبور[1] گرفت، صاحب کتاب آسمانی قرار داد.

---

(۱) ـ «**زبور**» مجموعه‌ی نیایش‌ها و اندرزهایی است که به داودع وحی شد؛ و درخبراست که داودع آن‌را به صدای خوش می‌خواند. امّا آنچه امروز تحت عنوان «کتاب مَزامیر» در کتاب مقدّس آمده، زبور اصیل نیست و به مانند قسمت‌های دیگر کتاب مقدّس محرّف به نظر می‌رسد، هرچند قسمت‌هایی از آن زبور اصیل را ـ که با قرآن تطبیق می‌شود ـ می‌توان در کتاب مزامیر یافت و ما ذیلاً بخش‌هایی را به عنوان نمونه می‌آوریم:

«خوشا به حال کسی که به مشورت شریران نرود و به راه گناهکاران نایستد. و درمجلس استهزاءکنندگان ننشیند. بلکه رغبت او در شریعت خداوند است و روز و شب در شریعت او تفکّر می‌کند. پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود که میوه‌ی خود را در موسمش می‌دهد. و برگش پژمرده نمی‌گردد. و هرآنچه می‌کند نیک‌انجام خواهد بود. شریران چنین نیستند. بلکه مثل کاهند که باد آن را پراکنده می‌کند» (مزمور اوّل).

«و الآن ای پادشاهان تعقّل نمایید. ای داوران جهان متنبّه گردید. خوشا به حال همه‌ی آنانی که بر او توکّل دارند» (مزمور دوّم).

«ای خدای عدالت؛ من چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده دعای مرا بشنو» (مزمور چهارم).

«ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید. بامدادان دعای خودرا نزد تو آراسته می‌کنم و انتظارمی‌کشم زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی وگناهکار نزد تو ساکن نخواهدشد. و امّا من از کثرت رحمت تو به خانه‌ات داخل خواهم شد. و همه‌ی متوکّلانت شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنّم خواهند نمود. زیرا که ملجأ ایشان تو هستی» (مزمور پنجم).

«ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که پژمرده‌ام، ای خداوند مرا شفا ده زیرا که استخوان‌هایم مضطرب است. و جان من به شدّت پریشان است. به رحمت خویش مرا نجات بخش» (مزمور ششم).

«**ای یَهُوَه خداوند ما؛ چه مجید است نام تو در تمامی زمین**. چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشت‌های توست و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای. می‌گویم انسان چیست که او را به یاد آوری. و بنی‌آدم که از او تفقّد نمایی. او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی[1] و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. و همه چیز را زیر پای وی نهادی. گوسفندان و گاوان جمیعاً و بهایم صحرا را نیز مرغان هوا و ماهیان دریا را و هرچه به راه‌های آب‌ها سیر می‌کند. **ای یهوه خداوند ما چه مجید است نام تو در تمامی زمین**» (مزمور هشتم).

«فرائض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می‌کند. ترس خداوند طاهر است و ثابت تا ابدالآباد. احکام خداوند حق و تماماً عدل است» (مزمور نوزدهم).

---

(۱) ـ البتّه این فقره با سجده‌ی فرشتگان دربرابر آدم که در قرآن آمده نمی‌سازد.

البتّه آیه‌ی فوق در قرآن نظائر دارد، چنانکه فرموده است «**اِنَّ رَبَّکَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَن ضَلَّ عَن سَبِیلِهِ وَ هُوَ اَعْلَمُ بِمَنِ اهْتَدَی وَ لِلهِ ما فِی السَّمَواتِ وَ ما فِی الاَرْضِ لِیَجْزِیَ الَّذِینَ اَساءُوا بِما عَمِلُوا وَ یَجْزِیَ الَّذِینَ اَحْسَنُوا بِالحُسْنَی** = خداوندت به آنکه ازطریق او گمراه شود یا هدایت یابد آگاه‌تر است، هرآنچه در آسمان‌ها و زمین است از آنِ خداست تا بدکاران را در برابر اعمالشان به کیفر رساند و نیکوکاران را به کردار نیکشان پاداش دهد» (نجم/۳۰ و ۳۱).

(۵۶) قُلِ ٱدۡعُواْ ٱلَّذِینَ زَعَمۡتُم مِّن دُونِهِۦ فَلَا یَمۡلِکُونَ کَشۡفَ ٱلضُّرِّ عَنکُمۡ وَلَا تَحۡوِیلًا .

« **بگو: آنان را که جُز خدا** (سزاوار عبادت) **می‌پندارید، بخوانید؛ پس نه می‌توانند ضرر از شما بردارند، و نه بگردانند** »،

آیه‌ی شریفه پس‌از بیان علم جهان‌شمولِ إلهی در آیه‌ی قبل، این حقیقت را یادآور می‌شود که واسطه‌گانی که مردم برای خدا قائل شده و می‌شوند و تصوّر دارند که با خواندن و عبادت آنها، آنها می‌توانند نزد خدا شفیع شده و خواسته‌های پیروان‌شان را برآورده کنند، آنها نه می‌توانند زیان از کسی بردارند و نه زیانِ وارده را به خیر تبدیل کنند.

همه‌ی مفسّران اعتراف دارند که آیه‌ی شریفه در اشاره به شخصیّت‌هایی است که مردم به آنها اُلوهیّت بخشیده بودند، همچون عیسی(ع)، عُزَیر (که یهودیان او را پسر خدا دانسته‌اند) و حتّی ملائکه (که از نظر عربِ جاهلی دختران خدا بودند). طبری آورده که عدّه‌ای از عرب‌ها جنّ‌پرست بودند و آیه می‌خواهد با جنّ‌پرستیِ اعراب مبارزه کند. البتّه آیه‌ی شریفه هرکس را که شایسته و صالح بوده و مردم او را به واسطگیِ خدا می‌گرفته‌اند، شامل می‌شود. خصوصاً آنکه آیه‌ی بعد مؤیّد همین معناست. در واقع آیه‌ی کریمه حاکی از آن است که بزرگان و صالحان، هرچند می‌توان از ایشان درس گرفت و الگوهایی برای بشریّت هستند، ولی نجات‌دهنده‌ی مردم نتوانند بود و این‌گونه امور موکول به خدای‌تعالی است.

(۵۷) أُوْلَٰٓئِکَ ٱلَّذِینَ یَدۡعُونَ یَبۡتَغُونَ إِلَیٰ رَبِّهِمُ ٱلۡوَسِیلَةَ أَیُّهُمۡ أَقۡرَبُ وَیَرۡجُونَ رَحۡمَتَهُۥ وَیَخَافُونَ عَذَابَهُۥٓۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّکَ کَانَ مَحۡذُورًا .

« **کسانی‌که آنها می‌خوانند ـ هر کدام‌شان که** (به خدا) **نزدیک‌تر است ـ به سوی خدای خویش وسیله** (قرب و منزلت) **می‌جوید و به رحمت او امیدوار و از عذابش بیمناک است؛ همانا که عذاب خداوندت را باید حذر کرد** »،

امام علی(ع)، امام حسین(ع) و امام رضا(ع) و هرکسی چون ایشان که مقامی نزد خدا یافته‌اند، آن‌مقام را در نتیجه‌ی عبادت خالصانه‌ی خدا و احساس مسئولیّت در برابر او تحصیل نموده‌اند. این بزرگان بیش‌از هرکس می‌خواهند که مردم به سوی خدا روند، نه آنکه به ایشان روی آورده آنها را برای برآوردن حاجات بخوانند! آیه‌ی شریفه، به وضوح توضیح آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی مائده است که منظور از «**وسیله**» در آنجا

«اشخاص» نیست بلکه عبادت خدا و اعمال صالح است. چنانکه واژه‌ی «**وسیله**» به معنی «منزلت» نیز آمده و در آیه‌ی فوق همان معنا مراد است؛ از مقرّبان مؤمن نقل می‌کند که به سوی خدا تقرّب و منزلت می‌جویند که وسایلش، جُز عبادت و اعمال نیک چیزی نبوده و نیست.

مقطع آیه حاکی از آن است که از عذاب إلهی که بر اثر بندگی غیرخدا رخ می‌دهد، باید حذر کرد و دست التجاء به سوی غیرخدا دراز ننمود.

(۵۸) وَإِن مِّن قَرْيَةٍ إِلَّا نَحْنُ مُهْلِكُوهَا قَبْلَ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ أَوْ مُعَذِّبُوهَا عَذَابًا شَدِيدًاۚ كَانَ ذَٰلِكَ فِى ٱلْكِتَٰبِ مَسْطُورًا .

« **و هیچ شهر**(و دیار)**ی نیست مگر آنکه ما پیش از روز قیامت هلاک‌کننده‌ی آن هستیم یا به عذابی سخت** (به کیفر) **رسانیم؛ این**(امر) **در کتاب** (تقدیر إلهی) **رقم خورده است** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**از عذاب خدا باید حذر کرد**»، در آیه‌ی فوق (از باب تذکّر و تهدید) خبر می‌دهد که بدانید هیچ شهر و دیاری نیست که اهل آن پیش از روز قیامت ـ به سبب فسادهایشان ـ گرفتار هلاکت یا عذاب إلهی نشوند. تقدیر إلهی این است که اقوام فاسد در دنیا یا با سوانح طبیعی مضمحل می‌شوند و یا به فشارها و مشکلات داخلی و خارجی گرفتار می‌آیند.

البتّه مقصود آیه این نیست‌که برای هرقوم صالح نیز خشم خدا به صورت «هلاکت» یا «عذاب» فرود می‌آید، زیرا صریح قرآن است که خداوند بی‌جهت کسی را عذاب نمی‌کند چنانکه فرموده است «**ما يَفْعَلُ اللهُ بِعَذابِكُمْ اِن شَكَرْتُمْ و آمَنتُمْ** = برای چه خدا شما را عذاب نماید اگر شکرگزار و مؤمن باشید» (نساء/ ۱۴۷). و نیز می‌فرماید: «**وَ ماكانَ اللهُ مُعَذِّبَهُمْ وَ هُمْ يَسْتَغْفِرُون** = و خدا عذاب‌کننده‌ی ایشان نباشد درحالی‌که ایشان آمرزش‌خواهی می‌کنند» (انفال/۳۳). همینطور می‌خوانیم که «**وَ مَاكَانَ رَبُّكَ لِيُهْلِكَ الْقُرَى بِظُلْمٍ وَ أَهْلُهَا مُصْلِحُونَ** = و خداوند تو بر آن نبوده که شهرهایی را که مردمش اصلاح‌گرند به ستم هلاک کند» (هود/۱۱۷) بنابراین از واژه‌ی «**مُعَذِّبُوها**» در آیه‌ی ۵۸ اسراء مفهوم کیفر درنظر می‌آید. یعنی اقوام وقتی به این سرانجام می‌رسند که راه فساد پیش گیرند. آیه‌ی شریفه در عین حال هشدار می‌دهد که اقوام و مردم خود را به فساد آلوده نکنند تا مشمول کیفر خداوندی شوند.

(۵۹) وَ مَا مَنَعَنَآ أَن نُّرْسِلَ بِٱلْأَيَٰتِ إِلَّآ أَن كَذَّبَ بِهَا ٱلْأَوَّلُونَۚ وَ ءَاتَيْنَا ثَمُودَ ٱلنَّاقَةَ مُبْصِرَةً فَظَلَمُواْ بِهَاۚ وَ مَانُرْسِلُ بِٱلْأَيَٰتِ إِلَّا تَخْوِيفًا .

« **و چیزی** (مانعی) **ما را در ارسال آیات** (معجزات) **باز نداشت؛ جُز آنکه پیشینیان آن را تکذیب کردند** (و به عقوبت رسیدند) **و به** (قوم) **ثمود آن ماده شتر را ـ که مایه‌ی بصیرتشان می‌شد ـ دادیم پس در باره‌ی آن ستم کردند؛ و ما آیات** (معجزات درخواستی) **را جُز برای بیم دادن** (مردم که قبلاً به آنها گوشزد می‌شود) **نمی‌فرستیم** »،

یکی از کارهایی‌که اقوام را مستحقّ «هلاکت» یا «عذاب» إلهی می‌ساخته، انکار لجوجانه‌ی آنها در برابر دعوتِ پیامبران بوده است‌که مثلاً انتظار داشتند پیامبر اسلام^ص^ فلان کوه را طلا کند تا به او ایمان آورند (إسراء/۹۰←۹۳). آیه‌ی شریفه از این‌گونه معجزات درخواستی، با عنوان معجزات «**تخویفی**» یا تهدیدآمیز یاد کرده و می‌فرماید خدا از آوردن آن معجزات عاجز نیست، ولی شما مردم معاند با تکذیب آنها، مستحقّ هلاکت می‌شوید. چنانکه ثمود از پیامبرشان درخواست معجزه کردند(شعراء/١٥٤) و پیامبرشان «معجزه‌ی شتر» را به فرمان إلهی به آنها عطا کرد؛ ولی آنها به جای آنکه بصیرت بیابند آن شتر را پی کردند و با چنین روحیّه‌ی لجوجانه، مستحقِ هلاکت گردیدند. خدا نمی‌خواهد مردم کوته‌بین به چنین سرنوشتی گرفتار آیند و بنابراین آن معجزات تهدیدآمیز را نمی‌آوَرَد و فرصت برای اصلاح می‌دهد چنانکه خطاب به حواریّون عیسی^ع^ که درخواست نزول مائده‌ای از آسمان داشتند فرمود «**همانا من فرو فرستنده‌ی آن** (مائده) **بر شما خواهم بود** و(لی) **هرکه از شما بعد از آن کفر ورزد، پس او را عذابی کنم که هیچ‌یک از جهانیان را چنان عذابی نکنم**»(مائده/۱۱۵) بلکه خداوند بیشتر به انزال معجزات ارشادی ـ مانند قرآن کریم ـ که بدون درخواست مردم نازل می‌شود، اکتفا نموده و از همگان دعوت می‌کند تا برای نیل به ایمان، در آنها بنگرند و تدبّر نمایند.

(۶۰) وَإِذْ قُلْنَا لَكَ إِنَّ رَبَّكَ أَحَاطَ بِالنَّاسِ ۚ وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ ۚ وَنُخَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا .

« و(به یاد آر) **زمانی‌که تو را گفتیم: به تحقیق خداوندت بر مردم احاطه دارد؛ و** (ذکر) **آن رؤیایی را که به تو بنمودیم و** (نیز ذکر) **آن درخت ملعون را در قرآن، جُز برای آزمایش مردم قرار ندادیم؛ و ما آنان را بیم می‌دهیم ولی جُز بر سرکشی بزرگ‌شان نمی‌افزاید**»،

مسلّماً وقتی خدا می‌فرماید معجزات عجیب و غریبی را که مردم می‌طلبند در حقّ آنها نمی‌آوَرَد، این مطلب دل‌های «مریض» را به رجزخوانی و هوچی‌بازی می‌کشاند. در پاسخ آن رجزخوانی‌ها آیه‌ی شریفه می‌فرماید خداوند به مردم احاطه دارد و خیلی از امور را مایه‌ی آزمایش قرار داده است که از آن‌جمله نیاوردن معجزات تهدیدآمیز و ذکر درخت زقّوم یا «شجره‌ی ملعونه» در دوزخ (صافّات/٦٦←٦٢ و دخان/٤٦←٤٣) می‌باشد. در مورد رؤیای پیامبر^ص^، مفسّران گفته‌اند رؤیای رسول که مایه‌ی فتنه و آزمایش گردید آن بود که پیامبر^ص^ در دوران مکّه خواب دید که مکّه را فتح خواهد کرد. مشرکان بر او طعن زدند که تو اینک در مکّه در موضع ضعف قرار داری و همچون اسیری در دست مایی؛ چگونه سخن از فتح مکّه می‌گویی؟! غافل از اینکه حوادث روزگار به مشیّت خدا پیامبر را به مدینه برده و مکّه را به دست او فتح خواهد کرد؛ چنانکه در سوره‌ی فتح (آیه‌ی۲۷) آمده که «**لَقَدْ صَدَقَ اللهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِن شَاء اللهُ آمِنِينَ** = همانا خدا رؤیای پیامبرش را محقّق ساخت که بی‌تردید ـ به خواست خدا ـ ایمن و بدون ترس (از دشمن) وارد مسجد الحرام خواهید شد». البتّه اقلّیّتی از مفسّران گفته‌اند که رؤیای مورد اشاره در آیه همان

سیر روحانی پیامبر^ص^ یا معراج او بوده است؛ ولی رؤیا با آن سیر روحانی چندان منطبق نیست (به توضیح آیه‌ی اوّل سوره‌ی اسراء نگاه کنید).

در مورد بخش انتهایی آیه، طبری آن را جمله‌ی مستقلّی می‌داند که ضمن آن خداوند نصیحت‌گونه مردم را بیم می‌دهد و تصریح می‌نماید که ولی اکثر افراد به‌جای بیم‌یافتن، بیشتر و بیشتر طغیان می‌ورزند.

(۶۱) **وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَـٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِـَٔادَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ قَالَ ءَأَسْجُدُ لِمَنْ خَلَقْتَ طِينًا** .

« **و** (به یاد آر) **زمانی‌که به فرشتگان گفتیم بر آدم سجده برید، پس** (همگان) **سجده کردند جُز ابلیس** (که) **گفت: آیا بر آنکه از** (پاره)**گِلی آفریدی سجده کنم؟!** »،

در آیه‌ی قبل سخن از آن بود که خداوند برای آزمایش انسان‌ها حوادثی پیش می‌آورد و از آن‌جمله ذکر «شجره‌ی ملعونه» در قرآن و رؤیای فتح مکّه توسّط پیامبر^ص^ را خاطرنشان ساخت. در آیه‌ی فوق موضوع را وسعت بخشیده که نه تنها ذکر پاره‌ای از مسائل به منظور آزمایش بشر در قرآن آمده، بلکه خلقت شیطان نیز وسیله‌ی آزمایش بندگان می‌شود زیرا خداوند اجازه داد نیروی شرّ در عالَم انسان راه یابد تا وسیله‌ای برای رویارویی و تکامل بشر باشد. عدّه‌ای از انسان‌ها در این رویارویی پیروز شده شیطان را منکوب و از عهده‌ی آزمایش به در می‌آیند و عدّه‌ای دیگر شکست خورده اسیر شیطان می‌شوند. بدین‌ترتیب روشن می‌شود که در اینجا به تناسب، داستان شیطان مورد اشاره قرار گرفته است. محتوای آیه‌ی فوق را ما قبلاً توضیح داده‌ایم (حِجر/۳۳)، هرچند نکات تکمیلی زیر شایان توجّه می‌باشد:

۱ـ در مورد سجده‌ی فرشتگان به آدم به امر خدا، دو قول تفسیری هست:

اوّل آنکه گویند لازمه‌ی بندگی و عبادت خدا، اطاعت امر او است و «سجده» اگرچه در شریعت اسلام بر غیر خدا روا نیست، ولی آنجا که خدا امر می‌کند، وظیفه‌ی خداپرست اجرای فرمان می‌باشد. مانند قتلِ نفس که ذاتاً ممنوع است ولی آنجا که خدا فرمان داده (مانند رویارویی در جنگ‌ها و غیره) بلامانع می‌باشد چنانکه در آیه‌ی ٦٦ سوره‌ی شریفه‌ی نساء فرموده است: **وَلَوْ أَنَّا كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ أَنِ اقْتُلُواْ أَنفُسَكُمْ أَوِ اخْرُجُواْ مِن دِيَارِكُمْ مافَعَلُوهُ إِلَّا قَلِيلٌ مِنْهُمْ وَلَوْ أَنَّهُمْ فَعَلُواْ مَا يُوعَظُونَ بِهِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ** = و اگر ما بر آنها می‌نوشتیم که خودهاتان را بکُشید یا از دیارتان بیرون روید بدآن‌کار اقدام نمی‌کردند مگر اندکی از ایشان و اگر آنان بدانچه پند داده می‌شوند عمل می‌کردند البتّه برای آنها بهتر می‌بود». بنابراین فرشتگان پاک به مقتضای بندگی خدا عمل کردند.

دوّم آنکه در وسائل الشّیعه از امام حسن عسکری^ع^ به نقل از رسول‌خدا^(ص)^ گزارش شده که: «**لَم يَكُن لَهُ سُجُودُهُم يَعنِی الْمَلائِكَة لِآدَمَ إنَّما كانَ آدَمُ قِبْلَةً لَهُمْ يَسجُدُونَ نَحْوَهُ لِلّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ كانَ بذلِکَ مُعَظَّمًا مُبَجَّلاً لَهُ، وَ لايَنبَغِی لِاَحَدٍ أن يَسْجُدَ لِاَحَدٍ مِن دُونِ اللهِ يَخْضَعَ لَهُ كَخُضُوعِهِ لِلّهِ وَ يُعَظِّمَهُ بِالسُّجُودِ لَهُ كَتَعْظِيمِهِ لِلّهِ** . . . = سجده‌ی فرشتگان بر آدم^(ع)^ نبود، بلکه آدم به عنوان قبله‌ای بود تا فرشتگان به طرف او خدای عزّوجل را سجده کنند و به این عمل، آدم مورد تکریم و احترام قرار گیرد و سزاوار نیست که احدی برای احدی

غیر از خدا سجده کند که خضوعی همچون خضوع دربرابر خدا برای او کند و تعظیمی همچون تعظیم برای خدا بنماید» در این ارتباط همچنین باید در نظر داشت که حرف «**لام**» گاهی در عربی به جای «**عِنْدَ**» به کار رفته است، چنانکه فرموده: «**أَقِمِ الصَّلاَةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ إِلَى غَسَقِ اللَّيْلِ** = نماز را برای زوال آفتاب تا نهایت تاریکی شب برپا دار...» (إسراء/ ۷۸) و معلوم است که ما نماز برای آفتاب نمی‌خوانیم! و عبارت «**لِدُلُوكِ الشَّمس**» یعنی «عند دلوک الشّمس». پس احتمالاً معنای «**لآدم**» در آیه‌ی شریفه «عِندَ آدم» می‌تواند باشد که برای خدا و نزد آدم سجده کردند.

۲ـ اصولاً هر عمل عبادی دو بُعد دارد (**۱**) حالت خضوع و تسلیم درونی و (**۲**) شکل و قالب بیرونی. سجده به عنوان ابراز احترام ـ بدون آن حالت خضوع درونی ـ ظاهراً در گذشته‌ها رسم بوده، چنانکه مصریان در برابر یوسف ع (که او را فرمانروای خود می‌شمردند) سجده می‌کردند و یعقوب ع و فرزندانش نیز به تأسّی آنها سجده کردند. امّا در اسلام، سجده ـ چون در نماز ملحوظ گشته و معرِّف آن حالتِ خضوع درونی دربرابر خدای‌تعالی است ـ بر غیرخدا (حتّی به عنوان ابراز احترام بیرونی) منع شده است.(۱)

۳ـ البتّه فرمان خدا به سجده در برابر آدم، سجده‌ی عبادت و بندگی نبوده چرا که ابلیس نتوانسته است به خدا عرض کند که خدای من، تنها تو هستی چرا من غیر تو را عبادت کنم؟ بلکه او فهمیده است که این سجده به اقتضای کرامت آدم بوده است (آیه‌ی۶۲) و از این رو اعتراض کرد که من برترم چرا مادون خود را سجده کنم؟! بنابراین سجده‌ی مزبور، تصدیق کرامت آدم و سجده‌ای اختیاری بوده که فرشتگان اطاعت کرده و انجام دادند و ابلیس اباء کرد.(۲)

---

(۱) ـ دلیل بر حرمت سجده بر غیرخدا در اسلام، با شأن نزولی پیوند دارد که برای آیه‌ی۷۹ سوره‌ی آل‌عمران ذکر کرده‌اند. چنانکه در تفسیر مجمع البیان ذیل آیه‌ی۷۹ آل‌عمران آمده که «**إنَّ رَجُلاً قالَ یا رسولَ الله نُسَلِّمُ عَلَیکَ کما یُسَلِّمُ بَعضُنا عَلَی بَعضٍ أفلانَسجُدُ لَکَ؟ قالَ**ص**: لایَنبَغِی أن یُسجَدَ لأحَدٍ مِن دُونِ الله ولکِن أکرِمُوا نَبِیَّکُم و اعرِفُوا الحَقَّ لأهلِهِ فَأنزَلَ اللهُ الآیة** = مردی به رسول‌خداص گفت: ما به یکدیگر سلام می‌کنیم چنانکه به شما هم سلام می‌کنیم، آیا اجازه می‌دهی برای شما سجده کنیم؟ پیامبرص فرمود: سزاوار نیست که أحدی برای غیرخدا سجده کند ولی پیامبر خود را گرامی دارید و حق را برای اهلش بشناسید؛ به این مناسبت آیه‌ی شریفه نازل شد که: **مَاكَانَ لِبَشَرٍ أَن يُؤْتِيَهُ اللهُ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ وَ النُّبُوَّةَ ثُمَّ يَقُولَ لِلنَّاسِ كُونُواْ عِبَادًا لِى مِن دُونِ اللهِ** = هیچ بشری را نسزد که خدا به او کتاب و حکم و پیامبری دهد، سپس او به مردم گوید به جای خدا بندگان من باشید!» (آل‌عمران/۷۹).

(۲) ـ در اینجا ممکن است این پرسش مطرح شود که فرشتگان مطیع امر خدا در نظر گرفته می‌شوند، پس چگونه ممکن است گفته شود که سجده‌ای از سر اختیار به فرمان خدا انجام دادند؟ در این ارتباط آیه‌ی۲۶ سوره‌ی انبیاء شایان توجّه است که درباره‌ی فرشتگان می‌فرماید «**عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ. لَايَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُم بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ** = بندگان گرامی (خدا) هستند، سبقت بر گفتار(خدا) نمی‌گیرند و به فرمان او عمل می‌کنند» و در ادامه در آیه‌ی۲۹ می‌فرماید «**وَ مَن يَقُلْ مِنْهُمْ إِنِّى إِلَهٌ مِن دُونِهِ فَذَلِكَ نَجْزِيهِ جَهَنَّمَ** = و هریک از آنها ادّعای اُلوهیّت کند او را به جهنّم کیفر می‌دهیم». این آیه نشان می‌دهد که برای فرشتگان نیز جهنّم مطرح است و بنابراین آنها هم می‌توانند مطیع نباشند که در این‌صورت جزا می‌بینند. پس فرشتگان نیز مختارند منتها اختیار آنها چگونه با اطاعت همراه شده است؟ شاید به این موضوع بتوان بدین‌صورت نگریست که مثلاً یک مسلمان معتقد عادی ممکن است در برابر برخی وساوس بلغزد، ولی هرگز حاضر نیست دست به گناهانی چون قتل نفس یا به آتش کشیدن شهرها بزند، زیرا قبح و جور این

٤ـ لازم به توجّه است که «ابلیس» اسم خاص می‌باشد، ولی خداوند از «**ذرّیّه**»ی او نام برده (کهف/۵۰) که شامل بدکاران جنّیان و شیاطین می‌شود تا آنجا که می‌توان تصوّر کرد هر انسانی شیطانی دارد، چنانکه در حدیث نبوی آمده است.

(۶۲) قَالَ أَرَءَيْتَكَ هَٰذَا ٱلَّذِي كَرَّمْتَ عَلَيَّ لَئِنْ أَخَّرْتَنِ إِلَىٰ يَوْمِ ٱلْقِيَٰمَةِ لَأَحْتَنِكَنَّ ذُرِّيَّتَهُۥٓ إِلَّا قَلِيلًا .

« (ابلیس) **گفت: به من بگو** (ای خدا!) **این کسی را که بر من برتری بخشیده‌ای اگر تا روز قیامت مهلتم دهی، قطعا فرزندانش ـ مگر قلیلی** (از آنان) **ـ را ریشه‌کن می‌سازم** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی گفتار ابلیس در آیه‌ی قبل است و نشان می‌دهد که منظور از سجده‌ی ابلیس بر آدم (آیه‌ی قبل) سجده‌ی عبادی نبوده، زیرا در این‌صورت ابلیس قهراً می‌گفت که چگونه انسان قابل عبادت باشد؟ ولی ابلیس سخن از «برتری» خود (حجر/۳۳) نسبت به آدم می‌کند و این‌مطلب می‌رساند که وی از تواضع در برابر انسان ـ که از او خواسته شده بود ـ اِبا داشت (اعراف/۱۲). همچنین واژه‌ی «**إِلَّا قَلِيلًا**» در مقطع آیه می‌رساند که مؤمنان حقیقی که دربرابر وساوس شیطانی نفوذناپذیرند، در دنیا قلیل‌اند.

(۶۳) قَالَ ٱذْهَبْ فَمَن تَبِعَكَ مِنْهُمْ فَإِنَّ جَهَنَّمَ جَزَآؤُكُمْ جَزَآءً مَّوْفُورًا .

« (خدا) **گفت: برو؛ و هرکس از آنها که از تو پیروی کند، پس بی‌گمان دوزخ سزای شماست، سزای تمام** (و بسنده) »،

آیه‌ی شریفه نوعی صحنه‌پردازی برای بیان حقیقتی است و نشان می‌دهد که آثار و عواقب پیروی از شیطان (ذرّیه‌ی ابلیس ـ کهف/۵۰) دوزخ خواهد بود. بنابراین نباید از این آیات برپایی میز مذاکره بین خدا و شیطان را تصوّر کرد! بلکه خداوند، صحنه‌ای را پرداخته و طی آن ـ در حدّ فهم بشر ـ بیان مطلب کرده است.

(۶۴) وَٱسْتَفْزِزْ مَنِ ٱسْتَطَعْتَ مِنْهُم بِصَوْتِكَ وَأَجْلِبْ عَلَيْهِم بِخَيْلِكَ وَرَجِلِكَ وَشَارِكْهُمْ فِي ٱلْأَمْوَٰلِ وَ
ٱلْأَوْلَٰدِ وَعِدْهُمْۚ وَمَا يَعِدُهُمُ ٱلشَّيْطَٰنُ إِلَّا غُرُورًا .

« **و هر کدامشان را که می‌توانی با آوازت برانگیز وبا** (لشگریانت از)**سوارگان و پیادگانت، برآنها بانگ برزن و در اموال و اولادشان شریک شو؛ و ایشان را وعده ده؛ وشیطان ـ جُز فریب ـ وعده‌شان ندهد** »،

پیرو آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که خداوند راه شیطان را برای نفوذ به بشر در عالم باز گذاشته و در نتیجه او می‌تواند با تمام قوا بر انسان هجوم برد و افراد را وسوسه کند و در آن مجاری که

اعمال در نظر انسان عادی نیز مشخّص است. حال در نظر گیریم که فردی چنان خود را به لحاظ ایمانی بسازد که حتّی در برابر گناهان کوچک نیز به همین شرایط برسد و مثلاً گفتن دروغی در نظر او، زشتی آدم‌کشی را بیابد و همانگونه که به اختیار از آدم‌کشی می‌هراسد از دروغ ناچیزی هم به هراسد. فرشتگان را نیز می‌توان چنین تصوّر کرد که مجبور نیستند، مختارند ولی در اثر قرب إلهی به چنان تقوایی رسیده‌اند که در هیچ موردی به اختیار، عصیان خدای تعالی نمی‌کنند.

علاقه‌ی خاصِّ آدمی است، مثل مال و فرزند، راه یابد و انسان را برانگیزد تا به خاطر آن علائق، به کارهایی با مشارکت شیطان دست زند که وی را به سقوط می‌کشاند. شیطان در این راه، آدمی را به لذائذ و نتائج شادی‌بخش وعده می‌دهد، هرچند که وعده‌های شیطان جُز فریب نیست.

(۶۵) إِنَّ عِبَادِی لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ وَكَفَىٰ بِرَبِّكَ وَكِيلًا .

« **همانا تو را بربندگان** (خالص) **من سلطه‌ای نیست؛ و همین بس** (ای پیامبر!) **که خداوندت وکیل** (و کارساز) **است** »،

آیه‌ی شریفه در واقع «ضمانتنامه»ی خداست که بندگان خالص خود را (حجر/٤٢) در برابر وساوس شیطانی حفظ می‌کند و به ایشان قدرت می‌بخشد تا بر وساوس گوناگون غلبه کنند.

گر هـزاران دام باشـد در قـدم   چون تو با مایی نباشد هیچ غم

(مولوی)

بخش هفتم

(رحمت إلهی و خوش‌خیالی منکران)

(۶۶) رَّبُّكُمُ ٱلَّذِی يُزْجِی لَكُمُ ٱلْفُلْكَ فِی ٱلْبَحْرِ لِتَبْتَغُواْ مِن فَضْلِهِۦٓ إِنَّهُۥ كَانَ بِكُمْ رَحِيمًا .

« **خداوند شما همان کسی است که کشتی‌ها را برایتان در دریا می‌راند تا از فضل** (و کرم) **وی بجویید؛ همانا او** (خدایتان) **به شما مهربان است** »،

در آیات قبل از ماجرای ابلیس (سرسلسله‌ی شیاطین) و تعهّد او به گمراه‌سازی انسان سخن گفت که از جمله امور حوزه‌ی کار وی «شرک» است. از این‌رو در آیات این بخش به موضوع «شرک» پرداخته و به عنوان مقدّمه در آیه‌ی فوق، آدمی را ـ در ارتباط با کَشتی‌ها ـ به قدرت و محبّت خداوند توجّه می‌دهد. شک نیست که کشتی در مبادلات فرهنگی و اقتصادی انسان‌ها ـ در طول تاریخ ـ نقش بسیار مهمّی ایفاء کرده و تمدّن امروز بشر، بس مدیون صنعت کشتی‌سازی و کشتیرانی است که امکان آن را خدا پیش آورده و اگر قانون تقلیل وزن جامدات در سیّالات (که کاشف آن ارشمیدس می‌باشد) نبود و اگر بادهای منظّم[1] در طبیعت وجود نداشت، ساخت و جریان کشتی در دریاها ممکن نمی‌گردید. لذا کشتیرانی در دنیا، حکایت از نظم و هدفداری در کار عالم می‌کند و در آیه‌ی فوق می‌فرماید این نظام تصادفی نیست، بلکه خداوند این تدبیر را به نفع پیشرفت کار بشر کرده است. البتّه در کشتیرانیِ امروز نقش اساسی را «موتور» به عهده دارد ولی **اوّلاً** چنان نیست که در کشتی‌رانی‌ها جریان بادها را به حساب نیاورند و **ثانیاً** تکنولوژی موتور نیز مبتنی بر قوانین و پدیده‌هایی است که خدا در طبیعت نهاده است. (واژه‌ی «**فُلک**» در آیه‌ی شریفه در مفرد و جمع یکسان به کار می‌رود).

(۶۷) وَإِذَا مَسَّكُمُ ٱلضُّرُّ فِی ٱلْبَحْرِ ضَلَّ مَن تَدْعُونَ إِلَّآ إِيَّاهُ فَلَمَّا نَجَّىٰكُمْ إِلَى ٱلْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ كَفُورًا .

« **وچون در دریا به شما بلایی رسد، آنهایی را که جُز او می‌خوانید گُم** (فراموش) **می‌شوند؛ پس چون شما را** (خدا) **به سوی خشکی رهانید** (از بندگی انحصاری او) **رخ می‌تابید؛ و انسان بسی ناسپاس است** »،

آیه‌ی فوق گرفتاری انسان را در دریا یادآور می‌شود تا شاید آدمی راه توحید پیش گیرد و همانگونه که در طوفان دریا تنها به خدا روی می‌آورَد و غیر خدا را رها می‌کند، در صحنه‌ی زندگی نیز تنها خدا را نجات‌بخش خود شمارد. چنانکه فرموده «**فَإِذَا رَكِبُوا فِی الْفُلْكِ دَعَوُا اللهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى**

(۱) ـ البتّه گاهی نیز طوفان می‌شود، ولی جریان غالب باد، منظّم است.

الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ = و هنگامی‌که بر کشتی سوار می‌شوند خدا را پاکدلانه می‌خوانند و(لی) چون به خشکی رسانده و نجاتشان داد، به ناگاه شرک می‌ورزند» (عنکبوت/٦٥).

«توحید» امری فطری است و همگان کششی به سوی خدا دارند. ولی در آزادی، امیال دیگر غلبه می‌کند و آن کشِش را تحت‌الشُّعاع قرار داده انسان را به سوی معبودهای باطل می‌کشانند. در خطرات که اسباب مادّی و طبیعی قطع شده و امیال رخت برمی‌بندند، فطرت توحیدی نمایان گشته آدمی خداپرست خالص می‌شود، امّا چون به آزادی و بی‌خیالی رسید، مجدّداً غیرخدا در نظر او ملجأ و پناه جلوه می‌کند. چنانکه فرموده «**وَ إِذَا مَسَّ الإنسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَآئِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَن لَّمْ يَدْعُنَا إِلَى ضُرٍّ مَّسَّهُ** = و چون انسان را آسیبی رسد، ما را ـ به پهلوخوابیده یا نشسته یا ایستاده ـ می‌خوانَد و چون گرفتاری‌اش را برطرف کنیم، چنان می‌رود که گویی ما را برای گرفتاری که به او رسید نخوانده است» (یونس/١٢).

آری، هرکس تربیت صحیح دینی نیابد چنین ناسپاس است. ولی موحّد واقعی کسی‌است که در خشکی و دریای آرام نیز حالت همان فرد طوفان‌زده را داشته و نجات‌دهنده‌ای جُز خدا برای خود نبیند.

(۶۸و۶۹) **أَفَأَمِنتُمْ أَن يَخْسِفَ بِكُمْ جَانِبَ ٱلْبَرِّ أَوْ يُرْسِلَ عَلَيْكُمْ حَاصِبًا ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمْ وَكِيلًا . أَمْ أَمِنتُمْ أَن يُعِيدَكُمْ فِيهِ تَارَةً أُخْرَىٰ فَيُرْسِلَ عَلَيْكُمْ قَاصِفًا مِّنَ ٱلرِّيحِ فَيُغْرِقَكُم بِمَا كَفَرْتُمْ ثُمَّ لَا تَجِدُواْ لَكُمْ عَلَيْنَا بِهِۦ تَبِيعًا .**

« **آیا ایمن شده‌اید از اینکه** (خدا) **شما را در کنار خشکی در زمین فرو بَرَد یا بر شما شن‌بادی تند فرستد، آنگاه هیچ نگهبانی برای خود نیابید؟** » « **یا ایمن شده‌اید از اینکه بار دگر شما را در آن** (دریا) **بازگرداند و طوفانی درهمشکن بر شما فرستد و به کیفر کفری که آوردید غرقتان کند، سپس هیچ** (یاور و) **خون‌خواهی در برابر ما نیابید؟!** »،

آیات شریفه انسان ناسپاسی را که به رحمت خدا از بلایا نجات یافته و مجدّداً به کفر و ناسپاسی بازگشته، مورد خطاب قرار می‌دهد. می‌فرماید ای انسان! از حوزه‌ی حکومت خدا خارج نیستی، در زمین نیز در معرض خطرات و مهلکه‌ها می‌باشی و به علاوه آن خدایی که تو را از طوفان دریا رهانید می‌تواند باز تو را در دریا گرفتار سازد، پس غفلت و ناسپاسی تو برای چیست؟

واژه‌ی «**فِيهِ**» در آیه‌ی٦٩ ـ به قرینه‌ی «**فَيُغْرِقَكُمْ** = غرقتان سازد» در تتمّه‌ی آیه ـ به «دریا» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. واژه‌ی «**وكيل**» و «**تَبِيع**» در مقطع آیات ٦٨ و٦٩ می‌رساند که در برابر مشیّت إلهی هیچ پناه دهنده‌ای نیست (مؤمنون/٨٨).

(۷۰) **وَ لَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِيٓ ءَادَمَ وَ حَمَلْنَٰهُمْ فِي ٱلْبَرِّ وَ ٱلْبَحْرِ وَ رَزَقْنَٰهُم مِّنَ ٱلطَّيِّبَٰتِ وَ فَضَّلْنَٰهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا .**

« **و همانا فرزندان آدم را گرامی داشتیم و آنان را در خشکی و دریا** (بر مرکب‌ها) **حمل نمودیم و از پاکیزه‌ها روزی‌شان دادیم و آنها را بر بسیاری از آفریدگان خود برتری آشکار بخشیدیم** »،

یعنی انسان‌ها توجّه داشته باشند که همان خدایی‌که ایشان را نعمت بخشیده و بر جمیع موجودات روی زمین ـ از نظر مواهب طبیعی و جنبه‌های عقلی و روحی ـ برتری داده است، می‌تواند از آنها سلب نعمت کند. پس مردمان امکانات و ابزارهایی را که خدا در اختیارشان نهاده، وسیله‌ی کفر و عصیان قرار ندهند بلکه از نعمت‌های إلهی در جهت رضای او استفاده کنند (که کمال و خوشبختی ایشان نیز در آن است).

نکات زیر درمورد آیه‌ی شریفه درخور توجّه است :

۱ـ در ابتدای آیه واژه‌ی «**كَرَّمْنا** = گرامی داشتیم» و در مقطع آیه لفظ «**فَضَّلْنا** = فضیلت بخشیدیم» در ارتباط با انسان به کار رفته است. شاید ابتدا «مواهب طبیعی» و متعاقباً جنبه‌های «روحی و معنوی» انسان مورد نظر بوده است. و اینکه می‌فرماید «انسان را بر بسیاری از موجودات فضیلت دادیم»، عدّه‌ای گفته‌اند می‌رساند که انسان بر بخش کمتری از موجودات برتری ندارد. ولی احتمالاً مقصود این است که «انسان را بر غیر انسان که گروه‌های بسیارند، فضیلت دادیم» و بسیاری از مفسّران بر این قول رفته‌اند.(۱)

۲ـ آیه‌ی شریفه، دو زمینه از موارد کرامت به انسان را نسبت به موجودات دیگر، خاطرنشان ساخته و می‌فرماید برخلاف غالب موجودات که فقط می‌توانند در یک محیط زندگی کنند و از موادّ پیرامون خود تغذیه نمایند، انسان می‌تواند در خشکی و دریا از جایی به جای دیگر منتقل شود و غذای پاکیزه به دست آورد.

۳ـ مثالی ازفضیلت‌هایی که به انسان داده شده، (علاوه بر نعمت‌های مادّی) نعمت هدایت او توسّط پیامبران (ع) است و آیه‌ی بعد بر این محور مبتنی است که این هدایت بی‌هدف نبوده و سعادت یا شقاوت واقعی افراد بر اساس آن هدایت، روزی روشن خواهد شد.

(۷۱) **يَوْمَ نَدْعُواْ كُلَّ أُنَاسِۭ بِإِمَـٰمِهِمْۖ فَمَنْ أُوتِيَ كِتَـٰبَهُۥ بِيَمِينِهِۦ فَأُوْلَـٰٓئِكَ يَقْرَءُونَ كِتَـٰبَهُمْ وَلَا يُظْلَمُونَ فَتِيلًا .**

---

(۱) ـ «کرامت بنی‌آدم» را مفسّران در امورگوناگون ذکرکرده عدّه‌ای گفته‌اند مراد زمینه‌ی «عقلی» است که انسان از این نظر بر سایر موجودات برتری دارد و حتّی برخی گفته‌اند کرامت آدمی در «انگشتان» اوست که می‌تواند با آنها کارهای مختلف انجام دهد! .... ولی می‌توان گفت که جمیع این امتیازات و کلّ مواهب طبیعی داده شده به انسان، مورد نظر بوده است.

صاحب تفسیر المیزان می‌گوید «مراد آیه به جنس بشر است، صرفنظر از کرامت‌های خاصّه و فضایل روحی و معنوی که به پاره‌ای (عدّه‌ای) اختصاص داده شده؛ بنابراین آیه، مشرکین و کُفّار و فُسّاق همه را در نظر دارد، چه اگر چنین نبود و مقصود فقط انسان‌های خوب و مطیع می‌بود، معنای امتنان درست درنمی‌آمد. یعنی آیه فرقی بین صاحبان عقاید مختلف قایل نشده و نفرموده فقط مؤمنین را تکریم کردیم! بلکه کرامت بخشیدن به صرف انسان مورد تأکید است، پس چطور در اسلام حقوق بشر نیست؟! در نامه‌ی امام علی[ع] به مالک اشتر چنین آمده است: «مهربانی به رعیّت را شعار خود ساز زیرا آنان دو گروه‌اند، یا همکیشان تو هستند یا همانند تو در آفرینش.».

« (یاد کن) **روزی را که هر گروهی را با پیشوای‌شان فرا خوانیم؛ پس آن‌کس که پرونده**(ی اعمال)**اش را به دست راستش دهند آنها** (با شادی) **کارنامه‌ی خود بخوانند و به قدر نخک میان هسته‌ی خرما ستم نمی‌بینند »،**

آیه‌ی شریفه به روزقیامت اشاره دارد وشیعیان گفته‌اندکه مقصود از واژه‌ی «امام» أئمّه‌ی دوازده‌گانه می‌باشند. مفسّران دیگر معتقدند که مراد انبیاء هستند چنانکه قرآن پیامبران را پیشوایان هدایت انسان ذکر می‌کند (انبیاء/۷۳). ولی می‌توان مقصود از «امام» را «پرونده‌ی عمل» آدمی نیز دانست چنانکه برخی ازمفسّران بر این‌قول رفته و آیه‌ی۱۲ سوره‌ی یس را شاهد آورده‌اند که می‌فرماید: «**اِنَّا نَحْنُ نُحْيِ الْمَوْتَى وَ نَكْتُبُ ما قَدَّمُوا وَ آثارَهُمْ وَ كُلَّ شَىْءٍ اَحْصَيْناهُ فِى اِمامٍ مُبِين**». در این آیه واژه‌ی «**امام**» (به عنوان پرونده‌ای که جلوتر از حضور شخص در قیامت، تشکیل یافته و آنجا پیش روی اوست) به کار رفته و می‌فرماید «ماییم که مردگان را زنده می‌کنیم و آنچه را ازپیش فرستاده‌اند وآثارشان را می‌نویسیم و همه چیز را درپرونده‌ای روشن شمارش کرده‌ایم». سپس ـ بنا به بخش بعدی آیه ـ راست‌رُوانِ دنیوی که در قیامت نیز پرونده از «راست» می‌گیرند، از رؤیت بیلان عمرشان دلشاد خواهند بود،

(۷۲) وَمَن كَانَ فِي هَٰذِهِۦٓ أَعۡمَىٰ فَهُوَ فِي ٱلۡأٓخِرَةِ أَعۡمَىٰ وَأَضَلُّ سَبِيلٗا .

«**و هرکس در این** (دنیا) **کور**(دل) **باشد، پس در آخرت** (نیز) **کور و گمراه‌تر خواهد بود »،**

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی فوق شرایط کسانی را در آخرت ذکر می‌کند که پرونده‌شان معکوس است؛ آنها که عمر دنیوی را با «کوردلی» بسرآوردند و در آخرت نیز کور و بیش از پیش دور از بهشت و راه سعادت خواهند بود.

(۷۳) وَإِن كَادُواْ لَيَفۡتِنُونَكَ عَنِ ٱلَّذِيٓ أَوۡحَيۡنَآ إِلَيۡكَ لِتَفۡتَرِيَ عَلَيۡنَا غَيۡرَهُۥۖ وَإِذٗا لَّٱتَّخَذُوكَ خَلِيلٗا .

« **و نزدیک بود** (ای پیامبر!) **تا تو را از آنچه به سویت وحی کرده‌ایم بلغزانند تا غیرآن را ـ به دروغ ـ به ما نسبت دهی و آنگاه تو را به دوستی می‌گرفتند »،**

در آیات قبل بحث توحید بود و مردمان را از شرکشان به انتقاد گرفت که خدا را در طوفان‌های دریا به یکتایی می‌خوانند و در خشکی روی می‌گردانند (آیه‌ی٦٧). سپس به کرامت بنی‌آدم اشاره کرد که همان قدرتِ نجاتبخش در خشکی و دریا، مواهب فراوانی به انسان داده (آیه‌ی۷۰) و آدمی ـ در چگونگی بهره‌برداری از آن مواهب ـ در محضر او پاسخگو خواهد بود (آیات۷۲ و۷۱). اکنون در آیه‌ی فوق، خطاب به پیامبر^ص^ می‌فرماید که نزدیک بود تو را در زمینه‌ی توحید اغفال کنند.

درمورد این آیه، شأن نزول‌های مختلف گفته‌اند مانند اینکه مشرکان یک سال برای بت‌پرستی مهلت خواستند (روایت ابن عبّاس) و یا اینکه گفته‌اند: روزی قریش به نزد رسول‌خدا(ص) رفته گفتند: چون بر حجر أسود دست می‌زنی بر یکی از بت‌های ما نیز دست بکش تا ما دست از آزار تو برداریم. پیامبر^ص^ ابتدا

پیش خود تصوّر نمود بر یک مجسّمه‌ی سنگی دست سودن و در برابر آن از آنهمه آزار قریش رستن، چه اشکالی دارد؟ ولی بعد فکر کرد که این عمل تأیید بت‌پرستی محسوب خواهد شد و از آن منصرف گردید. آیه‌ی شریفه این تشخیص پیامبر را تصدیق نموده و می‌فرماید «**آنگاه تو را به دوستی می‌گرفتند**» (و فاصله‌ی بین توحید و شرک می‌تواند در حدِّ یک دست سودن بر چیزی باشد).

(۷۴) وَلَوْلَآ أَن ثَبَّتْنَـٰكَ لَقَدْ كِدتَّ تَرْكَنُ إِلَيْهِمْ شَيْـًٔا قَلِيلًا .

« و اگر تو را استوار نمی‌داشتیم، قطعاً نزدیک بود اندکی به سوی آنان متمایل شوی »،

یعنی، ای پیامبر! همین‌که به فکرت رسید به خواهش آنها تن درندهی و آن‌کار را نکنی (آیه‌ی قبل) توفیق خداوندت بود. خدا به همگان وعده داده چنانچه درطلب رضای او قدم بردارند و خود را به او سپرند و او را در جمیع امور ناظر و راهنمای خود شمرند، انسان را در مراحل سخت و حسّاس یاری می‌کند و در برابر افکارش روزنه‌ای به سوی خیر و صلاح می‌گشاید. آنگاه مؤمنِ تربیت‌یافته، بلافاصله مصلحت را درک کرده در آن‌جهت قدم برمی‌دارد و دچار وساوس نفس نمی‌شود. بنابراین آن‌یاری که در این موقعیّت‌ها به انسان می‌رسد بر «پایه‌ی لیاقت» شخص و از «سوی خداست» و از این‌جهت خداوند تشخیص صحیح پیامبر^ص را در آن‌لحظه‌ی حسّاس، به خود نسبت داده است. ولی اگر پیامبر از راهنمایی إلهی استفاده نمی‌کرد چه می‌شد؟ شرحش را در آیه‌ی بعد بخوانید.

(۷۵) إِذًا لَّأَذَقْنَـٰكَ ضِعْفَ ٱلْحَيَوٰةِ وَضِعْفَ ٱلْمَمَاتِ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ عَلَيْنَا نَصِيرًا .

« **در آن‌صورت حتماً تو را دو چندان** (عذاب در) **زندگی و دو چندان** (عذاب پس از) **مرگ می‌چشاندیم؛ آنگاه دربرابر ما برای هیچ‌یاوری برای خود نمی‌یافتی** »،

آری، «توحید» این‌قدر مهم است که پیامبرخدا هم اگر «لحظه‌ای» و «اندکی» از آن تخطّی کند، چنان عذاب بزرگی خواهد دید و در تفسیر طبری آمده است که پیامبر^ص پس از نزول این آیه، دعا می‌کرد «**رَبِّ لاتَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ** = خدایا مرا به قدر یک چشم برهم زدن به خودم وامگذار».

از سوی دیگر آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که در آئین اسلام نه شخص، بلکه قانون إلهی حاکم است تا جایی که پیامبر خدا^ص نیز تابع قانون خدا بوده و سخنش به اعتبار قانون (وحی إلهی) معتبر است.

(۷۶) وَإِن كَادُواْ لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ ٱلْأَرْضِ لِيُخْرِجُوكَ مِنْهَا ۖ وَإِذًا لَّا يَلْبَثُونَ خِلَـٰفَكَ إِلَّا قَلِيلًا .

« و نزدیک بود تو را از این سرزمین بَرکَنَند تا از آنجا اخراجَت کنند و در آن‌صورت آنها جُز زمانِ کوتاهی، پس از تو درنگ نمی‌کردند »،

آیات قبل خبر از توطئه‌ای برای فریب پیامبر^ص داشت و در آیه‌ی فوق از توطئه‌ی دیگری خبر می‌دهد که می‌خواستند آن‌حضرت را از مکّه اخراج کنند (انفال/۳۰). می‌فرماید اگر این‌کار را می‌کردند، فقط مدّت کوتاهی برقرار می‌ماندند و سپس عذاب خدا نابودشان می‌ساخت . ولی تاریخ نشان می‌دهد که بالأخره

موجب شدند پیامبر^ص مکّه را ترک گوید و به مدینه هجرت کند. همین گریز پیامبر را قرآن اخراج دانسته و در سوره‌ی محمّد (آیه‌ی۱۳) به آن اشاره کرده است. سؤال پیش می‌آید که چرا در این‌صورت قریشیان نابود نشدند ؟ مفسّران (ازجمله طبری بنا به حدیثِ ابن‌عبّاس و دیگران) گفته‌اند که وعده‌ی خدا در بدر تحقّق یافت و در آن‌جنگ که مدّت کوتاهی پس‌از آن توطئه پیش آمد، اکثر سران قریش که موجب إخراج پیامبر^ص از مکّه بودند، قلع و قمع شدند (هفتاد تن در بدر مقتول گشتند).

(۷۷) سُنَّةَ مَن قَدْ أَرْسَلْنَا قَبْلَكَ مِن رُّسُلِنَاۖ وَ لَا تَجِدُ لِسُنَّتِنَا تَحْوِيلًا .

« **سنّتی که همواره** (در مورد) **پیامبرانی که پیش‌از تو فرستادیم جاری بوده و سنّت ما را هیچ دگرگونی نخواهی یافت** »،

در اینکه پیامبران پیشین را تهدید به اخراج می‌کردند، شواهدی در قرآن به چشم می‌خورد (اعراف/۸۸). آثار حاکی از آن است که خداوند تکذیب پیامبرانش را تا مدّت‌ها تحمّل می‌کرده، ولی وقتی افراد شخصی را که برای نجات و دعوت آنها به توحید و اصلاح اعمالشان آمده از شهر بیرون می‌راندند، مستحقِّ عذاب می‌شوند (ابراهیم/۱۳).

بخش هشتم

(هدایت‌های إلهی و انکار مردمان)

(۷۸) أَقِمِ ٱلصَّلَوٰةَ لِدُلُوكِ ٱلشَّمۡسِ إِلَىٰ غَسَقِ ٱلَّيۡلِ وَقُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِۖ إِنَّ قُرۡءَانَ ٱلۡفَجۡرِ كَانَ مَشۡهُودٗا .

« **نماز را از وقت زوال خورشید** (متمایل شدن خورشید به گاه ظهر) **تا تاریکی شب به پا دار؛ و**(نیز) **قرائت سپیده‌دَم را** (به جای آر) **همانا قرائت سپیده‌دَم مورد گواهی** (فرشتگان) **است** »،

در آیات قبل سخن از فتنه‌های شیطان رفت؛ متقابلاً ـ در آیه‌ی فوق و آیات بعد ـ پیامبر^ص و مؤمنان را با نماز و عبادات، دعوت به خودسازی می‌کند.

برخی مفسّران «**دُلُوكِ الشَّمْسِ**» را در آیه‌ی شریفه «غروب خورشید» دانسته‌اند، ولی غالب مفسّران آن را هنگام نیمروز (ظهر) فهمیده‌اند و ما نیز بر این قولیم زیرا به «غروب آفتاب» در تعبیر قرآنی، «غروب الشّمس» گفته می‌شود چنانکه فرموده «**وَ سَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّکَ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ قَبْلَ الْغُرُوب** = و پیش از طلوع خورشید و قبل از غروب به ستایش خداوندت تسبیح گوی» (ق/۳۹). منظور از «**غَسَقِ الَّيْل**» زمانی است که تاریکی شب فراگیر شده و وقت نماز عشاء است. «نماز صبح» را خدا در این آیه جداگانه آورده (**قرائتِ سپیده‌دم**) و مورد تأکید بیشتری قرار داده است.

بدین‌ترتیب آیه‌ی شریفه اوقات نمازهای واجب پنجگانه را به اشارت بیان کرده و دلیل تأکید بر نماز صبح، شاید از نظر احساس سختی برخی افراد در برخاستن از بستر در آن موقعیّت زمانی سپیده‌دم بوده باشد. همچنین مفسّران ـ در بیان اهمّیّت نماز صبح ـ آورده‌اند که این نماز مورد گواهی فرشتگان شب و فرشتگان روز است.

(۷۹) وَمِنَ ٱلَّيۡلِ فَتَهَجَّدۡ بِهِۦ نَافِلَةٗ لَّكَ عَسَىٰٓ أَن يَبۡعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامٗا مَّحۡمُودٗا .

« **و پاسی از شب را به بیداری** (و نماز) **بگذران که در آن** (عبادتی) **افزون** (بر سایر عبادات) **برای تو است؛ چه بسا خداوندت تو را به مقامی ستوده رساند** »،

پس از گوشزدِ نمازهای واجب، به نماز نافله‌ی[1] شب اشاره کرده است. «**تَهَجُّد**» به معنی «بیدارباش بعد از خواب» است و می‌رساند که در این‌حالت نماز شب فضیلت والا دارد. چنانکه فرموده است: «**تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ يَدْعُونَ رَبَّهُمْ خَوْفًا وَ طَمَعًا** = (مؤمنان مخلص شب‌ها) پهلوهاشان از بسترخواب فاصله

(۱) ـ واژه‌ی «**نافله**» در لغت به معنی «زیادتی» است. از این رو به نوه نیز ـ که افزون بر فرزند اصلی است ـ در قرآن «**نافله**» گفته شده است (**وَ وَهَبْنَا لَهُ إِسْحَاقَ وَ يَعْقُوبَ نَافِلَةً** ـ انبیاء/۷۲). امّا مقصود از «نماز نافله» نماز مستحبّی، اضافه بر نماز واجب است.

می‌گیرد و با بیم و امید خدای خویش را می‌خوانند» (سجده/١٦).

مقطع آیه نشان می‌دهد که نماز شب تأثیر مهمّ روحی داشته انسان را به مقام «ستوده» می‌رساند. امّا به نظر مفسّران نماز شب، بر پیامبر^ص واجب بوده و برای دیگران مستحب می‌باشد و «**مقام محمود**» ویژه‌ی پیامبراکرم^ص می‌باشد.

(۸۰) وَقُل رَّبِّ أَدۡخِلۡنِي مُدۡخَلَ صِدۡقٖ وَأَخۡرِجۡنِي مُخۡرَجَ صِدۡقٖ وَٱجۡعَل لِّي مِن لَّدُنكَ سُلۡطَٰنٗا نَّصِيرٗا .

« **و بگو: ای خدای من! مرا** (در هرکار) **به صدق و راستی وارد کن و به صدق و راستی برون آر و برایم ـ از جانب خود ـ حجّتی یاری‌دهنده مقرّر فرما** »،

به دنبال توجّه به نماز، پیامبر^ص (و به تبع او همه‌ی مسلمان‌ها) را به دعا و روحیّه‌ای که باید در تمام کارها و ازجمله در مبارزات توحیدی داشته باشند، توجّه می‌دهد.

امّا مفسّران در اینجا اقوال گوناگون آورده‌اند. طبری می‌گوید مراد این است که پیامبر^ص(و هر مسلمان) دعا کند: خدایا مرا صادقانه و با اخلاص در گور ببر و روز رستاخیز صادقانه از گور بُرون آر! هرچند این تفسیر ارتباطی با آیات قبل برقرار نمی‌سازد و لفظ «قیامت» نیز در آیه نیست. همین‌طور از ابن‌عبّاس نقل شده که وقتی پیامبر^ص آهنگ هجرت داشت، خدا فرمود دعا کن تا صادقانه از مکّه خارج شده و صادقانه به مدینه وارد شوی! این نیز تفسیری محدود است، به ویژه که بحث هجرت در این آیات مطرح نبوده است.

ما رأی مجاهد را می‌پسندیم که پس از امر به توحید و عبادات، آیه‌ی شریفه از پیامبر^ص می‌خواهد به درگاه خدا دعا کن که در رسالتت به نیّت صدق وارد شده و به خوبی آن را اداء و تمام کنی. این قول با آیات قبل هماهنگ است و صحیح می‌نماید . در وجه کلّی نیز می‌توان گفت که آیه‌ی شریفه پیام می‌دهد که هر انسانی باید در کلّیّه‌ی امور و به خصوص کارهای دینی، دعا کند که خدا او را از «صدق نیّت» و «صحّت عمل» در تمام مراحل برخوردار سازد و آغاز و فرجام کارش را به خیر بپیوندد و با چنین روحیّه‌ای در زندگی پیش رود.

پس باید دعا کردکه خدایا ! ما را در این مبارزات توحیدی صادقانه وارد ساز و صادقانه و(با پیروزی) خارج کن و در تمام مراحل، به منطق قوی که مایه‌ی تسلّط بر مخالفان می‌شود، مدد فرما (**وَ اجْعَلْ لِی مِن لَّدُنكَ سُلْطَانًا نَّصِيرًا**)! بر این پایه آیه‌ی بعد کاملاً در ذهن جای می‌گیرد.

(۸۱) وَقُلۡ جَآءَ ٱلۡحَقُّ وَزَهَقَ ٱلۡبَٰطِلُۚ إِنَّ ٱلۡبَٰطِلَ كَانَ زَهُوقٗا .

« **و بگو: حق آمد و باطل نابود شد؛ همانا باطل نابودشدنی است** »،

واژه‌ی «**زَهَقَ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «ذَهَبَ» است و بُطلان باطل را می‌رساند.

با صدق نیّت و صحّت عمل و تکیه بر خدا در تمام مراحل، باید مطمئن بود که حق پیروز شده، باطل رفتنی است. در اینجا «**حقّ**» همان اسلام و «**باطل**» شرک و موهومات می‌باشد و فعل ماضی «**زَهَقَ**» برای

آینده‌ی محقّق الوقوع به کار رفته است. آیه‌ی شریفه در مقام دلداری پیامبر ص و همه‌ی پیروان راه اوست که پس‌از آن دعا (آیه‌ی قبل) و با آن روحیّه و تلاش بر طبق آن، مطمئن باشند که پیروزند.

(۸۲) وَنُنَزِّلُ مِنَ ٱلْقُرْءَانِ مَا هُوَ شِفَآءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَلَا يَزِيدُ ٱلظَّٰلِمِينَ إِلَّا خَسَارًا .

« و ما ـ از (آیات) **قرآن ـ آنچه را برای مؤمنان مایه‌ی شفاء و رحمت است فرو می‌فرستیم و**(لی) **ستمگران را جُز زیان نمی‌افزاید »،**

واژه‌ی «**مِنْ**» را در آیه‌ی شریفه **برخی** از مفسّران، از جمله ادوات «تبعیض» دانسته‌اند که منظور بخشی از قرآن می‌باشد. در نتیجه مستفاد می‌شود که با ارسال برخی از آیات، مؤمنان از جهات روحی تربیت شده بر ایمان و استقامتشان در طریق توحید، اضافه می‌گردد. **عدّه‌ای** دیگر از مفسّران لفظ «**مِنْ**» را «بیانیّه» و در توصیف کلّ قرآن درنظر گرفته‌اند، چنانکه فرموده است: «**فَاجْتَنِبُوا الرِّجْسَ مِنَ الأَوْثان** = از این بت‌های پلید اجتناب کنید» (حج/۳۰) که مقصود دوری از همه‌ی بت‌ها است. از نظر ما این قول صحیح است.

امّا چگونه می‌تواند قرآن هم مایه‌ی شِفاء و رحمت و هم باعث زیان و خسارت گردد؟ بدین‌ترتیب که مؤمنان، با قرائت آیات آن، بیماری‌های روحی ـ چون حرص، کینه، بخل، ظلم، حسد و دنیاپرستی و غیره ـ را شفا می‌بخشند و دل‌هاشان مطمئن گشته در ادامه‌ی مسیرشان قدرتمندتر می‌شوند. ولی کافران شروع به استهزاء کرده بر ابتلائات روحی و عصیان‌هایشان اضافه می‌گردد.[1]

شایان توجّه این‌که در آیه‌ی شریفه، «**شِفاء**» را مقدّم بر «**رَحْمَت**» آورده که تا انسان از آن‌مشکلات روحی خلاص نشود، رحمت از خدای قرآن نمی‌گیرد. همچنین «**مؤمِنین**» را در برابر «**ظالمین**» نهاده که غیرمؤمن با خروج از مسیر طبیعی حیات، به خود و دیگران ظلم می‌کند.

(۸۳) وَإِذَآ أَنْعَمْنَا عَلَى ٱلْإِنسَٰنِ أَعْرَضَ وَنَـَٔا بِجَانِبِهِۦ وَإِذَا مَسَّهُ ٱلشَّرُّ كَانَ يَـُٔوسًا .

« و چون به انسان نعمتی بخشیم روی گرداند و تکبّر ورزد و آنگاه که بدی به او رسد مأیوس و ناامید باشد »،

واژه‌ی «**أَعْرَضَ**» در آیه‌ی شریفه به معنی «روی‌گرداندن» است. «**نَـَٔا**» به معنی «دور کرد» و «**جانِب**» به معنی «پهلو» است. «**نَـَٔا بِجَانِبِهِ**» در اصطلاح، تکبّر ورزیدن را می‌رساند.

---

(۱) ـ این مضمون را قرآن در آیات متعدّد آورده، چنانکه فرموده است: «**یُضِلُّ بِهِ کَثِیرًا وَ یَهْدِی بِهِ کَثِیرًا وَ مایُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفاسِقِین** = (خداوند به واسطه‌ی مثال‌های قرآنی) بسیاری را گمراه و بسیاری را هدایت می‌کند و گمراه نمی‌گرداند مگر فاسقان را» (بقره/۲٦). و همین‌طور فرموده: «**وَ اِذَا مَا اُنْزِلَتْ سُورَةٌ فَمِنْهُم مَن یَقُولُ اَیُّکُمْ زادَتْهُ هذِهِ اِیمانًا فَاَمَّا الَّذِینَ آمَنُوا فَزَادَتْهُمْ اِیمَانًا وَ هُمْ یَسْتَبْشِرُونَ وَ اَمَّا الَّذِینَ فِی قُلُوبِهِم مَرَضٌ فَزَادَتْهُمْ رِجْسًا اِلَی رِجْسِهِمْ** = و چون سوره‌ای نازل شود، بعضی از ایشان گوید کدامتان را این سوره ایمان افزاید؟ آنان‌که ایمان دارند، بر ایمانشان می‌افزاید و شادمانند، و امّا کسانی‌که در قلوبشان مرض است پلیدی بر پلیدیشان می‌افزاید» (توبه/۱۲۵و۱۲٤).

مقصود از «**اِنسان**» در آیه، انسان طبیعی بدون تربیت دینی است؛ همان کسانی که در آیه‌ی قبل فرمود به جای کسب «**شفا و رحمت**» از قرآن، خسارت نصیبشان می‌شود. می‌فرماید اینان در نعمت با نخوت و تکبّر با دین خدا روبرو می‌شوند؛ ولی چون شرّ و بدی به آنها رسد، مأیوس و نومید می‌گردند. مفهوم مقابل این است که «مؤمن» در نعمت‌ها شاکر و در مشکلات امیدوار به رحمت إلهی است.

(۸۴) **قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِۦ فَرَبُّكُمْ أَعْلَمُ بِمَنْ هُوَ أَهْدَىٰ سَبِيلًا** .

«**بگو: هرکس بنا به نیّات درونی خویش، عمل می‌کند و خدایتان آگاه‌تر است به هرآنکه راه‌یافته‌تر است**»،

آیه‌ی شریفه می‌فرماید هرکس بر طبق «شاکِله‌ی» خود عمل می‌کند، یعنی بر طبق نیّات و اعتقاداتش. نیّات و اعتقادات، پای‌بندی‌ها و قیودی هستند که باعث می‌شوند شخص، به راهی خاص برود. از آیه‌ی شریفه برداشت «جبر» نباید داشت زیرا آیه‌ی پیشین در ملامت انسان آمده و اگر مراد این بود که هرکس جبراً به عمل می‌پردازد، انسان‌های معاند که از قرآن جُز خُسران نمی‌بینند و در نعمت‌ها متکبّر و در سختی‌ها بی‌طاقتند (آیات قبل) قابل ملامت نبودند. بنابراین «شاکله» به معنی نیّت آمده، نه آنچه در اختیار انسان نیست. اکثر قدمای اسلام نیز آیه را چنین فهمیده‌اند، چنانکه طبری مقصود از «**شاکله**» را در آیه‌ی شریفه، بنا به قول قتاده «**نیّت**» و به گفته‌ی ابن‌زید «**دیانت**» آورده است.

(۸۵) **وَيَسْـَٔلُونَكَ عَنِ ٱلرُّوحِ ۖ قُلِ ٱلرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّى وَمَآ أُوتِيتُم مِّنَ ٱلْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا** .

« **و تو را از روح می‌پرسند؛ بگو روح از امر خداوند من است و شما را علمی** (در این‌مورد) **ـ جُز اندکی ـ داده نشده است** »،

معمولاً انسان‌هایی که روی «شاکله»ی بد عمل می‌کنند (آیه‌ی قبل) چنین سؤال‌هایی پیش می‌آورند. پیامبران نیامده‌اند تا حقیقت روح، نور و امثال آنها را بیان کنند، بلکه رسالت ایشان ترسیم راه سعادت برای بشر بوده است. اینکه حقیقت روح چیست و ارتباط آن با بدن به چه ترتیب است یا حقیقت نور چیست؟ مطالبی است که مردم باید خود از طریق علم پی‌گیری کرده و تا آنجا که می‌شود به آن برسند.

تنها دانش إلهیِ ما درباره‌ی روح این است که روح، مایه‌ی حیات و نفخه‌ی ربّانی است که به امر خدا، به بدن آدمی تعلّق می‌گیرد. به تعبیر عرفی از روح، به شخصیّت آدمی تعبیر می‌شود که می‌تواند با ایمان و ملکات اخلاقی بارور شده یا با کفر و نیّاتِ سوء به انحطاط رود. بقاءِ روح نیز با آیات قرآنی و أدلّه‌ی عقلی به اثبات رسیده است.

ضمناً در قرآن واژه‌ی «**روح**» به صُوَر گوناگون آمده؛ گاهی از باب شرافت آن می‌فرماید: «**نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِى**» (حِجر/۲۹ و ص/۷۲) یعنی روح را به خداوند نسبت می‌دهد، چنانکه کعبه را بدو منسوب می‌دارد (**طَهِّرْ بَيْتِىَ لِلطَّآئِفِينَ . . .** ـ حج/۲٦) و گاهی سخن از روحی والاتر برای انسان می‌آورد و می‌فرماید: «**أَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِّنْهُ**» (مجادله/۲۲) که در اینجا منظور آن است که خداوند با روحی دگر (یعنی روح ایمانی)، فرد لایق را تأیید

می‌کند و وقتی آدمی به خاطر حفظ ایمان، توانست از بسیاری تعلّقات شخصی بگذرد، معلوم می‌شود در تأییدِ روحیِ فوق قرار گرفته است. امّا در مورد پیامبران فرموده «**رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ** = بالا برنده‌ی درجات و خداوند عرش، بر هرکس از بندگانش که خواهد آن روح (فرشته) را به فرمان خویش می‌فرستد تا مردم را از روز ملاقات با خدا بترساند» (مؤمن/۱۵)

از سوی دیگر غالب مفسّران واژه‌ی «روح» را در آیه‌ی ۸۵ اسراء همان «روح انسانی» دانسته‌اند، هرچند برخی عقیده دارند که مراد «رُوحُ الْقُدُس» یا جبریل می‌باشد که با آیه‌ی بعد، متناسب است. با اینهمه باید گفت که قول اکثر نیز، متبادر به ذهن است به ویژه که ذکر روح به معنای جبریل، در قرآن معمولاً با واژه‌ی «ملائکه» همراه است (**تَنَزَّلُ الْمَلائِكَةُ وَ الرُّوحُ** ـ قدر/٤ و نحل/۲) و یا با «وحی رساندن» قرین می‌شود. چنین به نظر می‌رسد که در آیه‌ی ۸۵ إسراء همان «روح انسان» مراد بوده است. (جهت توضیح در اطراف شأن نزول آیه به مقدّمه‌ی سوره‌ی کهف مراجعه شود).

(۸۶) وَلَئِن شِئْنَا لَنَذْهَبَنَّ بِالَّذِىٓ أَوْحَيْنَآ إِلَيْكَ ثُمَّ لَا تَجِدُ لَكَ بِهِۦ عَلَيْنَا وَكِيلًا .

« **و اگر بخواهیم آنچه را بر تو وحی کردیم** (از ذهنت) **می‌بریم؛ آنگاه برای خود ـ در برابر ما ـ هیچ پشتیبانی بدان نمی‌یابی** »،

در آیه‌ی قبل فرمود روح از امور خدایی است و انسان‌ها دانش کافی درباره‌ی آن ندارند تا بتوانند این حقیقت إلهی را به طور کامل دریابند. در اینجا ـ در مقام بیان حاکمیّت إلهی بر جمیع امور ـ به پیامبر[ص] می‌فرماید همین حدّ از توضیحات (و به طور کلّی، همه‌ی دانش قرآنیِ تو) نیز از جانب خداست واگر خدایت بخواهد کلّیّه‌ی آیات و توضیحات را از ذهن تو می‌برد بدون آنکه هیچ یاور و مدافعی داشته باشی!

(۸۷) إِلَّا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ إِنَّ فَضْلَهُۥ كَانَ عَلَيْكَ كَبِيرًا .

« **مگر بخشایشی از سوی خداوندت که همانا فضل او بر تو بزرگ است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید مگر آنکه خدا بر پیامبرش رحمت آورد و بر این مبنا وحی را از خاطرش نمی‌برد. این آیه و آیه‌ی قبل ازجمله آیاتی است که حکومت کامل فرستنده‌ی وحی را بر پیامبر[ص] می‌رساند و نشان می‌دهد که وحی به هیچ‌وجه در اختیار پیامبر[ص] نبوده و از نفسانیّات وی سرنزده است. به قول زمخشری (**إِلَّا رَحْمَةً**) در صدر آیه، استثنای منقطع است و به معنای (**لكن**) می‌آید.

(۸۸) قُل لَّئِنِ ٱجْتَمَعَتِ ٱلْإِنسُ وَٱلْجِنُّ عَلَىٰٓ أَن يَأْتُوا۟ بِمِثْلِ هَـٰذَا ٱلْقُرْءَانِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِۦ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا .

« **بگو اگر آدمیان و جنّیان گرد هم آیند تا نظیر این قرآن را بیاورند، نمی‌توانند مانند آن را بیاورند، هرچند برخی از آنها را برخی** (دگر) **همپشتی کنند** »،

آیه‌ی شریفه از جمله آیات تحدّی است (یونس/۳۸ ـ هود/۱۳ ـ طور/۳٤) و تحدّی تنها به فصاحت و بلاغت محدود نشده، بلکه معنا و معارف را نیز دربر می‌گیرد. می‌فرماید دلیل آنکه مطالب ذکرشده از پیامبر نیست، این است که اگر انس و جن همگی با هم همدستان شوند، نخواهند توانست کتابی به جامعیّت قرآن از نظر لفظ و معنا و آثار تربیتی و هدایتی، بیاورند. به عبارت دیگر، مجموعه‌ی مطالب قرآن راجع به طبیعت، تاریخ، اخلاق، فلسفه‌ی هستی، سرانجام زندگی و حوادث پس‌از مرگ، جهان آخرت و .... با زیبایی و شکوه و عظمت و سبک خاصِّ کلام، همیشه زنده و منحصر به فرد باقی خواهد ماند و هیچ کتابی در سبک قرآن، امکان ایجاد توسّط بشر ندارد و از این رو شیوه‌ی بیان قرآنی (بی‌تصنّع و تکلّف) «منحصر به فرد» و بی‌مانند است.

واژه‌ی «انس» در آیه مقدّم بر «جنّ = موجود پنهان» آمده زیرا قرآن برای انسان نازل شده است. به علاوه این نکته نیز در آیه مستتر است که آنها که می‌گویند پیامبر در نتیجه‌ی ارتباط با جنّ‌ها چنین کلماتی را به میان آورده، چرا خود با یاری جستن از جنّیان، چنین نمی‌کنند؟!

(۸۹) وَلَقَدْ صَرَّفْنَا لِلنَّاسِ فِي هَٰذَا ٱلْقُرْءَانِ مِن كُلِّ مَثَلٍ فَأَبَىٰٓ أَكْثَرُ ٱلنَّاسِ إِلَّا كُفُورًا .

«**و همانا برای** (هدایت) **خلق ـ در این قرآن ـ از هر نوع مَثَلی آوردیم و**(لی) **اکثر مردم از پذیرش حق، خودداری ورزیدند و جُز ناسپاسی** (راهی نسپردند) »،

واژه‌ی «**صَرَّفْنا**» در آیه‌ی شریفه، تنویع (آوردن انواع گوناگون) مَثَل را می‌رساند. البتّه اصل «تصریف» به معنی «تغییر» است که با گذشت هر پدیده (کلام، مطلب.) پدیده‌ی دیگری جایگزین آن می‌گردد.

به دنبال اشاره به إعجاز قرآن در آیات قبل در آیه‌ی فوق، سخن را بر «امثال» قرآن معطوف داشته و «مثال» به طور کلّی، برای بیان امر «معقول» به شکل «محسوس» است. مطالب عقلیِ عمیق و لطیف معمولاً به آسانی در دل‌ها جای نمی‌گیرند. از این‌رو، با ذکر امثال، قالب محسوس برای آنها می‌آورند تا بهتر جذب شوند. این امر، تنزّل معنا برای تسهیل فهم است. خدا می‌فرماید در این قرآن «معانی» را با به کارگیری «امثال» برای درک و فهم عموم تنزّل دادیم، ولی اکثر مردم جُز انکار و لجاج دربرابر آن راهی پیش نگرفتند. البتّه «امثال» به معنای «اوصاف» نیز آمده است و بر این مبنا ـ به ویژه که در سیاق آیات، ذکر مَثَل (به معنای مشهور) نرفته است ـ آیه‌ی شریفه بدین معناست که همه گونه بیانات و اوصاف را برای هدایت مردم در قرآن آورده‌ایم، ولی اکثر مردم جز به راه ناسپاسی نرفتند و از بیانات قرآنی بهره نگرفتند.

بخش نهم

(بهانه‌های معجزه‌خواهی منکران برای ایمان)

(۹۰) وَقَالُواْ لَن نُّؤۡمِنَ لَكَ حَتَّىٰ تَفۡجُرَ لَنَا مِنَ ٱلۡأَرۡضِ يَنۢبُوعًا .

« و گفتند : هرگز به تو ایمان نمی‌آوریم تا از زمین برای ما چشمه‌ای بگشایی »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود «**اکثر مردم** (از پذیرش هر هدایتی) **جُز کفران حق خودداری می‌ورزند**» در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد، نوع انکار و لجاجی را که منکران در برخورد با دعوت پیامبر(ص) داشتند، تشریح فرموده است.

مردم لجوج و معاند (که در این‌روزگار نیز کم نیستند) به جای آنکه به هدایت‌های قرآن توجّه کرده درصدد اصلاح خود برآیند، توقّعات عجیب و غریب مطرح می‌ساخته‌اند. درست است که موسی(ع) به خواست و تأیید إلهی از سنگ چشمه‌ای برون آورد (بقره/٦٠) ولی این‌کار به قصد الزام مردم به ایمان نبود، بلکه برای بنی‌اسرائیل که «ایمان آورده بودند» این تأیید، به هنگام بروز مشکلات و فقدان آب صورت گرفت و در حقّ پیامبراسلام(ص) و مؤمنین صدر اسلام نیز از اینگونه تأییدات بوده است (انفال/ ۹ ، ۱۱ ، ۱۲ ، ۱۷ و ٦٥). تأیید مؤمن در مشکلات و ارائه‌ی دلائل اوّلیّه برای جلب قلوب، با رضایت دادن خدا به برآوردنِ توقّعات معاندانه، تفاوت دارد.

(۹۱) أَوۡ تَكُونَ لَكَ جَنَّةٞ مِّن نَّخِيلٖ وَعِنَبٖ فَتُفَجِّرَ ٱلۡأَنۡهَٰرَ خِلَٰلَهَا تَفۡجِيرًا .

« یا برایت باغستانی از (درختان) **خرما و انگور باشد و آشکارا از میان آنها جوی‌های روان بشکافی »،**

اینگونه خواسته‌ها ربطی به نبوّت ورسالت نبی ندارد، خیلی‌ها باغ انگور وخرما و بالاتر از آن دارند ولی پیامبرخدا نیستند!

(۹۲) أَوۡ تُسۡقِطَ ٱلسَّمَآءَ كَمَا زَعَمۡتَ عَلَيۡنَا كِسَفًا أَوۡ تَأۡتِيَ بِٱللَّهِ وَٱلۡمَلَٰٓئِكَةِ قَبِيلًا .

« یا آسمان را ـ چنانکه پنداشتی (و به ما گفتی) **ـ پاره پاره بر ما بیفکنی یا خدا و فرشتگان را رویا روی** (ما) **آوری »،**

تهدیدی از خداوند به کافران، در آیه‌ی۹ سوره‌ی سبا آمده است که «**اگر بخواهیم پاره‌سنگ‌هایی از آسمان بر سرشان می‌افکنیم**». همچنین پیامبر(ص) در آیات مربوط به قیامت ابلاغ می‌فرمود که در رستاخیز عالم (نیروهای جاذبی بین کُرات از میان رفته) اجرام آسمانی به زمین پرتاب می‌شوند (انفطار/۲) و معاندان می‌گفتند اگر راست می‌گویی هم اکنون، این‌کار را برای ما بکن! گویی اینگونه امور دراختیار پیامبر قرار

داشته است!

در بخش بعدی آیه منکران، خواسته‌ی محال دیگری را مطرح کرده‌اند که می‌خواسته‌اند خدای لایتناهی را با قوای ملکوتی‌اش، به وسیله‌ی چشمان ظاهربین خود ببینند! چنانکه امروزه نیز برخی از ایشان می‌گویند چرا خدا به جای آنکه پیامبران بفرستد مستقیماً به خود ما وحی نکرد؟! (واژه‌ی «**قَبِیل**» در انتهای آیه به معنی «مقابل» و «گروه و دسته» هردو آمده است).

(۹۳) **أَوْ يَكُونَ لَكَ بَيْتٌ مِّن زُخْرُفٍ أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ وَلَن نُّؤْمِنَ لِرُقِيِّكَ حَتَّىٰ تُنَزِّلَ عَلَيْنَا كِتَابًا نَّقْرَؤُهُ ۗ قُلْ سُبْحَانَ رَبِّي هَلْ كُنتُ إِلَّا بَشَرًا رَّسُولًا .**

« **یا برایت خانه‌ای از طلا باشد، یا در آسمان بالا روی و به بالا رفتنت** (هم) **ایمان نمی‌آوریم تا برای ما کتابی فرود آری که آن را بخوانیم! بگو: منزّه است خدای من** (از این توقّعات) **آیا من جُز بشری فرستاده به رسالت هستم؟!** »،

مردم حس‌گرای مال‌دوست، داشتن زر و سیم را لازمه‌ی مهم بودن شخصیّت افراد و سخنانشان می‌پندارند و به جای آنکه از آیات قرآنی و مواعظ پیامبر ص برای اصلاح زندگی خود استفاده کنند، از او انتظارات مادّیِ بیجا داشته یا توقّع داشتندکه وی موجودی غیرطبیعی بوده و همچون فرشتگان به آسمان پرواز کند[1] که در پاسخ به این توقّع فرموده «**وَ لَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ كِتَابًا فِی قِرْطَاسٍ فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ لَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُواْ إِنْ هَذَا إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ** = اگر مکتوبی برنوشته در کاغذی بر تو نازل می‌کردیم و آن را با دست‌های خود لمس می‌کردند، همانا کافران می‌گفتند: این جُز سحری آشکار نیست» (انعام/۷).

در بخش بعدی آیه خداوند به همه‌ی آن بهانه‌جویی‌های رنگارنگ پاسخ داده و به پیامبرش فرمان می‌دهد که بگو: من مأمور به این‌گونه کارها نیستم، بلکه وظیفه‌ام هدایت شما به زندگی پاک است، نه نمایش‌های محیّر العقول! خدا بالاتر از آن است که خود را به دست هوای مردم دهد و تابع هوس‌های مخلوقاتش باشد، کمااینکه فرموده: «**وَ لَوِ اتَّبَعَ الْحَقُّ اَهْوَائَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَوَاتُ وَ الاَرْضُ** = اگر حق تابع هوای مردم می‌بود، همانا آسمان‌ها و زمین به هم می‌ریخت» (مؤمنون/۷۱). از این‌رو می‌فرماید ای پیامبر بگو: من فقط بشری هستم که به رسالت فرستاده شده است و آن اعمال که پیشنهاد می‌کنید در حوزه‌ی کار بشر نیست و از من برنمی‌آیـد. اگر افـراد طالب هدایت باشـند، می‌تواننـد در همین قـرآن (که جـنّ و انـس از

(۱) ـ متأسّفانه امروزه نیز دربین بسیاری از مسلمان‌ها همین روحیّه پدید آمده و پیامبرخدا را «فوق بشر» (نه بشر مافوق که امری معقول و درست است) می‌دانند. تفاوت ایشان با عرب‌های زمان جاهلیّت این است که آنان به رأی‌العین می‌دیدند پیامبر ص نمی‌تواند به خواسته‌های عجیب و نامعقول آنها تن دردهد ولذا به او ایمان نمی‌آوردند؛ ولی کسانی‌که در این زمان با همان روحیّه زندگی می‌کنند، پیامبر را به سطح توقّعات خود آورده کارهای عجیب و غریب به او نسبت می‌دهند، از قبیل آنکه سایه نداشت، صاحب ولایت تکوینی بود (و بعداً هم اینگونه امور ـ حتّی شدیدتر و غلیظ‌تر از آنها را ـ به یازده فرزندش تسرّی دادند!).

هم‌آوردی آن عاجزند ـ آیه‌ی۸۸) تفکّر کنند و نتیجه بگیرند وگرنه آنگونه سخن‌ها، بهانه‌ای بیش نیست.

(۹۴) وَ مَامَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤْمِنُوٓاْ إِذْ جَآءَهُمُ ٱلْهُدَىٰٓ إِلَّآ أَن قَالُوٓاْ أَبَعَثَ ٱللَّهُ بَشَرًا رَّسُولًا .

« و (هیچ‌چیز) **این مردم را از ایمان ـ زمانی‌که هدایت به سوی‌شان آمد ـ باز نداشت مگر آنکه گفتند: آیا خدا بشری را به رسالت فرستاده است؟! »،**

در قرآن مکرّر آمده که کافران توقّع داشتند که پیامبر، موجودی فوق بشر باشد، چنانکه از جمله می‌خوانیم «**فَقَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِن قَوْمِهِ مَا هَذَا إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُرِيدُ أَن يَتَفَضَّلَ عَلَيْكُمْ وَ لَوْ شَاء اللهُ لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً** = اشراف قومش (قوم نوح) که کافر بودند گفتند: این (مرد) جُز بشری چون شما نیست، می‌خواهد بر شما برتری جوید، و اگر خدا می‌خواست همانا فرشتگانی فرو می‌فرستاد» (مؤمنون/٢٤) و «**إِذْ جَاءتْهُمُ الرُّسُلُ مِن بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّاتَعْبُدُوا إِلَّا اللهَ قَالُوا لَوْ شَاء رَبُّنَا لَأَنزَلَ مَلَائِكَةً** = چون فرستادگان (ما) از پیش رو و از پشت سرشان بر آنان آمدند (و گفتند:) زنهار جُز خدا را نپرستید، گفتند: اگر خداوند ما می‌خواست، همانا فرشتگانی فرومی‌فرستاد» (فُصِّلَت/١٤).

بدین‌ترتیب توقّع «فوق بشر بودن» از پیامبر داشتن، مانع ایمان بوده است. (و آنها که ادّعای مسلمانی داشته و در عین حال نسبت‌های فوق بشری به پیامبر^ص^ می‌دهند، حدّ اقل باید گفت که ایمانشان با پیام قرآنی منطبق نیست). رسول‌خدا^ص^ باید بشر ـ با محدودیّت‌های ذاتی بشری ـ باشد تا بتواند برای انسان‌ها «الگو» قرار گیرد. معجزات نیز کار خدا است که برای تصدیق و تأیید پیامبرش گهگاه نشان می‌دهد و از قدرت پیامبر سرنمی‌زند.

(۹۵) قُل لَّوْ كَانَ فِي ٱلْأَرْضِ مَلَٰٓئِكَةٌ يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّينَ لَنَزَّلْنَا عَلَيْهِم مِّنَ ٱلسَّمَآءِ مَلَكًا رَّسُولًا .

« **بگو** (ای پیامبر): **اگر در زمین فرشتگانی بودند که با آرامش گام می‌زدند** (زندگی می‌کردند) **قطعاً از آسمان فرشته‌ای را به رسالت بر آنها می‌فرستادیم »،**

یعنی اگر روی زمین ملائکه سکونت داشتند، لازم می‌بود پیامبرشان هم ملائکه باشد، ولی اینک که افراد بشر روی زمین زیست می‌کنند، پیامبر^ص^ آنها باید از جنس خودشان باشد تا بتواند سرمشق آنان قرار گیرد.

تعبیر «**يَمْشُونَ مُطْمَئِنِّين**» شاید از آنرو آمده که نشان دهد این‌کار (إرسال فرشته به عنوان نبی) هنگامی باید صورت پذیرد که فرشتگان موقّتاً به زمین فرود نیامده، بلکه اساساً در زمین زندگی کنند.

(۹۶) قُلْ كَفَىٰ بِٱللَّهِ شَهِيدًۢا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْۚ إِنَّهُۥ كَانَ بِعِبَادِهِۦ خَبِيرًۢا بَصِيرًا .

« **بگو: کافی است خدا میان من و شما گواه باشد؛ همانا او به** (احوال) **بندگانش آگاه و** (بر کردارشان) **بیناست »،**

آیه‌ی شریفه در دلداری پیامبر^ص^ است و ضمناً پس‌از ردِّ بهانه‌ها، به صورت اتمام حجّت آمده تا شاید برخی وجدان‌ها تحریک گردیده به انصاف آیند. می‌فرماید خدایی که از احوال بندگانش با خبر و بر اعمال‌شان

نظارت دارد، به‌خوبی از صدق نیّت‌ها و از بهانه‌جویی‌های بی‌دلیل، آگاه است و پاداش و جزای هرکس را چنانکه درخور اوست، خواهد داد.

(۹۷) وَمَن يَهْدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلْمُهْتَدِ ۖ وَمَن يُضْلِلْ فَلَن تَجِدَ لَهُمْ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِهِۦ ۖ وَنَحْشُرُهُمْ يَوْمَ ٱلْقِيَـٰمَةِ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ عُمْيًا وَبُكْمًا وَصُمًّا ۖ مَّأْوَىٰهُمْ جَهَنَّمُ ۖ كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَـٰهُمْ سَعِيرًا .

« و کسی را که خدا هدایت کند، پس او راه یافته است و هرکه را گمراه سازد، پس هرگز برای آنها یاورانی جُز خدا نخواهی یافت و روز رستاخیز آنان را به رو در افتاده، کور و لال و کر محشور کنیم؛ مأوای‌شان جهنّم است که هرگاه خاموشی گیرد بر آتش آن بیافزاییم »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل می‌فرماید هرآنکه انصاف نشان داده و در آیات إلهی به دور از اغراض تفکّر کند، خدا او را هدایت می‌نماید، چنانکه فرموده «**وَ الَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا** = و آنان که درباره‌ی ما کوشش کنند محقّقاً آنها را هدایت می‌کنیم» (عنکبوت/٦٩) همچنین فروده «**وَ مَن يُؤْمِن بِاللهِ يَهْدِ قَلْبَهُ** = آنکه به خدا ایمان آورد خدا قلبش را هدایت می‌کند» (تغابن/١١). ولی از کسانی‌که در برابر دین ـ چون مشرکان صدر اسلام (آیات ۹۳←۹۰) ـ راه عناد و لجاج پیش گیرند، خداوند از آنان سلب توفیق نموده ایشان را به گمراهی می‌سپرد (بقره/٦ـ ابراهیم/۲۷) و هیچ پناهگاهی برای رهایی از آن «حصار روحی» و عذاب ملازم با آن، جُز خدا نخواهند داشت. تنها راه نجاتشان این است که انصاف نشان داده و روی به سوی خدا آورند.

در بخش بعدی آیه به سرنوشت اُخروی کسانی‌که خدا در دنیا به گمراهی‌شان می‌سپرد، پرداخته است. به طور کلّی احوال افراد در آن دنیا، متناسب با وضع باطنی و واقعی‌شان در این دنیاست. مردم کافرپیشه در این دنیا ظاهراً سرها را بالا گرفته و مغرورند و بینا و شنوا و گویا به نظر می‌رسند، ولی ـ در واقعیّت امر ـ در پیشگاه حقیقت، سرنگون و برای رؤیت و شنیدن و بیان حقایق، کور و کر و لالند و این واقعیّت وجودی آنها در آخرت ظهور می‌کند.

بخش انتهایی آیه می‌رساند که نتیجه‌ی طبیعی ویرانگری نفس و بی‌اعتنایی به آیات خدا و هدف‌های إلهی در دنیا، این است که انسان بعد از مرگ و ظهور قیامت، به منطقه‌ای جذب می‌شود که جایگاه قهر خداست و در آن مکان ـ همانگونه که روح و قلب خود را در این دنیا در عنادها و لجاج‌ها قفل کرده بود ـ به طور ثابت باقی می‌ماند. (تعبیر «**كُلَّمَا خَبَتْ زِدْنَاهُمْ سَعِيراً** = هرگاه خاموشی گیرد بر آتش آن بیافزاییم» در مورد جهنّم، حاکی از تداوم عذاب ساکنان آنجاست).

(۹۸) ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُم بِأَنَّهُمْ كَفَرُواْ بِـَٔايَـٰتِنَا وَقَالُوٓاْ أَءِذَا كُنَّا عِظَـٰمًا وَرُفَـٰتًا أَءِنَّا لَمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا .

« این جزای آنهاست که به آیات ما کفر ورزیدند و گفتند: آیا چون استخوان‌ها(ی پوسیده) **و اجزاءِ پراکنده شویم به آفرینش جدیدی برانگیخته خواهیم شد؟! »،**

آیه‌ی شریفه «تعلیلی» است و علّت دوزخی شــدن کفّار را در آخرت شرح می‌دهد. می‌فرماید اینان از یکسو

شواهدی را که مبنی بر وجود و مشیّت‌های خدا در طبیعت و کتب ادیان بود ـ و می‌توانستند از آنها عبرت گرفته زندگی پاک داشته باشند ـ منکر بودند و از سوی دیگر آخرت را انکار داشته برپایه‌ی آن انکار زندگی می‌کردند. جمله‌ی استفهامی در قسمت دوّم آیه ـ از زبان کفّار ـ استفهام انکاری است و می‌رساند که در نفی آخرت دلیلی ندارند و فقط آن را بعید می‌شمرند.

(۹۹) أَوَ لَمْ يَرَوْاْ أَنَّ ٱللَّهَ ٱلَّذِى خَلَقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضَ قَادِرٌ عَلَىٰٓ أَن يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ وَجَعَلَ لَهُمْ أَجَلًا لَّا رَيْبَ فِيهِ فَأَبَى ٱلظَّٰلِمُونَ إِلَّا كُفُورًا .

« **آیا ندیده** (و ندانسته)**اند خدایی‌که آسمان‌ها وزمین را آفرید بر آفرینش همآنند آنها تواناست؟ و برای آنان سرآمدی قرارداده که تردیدی در آن نیست؛** و(لی) **ظالمان جُز ناسپاسی را نپذیرند** »،

آیه‌ی فوق ـ در اثبات معاد ـ به «قدرت» خدا تکیه داشته وچون «قدرت» دیدنی نیست بلکه «فهمیدنی» است، از این‌رو مراد از «رُؤیت» در ابتدای آیه، «فهمیدن» و درک قدرت می‌باشد. درمورد «**يَخْلُق مِثْلَهُمْ** = می‌آفریند مثل ایشان» دو قول تفسیری هست: **قول اوّل** آن است که «آفرینش مثل انسان» یعنی آفرینش خود انسان. **قول دوّم** این‌استکه مراد، آفرینش مجدّد انسان از همان مایه‌های بدنی و همان شخصیّت، ولی با چهره‌ای جدید است که نمایانگر شخصیّت واقعی هرکس می‌باشد. این قول با قرآن تطبیق بیشتری داشته و معتبرتر می‌نماید.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که مردمان از اینکه می‌بینند قیامت امروز و فردا فرا نمی‌رسد، تصوّر نکنند که هیچ‌گاه نمی‌رسد! بلکه برای انسان‌ها، خداوند مهلتی قرار داده و این مهلت در زمان مقرّر به پایان خواهد رسید و حشر مردگان در آن‌ساعت که تردیدی در آن نیست، به وقوع خواهد پیوست. ولی این مطالب به گوش مردمان لجوج فرو نمی‌رود و با روحیّه‌ای که دارند همچنان انکار حق می‌کنند. برای کافران واژه‌ی «**ظالمان**» در آیه به کار برده شده، زیرا ظلم فقط در عمل نیست، بلکه انکار حقیقت نیز نوعی ظلم به شمار می‌رود، گو اینکه چنین انکاری به ظلم عملی نیز می‌انجامد (کهف/ توضیح آیه‌ی۲۹).

در مورد «**فَأَبَى الظَّالِمُونَ إِلَّا كُفُورًا**» در مقطع آیه، زمخشری در کشّاف می‌گوید هرچند استثنای «**إِلّا**» معمولاً با فعل منفی می‌آید، ولی در اینجا با فعل مثبت آمده زیرا فعل «**أَبَى**» مؤوّل به منفی شده و لذا جمله بدین‌صورت معنی می‌شود که «راضی نشدند مگر به ناسپاسی حق» (مؤمن/۵۷).

(۱۰۰) قُل لَّوْ أَنتُمْ تَمْلِكُونَ خَزَآئِنَ رَحْمَةِ رَبِّىٓ إِذًا لَّأَمْسَكْتُمْ خَشْيَةَ ٱلْإِنفَاقِ ۚ وَكَانَ ٱلْإِنسَٰنُ قَتُورًا .

« **بگو: شما اگر صاحب خزائن رحمت خدایم بودید، باز از بیم** (فقر) **در انفاق بُخل می‌ورزیدید؛ و آدمی بس تنگ‌نظر** (در بخشش) **است** »،

آیه‌ی شریفه، در وصف مردم مفتون ظواهر در این دنیا است و در پاسخ انکار معاندان نسبت به معاد، «تنگ‌نظری» را مطرح ساخته و احتمالاً خطاب به منکران معاد می‌فرماید شما خدا را مثل خود پنداشته‌اید

که اگر تمام خزائن إلهی را هم در اختیار داشتید، باز از ترس فقر بخل می‌ورزیدید، ولی خدا چنین نیست. پس چرا نیکوکاران را پس‌از مرگ زنده نساخته به پاداش کامل اعمالشان ـ در بهشت جاودان ـ نرساند؟ به عبارت دیگر می‌فرماید کافران، خدا را همانند خود تصوّر کرده‌اند که رحمت ابدی را از او بعید می‌دانند. بدین‌ترتیب معلوم می‌شود این رحمت نامحدود خداست که برای اعمال وسیع و پردامنه‌ی انسان، فقط این دنیای محدود را درنظر نگرفته بلکه سرانجام، داد مظلومان را از ظالمان می‌گیرد و بهشت ابدی را نصیب نیکان و پاکان می‌سازد. برخی از مفسّران این آیه را مربوط به مسئله‌ی «نبوّت» دانسته‌اند که آن نیز از مظاهر رحمت إلهی است (**وَ مَاأَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ** ـ انبیاء/۱۰۷)، چنانکه در آیه‌ی بعد، از نبوّت موسی[ع] و معجزات وی سخن می‌گوید. و برخی هم سکوت نموده وجه ارتباط آیات را بیان نکرده‌اند (مانند صاحب مجمع البیان). (منظور از «انسان» در مقطع آیه که می‌فرماید همواره در «**قَتور**= بخل‌ورزی» است، انسان فاقد تربیت دینی است).

بخش دهم

(تأثیرناپذیری معجزات موسی[ع] در فرعونیان)

(۱۰۱) وَلَقَدْ ءَاتَيْنَا مُوسَىٰ تِسْعَ ءَايَٰتٍۭ بَيِّنَٰتٍۢ ۖ فَسْـَٔلْ بَنِىٓ إِسْرَٰٓءِيلَ إِذْ جَآءَهُمْ فَقَالَ لَهُۥ فِرْعَوْنُ إِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰمُوسَىٰ مَسْحُورًا .

« **و همانا به موسی نُه نشانه**(معجزه)**ی روشن دادیم ـ پس از فرزندان اسرائیل بپرس ـ آنگاه که نزدشان آمد، فرعون به او گفت: ای موسی؛ من جداً تو را افسون‌شده می‌پندارم** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که از رحمت إلهی سخن گفت، در آیه‌ی فوق ـ به عنوان نمونه‌ای از رحمت إلهی ـ به رویداد نبوّت اشاره داشته و در این ارتباط نکته‌ای از ماجرای موسی[ع] و رویارویی او را با منکرانش ذکر می‌کند. آیه‌ی شریفه همچنین در ارتباط با اصل بحث و در مقام پاسخ به معاندانی‌که از پیامبر[ص] معجزات عجیب و غریب می‌خواستند (آیات۹۳←۹۰) می‌فرماید آیات خارق‌العاده به موسی[ع] داده شد ولی درفرعونیانِ لجوج مؤثّر نیافتاد و آنها به‌جای هدایت، او را به افسون‌شدگی متّهم کردند. بنابراین در برابر روحیّه‌ی لجاج و عناد هیچ معجزه‌ای فایده ندارد؛ بلکه باید انسان‌ها روحیّه‌ی خود را اصلاح کنند تا حقایق را ببینند (و اگر چنین کنند همین قرآن آنها را کافی است ـ عنکبوت/۵۱).

ذکر نُه معجزه‌ی موسی[ع] برای فرعونیان بدین‌قرار، در قرآن رفته است:

۱ـ تبدیل عصای موسی[ع] به اژدها (اعراف/۱۱۷)   ۲ـ ید بیضاء (اعراف/۱۰۸)

۳ـ بلعیده شدن ریسمان‌ها و عصاهای ساحران فرعون توسّط افعی بزرگی که از عصای موسی[ع] سرزد (شعراء/٤۵)

٤ـ به پا شدن طوفان و هجوم ملخ‌ها، شپش و غورباغه به سرزمین مصر (جمعاً ٤ معجزه ـ اعراف/۱۳۳)

۸ ـ تبدیل آب دریا به خون (اعراف/۱۳۳) ۹ـ شکافته‌شدنِ دریا و نجات بنی‌اسرائیل و غرق‌شدنِ فرعون و سپاهش (بقره/۵۰ و شعراء/٦۳ تا ٦٦).

(۱۰۲) قَالَ لَقَدْ عَلِمْتَ مَآ أَنزَلَ هَٰٓؤُلَآءِ إِلَّا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ بَصَآئِرَ وَإِنِّى لَأَظُنُّكَ يَٰفِرْعَوْنُ مَثْبُورًا .

« (موسی) **گفت: قطعاً تو** (ای فرعون) **می‌دانی که این** (نشانه‌ها) **را ـ برای بصیرت** (مردمان) **ـ جُز خداوندگارِ آسمان‌ها و زمین کسی فرو نفرستاده است و من تو را ای فرعون؛ به راستی تباه شده می‌انگارم** »،

مفاد آیه‌ی شریفه، پاسخ موسی[ع] به فرعون است که تو ای فرعون انکارت ازسرعناد است و إلاّ خود در دل می‌دانی که این معجزات از من نیست و جُز خدای آسمان‌ها و زمین کسی نمی‌تواند دست به این‌کارها زند

و خداوند نیز از معجزاتش هدف دارد و برای بصیرت انسان‌ها آنها را نازل می‌کند؛ و در برابر فرعون که گفت «**ای موسی گمان کنم که تو دیوانه‌ای**» (آیه‌ی قبل) موسی(ع) نیز پاسخ می‌دهد: من‌هم ای فرعون تو را (با چنین روحیّه‌ای) هلاک‌شدنی می‌بینم.

ضمناً آیه‌ی شریفه به وضوح نظریّه‌ی «ولایت تکوینی» را در مورد پیامبران(ع) رد می‌کند زیرا به روشنی نشان می‌دهد که به اذعان نبی؛ معجزات کار او نبوده (و از قدرت درونی او سرچشمه نگرفته) بلکه به اراده و فرمان إلهی به دست او جاری می‌شده است.

(۱۰۳) فَأَرَادَ أَن يَسۡتَفِزَّهُم مِّنَ ٱلۡأَرۡضِ فَأَغۡرَقۡنَٰهُ وَمَن مَّعَهُۥ جَمِيعٗا .

« **پس** (فرعون) **اراده کرد آنان** (موسی(ع) و بنی‌اسرائیل) **را از آن سرزمین** (مصر) **ریشه‌کن** (قتل عام) **کند و ما او** (فرعون) **و همراهانش ـ همگی ـ را غرق نمودیم** »،

مفاد آیه‌ی شریفه در واقع هشداری به همه‌ی جبّاران تاریخ است و با اینگونه آیات خداوند در واقع نه تنها به قریش، بلکه به همه‌ی معاندان راه انبیاء ـ در طول تاریخ ـ تذکّر می‌دهد که بدانید شما نیز ممکن است (به هر نحوی از انحاء) سرانجام بهتری از فرعونیان نداشته باشید.

(۱۰۴) وَقُلۡنَا مِنۢ بَعۡدِهِۦ لِبَنِيٓ إِسۡرَٰٓءِيلَ ٱسۡكُنُواْ ٱلۡأَرۡضَ فَإِذَا جَآءَ وَعۡدُ ٱلۡأٓخِرَةِ جِئۡنَا بِكُمۡ لَفِيفٗا .

« **و پس از آن به بنی‌اسرائیل گفتیم در آن سرزمین ساکن شوید و چون وعده‌ی آخرت فرا رسد، جملگی‌تان را با هم گرد آوریم** »،

برخی گفته‌اند که پس از هلاک شدن فرعونیان، موسی(ع) و بنی‌اسرائیل مدّتی ساکن مصر شدند. ولی این بعید به نظر می‌رسد، زیرا موسی(ع) و همراهان پس از عبور از دریا، امکان بازگشت به سهولت، نداشتند و شواهد حاکی از آن است که آنان به امر إلهی و با رهنمود موسی(ع) ـ از طریق صحرای سینا ـ راهی فلسطین گردیدند که با آیات ۲۱ تا ۲٦ سوره‌ی مائده تطبیق می‌شود.

آیه‌ی شریفه در بخش بعد لحن تهدید دارد. می‌فرماید مردمان بدانند چنین نیست که خدا قومی را تأیید نماید و متعاقباً آنان بتوانند آسوده‌خیال برای همیشه زندگی کنند، بلکه آزمایش‌ها و نشیب و فرازها پیش می‌آید و همه از عملکرد خود ـ فردای قیامت ـ پاسخگو خواهند بود.

(۱۰۵) وَبِٱلۡحَقِّ أَنزَلۡنَٰهُ وَبِٱلۡحَقِّ نَزَلَۗ وَمَآ أَرۡسَلۡنَٰكَ إِلَّا مُبَشِّرٗا وَنَذِيرٗا .

« **و آن** (قرآن) **را به حق فرو فرستادیم و به حق نازل شد؛ و تو را** (ای پیامبر) **جُز نوید دهنده و بیم‌رسان نفرستاده‌ایم** »،

در آیات قبل سخن از معجزات موسی(ع) بود و در آیه‌ی فوق می‌فرماید این قرآن را خدا به درستی نازل کرد؛ یعنی این سخنان از سوی خدا نازل شده و حق است (نه خیال و افسانه) و به درستی نیز (بدون کم و کاست) به مردم رسیده است (و همچنان برای همیشه، درست خواهد ماند ـ حِجر/۹). طبری می‌گوید منظور

از «**نزول قرآن به حق**» همراه بودن آن با تعالیم عالیِ اخلاقی است که خدا قرآن را این‌چنین نازل فرموده و پیامبرهم عیناً به مردم رسانده است؛ و پیامبر^ص^ نیز جُز آنکه در سطح وسیعی با قرآن «**بشارت**» و «**اِنذار**» دهد وظیفه‌ی دیگری نداشته است. این آیه‌ی کریمه می‌رساند که اساس قرآن شامل دو بخش «**بشارت**» و «**إنذار**» است که در تشویق مردمان به نیکوکاری و هراس‌شان از بدکاری، دو عامل مؤثّرند.

(۱۰۶) وَ قُرْءَانًا فَرَقْنَـٰهُ لِتَقْرَأَهُۥ عَلَى ٱلنَّاسِ عَلَىٰ مُكْثٍ وَنَزَّلْنَـٰهُ تَنزِيلًا .

« **و قرآنی است که آن‌را بخش بخش نازل کردیم تا آن را به تدریج و با تأنّی بر مردم بخوانی و هم آن را به درستی و کمال** (از جانب خود) **فرو فرستادیم** »،

به دنبال ذکر منبع إلهی و حقّانیّت قرآن در آیه‌ی قبل در آیه‌ی فوق، به شرح نزول آن پرداخته که نه یکباره، بلکه به تدریج بوده است.

آیه‌ی شریفه از یکسو می‌رساند که قول «یکباره نازل شدن قرآن» صحیح نیست (فرقان/۳۲) و از سوی دیگر مشخّص می‌سازد که اقدامات تربیتی را خداوند به تدریج می‌پسندد و این راهی است که به موفّقیّت می‌انجامد.

«**نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا**» به معنی «نازل کردیم آن را پاره پاره» می‌باشد، چنانکه طبری عبارت «**نَزَّلْنَاهُ تَنْزِيلًا**» را در مقطع آیه به معنی «نزول تدریجی» قرآن گرفته که دراین‌صورت، آیه‌ی شریفه چنین معنی می‌دهد که «قرآن را روشن و واضح بر تو (ای پیامبر) نازل کردیم تا آن را با تأنّی بر مردم بخوانی و آن را به تدریج فرستادیم» (زیرا **فَرَقْنَاهُ** (بدون تشدید) به معنای «بَیَّنَّاهُ» نیز آمده است).

(۱۰۷) قُلْ ءَامِنُواْ بِهِۦٓ أَوْ لَا تُؤْمِنُوٓاْ إِنَّ ٱلَّذِينَ أُوتُواْ ٱلْعِلْمَ مِن قَبْلِهِۦٓ إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ سُجَّدًا .

« **بگو:** (چه) **به آن ایمان آورید یا نیاورید، همانا کسانی‌که پیش‌از این دانش**(دینی) **به آنها داده شده، چون بر آنها قرائت شود، سجده‌کنان به چانه‌ها** (روی‌ها) **درمی‌افتند** »،

یعنی، چه معاندان به انصاف درآمده و قرآن را بپذیرند و چه همچنان متکبّر مانده آن را نپذیرند، آنهایی‌که باید بفهمند، می‌فهمند. آیه‌ی شریفه در تجلیل از دانشمندان منصفِ اهل کتاب است که چون با کلام خدا آشنا هستند و روحیّه‌ای متّقی دارند، آنگاه که با قرآن برخورد کنند می‌فهمند که پیام حق و از سوی خداست و بلافاصله خاضع شده رو به سجده می‌روند.

برخی مفسّران گفته‌اند مراد از «**أذقان**» در آیه‌ی شریفه «وجوه» است و برخی دیگر گفته‌اند تخصیص به «**أذقان**» از آن‌روست که جای محاسن است که چون در برابر کسی بر خاک سایند، نهایت تواضع را می‌رساند.

(۱۰۸) وَيَقُولُونَ سُبْحَـٰنَ رَبِّنَآ إِن كَانَ وَعْدُ رَبِّنَا لَمَفْعُولًا .

« **و گویند: پاکا خدای ما؛ همانا وعده‌ی خداوندمان انجام‌شدنی است** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه زبان حال منصفان و متّقیان اهل کتاب است. منظوراز«تحقّق وعده» ممکن است

ظهور پیامبر اسلام^ص و محقَّق شدن بشارت‌های تورات وانجیل در این‌زمینه بوده یا می‌توان آن را در اشاره به قیامت درنظر گرفت.

(۱۰۹) وَ يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَيَزِيدُهُمْ خُشُوعًا ۩ . ﴿سجده‌ی مستحب﴾

« **و گریان به چانه‌ها** (روی‌ها) **درافتند و خشوع‌شان فزونی گیرد** »،

دنباله‌ی آیه‌ی قبل است؛ می‌فرماید آشنایی بیشتر منصفان با قرآن بر خشوع‌شان در برابر کلام حق می‌افزاید.

(۱۱۰) قُلِ ادْعُوا اللَّهَ أَوِ ادْعُوا الرَّحْمَٰنَ ۖ أَيًّا مَا تَدْعُوا فَلَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَىٰ ۚ وَلَا تَجْهَرْ بِصَلَاتِكَ وَلَا تُخَافِتْ بِهَا وَابْتَغِ بَيْنَ ذَٰلِكَ سَبِيلًا .

«(تو ای پیامبر) **بگو: الله را بخوانید یا رحمان را بخوانید ـ هریک را که بخوانید ـ پس نام‌های نیکوتر از آن اوست؛ و نمازت را به آوای بلند مخوان و نه چندان آهسته‌اش کن، و** (بلکه) **میان آن، راهی گزین** »،

در آیه‌ی ۱۰۷ فرمود چه منکران ایمان آورند و چه نیاورند حق‌شناسان در برابر کلام حق خاضعند و در پیِ آن به توصیف آنها (حق‌شناسان) پرداخت. در اینجا می‌فرماید چه نام «**الله**» را بیاورید و چه نام «**رحمان**» را، هردو به یک حقیقت برمی‌گردد. هردو از نام‌های نیکوی اوست. طبری شأن نزولی آورده که مشرکان دیدند پیامبر شب‌ها برخاسته نماز می‌خواند و در نمازش می‌گوید ای «الله» ای «رحمان» و شایع ساختند که محمّد^ص به دو خدا قائل است! و آیه می‌فرماید اسامی خدا متعدّدند، ولی مُسَمَّی یکی بیش نیست که گفته‌اند «عِباراتُنا شَتَّی و حُسْنُکَ واحِدٌ! = عبارت‌های ما پراکنده ولی حُسن تو یکی است».[۱]

در ارتباط با بخش بعدی آیه از ابن‌عبّاس نقل شده که مشرکین می‌خواستند به پیامبر^ص بی‌اعتنایی کنند و ضمناً کنجکاو بودند که او چه می‌گوید؟ و پیامبر^ص وقتی متوجّه می‌شد آنها گوش فرا داده‌اند نماز را

(۱) ـ نام‌های خدا کلید ارتباط ما با خدای‌تعالی است و برخلاف اسامی بی‌مُسّمایی که به خیلی از افراد و شخصیّت‌ها داده می‌شود، نام‌های خدا مطابق مسمّی هستند. برخی از کتب و جزواتی که تا به حال درباره‌ی «**اسماءِ حُسنی**» نوشته شده، غالباً اسماءِ إلهی را از نقطه‌نظر ریشه‌ی لغوی آنها مورد بحث قرار داده‌اند. ولی مناسب است که به منشأ پیدایش این اسماء توجّه کرد. از چه روی خدا را «**رحیم**»، «**حکیم**»، «**قادر**»، «**رَءُوف**»، «**لطیف**» و . . . نامیده‌اند ؟ می‌توان گفت که علّت این امر تجلّیات خدا در عالَم تکوین بوده است. انسان‌ها در جهانِ پیرامون و درونِ خود قدرت، حکمت، رحمت و . . . دیده‌اند و منشأ و منبع تمام اینهارا خدای‌تعالی دانسته‌اند. ادیان نیز این روش عقلی را تشویق کرده‌اند، چنانکه در آخر سوره‌ی حشر تعدادی از اَسماءِ إلهی ـ منطبق با برداشت‌های انسان از طبیعت ـ ذکر شده است.

متأسّفانه در برخی مآخذ (مانند تفسیربرهان بحرانی و تفسیرصافی وغیره) روایتی از قول امام صادق(ع) هست که می‌گوید «ما (ائمّه) اسماءِ حُسنای خدا هستیم، خدا را با ما بخوانید»! این روایت با فرمان قرآن موافقت ندارد . زیرا قرآن که می‌فرماید «خدا را با نیکوترین نام‌ها بخوانید» (اعراف/۱۸۰)، نمونه داده و اسامی نیکوی خدا را یاد کرده‌است (حشر/۲۲ و۲۳ و۲۴) و جایی برای اینگونه روایات غُلُوّآمیز باقی نمی‌گذارد.

بلندتر قرائت می‌کرد تا آنان بشنوند شاید هدایت یابند. آیه، در مقام استغناست و می‌فرماید ای پیامبر! اندیشه در کار مشرکان را در نماز رها کن و نه نماز را ـ برای شنیدن آنها ـ چندان بلند بخوان و نه آنقدر آهسته گوی که مأمومین‌هم نشنوند. برخی بر پایه‌ی این آیه استدلال کرده‌اند که همه‌ی نمازها را باید به یک صوت خواند، ولی آیه مشعر بر این‌معنا نیست، بلکه دستور رعایت حدِّ متوسّط صوت در نمازها را می‌دهد و می‌توان در محدوده‌ی آن حدِّ متوسّط، صدا را بالا و پایین بُرد.

(۱۱۱) وَ قُلِ ٱلْحَمْدُ لِلَّهِ ٱلَّذِى لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ شَرِيكٌ فِى ٱلْمُلْكِ وَلَمْ يَكُن لَّهُۥ وَلِىٌّ مِّنَ ٱلذُّلِّ وَكَبِّرْهُ تَكْبِيرًۢا .

« و بگو: ستایش خدایی راست که فرزندی نگرفته و در پادشاهی (و فرمانروایی) **بی‌شریک است و هیچ یاوری ـ از سر عجز ـ ندارد و او را بس بزرگ شمار »،**

در پایان سوره خطاب به پیامبر می‌فرماید خدا را این‌چنین معرّفی کن که عاری از نیازهای بشری است و فرزندی ندارد؛ اقتدار و سلطنتش بر عالَم و آدم مطلق و با اتّکاء به هیچ مقامی (همچون بسیاری انسان‌ها) ذلیل نشده است. او بزرگ و سزاوار ستایش به بزرگی است (مُلک/۱ و آل‌عمران/۲٦).

سوره‌ی کهف

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران مکّه نازل شده و علّت ظاهری نزول آن سؤالاتی است که قریشیان ـ به قصد ناتوان ساختن پیامبر^ص^ از پاسخ ـ مطرح می‌کردند و گویا سؤالات مزبور را از یهودیان مدینه گرفته بودند. سؤالات درباره‌ی این سه مورد بود: **(۱)** جوانانی که در اَزمنه‌ی پیشین دربرابر حُکّام جابر قیام کردند، احوالشان چگونه بود؟ **(۲)** آن‌مردی که در شرق و غرب سیر کرد و فتوحاتی داشت، ماجرایش به چه صورت بود؟ و **(۳)** روح چیست؟

پیامبراکرم(ص) ـ با اطمینان از نزول وحی ـ روز بعد را برای پاسخ مقرّر داشت، ولی پیک وحی به قولی ۱۵ روز تأخیر نمود (که این خود می‌رساند جریان وحی در اختیار پیامبر^ص^ نبوده است) و چون پس‌از ۱۵ روز پیک وحی فرارسید، پیامبر^ص^ این سوره را در پاسخ به سؤالات قریش ابلاغ نمود.

البتّه پاسخ به سؤال سوّم که از حقیقت روح پرسیده بودند، جدا از دو سؤال دیگر در سوره‌ی إسراء آمده است (و اصولاً انبیاء^ع^ نیامده‌اند تا مسائل مرموز هستی مانند ماهیّت روح را روشن سازند، بلکه هدفشان توضیح محورهای زندگی است تا آدمیان به سوی افکار پسندیده و اَعمال صالح روند). امّا پاسخ به بقیّه‌ی پرسش‌ها طی دو داستان (یا ماجرا) در همین سوره یاد شده که به همراه داستان‌های دیگر و ضمن تذکارهایی پندآموز، محتوای اصلی سوره را تشکیل می‌دهد.

ماجرای **اوّل** مربوط به «**اصحاب کهف**» است و حامل پیامی در زمینه‌ی پشتیبانی خداوند از **اهل توحید** با تکیه به موضوع **معاد** می‌باشد. این ماجرا ـ که سوره‌ی کهف

نام خود را از آن گرفته است ـ در خلال آیات۹ إلی۲۶ این‌سوره مطرح شده و خارج از قرآن توسّط مورّخین قدیم نیز نقل و ثبت گردیده است. گویا نخستین مورّخی که داستان مزبور را گزارش نموده «دنیس دوتل حمرا» در قرن پنجم میلادی (در کتابی به زبان سُریانی) بوده است.

ماجرای **دوّم** به گفتگوی میان یک مادّی‌گرای ثروتمند و موحّدی بی‌مال مربوط می‌شود و به فرجامِ کار آن‌دو، اختصاص دارد. ماجرای **سوّم** مربوط به رویداد حیرت‌آوری برای **موسی**ع است که تنها یکبار در قرآن یاد شده و نکات آموزنده‌ای را دربر دارد؛ و بالأخره در **چهارمین** ماجرا از «**ذوالقَرنَین**» و فتوحات و سیره‌ی او سخن رفته است. داستان‌ها همه با تعالیم و پیام‌های ویژه‌ی قرآنی رنگ‌آمیزی شده و واضح است که شرح وقایع مزبور برای مکّیانِ آن‌روزگار به‌کلّی ناشناخته بود و جُز از مجرای وحی إلهی نمی‌تواند آمده باشد.

بدین‌ترتیب محتوای سوره را می‌توان در نُه بخش تحت عناوین زیر درنظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۸) ـ **قرآن کتابی استوار، بیم‌رسانِ گنهکاران و بشارت‌بخشِ صالحان است.**

بخش دوّم (آیات ۹ تا ۲۶) ـ **ماجرای اصحاب کهف.**

بخش سوّم (آیات ۲۷ تا ۳۱) ـ **اختیار انسان در انتخاب راه و سرانجام کفر و ایمان.**

بخش چهارم (آیات ۳۲ تا ۴۴) ـ **مباحثه‌ی مؤمن و کافر.**

بخش پنجم (آیات ۴۵ تا ۴۹) ـ **موعظه و تذکّر به انسان.**

بخش ششم (آیات ۵۰ تا ۵۹) ـ **اشاره به خلقت آدم و طلب هشیاری از انسان.**

بخش هفتم (آیات ۶۰ تا ۸۲) ـ **ماجرای موسی**ع **و عبد صالح**.

بخش هشتم (آیات ۸۳ تا ۱۰۱) ـ **داستان ذوالقرنین.**

بخش نهم (آیات ۱۰۲ تا ۱۱۰) ـ **زیانکارترین و بهره‌مندترین مردمان کیستند؟**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(قرآن کتابی استوار، بیم‌رسان گنهکاران و بشارتبخش صالحان)

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ .

(۱) ٱلۡحَمۡدُ لِلَّهِ ٱلَّذِيٓ أَنزَلَ عَلَىٰ عَبۡدِهِ ٱلۡكِتَٰبَ وَ لَمۡ يَجۡعَل لَّهُۥ عِوَجَاۜ .

« **سپاس خدایی را که این کتاب** (قرآن) **را بر بنده‌ی** (برگزیده‌ی) **خویش فروفرستاد و هیچ‌گونه کژی** (و انحراف از حق) **در آن ننهاد** »،

در آغاز سوره «سپاس» را درخور مقام خداوند شمرده است. واژه‌ی «**اَلْحَمْد**» در ابتدای چند سوره از قرآن مجید آمده، ولی غالباً از آن به مناسبت ذکر آفرینش إلهی یاد شده است؛ مانند «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ فاطِرِ السَّمواتِ وَ الأرْض**» (فاطر/۱) «**اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِی خَلَقَ السَّمواتِ وَ الأرْض**» (انعام/۱). امّا در آیه‌ی فوق «**حَمْد**» به مناسبت فرستادن کتاب هدایت، به خداوند اختصاص یافته است. درحقیقت آیه‌ی شریفه به ما می‌آموزد که قرآن کریم را ارج نهیم و خدا را بر این نعمت گرانقدر سپاس داریم، همان کتابی که هیچ نوع انحراف از حق و هدف‌های آفرینش در آن نیست و آیاتش همگی روشن و استوار بوده به حق هدایت می‌کند.[1] از پیامبرگرامی در این آیه به عنوان «بنده‌ی خدا» یاد شده و با این تعبیر، اطاعت و تسلیم و اخلاص او را در برابر خدا به نمایش گذارده است.

(۲و۳) قَيِّمٗا لِّيُنذِرَ بَأۡسٗا شَدِيدٗا مِّن لَّدُنۡهُ وَيُبَشِّرَ ٱلۡمُؤۡمِنِينَ ٱلَّذِينَ يَعۡمَلُونَ ٱلصَّٰلِحَٰتِ أَنَّ لَهُمۡ أَجۡرًا حَسَنٗا . مَّٰكِثِينَ فِيهِ أَبَدٗا .

« **درحالی‌که** (کتابی) **استوار** (و بطلان‌ناپذیر) **است تا** (گنهکاران را) **به عذابی سخت از جانب خود بیم دهد و مؤمنان را ـ که کارهای شایسته می‌کنند ـ به پاداشی نیکو که برای ایشان است، نوید بخشد** » «(پاداشی که در آن) **جاودان خواهند ماند** »،

---

(۱) ـ طبرسی در مجمع البیان می‌گوید واژه‌ی «**عَوَج**» به کژی‌های محسوسِ مادّی (مانند پستی و بلندی در زمین) اطلاق می‌شود؛ ولی «**عِوَج**» را به کژی‌های نامحسوس می‌گویند، مانند کژی در اعتقادات دینی یا در سخن و رفتار، چنانکه در آیه‌ی ۲۸ سوره‌ی زُمَر نیز فرموده قرآن کریم «**عِوَج**» ندارد.

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل که فرمود هیچ‌گونه کژی و انحراف از حق در قرآن نیست، در آیه‌ی فوق می‌فرماید در عین‌حال قرآن ـ کتاب «**قَیّم**»[1]ـ کتابی دو قطبی است و فقط با یک جمعیّت روی سخن ندارد، بلکه باطل را مردود شمرده و باطل‌گرایان را بیم می‌دهد و مؤمنان به حق را تأیید نموده بشارت می‌رساند. طبعاً کسانی‌هم که از این کتاب پیروی می‌کنند باید مردمانی دو قطبی بوده دافع بدی‌ها و جاذب خوبی‌ها باشند و مردم «بی‌تفاوت» اهل قرآن نیستند.

(۴) وَ يُنذِرَ ٱلَّذِينَ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱللَّهُ وَلَدًا .

« **و** (تا) **کسانی را که گفتند خدا فرزند گرفته، بیم رساند** »،

مشرکان مکّه فرشتگان را فرزندان خدا می‌پنداشتند و ظاهراً آیه‌ی شریفه ناظر به عقیده‌ی آنان می‌باشد؛ به ویژه که سوره‌ی کهف در مکّه نازل شده است. امّا اگر مقصود از کسانی‌که برای خدا فرزند گرفتند مسیحیان باشند، در این‌صورت بیم‌رسانی به آنها از آن‌جهت تذکّر داده شده که داستان اصحاب کهف با مسیحیانی پیوند دارد که در دفاع از توحید پایداری نشان دادند. همچنین ممکن‌است مفاد آیه‌ی شریفه را شامل هردو دسته (و هرکسی که با آنان موافق باشد) بدانیم.

(۵) مَا لَهُم بِهِۦ مِنْ عِلْمٍ وَلَا لِآبَآئِهِمْۚ كَبُرَتْ كَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ أَفْوَاهِهِمْۚ إِن يَقُولُونَ إِلَّا كَذِبًا .

« **نه آنها و نه پدرانشان بر این** (ادّعا) **علمی ندارند؛ سخن سنگینی است که از دهان‌های‌شان خارج می‌شود؛ همانا جُز دروغ نمی‌گویند** »،

آیه‌ی شریفه، وضع کسانی را که می‌گویند خدا فرزند گرفته، تشریح کرده است. می‌فرماید این منحرفان افترای سنگین و بزرگی بر خدای سبحان به میان آورده‌اند و نه خود برهانی بر این ادّعا دارند و نه پدرانشان و نسل اندر نسل، مقلّد یکدیگرند! البتّه تصوّر اینکه خدا فرزند دارد، باعث می‌شود که مردم با خدا انسان‌گونه رفتار کنند و مثلاً تصوّر نمایند که می‌شود با واسطه‌تراشی در صدد جلب رضای خدا برآمد؛ چنانکه در دنیای مسیحیّت خداپرستی چنین شیوه‌هایی دارد. متأسّفانه روش نکوهیده‌ی مزبور در پاره‌ای از مسلمانان نیز تا اندازه‌ای تأثیر نهاده و ازاین‌رو مثلاً بیش‌از آنکه از ائمّه‌ی ابرار ـ عَلَيْهِمُ السَّلام ـ چیزی بیاموزند، آنها را پارتی خود نزد خدای سبحان می‌شمرند!

(۶) فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَّفْسَكَ عَلَىٰٓ ءَاثَٰرِهِمْ إِن لَّمْ يُؤْمِنُواْ بِهَٰذَا ٱلْحَدِيثِ أَسَفًا .

« **و نزدیک است که تو در پی** (ستیزه‌جویی‌های قوم خود) **ـ اگر به این سخن** (قرآن) **ایمان نیاورند ـ خود را از** (فرط) **اندوه هلاک سازی** »،

آیه‌ی کریمه، در بیان شدّت اندوه پیامبر(ص) از احوال کافران است که به هدایت‌های قرآن توجّهی نداشته

(۱) ـ «**قَيِّمًا**» منصوب است زیرا «حال» می‌باشد و عامل در آن «**أنزَلَ**» شمرده می‌شود.

همچنان باورهای سنّتی خود را دنبال می‌کردند و نشان می‌دهد که پیامبر^ص تا چه حدّ از گمراهی آنان در فشار بوده است. واژه‌ی «**بَخْع**» به معنی هلاک خود از شدّت اندوه است. «**باخِع**» کسی است که خود را به اصطلاح دق‌مرگ می‌کند. وصف چنان حالتی از رسول اکرم^ص، در آیه‌ی۳ سوره‌ی شعرا نیز آمده است. همچنین دردمندی و حزن و حرص پیامبر^ص بر ایمان آوردن مردم را می‌توان در دیگر سُوَر قرآن از جمله یوسف/۱۰۳ و طه/۲ دید.

(۷) إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى ٱلْأَرْضِ زِينَةً لَّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا .

« **به راستی ما آنچه را بر زمین است** (مایه‌ی) **آرایش آن قرار دادیم تا آنان را بیازماییم که کدامین‌شان نیکوکارتر است** »،

البتّه «**ابتلاء** = آزمایش خدا» بدآن معنی نیست که خداوند از واقعیّت ما اطّلاع ندارد و از این رو برای «کسب اطّلاع» آزمایش پیش می‌آورد! زیرا صریح قرآن است که خداوند از گذشته و آینده و درون و بیرون ما آگاهی دارد (آل‌عمران/۵ و انبیاء/۱۱۰ و نور/۲۹)؛ بلکه آزمایش إلهی بدآن معنی است که تا واقعیّت ما تجلّی بیرونی بیابد و روشن شود که به قول معروف ما «چند مرده حلاّج»ایم و خداوند، ما را به پاداش یا جزای شایسته برساند.

با توجّه به نکته‌ی فوق، آیه‌ی شریفه ـ در پی آیه‌ی قبل ـ خطاب به پیامبر^ص می‌فرماید از اندوه جانکاه دربرابر انکار معاندان خودداری کن زیرا خداوند این زمین را با تمام آرایش‌هایش به پا داشته تا «خوب» و «بد» ازهم جدا شوند و نیکوکاران باید در دنیا انتظار وجود چنان اشخاصی را ـ که سخن حق را نمی‌شنوند ـ داشته باشند.

(۸) وَإِنَّا لَجَٰعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا .

« **و به تحقیق ما آنچه را که بر آن** (زمین) **است خشک و بی‌گیاه می‌گردانیم** ».

یعنی از زینت‌ها و آرایش‌های جهان ـ در نهایت امر ـ چیزی باقی نخواهد ماند و آنچه پایدار می‌ماند، اَعمال و اکتساباتی است که افراد بشر در زندگی اندوخته‌اند و به زودی بر همه معلوم خواهدشد که حق با چه کسانی بوده است.

بخش دوّم

(ماجرای اصحاب کهف)

(۹) أَمْ حَسِبْتَ أَنَّ أَصْحَٰبَ ٱلْكَهْفِ وَٱلرَّقِيمِ كَانُواْ مِنْ ءَايَٰتِنَا عَجَبًا .

« آیا پنداشتی که اصحاب کهف و رقیم از آیات شگفت ما بودند؟ »،

در پی آیات گذشته، ماجرای اصحاب کهف در این بخش از آیات، ابتدا به طور مجمل (آیات۹ تا ۱۲) و سپس با تفصیل (آیات۱۳ تا ۲۶) آمده است.

داستان اصحاب کهف یکی از سه سؤالی بود که دانشمندان یهودی، به فرستادگان مشرکان آموخته بودند تا از پیامبر[ص] بپرسند و بدین‌طریق صدق ادّعای نبوّت آن‌حضرت را محک زنند (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید). گروهی جوانان با ایمان برای حفظ خود از شرک و سیطره‌ی دقیانوس (امپراطور جبّار روم که به آزار و شکنجه‌ی مسیحیان می‌پرداخت) از شهر و دیار خود گریخته و به غاری پناهنده شدند.[(۱)]

واژه‌ی «**کهف**» به معنی شکاف بزرگ در کوه است که چون کوچک باشد آن را «**غار**» می‌نامند. اصحاب «**رقیم**» را عدّه‌ای از مفسّران غیراز اصحاب کهف دانسته و گفته‌اند که اینان سه تن بودند که چون وارد غار شدند، غار ریزش کرد و مسدود شد؛ سپس هریک از آنها کاری را که برای خدا کرده بودند یادآور شده و دعایی خواندند که متعاقباً روزنه‌ای در محلّ انسداد ایجاد گشته و هرسه تن توانستند بیرون آیند. ولی چنین داستانی در قرآن نیامده و قاعدتاً می‌بایست ـ اگر «یاران رقیم» غیراز «اصحاب کهف» می‌بودند ـ اشاراتی در اطرافشان می‌شد. از نظر ما «**رقیم**» نام دیگر اصحاب کهف است و چون پس‌از مرگ آنها، داستانشان را بر لوحی «مرقوم» داشته و بر روی آن غار نصب کردند، از این‌جهت به آنان «اصحاب رقیم» نیز گفته‌اند. آیه نیز می‌فرماید «**اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ الرَّقِیم**» و «اصحاب رقیم» را جدا از «اصحاب کهف» نیاورده (یعنی نفرموده: اَصْحابَ الْکَهْفِ وَ اَصْحابَ الرَّقِیم) تا نتیجه بگیریم که آنان دو دسته‌ی جدا از یکدیگر بودند.

آیه‌ی فوق می‌فرماید خداوند آیاتی بالاتر از اصحاب کهف دارد و مطالب اعجاب‌آور این ماجرا، از قدرت خدا بعید نیست.

(۱۰) إِذْ أَوَى ٱلْفِتْيَةُ إِلَى ٱلْكَهْفِ فَقَالُواْ رَبَّنَآ ءَاتِنَا مِن لَّدُنكَ رَحْمَةً وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا .

---

(۱) ـ داستان اصحاب کهف گرچه نزد برخی از یهود و نصاری شناخته شده، لیکن در عهدین (کتاب مقدّس، تورات و انجیل) نیامده و مأخذ اصلی آن قرآن است. بنابراین جا دارد به کسانی‌که اشاعه می‌دهند قرآن مطالب خود را از تورات گرفته، توجّه داده شود که پس چگونه است داستانی که متن آن در تورات و انجیل نیامده، با چنین تفصیلی در قرآن آمده است؟ این ازجمله موارد عدیده‌ای است که اصالت إلهی قرآن را نشان می‌دهد.

« (به یاد آر) **زمانی‌که آن جوانان سوی آن غار پناه جستند و گفتند: خدای ما! از جانب خود بر ما رحمتی فرست و برای ما در کارمان رهیافتی قرار ده** »،

واژه‌ی «**فِتْيَة**» به معنی «جوانان با طراوت» آمده است، چنانکه درباره‌ی ابراهیم^ع آمده است «**قَالُوا سَمِعْنَا فَتًى يَذْكُرُهُمْ يُقَالُ لَهُ إِبْرَاهِيمُ** = گفتند: شنیدیم جوانی از (مخالفت با) آنها (بت‌ها) سخن می گفت» (انبیاء/٦٠) و داستان اصحاب کهف نمونه‌ای از تأکید قرآن بر نهضت جوانان می‌باشد. کسانی‌هم‌که اوّل‌بار به پیامبراسلام^ص پیوستند، غالباً جوان بودند وجوان‌است‌که ذهنش اسیر عادات نیست و آماده‌ی پذیرش مطالب جدید است. اصحاب کهف چنین افرادی بودند؛ عدّه‌ای نوجوانان[۱] با فطرت رشد یافته‌ی توحیدی که تاب تحمّل محیط شرک و زورگویی «دَقیانوس[۲]» سلطانِ روم را نداشتند و از شرّ تحمیلات آن پادشاه ستمگر، به غاری گریخته نجات خود را از خدا خواستند.

(۱۱) **فَضَرَبْنَا عَلَىٰٓ ءَاذَانِهِمْ فِي ٱلْكَهْفِ سِنِينَ عَدَدًا** .

« **پس ما سالیانی چند ـ در آن غار ـ بر گوشهای‌شان** (پرده) **زدیم** (آنها را به خوابی‌سنگین فروبردیم) »،

چون کسی که به خواب رفته چیزی نمی‌شنود (و او را با صدا بیدار می‌کنند) عرب اصطلاحاً می‌گوید «بر گوشش زده‌اند». چنانکه طبرسی در مجمع البیان می‌گوید «**الضَّرب عَلَى الآذان** = زدن بر گوشها» تعبیری از مسلّط کردن خواب بر شخص است.

(۱۲) **ثُمَّ بَعَثْنَٰهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ ٱلْحِزْبَيْنِ أَحْصَىٰ لِمَا لَبِثُوٓاْ أَمَدًا** .

« **سپس آنان را برانگیختیم تا ناظر باشیم کدام‌یک از آن دو دسته مدّت درنگ آنان را بهتر به شمار آورده‌اند** »،

واژه‌ی «**بَعَثْنَا** = برانگیختیم» در اینجا به بیدار ساختن آن جوانان از خواب گران اشاره دارد و مقصود از واژه‌ی «**لِنَعْلَمَ**» در رابطه با خداوند ـ که البتّه عالِم بر همه‌ی امور است ـ به معنای «**لِنَشْهَدَ**» و «**لِنَنْظُرَ**» می‌باشد؛ یعنی آنان را پس‌از خواب طولانی برانگیختیم تا گواه محاسبه‌ی هریک از دو دسته از این خواب اِعجازآمیز باشیم[۳] (مانند: **لِنَنظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ** ـ یونس/١٤). منظور از «**حِزْبَيْن** = دو حزب» در آیه‌ی شریفه به قولی، مردمان شهر یعنی قوم اصحاب کهف بوده‌اند که بعد از حدود سه قرن با جوانان غار روبرو شدند و خداوند

(۱) ـ دربرخی ازتفاسیر آمده که اصحاب کهف وزرای دقیانوس بودند و مقصود از واژه‌ی «**فِتيه**» این‌است‌که ایشان «جوانمرد» به شمار می‌آمدند. ولی این نظر، مبتنی بر روایات است و قرینه‌ای در قرآن ندارد و اصل «فتیه» در لغت عرب به معنای جوانان نوسال است.

(۲) ـ در زبان لاتین به دقیانوس «دِسیوس» گفته می‌شود.

(۳) ـ مقصود اصلی از سخن آیه این است که خداوند زمینه‌ی رقابتی پدید آورد تا گروه‌های مختلف در تاریخ اصحاب کهف و مدّت خواب آنها، به تلاش برخیزند و از قِبَل آن سکّه (آیه‌ی۱۹) و دیگر قرائن، مدّت درنگ آن جوانان را در غار دریابند. ظاهراً گروهی نمی‌خواستند آن رویداد را باور کنند که در تفاسیر از آنها به کافرانِ قوم اصحاب کهف تعبیر شده و بحث و کشاکشی بین آنها و مؤمنان قوم پیش آمد و سرانجام، حقیقت آشکار گشت.

می‌خواسته تا آنها در اثر رویارویی با آن جوانان، به اثبات قیامت برسند.

(۱۳) نَّحۡنُ نَقُصُّ عَلَيۡكَ نَبَأَهُم بِٱلۡحَقِّۚ إِنَّهُمۡ فِتۡيَةٌ ءَامَنُواْ بِرَبِّهِمۡ وَزِدۡنَٰهُمۡ هُدٗى .

« ما خبر ایشان را به حق بر تو حکایت می‌کنیم؛ آنها جوانانی بودند که به خدای خویش ایمان آوردند و ما بر هدایتشان افزودیم »،

در آیات قبل «بیوگرافی» اصحاب کهف به اختصار آمد و از آیه‌ی فوق تا انتهای این بخش (آیه‌ی۲۶) تفصیل می‌دهد. مفاد آیه‌ی شریفه، بیانگر همان قانون «از تو حرکت و از خدا برکت» است؛ ابتدا، ایمان آوردن را به خود آنها نسبت داده و تأیید و فیض إلهی را در پی آن ذکر کرده است. چنانکه فرموده «**وَ الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى وَ آتَاهُمْ تَقْوَاهُمْ** = آنها که به هدایت گراییدند (خدا) آنان را هرچه بیشتر هدایت بخشید و (توفیق) تقواشان داد» (محمّد/۱۷).

(۱۴) وَرَبَطۡنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمۡ إِذۡ قَامُواْ فَقَالُواْ رَبُّنَا رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ لَن نَّدۡعُوَاْ مِن دُونِهِۦٓ إِلَٰهٗاۖ لَّقَدۡ قُلۡنَآ إِذٗا شَطَطًا .

« و دلهایشان را ـ هنگامی که قیام کردند ـ استوار بنمودیم؛ پس گفتند: خداوندگار ما خدای آسمان‌ها و زمین است؛ هرگز غیر او معبودی را نخوانیم که در این‌صورت، قطعاً سخنی ناروا گفته‌ایم »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هرچند آن جوان‌ها ایمان آورده و قیام کرده بودند، ولی چه بسا تزلزل‌هایی برای ادامه‌ی راه داشته خود را در برابر رژیم مخوف دقیانوس ناتوان احساس می‌کردند. خداوند اعتماد به نفس به آنان بخشید تا بتوانند در آن محیطِ پر از اختناق به اعتراض خود ادامه دهند و قیامشان چنین بود که گفتند مولای ما مقامی است که جهان را آفریده، نه دقیانوس که چون ما انسانی بیش نیست! به عبارت دیگر اصحاب کهف ندای آزادی انسان را بر محور توحید، در برابر مردمانی که بنده‌ی ابناءِ خود شده بودند، سردادند و اضافه کردند که اگر در برابر انسان فانی و محدود کرنش کنیم، در آن‌صورت به «**ناروا**» رفته‌ایم. واژه‌ی «**شَطَط**» در آیه به معنی سخنی (و اقدامی) است که از حق فاصله‌ی بسیار داشته و «**ناروا**»ست.

(۱۵) هَٰٓؤُلَآءِ قَوۡمُنَا ٱتَّخَذُواْ مِن دُونِهِۦٓ ءَالِهَةٗۖ لَّوۡلَا يَأۡتُونَ عَلَيۡهِم بِسُلۡطَٰنِۭ بَيِّنٖۖ فَمَنۡ أَظۡلَمُ مِمَّنِ ٱفۡتَرَىٰ عَلَى ٱللَّهِ كَذِبٗا .

« اینها ـ قوم ما ـ جُز او (خداوند) **معبودانی اختیار کرده‌اند؛ چرا بر** (حقّانیّت) **آنها برهان روشنی نمی‌آورند؟! پس ستمکارتر از آن کس که بر خدا دروغ بندد کیست؟ »،**

آیه‌ی شریفه شرح دل و منطق اصحاب کهف با یکدیگر است؛ شکوه می‌کنند که همشهری‌های‌شان آفریدگار هستی را رها کرده بنده‌ی دقیانوس و بت‌های محیط شده‌اند! چرا بی‌دلیل و برهان غلام حلقه به‌گوش آنها گشته و بر خدا دروغ بسته‌اند؟

(۱۶) وَ إِذِ ٱعۡتَزَلۡتُمُوهُمۡ وَ مَا يَعۡبُدُونَ إِلَّا ٱللَّهَ فَأۡوُۥٓاْ إِلَى ٱلۡكَهۡفِ يَنشُرۡ لَكُمۡ رَبُّكُم مِّن رَّحۡمَتِهِۦ وَ يُهَيِّئۡ
لَكُم مِّنۡ أَمۡرِكُم مِّرۡفَقًا .

« **و** (به یکدگر می‌گفتند) **چون از آنها** (مشـرکان) **و آنچـه را غیر خدا بندگی می‌کنند کناره گرفتید، پس به سوی آن غار پناه برید تا خداوندتان از رحمت خویش بر شما بگستراند و آسایشی در کارتان بر شما فراهم آورد** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که جوانان کهف، به جایی رفتند که آن را می‌شناختند؛ غار وسیعی که می‌توانستند آنجا پناه گرفته از شرِّ دژخیمان دقیانوس در امان باشند، تا خداوند افق جدیدی به رویشان بگشاید.

(۱۷) وَ تَرَى ٱلشَّمۡسَ إِذَا طَلَعَت تَّزَٰوَرُ عَن كَهۡفِهِمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَ إِذَا غَرَبَت تَّقۡرِضُهُمۡ ذَاتَ ٱلشِّمَالِ وَ
هُمۡ فِي فَجۡوَةٖ مِّنۡهُۚ ذَٰلِكَ مِنۡ ءَايَٰتِ ٱللَّهِۗ مَن يَهۡدِ ٱللَّهُ فَهُوَ ٱلۡمُهۡتَدِۖ وَ مَن يُضۡلِلۡ فَلَن تَجِدَ لَهُۥ وَلِيّٗا
مُّرۡشِدٗا .

« **و آفتاب را می‌بینی که چون برآید، به سمت راستِ غارشان متمایل گردد و چون فرو نشیند، از سمت چپ آنان درگذرد و ایشان، در فراخنای آن** (غار بسرمی‌بردند) **این از آیات خداست؛ هرکه را خدا هدایت کند او رَه یافته و هرکه را به گمراهی سپُرد، پس برای او هیچ یار و راهنمایی نخواهی یافت** »،

بخش اوّل آیه در ترسیم موقعیّت غار است. به دست می‌دهد که دهانه‌ی غار رو به شمال بود و بنابراین آن جوانان ـ در قسمت گشاده‌ی غار ـ از تابش تند نور خورشید که از مشرق سرمی‌زد و به سوی مغرب می‌رفت، در امان بودند و فقط نور ملایم و مداوم خورشید به سوی آنها می‌تابید.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که آن جوانان، مشمول عنایات إلهی بودند و آنجا که همه‌ی امیدها و اسباب مادّی قطع می‌شود، خدا مؤمنانش را حفظ می‌کند. مغبون کسی که ـ به سبب هوی‌پرستی و گناهان ـ خدا او را لایق ندیده به حال خود رها سازد.

(۱۸) وَ تَحۡسَبُهُمۡ أَيۡقَاظٗا وَ هُمۡ رُقُودٞۚ وَنُقَلِّبُهُمۡ ذَاتَ ٱلۡيَمِينِ وَ ذَاتَ ٱلشِّمَالِۖ وَ كَلۡبُهُم بَٰسِطٞ ذِرَاعَيۡهِ بِٱلۡوَصِيدِۚ
لَوِ ٱطَّلَعۡتَ عَلَيۡهِمۡ لَوَلَّيۡتَ مِنۡهُمۡ فِرَارٗا وَ لَمُلِئۡتَ مِنۡهُمۡ رُعۡبٗا .

« **و پنداری که آنها بیدارند در حالی‌که در خواب فرو رفته بودند؛ و آنان را به جانب** (پهلوی) **راست و چپ می‌گرداندیم و سگ‌شان بر آستانه**(ی غار نشسته) **دو بازویش را گشوده بود؛ اگر آنان را می‌دیدی پشت کرده می‌گریختی و از** (رؤیت)**شان آکنده از ترس می‌شدی** »،

شرح وضع آن جوانان در غار از چند جهت شایان توجّه است:

۱ـ آنها پیوسته پهلو به پهلو می‌شدند وبنابراین بیننده تصوّرمی‌کردکه بیدارند، درحالی‌که درخواب بودند. ضمناً این اقدام، آنان را از آنچه امروزه به عنوان «زخم بستر» شناخته شده است، محفوظ می‌داشت.

۲ـ سگ با وفای آنها بر مَدخل غار نشسته پاسبان بود وحیوانات درّنده با دیدن آن، به غار نزدیک نمی‌شدند.

۳ـ خداوند برای حفاظت، منظری وحشتناک به آنها بخشیده بود، به طوری‌که هرکس به غار نزدیک می‌شد، از ترس پا به فرار می‌گذاشت.

٤ـ خداوند به لحاظ اینکه مخاطب کلامش پیامبر است از بیم و گریز پیامبر سخن گفته است وگرنه روشن است که مقصود، توصیف احوال اصحاب کهف می‌باشد.

آثار غار اصحاب کهف در دو نقطه (اِزمیر/ ترکیّه یا قریه‌ای در اردن) گزارش شده وبه خصوص در اردن غاری با چند اسکلت جمجمه‌ی انسان و سر یک سگ پیداشده که احتمال داده‌اند همان غار اصحاب کهف باشد.(۱)

(۱۹) وَ كَذَٰلِكَ بَعَثۡنَٰهُمۡ لِيَتَسَآءَلُواْ بَيۡنَهُمۡۚ قَالَ قَآئِلٞ مِّنۡهُمۡ كَمۡ لَبِثۡتُمۡۖ قَالُواْ لَبِثۡنَا يَوۡمًا أَوۡ بَعۡضَ يَوۡمٖۚ قَالُواْ رَبُّكُمۡ أَعۡلَمُ بِمَا لَبِثۡتُمۡ فَٱبۡعَثُوٓاْ أَحَدَكُم بِوَرِقِكُمۡ هَٰذِهِۦٓ إِلَى ٱلۡمَدِينَةِ فَلۡيَنظُرۡ أَيُّهَآ أَزۡكَىٰ طَعَامٗا فَلۡيَأۡتِكُم بِرِزۡقٖ مِّنۡهُ وَلۡيَتَلَطَّفۡ وَلَا يُشۡعِرَنَّ بِكُمۡ أَحَدًا .

« **و این‌چنین آنان را** (از خواب) **برانگیختیم تا بین خود پرسش کنند؛ گوینده‌ای از میانشان گفت: چه مدّت درنگ داشتید** (خوابیدید)؟ **گفتند:** (شاید) **یک روز یا بخشی از روز را** (خواب) **ماندیم** (و برخی دگر) **گفتند: خداوندتان به مدّت درنگ‌تان آگاه‌تر است؛ پس یکی را از** (میان) **خودتان با این سکّه دارید به شهر فرستید و او بنگرد که چه کس طعام پاکیزه‌تر دارد و** (مقداری) **از آن برای روزیتان بیاورد؛ و باید دقّت و احتیاط را به کار بندد و هیچ‌کس را از** (حال)**شما آگاه نگرداند** »،

قطعات آیه‌ی فوق ـ با توجّه به آیه‌ی قبل ـ هریک، تأمّلی می‌طلبد:

- واژه‌ی «**بَعَثْنا** = برانگیختیم» به خاطر شباهت وضع آنان به مردگان به کار برده شده است.
- حرف "لام" در واژه‌ی «**لِيَتَسائَلُوا** = تا پرسش کنند» "لام" عاقبت است، یعنی وقتی آنها از خواب بیدار شدند، کارشان بدانجا انجامید که قبل از هرچیز می‌خواستند بفهمند چقدر خوابیده بودند.
- پس‌از مقداری گفتگو درمورد مدّت خواب، بالأخره آن را به خدا واگذار کردند و بلافاصله به فکر تهیّه‌ی غذا افتادند.
- سکّه‌شان مُهر دقیانوس داشت و پنداشتند که هنوز عهد دقیانوس است و به راحتی می‌توانند با آن خرید کنند. منظور از «**طعام پاکیزه**» احتمالاً غذای طبخ‌شده با موادّ حلال بوده است.
- آنها هنوز نگران تعقیبشان توسّط مأموران دقیانوس بودند و نمی‌دانستند که بعد از ۳۰۹ سال که آنها در خواب بودند (آیه‌ی۲۵) به قول معروف «نه از تاک اثر مانده است و نه از تاک‌نشان». (آیات قرآن در کلمه‌ی «**لِيَتَلَطَّفْ**» نصف می‌شود و از این‌جهت بعضی قرآن‌ها آن را درشت نوشته‌اند).

(۲۰) إِنَّهُمۡ إِن يَظۡهَرُواْ عَلَيۡكُمۡ يَرۡجُمُوكُمۡ أَوۡ يُعِيدُوكُمۡ فِي مِلَّتِهِمۡ وَلَن تُفۡلِحُوٓاْ إِذًا أَبَدٗا .

(۱) ـ به کتاب «قصص قرآن» تألیف آقای صدرالدّین بلاغی، ص ۳۱۵ نگاه کنید.

« **همانا اگر آنان بر شما دست یابند سنگسارتان کنند یا شما را به آئین خود بازمی‌گردانند و آنگاه هرگز رستگار نخواهید شد** »،

مشخّص می‌شود که دقیانوس بساط جبر و زور در کشور به پا کرده بود وآن‌جوانان نیز نمی‌خواستند منافق‌گونه زندگی کنند (واژه‌ی «**مِلَّة**» درقرآن به معنی «کیش وآئین» است و «**اُمَّة**» گروهی را می‌گویند که با هم زندگی اجتماعی دارند).

(۲۱) وَ كَذَٰلِكَ أَعْثَرْنَا عَلَيْهِمْ لِيَعْلَمُوٓاْ أَنَّ وَعْدَ ٱللَّهِ حَقٌّ وَأَنَّ ٱلسَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَآ إِذْ يَتَنَٰزَعُونَ بَيْنَهُمْ أَمْرَهُمْ فَقَالُواْ ٱبْنُواْ عَلَيْهِم بُنْيَٰنًا رَّبُّهُمْ أَعْلَمُ بِهِمْ قَالَ ٱلَّذِينَ غَلَبُواْ عَلَىٰٓ أَمْرِهِمْ لَنَتَّخِذَنَّ عَلَيْهِم مَّسْجِدًا .

« **و این‌چنین** (مردم آن دیار را) **بر احوال ایشان آگاه کردیم تا بدانند وعده‌ی خدا راست است و همانا در آن** (فرا رسیدن) **قیامت تردیدی نیست؛ آنگاه** (مردم) **میان خود درباره‌ی ایشان جدل می‌کردند؛** (گروهی) **گفتند بر آنها بنایی بسازید خداوندشان به احوالشان آگاه‌تر است؛ کسانی ـ که بر کارشان غلبه کردند ـ گفتند: قطعاً برایشان معبدی برپا می‌کنیم** »،

آغاز آیه مشعر بر آن است که همان مشیّتی‌که اصحاب کهف را حدود سه قرن خواباند (آیه‌ی۲۵) و سپس بیدار کرد، لازم می‌دانست که مردم زمان از وضع آنها مطّلع گردند.[1] آنگاه دلیل این امر را توضیح می‌دهد که خدا می‌خواست آن حادثه را بین مردم زمانه برملا سازد تا بر آنها اثبات قیامت کند و نشان دهد که زنده ساختن مردگان ـ حتّی پس از سه قرن و اندی ـ بر خدا آسان است.

بخش بعدی آیه حاکی از آن است که چون مردم زمان از ماجرای اصحاب کهف مطّلع شدند، در این‌که با آن قهرمانان چه کنند،[1] بین‌شان بحثی درگرفت:

- **عدّه‌ای** گفتند شکاف غار را می‌بندیم و زندگینامه‌ی آنان را بر سردر آن نصب می‌کنیم. خداوند از بانیان این فکر با لحن تأیید یاد کرده، احتمالاً به این علّت که یاد خدا بودند [و نمی‌خواستند تجلیل از خدمات اشخاص، به پرستش آنها کشانده شود].
- **عدّه‌ای** دیگر ـ که بالأخره هم در پیشبرد نظر خود موفّق شدند ـ گفتند که بر جایگاه دفن آن جوانان عبادتگاهی برپا می‌کنیم. خداوند در ارتباط با این نظر سخن صریحی نیاورده ولی حدیث نبوی، ساخت

(۱) ـ از قرائن چنین برمی‌آید که چون مأمور خرید اصحاب کهف (آیه‌ی۱۹) به بازار شهر رفت و سکّه‌ای را که داشت به فروشنده‌ی غذا عرضه کرد، فروشنده دید که سکّه مربوط به سه قرن پیش و زمان دقیانوس است! طبعاً همهمه‌ای درگرفت و مردم به دور آن مأمور خرید جمع شدند و به او که هنوز از دقیانوس و مأمورانش می‌ترسید، اطمینان بخشیدند که دیگر اثری از آنها نیست. در آن موقعیّت رویداد سه قرن پیش برای مردم تداعی شد و داستان جوانان شجاعی که در برابر دیکتاتوری دقیانوس قیام کرده و توانسته بودند از چنگ دژخیمان وی بگریزند ـ و عناصر تاریخی ماجرا از نسل‌های پیشین در محیط باقی مانده بود ـ در خاطره‌ها زنده گردید. تصوّر این‌که آنها هنوز زنده هستند، هوش از سرها ربود و همگان به شوق دیدار آن افراد راهی آن غار گشتند. امّا به گزارش مفسّران، اصحاب کهف ـ پس از آنکه چشمشان به جمعیّت افتاد ـ همگی قبض روح شده و در دم جان سپردند.

مسجدرا بر قبور اشخاص رد می‌کند ـ چنانکه درتاریخ مذکوراست پیامبر[ص] درآخرین ساعات عمرخود می‌گفت: خدا یهود و نصاری را نیامرزدکه قبور پیامبران وصالحانشان را مسجد کردند[۱] (ونتیجه آن شدکه مردم بیش از خدای سبحان به اهل قبر توجّه می‌کردند!). هرچند آیه‌ی شریفه می‌نمایدکه مانند برخی از موارد دیگر، دراین‌مورد نیز باطل پیروز شد و حامیانِ ساخت مسجد غلبه کردند.

(۲۲) سَيَقُولُونَ ثَلَٰثَةٌ رَّابِعُهُمْ كَلْبُهُمْ وَ يَقُولُونَ خَمْسَةٌ سَادِسُهُمْ كَلْبُهُمْ رَجْمًا بِٱلْغَيْبِ وَ يَقُولُونَ سَبْعَةٌ وَ ثَامِنُهُمْ كَلْبُهُمْ قُل رَّبِّيٓ أَعْلَمُ بِعِدَّتِهِم مَّا يَعْلَمُهُمْ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَا تُمَارِ فِيهِمْ إِلَّا مِرَآءً ظَٰهِرًا وَ لَا تَسْتَفْتِ فِيهِم مِّنْهُمْ أَحَدًا .

«**به زودی** (عدّه‌ای) **خواهند گفت** (آنها) **سه تن بودند و چهارمی سگ‌شان بود؛ و** (برخی دگر) **گویند** (آنها) **پنج تن بودند و ششمی سگ‌شان بود، تیر در تاریکی می‌اندازند** (و سخنان بی‌دلیل می‌گویند) **و گویند** (آنها) **هفت تن بودند و هشتمی سگ‌شان بود؛ بگو: خداوندم به شمار آنها آگاه‌تر است ـ و جُز قلیلی** (از مردم، شمار) **آنها را نمی‌داند ـ پس درباره‌ی ایشان بحث مکن، مگر بحثی آشکار** (برطبق قرآن و تلاوت آیات آن) **و در مورد آنها از هیچ‌کس نظر مخواه**»،

داستان اصحاب کهف با آیه‌ی قبل به پایان رسید و اکنون ـ در آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد ـ نکاتی را گوشزد می‌فرماید.

یهود و نصاری اقوال مختلف در مورد نفرات اصحاب کهف داشتند که آیه‌ی شریفه به آنها اشاره داشته و می‌آموزد که اهمّیّت آن رویداد در تعداد نفراتش نیست، بلکه در اصل رویداد و پیام‌هایی است که آیات مربوطه ارائه می‌دهند. از این‌جهت به سرعت از مسئله‌ی تعداد افراد می‌گذرد و فقط به لطافت اشاره دارد که نظر قلیلی از مردم (احتمالاً مسلمانان) که عدّه‌ی اصحاب کهف را هفت تن می‌شمردند (و آن را از پیامبر[ص] شنیده بودند) صحیح است. بقیّه‌ی نظرات را می‌فرماید: «**رَجْمًا بِالْغَيْب**» یعنی، همچون تیری در تاریکی افکندن است! در دو آیه‌ی بعد برخی نکات تکمیلی را که از آن رویداد قابل درس‌آموزی و عبرت گرفتن است، تذکّر می‌دهد.

(۲۳و۲۴) وَ لَا تَقُولَنَّ لِشَاْيْءٍ إِنِّي فَاعِلٌ ذَٰلِكَ غَدًا. إِلَّآ أَن يَشَآءَ ٱللَّهُ ...

« **و درباره‌ی هیچ چیز مگو من فردا آن را انجام خواهم داد**» « **مگر آنکه** (بگویی) **اگر خدا بخواهد، . . .**»،

آیه‌ی شریفه در ارتباط با قول پیامبر[ص] به مشرکان است که فرمود فردا پاسخ سؤالاتتان را می‌دهم (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید). می‌فرماید ای پیامبر[ص] هیچ قولی را به کسی مده مگر که آن را موکول به مشیّت إلهی کنی؛ و این دستوری برای همه‌ی مسلمانان در جمیع موارد است که در عین تدبیر و تلاش برای دستیابی به هرهدفی، به خدا توکّل داشته و مشیّت او را حاکم بدانند (و نفس این توجّه بسیاری از لغزش‌ها را نیز مانع می‌شود).

---

(۱) ـ «لَعَنَ اللهُ الْيَهُودَ وَ النَّصارَى اتَّخَذُوا قُبُورَ اَنْبِيائِهِمْ وَ صالِحِيهِمْ مَساجِد» (تفسیر ابن‌کثیر، ذیل همان آیه).

(۲۴) ... وَٱذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ وَقُلْ عَسَىٰٓ أَن يَهْدِيَنِ رَبِّي لِأَقْرَبَ مِنْ هَٰذَا رَشَدًا .

« ... **و زمانی‌که** (یاد او را) **فراموش کردی** (به هنگام رفع فراموشی) **خداوند خود را یاد کــن؛ و بگو: امید است که خداوندم مرا به رهیافتی نزدیک‌تر از این هدایت نماید** »،

آیه‌ی شریفه قرینه‌ای بر وجوب نماز قضاء شمرده می‌شود. زیرا چون «**إن شاءَ الله**» را فراموش کردیم همینکه به یاد آمد باید بازگوییم؛ البتّه نماز فوت شده را هم ـ چون به یاد آمد ـ باید به جای آورد. به علاوه، شواهد گوناگون از سنّت رسول‌خدا^ص نیز این امر را تأیید می‌کند.

(۲۵) وَلَبِثُواْ فِي كَهْفِهِمْ ثَلَٰثَ مِاْئَةٍ سِنِينَ وَٱزْدَادُواْ تِسْعًا .

« **و آنها در غارشان سیصد سال درنگ کردند و نُه سال** (نیز بر آن) **افزودند** »،

آیه‌ی شریفه نکته‌ی آخر را در مورد اصحاب کهف به دست می‌دهد. مدّت خواب آن جوانان در غار که قبلاً به اجمال آمده بود، در آیه‌ی فوق به صراحت ذکر شده است؛ و اهمّیّت موضوع در این امر (بیدار شدن پس از ۳۰۹ سال خواب) بوده نه تعداد آن جوانان! بنا به روایتی از امام علی(ع) ذکر عدد ۹ پس از سیصد سال، در ارتباط با اختلاف بین سال‌های قمری و شمسی است چنانکه در روایت آمده که امام[ع] به مرد یهودی فرمود: سال‌های شما شمسی و سال‌های ما قمری است و اختلاف ما با شما در شمار سال‌ها بدین‌جهت است.[1] بعضی مفسّران نیز گفته‌اند که این نحوه بیان بین عرب مرسوم است (مثلاً می‌گفتند: «**عِنْدی مِأةُ دِرهمٍ** و **خَمْسَة** = نزد من صد درهم و پنج درهم است») و منظور آن است که آنها ۳۰۹ سال در غار ماندند.

(۲۶) قُلِ ٱللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا لَبِثُواْ لَهُۥ غَيْبُ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ أَبْصِرْ بِهِۦ وَأَسْمِعْ مَا لَهُم مِّن دُونِهِۦ مِن وَلِيٍّ وَلَا يُشْرِكُ فِي حُكْمِهِۦٓ أَحَدًا .

« **بگو: خدا از مدّت درنگ‌شان آگاه‌تراست؛ غیب آسمان‌ها و زمین از آنِ اوست؛ چه بینا و شنواست؛ جُز او یاوری ندارند و او هیچ‌کس را در حُکمش شریک نگرداند** »،

یعنی، اطّلاعات فوق از مقامی است که غیب آسمان‌ها و زمین را می‌داند و بر همه‌ی حوادث عالم (جزیی و کلّی) احاطه داشته انسان‌ها جُز او مالک و یاور نهایی ندارند و او در حکم و ولایت تشریعی خویش، هیچ شریکی نپذیرفته است. (ضمناً «**أَبْصِرْ بِهِ وَأَسْمِعْ**» در اصطلاح ادبی، هر دو أفعلِ تعجّب‌اند، نه أفعلِ تفضیل).

---

(۱) ـ رُوِیَ أنَّ یَهُودِیًّا سَألَ عَلِیَّ بْنَ أبی‌طالِبِ عَلَیْهِ السَّلامُ عَن مُدَّة لَبْثِهِم فَأخْبَرَ بما فِی الْقُرآن. فَقالَ إنّا نَجدُ فِی کِتابنا ثَلاثَمِأة؟ فَقالَ علیْهِ السَّلام: ذاکَ بِسِنِی الشَّمْسِ وَ هذا بِسِنِی الْقَمَر (مجمع البیان، ذیل آیه‌ی شریفه) و فاصله‌ی آن سال‌ها با رعایت ایّام کبیسه، ۹ سال می‌شود.

بخش سوّم

(اختیار انسان در انتخاب راه و سرانجام کفر و ایمان)

۲۷) وَٱتْلُ مَآ أُوحِيَ إِلَيْكَ مِن كِتَابِ رَبِّكَ لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَٰتِهِۦ وَلَن تَجِدَ مِن دُونِهِۦ مُلْتَحَدًا .

« و از کتاب خدایت آنچه را بر تو وحی شده است بخوان؛ دگرگون‌کننده‌ای برای کلماتش نیست و هرگز جُز او پناه (و ملجأی) **نمی‌یابی »،**

در بخش اوّل آیه، بر رسالت إلهی پیامبر^ص در ابلاغ آیات قرآن به مردم، تأکید می‌دارد. سپس تصریح می‌نماید که کلمات خدا دگرگون نمی‌شود؛ یعنی آنچه خدا خبر می‌دهد تغییرپذیر نیست. در انتها خاطرنشان می‌سازد که حتّی پیامبر^ص جُز خدا ملجأی ندارد (تا چه رسد به پیروان او) واژه‌ی «**مُلْتَحَد**» در مقطع آیه، اسم مکان و به معنی «پناهگاه و مَلجأ» آمده است.

۲۸) وَٱصْبِرْ نَفْسَكَ مَعَ ٱلَّذِينَ يَدْعُونَ رَبَّهُم بِٱلْغَدَوٰةِ وَٱلْعَشِيِّ يُرِيدُونَ وَجْهَهُۥ وَلَا تَعْدُ عَيْنَاكَ عَنْهُمْ تُرِيدُ زِينَةَ ٱلْحَيَوٰةِ ٱلدُّنْيَا وَلَا تُطِعْ مَنْ أَغْفَلْنَا قَلْبَهُۥ عَن ذِكْرِنَا وَٱتَّبَعَ هَوَىٰهُ وَكَانَ أَمْرُهُۥ فُرُطًا .

«و به همراه کسانی‌که صبح و شام خداوند خویش را می‌خوانند و رضای او را طالبند، خود را به شکیبایی وادار و چشمانت را ـ در طلب زیورهای این زندگی دنیا ـ از آنها برمگردان؛ و آن کس را که قلبش را از یاد خود غافل ساختیم و به دنبال هوس‌های خویش است، پیروی مکن (که) **کار او از حدّ در گذشته است »،**

در اینجا خداوند در پی پاسخ به سؤالات مشرکان ـ که به تحریک یهود مدینه مطرح ساخته بودند (به توضیحات کلّی دراطراف سوره نگاه کنید) ـ پرانتزی باز کرده و یکی ازتوقّعات قریشیان راکه می‌خواستند پیامبر^ص مسلمانانی را که تهیدست و بی‌نام و نشان بودند رها سازد تا آنها به اسلام بگروند (مضمونی‌که در آیه‌ی۵۲ سوره‌ی انعام نیز آمده است) رد می‌کند. خطاب به پیامبر^ص(و همه‌ی پیروان راه او) می‌فرماید نفسِ خود را در همراهی با محرومانِ مؤمن به آرامش و شکیبایی عادت دِه و هرگز اصحاب فقیر را ـ به این امید که شاید اغنیاء را جلب نموده مکتب را از این‌راه به پیروزی رسانی ـ رها مکن! نوشته‌اند که فقرای اصحاب ـ با این احساس که شاید وجودشان مانع ایمان آوردن عدّه‌ای است ـ عُزلت گزیده کنار در مسجد می‌نشستند و با نزول آیه‌ی فوق، پیامبر^ص میان ایشان رفت و گفت: زندگی و مرگ من با شماست ! چند نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه مقصود از «**يَدْعُونَ رَبَّهُم بِالْغَدَاةِ وَ الْعَشِيّ** = خدای‌شان را صبح و شام می‌خوانند» می‌تواند در اشاره به نمازهای سپیده‌دم و مغرب یا عشاء باشد که در دوران مکّه تشریع شده بود.

دوّم آنکه منظور از «**يُرِيدُونَ وَجْهَهُ**» طلب رضای خداست، چنانکه فرموده «**اِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ الله** = جُز این نیست که ما برای رضای خدا شما را اطعام می‌کنیم» (دهر/۹)

سوّم آنکه بخش انتهایی آیه بدین معناست که نزدیکی با کافران ثروتمند ـ که عِصیان خدا کرده و بنا به قوانین إلهی سلب توفیق از آنها شده است (بقره/توضیح آیه‌ی٦ ، صف/۵) ـ به قیمت واگذاشتن مؤمنان فقیر، از لغزش‌های بزرگ است.

(۲۹) وَ قُلِ ٱلْحَقُّ مِن رَّبِّكُمْ فَمَن شَآءَ فَلْيُؤْمِن وَمَن شَآءَ فَلْيَكْفُرْ إِنَّآ أَعْتَدْنَا لِلظَّٰلِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِن يَسْتَغِيثُواْ يُغَاثُواْ بِمَآءٍ كَٱلْمُهْلِ يَشْوِى ٱلْوُجُوهَ بِئْسَ ٱلشَّرَابُ وَسَآءَتْ مُرْتَفَقًا .

« **و بگو** (سخن) **حق** (قرآن) **از خداوند شماست، پس هرکه خواهد ایمان آورَد و هرکه خواهد کفر ورزد؛ همانا ما برای ستمگران آتشی فراهم آورده‌ایم که سراپرده‌هایش آنان را فرا می‌گیرد و اگر فریادرسی جویند به آبی چون فلزّ آتشین**(مذاب) **ـ که چهره‌ها را بریان می‌کند ـ فریادرسی شوند؛ چه بد آشامیدنی و چه بد منزلگاهی است** »،

خداوند دو صحنه را مطرح ساخته است: (۱) دنیا که در آن آزادی است و هرکس در انتخاب کفر یا ایمان آزاد است (انسان/۳) و (۲) صحنه‌ی آخرت که هرکس نتیجه‌ی انتخابش را در آنجا می‌بیند. از «کافران» به عنوان «ستمگران» یاد کرده که نتیجه‌ی انکار خدا و دین، به هرحال «ستم» است؛ چه ستم به «حق» از راه انکار آن باشد و چه ستم به «خلق»؛ و آیه‌ی شریفه می‌فرماید برای چنین کسانی، خدا آتشی فراهم کرده که نمی‌توانند از «**سُرادِق** = سراپرده‌ها (یا خیمه‌های)» آتشین آن بگریزند.

این‌گونه عذاب‌ها که در قرآن آمده به اعتباری، نمایشگر اَعمال آدمی است. کافرانی‌که دل‌هایی را در این دنیا با اَعمالشان سوزاندند و آبروی بی‌گناهان را ریختند، سیمای آخرتی‌شان این است که آبی به دستشان می‌دهند که از حرارت آن رخسارشان بریان می‌شود و چون آن را بنوشند جگرشان پاره پاره گردد! و خدا می‌فرماید آنجا که همه‌ی ستمگران یکدیگر را می‌یابند، واقعاً بداقامتگاهی است (واژه‌ی «**مُرْتَفَق**» به قول قُرطبی به معنای «مجلس و محلّ اجتماع» است.

(۳۰) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ إِنَّا لَا نُضِيعُ أَجْرَ مَنْ أَحْسَنَ عَمَلًا .

«**بی‌تردید کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، به راستی ما پاداش کسی را که عمل نیک کرده، تباه نمی‌کنیم** »،

یعنی خداوند قدردان نیکوکاری بندگان است؛ هرچند بدکاری‌ها را در شرایطی می‌بخشد، ولی خوبی‌ها را هیچ‌گاه بدون پاداش نمی‌گذارد، چنانکه فرموده «**هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ** = مگر پاداش احسان جُز

احسان است؟» (اَلرّحمٰن/۶۰)

(۳۱) أُوْلَٰٓئِكَ لَهُمۡ جَنَّٰتُ عَدۡنٖ تَجۡرِي مِن تَحۡتِهِمُ ٱلۡأَنۡهَٰرُ يُحَلَّوۡنَ فِيهَا مِنۡ أَسَاوِرَ مِن ذَهَبٖ وَيَلۡبَسُونَ ثِيَابًا خُضۡرٗا مِّن سُندُسٖ وَإِسۡتَبۡرَقٖ مُّتَّكِـِٔينَ فِيهَا عَلَى ٱلۡأَرَآئِكِۚ نِعۡمَ ٱلثَّوَابُ وَحَسُنَتۡ مُرۡتَفَقٗا .

« برای آنان باغ‌هایی همیشگی است که نهرها از زیرشان جاری است؛ در آنجا به دستبندهایی از زر ناب آراسته و لباس‌های (فاخر) **سبز از حریر نازک و ضخیم می‌پوشند؛ در حالی‌که ـ در آنجا ـ بر تخت‌ها تکیه زنند؛ چه نیکو پاداش و نیکو منزلگاهی است »،**

در تفصیل آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه شرح شمّه‌ای از پاداش اُخروی مؤمنان نیکوکار است. طبرسی و قرطبی گفته‌اند که مقصود از «**عَدْن** = جاودان» اقامت مداوم است. «**أَرَائِكِ**»، جمع «**أرِيكَة**» به معنی تختی است که اطرافش سایبان دارد.

ممکن است گفته شود که آیه‌ی شریفه تصویری از استراحتگاه اشراف به دست می‌دهد! چرا در دنیا نباید سراغ آن زینت‌ها (که در شرع ناپسند شمرده شده) رفت؟ حقیقت آن است که زینت‌جویی و راحت‌طلبی در دنیا، موجب غفلت از وظائف و مایه‌ی تکبّر در افراد می‌شود. امّا در عالَمی‌که همه از وسوسه‌ها عبور کرده و رشک و حسدی نیست، چرا پاکان از مواهب إلهی متنعّم نشوند؟ خصوصاً آنکه همه‌ی آن نعمت‌ها در آخرت، نتیجه‌ی معنوی داشته بهشتیان را به خدا نزدیکتر می‌کند؛ کمااینکه در دنیا نیز محبّت به انسان‌های پاک، آنان را از نظر روحی به محبّت‌کننده نزدیکتر می‌سازد.

بخش چهارم
(مباحثه‌ی مؤمن و کافر)

(۳۲) وَٱضْرِبْ لَهُم مَّثَلًا رَّجُلَيْنِ جَعَلْنَا لِأَحَدِهِمَا جَنَّتَيْنِ مِنْ أَعْنَٰبٍ وَحَفَفْنَٰهُمَا بِنَخْلٍ وَجَعَلْنَا بَيْنَهُمَا زَرْعًا .

« **و برای ایشان مَثَلی زن** (نمونه‌ای بیاور) **دو مرد که به یکی از آن دو، دو باغ انگور دادیم و گرداگرد آن دو** (باغ) **را با درختان خرما پوشانده و میان دو** (باغ) **کشتزاری قرار داده بودیم** »،

این داستان پس‌از شرح وضع «اُخروی» بهشتیان و دوزخیان در آیات قبل، نمونه‌ای «دنیوی» از هریک از اعضای دو دسته ارائه داده است. مردی که خداوند به او نعمت فراوان بخشیده و ملکی از باغ و مزرعه و آب فراوان (چنانکه در آیه‌ی بعد آمده) نصیب وی کرده بود و او ـ بی‌توجّه به یاری‌ها و تأییدات إلهی ـ همه را ثمره‌ی فکر و هوش و قابلیّت‌ها و شانس خود می‌پنداشت! و از سوی دیگر وی دوستی مؤمن داشت که او را به توجّه به خدا و شکر نعمت تذکّر می‌داد. آیات مزبور شرح مباحثات آن دو مرد و نتایج سوء و حسرت‌بار تکیه بر زیورهای دنیاست.

منظور از واژه‌ی «مثال» در آیه‌ی شریفه «نمونه‌ای از زندگی دنیا» است. هرچند «مثال» ضرورتی ندارد که واقعیّت تاریخی داشته باشد، ولی غالب مفسّران برای داستان مذکور واقعیّت تاریخی قائل شده و مصادیقی ذکر کرده‌اند و از جمله آورده‌اند که داستان، مربوط به دو همسایه است که یکی با ایمان و فقیر و دیگری بی‌ایمان و مالدار بود.

(۳۳) كِلْتَا ٱلْجَنَّتَيْنِ ءَاتَتْ أُكُلَهَا وَلَمْ تَظْلِم مِّنْهُ شَيْـًٔا ۚ وَفَجَّرْنَا خِلَٰلَهُمَا نَهَرًا .

« **هر دو باغ میوه‌های خود را به بار می‌آوردند و چیزی از آن‌را کم نمی‌گذاشتند و میان هر دو** (باغ) **نهری روان کرده بودیم** »،

در آیه‌ی قبل فرمود که در حدّ فاصل دو باغ کشتزاری بود. بنابراین نهر آب به صورتی در کنار کشتزار قرار داشته و در میان هریک از دو باغ جاری بود. منظور این است که کلّ ملک از نظر ثمرات و آبیاری، کمبودی نداشت.

(۳۴) وَكَانَ لَهُۥ ثَمَرٌ فَقَالَ لِصَٰحِبِهِۦ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَنَا۠ أَكْثَرُ مِنكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفَرًا .

« **و برای او** (صاحب ملک) **محصول** (فراوان) **بود؛ پس به رفیقش ـ در حالی‌که با او گفتگو می‌کرد ـ گفت: مال من از تو بیشتر و از حیث نفرات از تو نیرومندترم** »،

طبری عقیده دارد که مقصود از «**وَ کانَ لَهُ ثَمَرٌ**» در متن آیه این است که غیر از آن مِلک، مرد مزبور درآمد دیگری نیز داشت. همچنین آیه‌ی شریفه می‌رساند که در او غرور و خودبزرگ‌بینی رشد کرده و فخرفروشی می‌کرد و به مال و فرزند و خَدَم و حَشَم خود می‌بالید! البتّه همیشه این روحیّه با گفتار صریح بروز نمی‌کند و چه بسا در رفتار شخص منعکس باشد.

(۳۵) وَدَخَلَ جَنَّتَهُۥ وَهُوَ ظَالِمٌ لِّنَفۡسِهِۦ قَالَ مَآ أَظُنُّ أَن تَبِيدَ هَٰذِهِۦٓ أَبَدًا .

« **و به باغ خود وارد شد و درحالی‌که** (با افکار ناشایست) **به خود ستم می‌کرد، گفت: گمان نمی‌کنم این**(نعمت) **را هرگز زوالی باشد** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل (و با توجّه به مفاد آیات بعد) آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که مرد مزبور با چنان روحیّه‌ای از خود بزرگ‌بینی ـ در حالی‌که با رفیق مؤمن‌اش مصاحبت داشت ـ وارد باغ خود شد و از جاه و جلال خود داد سخن سرمی‌داد! روحیّه‌ی انکار حق و خودپرستی را خداوند «**ظلم به نفس**» خوانده و اینگونه افراد غالباً فکر می‌کنند شوکت و دستاوردهایشان همیشگی است!

(۳۶) وَمَآ أَظُنُّ ٱلسَّاعَةَ قَآئِمَةً وَلَئِن رُّدِدتُّ إِلَىٰ رَبِّي لَأَجِدَنَّ خَيۡرًا مِّنۡهَا مُنقَلَبًا .

« **و گمان ندارم که قیامت برپا شود و اگر هم** (به فرض) **به سوی خداوندم بازگردانده شوم، قطعاً جایگاهی بهتر از این خواهم یافت** »،

آیه‌ی شریفه دنباله‌ی سخن آن فرد کفران‌پیشه با همراه مؤمن‌اش می‌باشد. مفاد آیه بیانگر روحیّه‌ی کسی است که فقط «اسباب ظاهری» را می‌نگرد و به قدرت‌های زائل‌شدنی متّکی است و منطقش این است که یا قیامتی نیست و هرچه هست همینجاست و یا اگر هم قیامتی در کار باشد، همین رونق‌ها را که در دنیا دارم در آنجا می‌یابم! چنین روحیّه‌ای است که انسان را به ناشایستگی‌ها کشانده به دوزخ می‌برد.

(۳۷) قَالَ لَهُۥ صَاحِبُهُۥ وَهُوَ يُحَاوِرُهُۥٓ أَكَفَرۡتَ بِٱلَّذِي خَلَقَكَ مِن تُرَابٖ ثُمَّ مِن نُّطۡفَةٖ ثُمَّ سَوَّىٰكَ رَجُلٗا .

« **رفیقش ـ در حالی‌که با او گفتگو داشت ـ به وی گفت: آیا به آن کس** (خدایی) **که تو را از خاک، سپس از نطفه‌ای آفرید، آنگاه مردی کامل ساخت، کافر شده‌ای؟** »،

آن رفیق خداپرست به گزارش آیه، به مناسبت انکار قیامت در سخن صاحب باغ، سعی داشت تا توجّه به خدا و معاد را در مصاحبش بیدار کند و در این راستا کوشید تا نظر وی را به منشأ وجودی خود او بازگرداند و وی را به مراحلی که در آفرینش پیموده توجّه دهد و آن قدرت و حکمتی را که هستی وی را از این مراحل گذرانده و مردی کامل از او ساخته، مطرح سازد. آنگاه از وی پرسید: آیا از چنین حکمت و قدرتی بعید می‌دانی که تو را پس‌از مرگ زنده ساخته و قیامت موعود را به پا دارد؟ (بااینکه به مقتضای «حکمت» لازم است که آفرینش انسان پوچ نبوده و به هدف مهمّی منتهی گردد و به اقتضای «قدرتِ

خلاّقیّت» رستاخیز آدمی امری سهل و آسان به نظر می‌رسد؛ پس دیگر چه جای انکار و یا تردید است؟!)

(۳۸) لَّٰكِنَّا۠ هُوَ ٱللَّهُ رَبِّي وَلَآ أُشۡرِكُ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا .

« **لیکن** (من بر آنم که) **او ـ الله ـ خداوند من است و هیچ کس را شریک خدایم نمی‌گردانم** »،

در اینجا مرد پاک‌سرشت اعتقاد توحیدی خود را در برابر شرک رفیقش بازگو می‌کند و «اسباب» را در احاطه‌ی «مسبّب الأسباب» معرّفی می‌نماید؛ خدا را مؤثّر نهایی در امور شمرده با حالت توبیخ از وی می‌پرسد:

(۴۱←۳۹) وَلَوۡلَآ إِذۡ دَخَلۡتَ جَنَّتَكَ قُلۡتَ مَا شَآءَ ٱللَّهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِٱللَّهِۚ إِن تَرَنِ أَنَا۠ أَقَلَّ مِنكَ مَالٗا وَوَلَدٗا . فَعَسَىٰ رَبِّيٓ أَن يُؤۡتِيَنِ خَيۡرٗا مِّن جَنَّتِكَ وَيُرۡسِلَ عَلَيۡهَا حُسۡبَانٗا مِّنَ ٱلسَّمَآءِ فَتُصۡبِحَ صَعِيدٗا زَلَقًا . أَوۡ يُصۡبِحَ مَآؤُهَا غَوۡرٗا فَلَن تَسۡتَطِيعَ لَهُۥ طَلَبٗا .

« **و چرا ـ چون به باغت وارد شدی ـ نگفتی هرچه خدا بخواهد، هیچ قدرتی جُز به** (خواست) **خدا نیست؟ اگر مرا از حیث مال و فرزند کمتر از خود می‌بینی،**» « **چه بسا خداوندم مرا بهتر از باغ تو عطا فرماید و بر آن** (باغت) **آفتی از آسمان فرستد، پس آن زمینی صاف و بی‌محصول گردد** » « **یا آب آن** (در زمین) **فرو رود و هرگز نتوانی آن را بجویی** »،

مرد مؤمن ابتدا رفیق بی‌انصافش را به چالش می‌کشد که چرا برای اشیاء استقلال وتأثیر نهایی قائل شدی و خود و امکانات خویش را «همه‌کاره» دانستی؟ سپس هشدار می‌دهد که چه بسا وضع ما دگرگون شود و منِ فقیر، فردا مالک باغی خرّم شوم و حوادث روزگار باغ تو را به تلّه‌خاکی مبدّل سازد و یا آبش فروکش کرده چنان به اعماق زمین رود که نتوانی آن را بازیابی!

(۴۲) وَأُحِيطَ بِثَمَرِهِۦ فَأَصۡبَحَ يُقَلِّبُ كَفَّيۡهِ عَلَىٰ مَآ أَنفَقَ فِيهَا وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا وَيَقُولُ يَٰلَيۡتَنِي لَمۡ أُشۡرِكۡ بِرَبِّيٓ أَحَدٗا .

«(تا به او رسید آنچه باید می‌رسید) **و محصول‌اش** (با آفت آسمانی) **فراگیر شد؛ او ـ از** (اندوه) **هزینه‌ای که در آن** (مِلک) **کرده بود ـ دست بر دست می‌نهاد و آن** (باغ) **بر داربست‌هایش فرو افتاده** (خراب اندر خراب) **بود و** (به حسرت) **می‌گفت: ای کاش کسی را شریک خداوندم نمی‌پنداشتم** »،

به دست می‌آید که اندرزهای رفیق خیرخواه‌اش در صاحب مغرور باغ مؤثّر نیافتاده و او همچنان زندگی شرک‌آمیز خود را دنبال می‌کرد تا حادثه‌ای غیرمنتظره وی را تکان داد و به ندامت کشید. در مورد نحوه‌ی از بین رفتن آن ملک قرآن توضیحی نداده و کلاً به نظر می‌رسد که با بروز سانحه‌ای ـ صاعقه یا زلزله و امثال آن ـ ملکِ مزبور یک شبه ویران و مضمحل گشت.

در بروز ضایعات، مردم از غفلت‌های خود افسوس می‌خورند. آن مالک مشرک نیز چنین بود و چون باغش را ازدست داد، حسرت می‌خورد که ای‌کاش به نصایح رفیق موحّدم توجّه می‌کردم و به اسباب ظاهری یا قدرت‌های موهوم، برای حفظ مال و منالم تکیه نمی‌کردم و اسباب دنیوی را مستقل از مشیّت خدایم نمی‌شمردم.

(۴۳) وَ لَمۡ تَكُن لَّهُۥ فِئَةٌ يَنصُرُونَهُۥ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَ مَا كَانَ مُنتَصِرًا .

« **و او را ـ در برابر خدا ـ هیچ گروهی نبود که یاری‌اش کند و** (خود نیز) **یاریگر** (خویش) **نبود** »،

آیه‌ی شریفه مشعر بر آن است که در آن شرایط مالک ورشکسته، به هیچ وجه (چه به کمک دیگران یا به صورت خودیاری) نمی‌توانست دفع خطر و خسارت ازخود کند و ناتوان و درمانده بود.

(۴۴) هُنَالِكَ ٱلۡوَلَٰيَةُ لِلَّهِ ٱلۡحَقِّۚ هُوَ خَيۡرٌ ثَوَابًا وَ خَيۡرٌ عُقۡبًا .

« **آنجاست که ولایت تنها از آنِ خدای برحق است؛ هموست** (که) **بهترین پاداش و بهترین سرانجام** (را نصیب شایستگان می‌کند) »،

یعنی آنجا که همه‌ی علل و اسباب و تکیه‌گاه‌های مورد اعتماد انسان از کار می‌افتد، قدرت و تسلّط خدای حق نمایان می‌شود و آشکار می‌گردد که ولایت کلّی در دست خداست. چنین شرایطی برای هرکس طی عمر، به نحوی بروز می‌کند منتها اکثر مردم آن را به فراموشی می‌سپرند.

بخش پنجم

(موعظه و تذکّر به انسان)

(۴۵) وَ ٱضۡرِبۡ لَهُم مَّثَلَ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا كَمَآءٍ أَنزَلۡنَٰهُ مِنَ ٱلسَّمَآءِ فَٱخۡتَلَطَ بِهِۦ نَبَاتُ ٱلۡأَرۡضِ فَأَصۡبَحَ هَشِيمٗا تَذۡرُوهُ ٱلرِّيَٰحُۗ وَكَانَ ٱللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيۡءٖ مُّقۡتَدِرًا .

« و برای ایشان زندگی این دنیا را مَثَل زَن که همچون آبی است که آن را از آسمان فرو فرستادیم؛ پس گیاه زمین با آن بیامیخت (و شکوفا گشت) **سپس** (چنان) **خشک گردید که بادها** (به هر سو) **پراکنده‌اش کنند؛ و خداوند به هر امری تواناست »،**

در آیات پیشین ـ به طور ضمنی ـ سخن از ناپایداری نعمت‌های جهان رفت (آیات۳۲ تا٤٤) و در آیه‌ی فوق توصیف دیگری از زوال نعمت‌های دنیا و حقیقت زندگی آورده است (مراد از مَثَل «حیات دنیا» در اینجا وصف زندگی دنیااست که در خلال تشبیه به گیاه زمین آمده است).

خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید وصفی از زندگی دنیا را برای مردم بیان کن که همچون قطرات باران گیاهان زمین را به رویش و شکوفایی می‌برد[۱]؛ همانگونه که نفخه‌ی حیات به کالبد آدمی دمیده آثارش به تدریج در پیکر انسان ظاهر می‌گردد و قدرت و نشاط جوانی را فراهم می‌آورَد.

امّا دیری نمی‌گذرد که بهاران به پاییز و جوانی به پیری می‌رسد و همچنانکه درخت سرسبز خشک شده در معرض تندباد قرار می‌گیرد و شاخه‌ها به هرسو می‌افتند، آن جوان تنومند دیروز نیز سست و خمیده گشته راه مرگ و زوال پیش می‌گیرد.

بدین‌ترتیب در آیه‌ی فوق ـ به دنبال سخن از فنای باغستان مردی در آیات قبل ـ از فنای باغستان زندگی سخن رفته و همانگونه که در آیات قبل ندا داد که انسان‌ها ـ به هنگام بهره‌یابی از نعمت ـ خدا را فراموش نکنند، در اینجا نیز پیام می‌دهد که جوانان بدانند پیری و از کارافتادگی پشت در است و خدا را از یاد نبرند و بدانند که خداوند به خاموش کردن حیات دنیوی همچون پدیدآوردنش تواناست.

(۴۶) ٱلۡمَالُ وَٱلۡبَنُونَ زِينَةُ ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَاۖ وَٱلۡبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيۡرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابٗا وَخَيۡرٌ أَمَلٗا .

« مال و پسران زیور این زندگی دنیایند و نیکی‌های ماندگار نزد خداوندت پاداشی بهتر و سرانجام نیکوتری دارند »،

---

(۱) ـ مخلوط شدن آب زمین با گیاهان، همان خاصیّت جذب آب در نباتات از طریق آوندهای آنهاست که خلاف جهت جاذبه‌ی زمین عمل می‌کند.

از دیدگاه قرآنی سعادت انسان در نزدیکی به خداست و «**باقِیاتُ الصّالِحات**» مجموعه‌ی اعمال نیکی است که ما را به خدا نزدیک می‌کند. کوشش مردم در دنیا معمولاً معطوف به این است که مال و ثروت به دست آورند و بهتر و جامع‌تر به خود و فرزندانشان برسند (و مخصوصاً به پسران بیش‌از دختران اهمّیّت می‌دهند!). ولی «هدف» از زندگی دنیا اینها نیست، اینها «آرایش»اند. مال اگر با روحیّه‌ی قرب به خدا تحصیل و صرف شود و فرزندان اگر با چنین روحیّه‌ای به بار آیند، از «**باقیات الصّالحات**» خواهند بود. و إلاّ مایه‌ی گرفتاری شده چه بسا انسان را به عذاب إلهی مبتلا می‌کنند (آل‌عمران/١٤ ـ منافقون/٩).

در مورد واژه‌ی «**بَنون** = پسران» در آیه، عدّه‌ای گفته‌اند که بنا به روحیّه‌ی عرب زمان که پسران را نماد قدرت می‌دانستند، بر اولاد ذکور تأکید گردیده است. از سوی دیگر گفته شده است که لفظ «پسر» بنا به قاعده‌ی «تغلیب» دختران را نیز شامل شده و مقصود «فرزندان» می‌باشد.

ذکر «**باقِیاتُ الصّالِحات**» در آیه‌ی٧٦ سوره‌ی مریم نیز رفته که در آنجا به جای «**خَيْرٌ أَمَلًا** = سرانجام نیکوتر» در آیه‌ی٤٦ کهف، «**خَيْرٌ مَّرَدًّا**» آمده که مفید همان معنا است.

در آیات بعد صحنه‌ی آخرت و نتیجه‌ی عدم توجّه به «**باقِیاتُ الصّالِحات** = اعمال پایدار خوش‌عاقبت» را در دنیا، در نظرها مجسّم می‌سازد.

(۴۷) وَيَوْمَ نُسَيِّرُ ٱلْجِبَالَ وَتَرَى ٱلْأَرْضَ بَارِزَةً وَحَشَرْنَٰهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا .

« و روزی که کوه‌ها را به حرکت درآوریم و زمین را هموار و هویدا می‌بینی؛ و همگان را گِرد آوریم و هیچ‌یک از آنان را فرو نگذاریم »،

در آیه‌ی شریفه ابتدا به «ویرانی کوه‌ها» و سپس به «آشکار شدن سطح زیرین زمین» در قیامت اشاره شده است. می‌فرماید زمین با همه‌ی عظمت خود ـ کوه‌ها ـ فرو می‌ریزد و آنگاه مسطّح شده و آشکار می‌گردد.

(۴۸) وَعُرِضُواْ عَلَىٰ رَبِّكَ صَفًّا لَّقَدْ جِئْتُمُونَا كَمَا خَلَقْنَٰكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍۭ بَلْ زَعَمْتُمْ أَلَّن نَّجْعَلَ لَكُم مَّوْعِدًا .

« و آنها به صف، بر خداوندت عرضه شوند (و گفته شود) **به راستی چنانکه اوّل بار شما را آفریدیم، به سوی ما آمدید بلکه گمان بردید میعادگاهی برایتان قرار ندادیم »،**

به دنبال آیه‌ی قبل می‌فرماید انسان‌هایی که به انحاءِ گوناگون از دنیا رفتند ـ ولی نفس یا جوهر وجودشان نزد خدا باقی است ـ در آن نظام ظهور مجدّد یافته و همگی در محکمه‌ی کبرای إلهی به صف می‌ایستند. در قیامت انسان است و ایمان و اعمالی که در دنیا داشته؛ همه‌ی اعتبارات دنیوی کنار رفته و سرمایه‌ی او فقط صفات نیک یا بدی است که با خود همراه کرده است. آری آنجا آدمی ـ همانگونه که اوّل‌بار پا به دنیا نهاد ـ تنهاست و اموال و یاران دنیوی به کارش نمی‌آیند. در آنجا به کسانی‌که مال و منال را در زندگی دنیا اصل می‌دانستند گفته می‌شود طی عمر قدرتها و لذّتها یافتید و پندارتان این بود که میعادی با خالق خود ندارید، اکنون بُطلان پندار خویش را ببینید!

(۴۹) وَوُضِعَ ٱلْكِتَٰبُ فَتَرَى ٱلْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَٰوَيْلَتَنَا مَالِ هَٰذَا ٱلْكِتَٰبِ لَايُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّآ أَحْصَىٰهَا ۚ وَوَجَدُواْ مَا عَمِلُواْ حَاضِرًا ۗ وَلَايَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا .

« **و آن کتاب** (پرونده‌ی اعمال) **نهاده می‌شود؛ پس گناهکاران را می‌بینی که از آنچه در آن** (کتاب) **است بیمناک‌اند و گویند: ای وای بر ما، این چه کتابی است که هیچ**(کار) **کوچک و بزرگی را فرو نگذاشته جُز این که آن را برشمرده است؛ و آنچه را انجام داده‌اند حاضر یابند و خداوندت به هیچ‌کس ستم نکند** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که خداوند بی‌مدرک کسی را کیفر نمی‌کند، بلکه پرونده‌ها پیش می‌آورد. افکار و کردار ما در پرونده‌ی اعمالمان منعکس می‌شود (مأموران إلهی قبلاً آنها را ضبط و ثبت کرده‌اند[1]) در قیامت می‌گویند «**کتابت را بخوان و کافی است که خود حسابگر باشی**» (اسراء/١٤) و «**گوش‌ها و چشمان و پوست‌هایشان از آنچه کرده‌اند بر ضدّ ایشان گواهی می‌دهند**» (فُصِّلَت/٢٠).

(۱) ـ شاید بدین‌صورت است که افکار و کردار ما چه بسا در محیط بیرونی و جوهر درونی ما منعکس شده اثر می‌گذارند و مأموران إلهی آن اثرات را به قول معروف «بایگانی می‌کنند».

بخش ششم

(اشاره به خلقت آدم و طلب هشیاری از انسان)

(۵۰) وَ إِذْ قُلْنَا لِلْمَلَٰٓئِكَةِ ٱسْجُدُواْ لِأٓدَمَ فَسَجَدُوٓاْ إِلَّآ إِبْلِيسَ كَانَ مِنَ ٱلْجِنِّ فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِۦٓۗ أَفَتَتَّخِذُونَهُۥ وَذُرِّيَّتَهُۥٓ أَوْلِيَآءَ مِن دُونِي وَهُمْ لَكُمْ عَدُوٌّۢ بِئْسَ لِلظَّٰلِمِينَ بَدَلًا .

« **و** (به یاد آر) **زمانی را که به فرشتگان گفتیم: برای آدم سجده کنید؛ پس** (همگی) **سجده کردند بجُز ابلیس که از** (تبار) **جنّ بود سپس از فرمان خداوندش خارج شد؛ پس آیا** (با این‌حال) **او و فرزندانش را ـ سوای من ـ اولیاءِ** (خود) **می‌گیرید؟! و** (حال آنکه) **آنها دشمن شمایند؛ چه بد جایگزینی برای ستمگران است** »،

به دنبال داستان دو مرد که یکی ازآنها صاحب مال بود امّا شیطان را به دوستی گرفته بود (آیات۳۲ تا٤٤) و در پی تشبیهاتی درباره‌ی بی‌پایگی ظواهردنیا و وصف حال اُخروی کسانی‌که فقط دل به این ظواهر می‌بندند (آیات٤٥ تا٤٩) در آیه‌ی فوق به سرگذشت شیطان و تذکّر منشأ اصلی انحراف او اشاره داشته از کسانی‌که ولایت شیطان را می‌پذیرند سخن می‌گوید.

در مورد سجده‌ی فرشتگان به آدم و نکات مرتبط با آن، ذیل آیه‌ی ٦١ سوره‌ی إسراء توضیح داده‌ایم. خداوند از ملائک می‌خواهد که برای تحیّت و احترام (نه عبودیّت و پرستش)، به آدم سجده کنند (حجر/ ۲۹). واژه‌ی «**أولِیاء**» جمع «**وَلِیّ**» به معنی «یاور، دوست و سرپرست» آمده است.

«**إبلیس**» سر سلسله‌ی شیاطین و از رده‌ی جنّیان بود، ولی در اثر عبادت خدا ترقّی کرده و وارد عالم فرشتگان شده بود؛ اصول دیانتش اشکالی نداشت (حجر/۴۰و۳۶) امّا دچار تکبّر شده می‌خواست خدا را به سلیقه‌ی خویش عبادت کند[1] (حجر/۳۵←۳۳).

در بخش انتهایی آیه خداوند شکوه می‌کند که چرا باید بندگان من وساوس دشمنی را بپذیرند که از ابتدا دربرابر خلقتشان طغیان کرد و به گمراهی آنها کمر بست (حجر/۳۹)؟ چه مغبون شده‌اند منحرفانی که

---

(۱) ـ همه‌ی منحرفان و بدعت‌گذاران دینی چنین‌اند و کار شیطان را می‌کنند؛ از خود راه‌هایی ـ که نشأت یافته از روحیّات و حبّ و بغض‌هایشان است ـ به عنوان «راه خدا» پیش می‌آورند! و اینگونه افراد هرچند مدّت‌ها خود را در ردیف پاکان جازنند، ولی خداوند صحنه‌ها و حوادث پیش می‌آورد تا چهره‌ی واقعی‌شان روشن شده درجایگاهی‌که در خور آنهاست قرار گیرند (حجر/۳۹). چه بسیار کسانی‌که خودشان را در ردیف انسان‌های والا جازده‌اند ولی در واقع ابلیس‌اند و سیر حوادث حقیقت آنها را معرّفی می‌کند:

ای بســا ابلیس آدم‌رو که هســت　　پس به هر دستی نشاید داد دست　　(مولوی)

ولایت خدا را به ولایت شیطان فروخته‌اند!

(۵۱) مَآ أَشۡهَدتُّهُمۡ خَلۡقَ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ وَلَا خَلۡقَ أَنفُسِهِمۡ وَمَا كُنتُ مُتَّخِذَ ٱلۡمُضِلِّينَ عَضُدٗا .

« من آنان را نه در آفرینـش آسـمان‌ها و زمین و نه در آفرینـش خودشـان، به شـهادت نگرفتم و گمراه‌کنندگان را دستیار خویش قرار نمی‌دهم »،

آیه‌ی شریفه در مقام رویارویی با انحرافاتی‌است که در عربستان و ایران وسایر نقاط گیتی، به صورت دوگانه‌پرستی و قائل بودن به دو مبدء مستقل «خیر» و «شرّ» در عالم شیوع داشته و کماکان نیز شایع است. در عربستان عدّه‌ای شیطان‌پرست و جنّ‌پرست بودند و وادی‌هایی را در قلمرو جنّ دانسته به هنگام عبور از آنها با ذکر اورادی خود را به آنان می‌سپردند و از آنها پناه می‌جستند. در ایران قدیم نیز این فرهنگ بود و حتّی یکسری موجودات را (مثل مار و عقرب و غیره) مخلوق شیطان، و موجودات دیگر را مخلوق خدا می‌دانستنـد (به کتاب وندیداد نگاه کنیـد). امروز نیز در نزدیکی سـوریّه و حتّی در امریکـا و اروپـا، شیطان‌پرستان هستند و برخی او را دارای قدرت مستقلّی در برابر خدا دانسته و برخی معتقدند که مظلوم قرار گرفته است! حتّی برخی از مسلمانان شیطان را درخور تمجید دانسته از او تقدیر کرده‌اند که حاضر نشده است جُز برای خدا سجده کند! (و همه‌ی آیات طرد شیطان را نیز به نفع عقائد خود تأویل و توجیه می‌کنند!).

در آیه‌ی فوق خداوند می‌فرماید من در خلق آسمان‌ها و زمین و حتّی خلقت خود شیاطین، آنها را دخالت ندادم و هرگز گمراهان را دستیار خویش قرار نمی‌دهم. چرا مردم فکر می‌کنند که شیاطین و جنّیان در نظام عالم مؤثّرند؟ «شرور جزئی» در عالم هست و خدا خواسته که چنین باشد و انسان با آن بدی‌ها مقابله و معارضه کند. ولی شرّ و «فساد کلّی» را خدا در نظام خلقتش دخالت نمی‌دهد و شرور نیز نمی‌توانند خارج از تقدیر و قوانین إلهی در کارها دخالت کنند.

(۵۲) وَيَوۡمَ يَقُولُ نَادُواْ شُرَكَآءِيَ ٱلَّذِينَ زَعَمۡتُمۡ فَدَعَوۡهُمۡ فَلَمۡ يَسۡتَجِيبُواْ لَهُمۡ وَجَعَلۡنَا بَيۡنَهُم مَّوۡبِقٗا .

« **و** (درنظر آر) **روزی را که** (خدا) **گوید:** (ای مشرکان) **کسانی را که شریک من می‌پنداشتید ندا کنید؛ پس آنان را بخوانند و**(لی) **اجابتشان نکنند؛ و میانشان هلاکتگاهی قرار خواهیم داد »،**

آیه‌ی شریفه ـ به دنبال آیات مربوط به «شیطان‌پرستان» و کسانی‌که شیطان را به ولایت می‌گیرند ـ از مشرکان سخن به میان آورده اسـت. تقریباً هیچ‌کس در دنیا رسماً نمی‌گوید خدا شریک دارد! ولی چه بسا رفتارش با شخصیّت‌ها به گونه‌ای است که گویی آنها شریک خدایند و آنچه را که باید خالص، برای خدا انجام داد، به آنان تعمیم می‌دهد (نساء/ توضیح آیه‌ی٤٨). معمولاً اینگونه افراد معتقدند که معبودهای ایشان در آخرت به دادشان رسیده و شفیع آنها خواهند بود، لذا خدا می‌فرماید در قیامت به آنها گفته می‌شود معبودانتان را ندا کنید. امّا معبودهـا نمی‌توانند دعوت عابدان خود را بپذیرند و بینشـان جایگاه خطرناک و هلاکت‌آوری

خواهد بود که هم مراد و مرجع (اگر به آن شرک‌ها راضی باشند) به آن درمی‌افتد و هم مرید با تفاوت جایگاه (هلاکتگاه).

هرچند زمخشری در کشّاف واژه‌ی «**مَوْبِق**» را در اینجا به معنی «دشمنی و عداوت» گرفته؛ زیرا ـ می‌گوید ـ وقتی عداوت و نزاع شدّت گیرد به هلاکت می‌انجامد. این تعبیر با آیاتی‌که می‌فرماید مریدان و مرادان دُنیوی در قیامت با یکدیگر به نزاع می‌پردازند (اعراف/۳۹←۳۸ ـ سبا ۳۳←۳۱) بی‌تناسب نیست، ولی با مفاد آیه‌ی بعد نمی‌خواند.

(۵۳) وَرَءَا ٱلۡمُجۡرِمُونَ ٱلنَّارَ فَظَنُّوٓاْ أَنَّهُم مُّوَاقِعُوهَا وَلَمۡ يَجِدُواْ عَنۡهَا مَصۡرِفٗا .

« **و مجرمان آتش را ببینند و یقین کنند که در آن خواهند افتاد و راه برگشتی از آن نیابند** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که منظور از «**مَوْبِق**» در مقطع آیه‌ی قبل، دوزخ است. از مشرکان به لفظ «**مجرمان**» یاد شده و واژه‌ی «**ظَنّ**» در متن آیه به معنی «یقین» آمده است (بقره/ ٤٦).

(۵۴) وَلَقَدۡ صَرَّفۡنَا فِي هَٰذَا ٱلۡقُرۡءَانِ لِلنَّاسِ مِن كُلِّ مَثَلٖۚ وَكَانَ ٱلۡإِنسَٰنُ أَكۡثَرَ شَيۡءٖ جَدَلٗا .

« **و همانا در این قرآن از هرگونه مَثَلی برای** (هدایت) **مردم آوردیم** و(لی) **انسان بیش از هر چیز اهل جَدَل است** »،

به طور کلّی طبع آدمی ـ بدون تربیت دینی و توجّه به خدا ـ طغیانگر و توجیه کننده است و به سادگی زیر بار حق نمی‌رود. آیات قرآن انواع شرک و عواقب آن را به صُوَر مختلف توضیح داده، ولی باز بسیاری از مردم در دنیا به دنبال شرک می‌روند و با «سفسطه» و «مغالطه» افکار و اعمال شرک‌آمیز خود را توحید خالص جلوه می‌دهند! نمونه‌ای از مَثَل‌های مورد اشاره‌ی آیه را که در قرآن آمده در سوره‌های بقره (آیه‌ی ٢٦١)، یونس (آیه‌ی٢٤)، عنکبوت (آیه‌ی٤١)، حدید (آیه‌ی٢٠) و جمعه (آیه‌ی٥) می‌توان مشاهده کرد.

(۵۵) وَمَا مَنَعَ ٱلنَّاسَ أَن يُؤۡمِنُوٓاْ إِذۡ جَآءَهُمُ ٱلۡهُدَىٰ وَيَسۡتَغۡفِرُواْ رَبَّهُمۡ إِلَّآ أَن تَأۡتِيَهُمۡ سُنَّةُ ٱلۡأَوَّلِينَ أَوۡ يَأۡتِيَهُمُ ٱلۡعَذَابُ قُبُلٗا .

« **و** (هیچ چیز) **مردمان را ـ هنگامی‌که هدایت سویشان آمد ـ مانع** (از آن) **نشد که ایمان آورده از خدای خویش آمرزش طلبند، مگر آنکه** (می‌خواستند) **سرنوشت پیشینیان به سویشان آید یا عذاب رویارویشان قرار گیرد** »،

وقتی برای انسان عاقل و منصف توضیح می‌دهند که مثلاً موادّ مخدّر زیانبار است و به چه عواقب شومی می‌انجامد، بر پایه‌ی عقل و انصاف می‌پذیرد ولی معتادِ حس‌گرا را هرچه بگویند زیر بار نمی‌رود تا خود به بدبختی افتد! کافران نیز چنین‌اند ـ برخلاف مؤمنان که عاقبت‌اندیش‌اند ـ در «حال» زندگی می‌کنند و می‌خواهند عذاب‌های دنیوی (از نوع آنچه به سرکشان گذشته رسید) برایشان پیش آید و یا قیامت رسیده

عذاب را پیش روی خود ببینند تا باور نموده ایمان بیاورند! چنانکه فرموده «**إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَايُؤْمِنُونَ وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُاْ الْعَذَابَ الأَلِيمَ** = همانا کسانی‌که سخن خداوندت بر آنها تحقّق یافته (در اثر گناهان و لجاجت‌ها قلوبشان دربرابر حق قفل شده) ایمان نمی‌آورند، و لو هرگونه آیتی برایشان بیاید تا وقتی عذاب دردناک را ببینند» (یونس/۹۷ و ۹۶).

(۵۶) وَمَا نُرْسِلُ ٱلْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ ۚ وَيُجَـٰدِلُ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِٱلْبَـٰطِلِ لِيُدْحِضُواْ بِهِ ٱلْحَقَّ ۖ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَـٰتِى وَمَآ أُنذِرُواْ هُزُوًا .

« و ما رسولان(خود) **را جُز بشارت دهنده و بیم‌رسان نمی‌فرستیم و کافران به** (دستاویز) **باطل مجادله می‌کنند تا حق را با آن** (جَدَل‌ها) **از میان بردارند و آیات من و هشدارهایی را که به آنها داده شده، به استهزاء گرفتند »،**

یعنی وظیفه‌ی پیامبران این نبوده که مردم را وادار به ایمان کنند و به هر وسیله‌ای ـ و لو نامناسب ـ آنان را مجبور به قبول دین سازند. امّا در برابر انذار و بشارت پیامبران(ع) مردم کافرپیشه، به حربه‌ی باطل متوسّل می‌شده‌اند و سفسطه‌ها پیش می‌آورده‌اند تا حق را از میدان به در کنند و در این راه همچنین به «جوک سازی» و مسخرگی روی می‌آوردند! (و این، راه و روش منکران در برابر آیات خدا از قرن‌ها پیش تا کنون بوده است).

(۵۷) وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّن ذُكِّرَ بِـَٔايَـٰتِ رَبِّهِۦ فَأَعْرَضَ عَنْهَا وَنَسِىَ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ ۚ إِنَّا جَعَلْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَن يَفْقَهُوهُ وَفِىٓ ءَاذَانِهِمْ وَقْرًا ۖ وَإِن تَدْعُهُمْ إِلَى ٱلْهُدَىٰ فَلَن يَهْتَدُوٓاْ إِذًا أَبَدًا .

« و ستمکارتر از آنکه به آیات خدایش پند داده شد و از آنها رویگرداند و آنچه را دستانش از پیش فرستاده فراموش کند، کیست؟ به راستی ما بر دل‌هایشان ـ از این‌که آن (قرآن) **را بفهمند ـ پرده‌ها افکنده‌ایم و در گوش‌هایشان سنگینی** (نهادیم) **و اگر آنان را به هدایت خوانی، هرگز بدان راه نیابند »،**

بخش اوّل آیه، قدرت انتخاب انسان را می‌رساند که کیست ستمکارتر از کسی‌که با آیات خدا پندش دهند و او «اعراض نماید» و به جای آنکه بدی‌های گذشته‌اش را جبران کند، زشتی آنها را فراموش کرده و همان اعمال را ادامه دهد! (مقصود از «**مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ** = آنچه دستانش از پیش فرستاده» عمل شخص است که آینده‌ی او را می‌سازد).

بخش بعدی آیه، بیان «عکس‌العمل» إلهی در برابر «انتخاب» شخص است که چنان مردمی که کارهای غلطی کرده و وقتی با آیات خدا پند داده می‌شوند روی می‌گردانند، خداوند آنها را دچار سلب توفیق می‌کند و بنا به قوانین إلهی، به «سنگینی دل و گوش» در برابر آیات حق گرفتار می‌شوند (بقره/٦).

بخش انتهایی آیه «نتیجه» را بیان می‌کند که با چنان انتخابی، افراد به آن عکس‌العمل إلهی می‌رسند و دچار سلب توفیق شده در نتیجه دربرابر دعوت خیرخواهان به راه صلاح و هدایت، بی‌تأثیر و لجوج می‌شوند.

(۵۸) وَ رَبُّكَ ٱلْغَفُورُ ذُو ٱلرَّحْمَةِ لَوْ يُؤَاخِذُهُم بِمَا كَسَبُواْ لَعَجَّلَ لَهُمُ ٱلْعَذَابَ بَل لَّهُم مَّوْعِدٌ لَّن يَجِدُواْ مِن دُونِهِۦ مَوْئِلًا .

« و خداوند تو آمرزنده و صاحب رحمت است؛ اگر می‌خواست آنان را به (سبب) **آنچه کرده‌اند بگیرد، با شتاب عذابشان می‌کرد؛ ولی موعدی دارند که هرگز در برابر آن پناهگاهی نمی‌یابند »،**

آیه‌ی فوق توضیح می‌دهد که چرا خدا آن «سخت‌دلان معاند و ناشنوایان حق» را فوری عذاب نمی‌کند. می‌فرماید رحمت خدا باعث شده که برای مردم «موعدی» قرار دهد و با شتاب ظالمان را عذاب نمی‌کند. مسلّماً بعد از آنکه افراد به «موعد» خود برسند کیفر اعمالشان را می‌بینند و گریز و پناهگاهی هم نخواهند یافت.

(۵۹) وَ تِلْكَ ٱلْقُرَىٰٓ أَهْلَكْنَٰهُمْ لَمَّا ظَلَمُواْ وَ جَعَلْنَا لِمَهْلِكِهِم مَّوْعِدًا .

« و این قریه‌ها (و شهرها) **است که** (اهلشان را) **چون ستم بنمودند، هلاکشان کردیم و برای هلاکتشان موعدی قرار دادیم »،**

یعنی، سنّت إلهی در طول تاریخ چنین بوده که برای مردمان «موعدی» مقرّر داشته و اقوام ستمگر را «بلافاصله» به خاطر ستم‌هایشان مجازات نمی‌کرده است، بلکه پیامبران و آیات می‌فرستاده و پس از آنکه ستمگران فرصت خود را برای اصلاح و جبران از دست می‌دادند، به عذاب آنها اقدام می‌نموده است.

اکنون نیز منکران و استهزاگران دین فراوانند و باید بدانند که خدا در مورد آنها بی‌تفاوت نیست، ولی فرصتی به ایشان داده و کیفر خدا در موعد مقرّر خود فرا خواهد رسید. بعضی اوقات نیز ممکن است خدا منکرانی را که کارهای نیکی دارند در این دنیا رسوا نسازد و ـ به خاطر نیکی‌هایشان درحق مردم ـ عذابشان را به آخرت موکول کند. به هرحال عقوبت‌های دنیوی نیز انواع و اقسامی دارد چنانکه فرموده است: «**قُلْ هُوَ الْقَادِرُ عَلَى أَن يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ عَذَابًا مِن فَوْقِكُمْ أَوْ مِن تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا وَ يُذِيقَ بَعْضَكُم بَأْسَ بَعْضٍ** ... = بگو او قادر است که عذابی از فراز سرتان یا از زیر پاهایتان بر شما فرستد یا شما را گروه گروه درهم بیامیزد و آسیب برخی از شما را به گروه دیگر بچشاند ... » (انعام/٦٥).

آغاز آیه در اشاره به هلاکت آبادی‌هایی است که چون ساکنانشان ستم کردند، به عذاب خدا گرفتار آمدند؛ ویرانه‌های شهرهایی چون سدوم و گموره که کاروان‌های عرب در سفرها، از کنارشان می‌گذشتند.

بخش هفتم

(ماجرای موسی[ع] و عبد صالح)

(۶۰) وَ إِذْ قَالَ مُوسَىٰ لِفَتَـٰهُ لَآ أَبْرَحُ حَتَّىٰٓ أَبْلُغَ مَجْمَعَ ٱلْبَحْرَيْنِ أَوْ أَمْضِىَ حُقُبًا .

« **و** (یاد کن) **زمانی‌که موسی به جوان** (همراه)**اش گفت: از پای نمی‌نشینم تا به محلِّ تلاقی دو دریا برسم، یا روزگاری دراز** (راه) **بپیمویم** »،

آیه‌ی شریفه، آغاز داستان شگفت‌انگیزی در سوره است که مشهور به داستان «خضر و موسی» است (در ارتباط با خضر ذیل آیه‌ی ٦٥ توضیح داده‌ایم). ظاهراً داستان هنگامی اتّفاق می‌افتد که موسی[ع] در معرض الهامات إلهی قرار داشت و تصوّر می‌نمود که از هرکس به امور هستی آگاه‌تر است و در عین‌حال شاید به حوادثی برمی‌خورد که سؤالاتی در ذهنش ایجاد می‌کرد. در این‌حال خداوند از او می‌خواهد که بار سفر ببندد و به او خبر داد که در راه معلّمی را خواهد یافت که چیزهایی به او می‌آموزد. البتّه عدّه‌ای گفته‌اند که آن موسی که در این آیات ذکرش رفته، موسی بن عِمران (ع) پیامبر بزرگ بنی‌اسرائیل نبوده است. ولی برخلاف بلاغت قرآنی می‌بود که دراین‌صورت قرائنی نیاورد.

این داستان پیام می‌دهد که در این عالم فقط ظواهر امور را نباید نگریست؛ چه بسا حوادثی که با باطن یا آینده‌ی عالم سر و کار دارد و حکمتشان بر ما ـ که فقط ظواهر را می‌بینیم ـ روشن نیست. اینکه چرا مثلاً فلان حادثه پیش آمد و خسارات فراوان به بار آورد؟ چرا فلان‌کس بی‌جهت کشته شد؟ و چرا فلان ثروت در دل خاک مدفون ماند؟ همه حکمت‌هایی دارد و دست حکمتی بر کار جهان مستولی است که بیهوده کاری نمی‌کند. به عبارت دیگر، به دنبال آنکه در آیه‌ی ۵۹ فرمود «**هر قومی موعدی دارد**» احتمالاً در پاسخ به این سؤال مقدّر که چرا موعد عذاب مشرکان فرا نمی‌رسد؟ خداوند داستانی آورده که نشان می‌دهد وقوع یا عدم وقوع حوادث در عالم، بی‌حکمت نیست.

یار همسفر موسی (جوان همراهش) به قول مفسّران «یُوشَع» بوده است که پس‌از موسی[ع] رهبری نهضت او را دردست گرفت.

«**محلّ تلاقی دو دریا**» به احتمال قوی جنوب خلیج عَقَبه (کنار اردن) بوده که در آنجا در نزدیکی تُرعه‌ی سوئز، دریای مدیترانه به دریای سرخ می‌ریزد. موسی به همسفرش می‌گوید، از پای نمی‌نشینم تا به آنجا برسم یا آن‌قدر راه روم که بر مقصود دست یابم.

(۶۱) فَلَمَّا بَلَغَا مَجْمَعَ بَيْنِهِمَا نَسِيَا حُوتَهُمَا فَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلْبَحْرِ سَرَبًا .

« **پس چون به محلّ تلاقی آن دو** (دریا) **رسیدند، ماهی خود را** (که برای غذا داشتند) **فراموش کردند و** (ماهی) **راه خود را در دریا پیش گرفت و از آن مسیر روان شد** »،

ممکن است گفته شود که آن‌ماهی صید شده و مثلاً در سبدی بوده تا به وقت مقتضی طبخ شود، امّا پیش‌از آن به فرمان خدا جان یافته و طی پرش‌هایی خود را به دریا رسانده بود.(۱) چنانکه از آیه‌ی ٦٤ برمی‌آید که نوعی امر خلاف انتظار در محلّ تلاقی دو دریا پیش آمد که موسیع منتظر آن بوده است.

(۶۲) فَلَمَّا جَاوَزَا قَالَ لِفَتَىٰهُ ءَاتِنَا غَدَآءَنَا لَقَدْ لَقِينَا مِن سَفَرِنَا هَٰذَا نَصَبًا .

« **پس چون** (از آنجا) **بگذشتند** (موسی) **به جوانش گفت: غذای** (نیمروز) **ما را بیاور که همانا از این سفرمان سخت خسته شدیم** »،

پیرو آیه‌ی قبل (پاورقی) آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که موسیع از خواب برخاست و به اتّفاق جوان همراهش به راه افتادند؛ امّا چون لختی راه رفتند، گرسنگی و خستگی بر آنها چیره شد و موسیع از همراهش خواست که غذای ماهی را بیاورد. البتّه واژه‌ی «**غَداء** = غذا» در آیه‌ی شریفه لزوماً بدآن معنی نیست که ماهی قبلاً پخته شده بود؛ بلکه ممکن است مقصود موسیع این بوده که همراهش نهار را تدارک دیده و در سفره بگذارد.

(۶۳) قَالَ أَرَءَيْتَ إِذْ أَوَيْنَآ إِلَى ٱلصَّخْرَةِ فَإِنِّي نَسِيتُ ٱلْحُوتَ وَمَآ أَنسَىٰنِيهُ إِلَّا ٱلشَّيْطَٰنُ أَنْ أَذْكُرَهُۥ وَٱتَّخَذَ سَبِيلَهُۥ فِي ٱلْبَحْرِ عَجَبًا .

« (جوان همسفر) **گفت: دیدی** (خبر داری)؟ **وقتی به سوی آن صخره** (برای استراحت) **پناه جُستیم ــ و من** (در آنجا) **فراموش کردم** (جریان) **ماهی را** (به تو بگویم) **و جُز شیطان** (کسی) **ذکرش را از خاطرم نبرد ــ پس** (ماهی) **به طرز شگفت‌انگیزی راه خود در دریا پیش گرفت** (و رفت) »،

چون موسیع طلب غذای ماهی کرد (آیه‌ی قبل) جوان همسفر ناگهان به خاطرش آمد که ماهی به دریا پیوسته است. طبری نوشته که یوشع (جوان همسفر) به موسیع گفت: چون ظرف ماهی را باز کردم ناگهان ماهیِ پخته‌شده پرید و خود را به دریا رساند و شیطان باعث شد که من این واقعه‌ی عجیب را فراموش کرده به تو نگویم (معمولاً افراد غفلت‌های بزرگ را به شیطان نسبت می‌دهند). البتّه بعید نیست که حتّی ماهی طبخ شده به امر إلهی جان یافته و روانه‌ی دریا شده باشد.

---

(۱) ـ مفسّران آورده‌اند که موسیع بار سفر بست و زنبیل حاوی ماهی را به دست جوان همراهش داد. پس از درنور دیدن راه طولانی، آن‌دو ـ بی‌آنکه بدانند ـ به «**مجمع البحرین** = محلّ تلاقی دو دریا» رسیدند و چون خسته بودند موسیع روی صخره‌ای به خواب سنگین فرو رفت. امّا چندی نگذشت که باران گرفت و ماهی در زنبیل، جان یافته و به تلاطم افتاد و سپس با تپیدن‌هایی، به درون آب کنار ساحل لغزیده و راه خود را به سوی دریا پیش گرفت و رفت.

(۶۴) قَالَ ذَٰلِكَ مَا كُنَّا نَبۡغِۚ فَٱرۡتَدَّا عَلَىٰٓ ءَاثَارِهِمَا قَصَصٗا .

« (موسی) **گفت: این همان است که در پی‌اش بودیم و جستجوکنان ردّ پای خود گرفته بازگشتند** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که خداوند قبلاً به موسی^ع وحی کرده بود که در محلّی که ماهی خود را از دست می‌دهند ـ یا امر خلاف انتظاری روی می‌دهد ـ معلّم خود را (توضیح آیه‌ی۶۰) خواهد یافت؛ از این رو به محض آگاهی از ماجرای فرار ماهی به همراهش می‌گوید «در انتظار چنین پیشآمدی بودم» و با دقّت و جستجو به محلّی که همراهش گفت ماهی ازدست رفت، بازگشتند.

(۶۵) فَوَجَدَا عَبۡدٗا مِّنۡ عِبَادِنَآ ءَاتَيۡنَٰهُ رَحۡمَةٗ مِّنۡ عِندِنَا وَعَلَّمۡنَٰهُ مِن لَّدُنَّا عِلۡمٗا .

« **پس** (در آنجا) **بنده‌ای از بندگان ما را یافتند که از جانب خود رحمت** (ویژه‌ای) **بدو داده و از نزد خود به او دانشی آموخته بودیم** »،

آن شخصیّت که بوده؟ قرآن معرّفی بیشتری از او به عمل نیاورده است. امّا مفسّران حدس‌های گوناگون زده‌اند. **عدّه‌ای** گفته‌اند خضر پیامبر بوده که آب حیات نوشیده و تا قیامت زنده است! هرچند شخصی با نام خضر نه در قرآن دیده می‌شود و نه در تورات. **برخی** او را با الیاسِ نبی تطبیق داده‌اند که مانند دیگر پیامبران مرده است. همچنین گفته شده‌است‌که شخص مذکور، شُعَیبِ پیامبر پدر زن موسی^ع بوده است؛ هرچند نام پدرزن موسی در تورات، شُعَیب نیست و در قرآن هم از او به این نام یاد نشده است. اگرهم نام آن‌کسی که موسی^ع با دخترش ازدواج کرد شعیب بوده، موسی^ع قبل از نبوّت مدّتی برای او شبانی می‌کرد و نیازی نبود که برای دیدار وی به عَقَبه برود! قدر مسلّم آن است که فرد مورد اشاره شخصیّت والایی بوده که به لطف خدا هدایت یافته و حکمت‌های فراوان اندوخته بود و به احتمال زیاد **فرشته‌ای** بوده که به فرمان اِلهی به صورت انسانی برای اجرای فرامین خدا ظاهر شده بود (توضیح آیه‌ی۸۲).

(۶۶) قَالَ لَهُۥ مُوسَىٰ هَلۡ أَتَّبِعُكَ عَلَىٰٓ أَن تُعَلِّمَنِ مِمَّا عُلِّمۡتَ رُشۡدٗا .

« **موسی به او گفت: آیا** (اجازه هست) **در پی تو آیم، به شرط آنکه از آنچه به تو آموخته شده و مایه‌ی هدایت است به من بیاموزی؟** »،

از این‌مرحله به بعد اشاره‌ای به همسفر موسی (یوشع) در داستان نیست، ظاهراً یا او از بقیّه جدا شده و یا لزومی به ذکر وی نبوده است.

(۶۷و۶۸) قَالَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا . وَكَيۡفَ تَصۡبِرُ عَلَىٰ مَا لَمۡ تُحِطۡ بِهِۦ خُبۡرٗا .

«(بنده‌ی صالح) **گفت: همانا تو نمی‌توانی با من شکیبایی ورزی** » « **و چگونه می‌توانی بر آنچه به علم‌اش احاطه نداری شکیبا باشی؟!** »،

بنده‌ی صالح (مأمور اِلهی) در واقع به موسی^ع می‌گوید تو طاقت روش تعلیمی مرا نداری. زیرا انسان وقتی

فقط ظاهر وقایع را می‌بیند و از اسرار آن خبر ندارد، بی‌تاب می‌شود. از این رو آن بنده‌ی صالح به موسی^ع می‌گوید چگونه انتظار داشته باشم که تو در برابر چیزی که نمی‌دانی (و ناهنجار می‌بینی) اعتراضی نکنی؟!

(۶۹) قَالَ سَتَجِدُنِيٓ إِن شَآءَ ٱللَّهُ صَابِرٗا وَلَآ أَعۡصِي لَكَ أَمۡرٗا .

« (موسی) **گفت: اگر خدا بخواهد مرا شکیبا خواهی یافت و من در هیچ امری از تو نافرمانی نکنم** »،

موسی[ع] ، با وجود آنکه «**إِنْ شَاءَ الله**» گفت، ولی آیات بعد نشان می‌دهدکه شکیبایی نداشت**!** یعنی پیامبران، صاحب همه‌ی علوم نیستند (آیه‌ی قبل) و نمی‌توانند هرکاری خواستند حتماً انجام دهند. البتّه اینکه موسی[ع] قول داد همواره پیرو تصمیمات آن‌مرد صالح باشد، برای آن است که خدا به او فرمان داده بود و آن‌شخص را مأمور خدا می‌دانست؛ در غیراین‌صورت قطعاً چنین خود را در اختیار رأی و نظر کسی قرار نمی‌داد و ما وظیفه نداریم ـ بی‌تکلیف إلهی ـ عِنان عقل و دین خود را به کسی بسپاریم.

(۷۰) قَالَ فَإِنِ ٱتَّبَعۡتَنِي فَلَا تَسۡـَٔلۡنِي عَن شَيۡءٍ حَتَّىٰٓ أُحۡدِثَ لَكَ مِنۡهُ ذِكۡرٗا .

« (بنده‌ی صالح) **گفت: پس اگر در پی من آمدی درباره‌ی هیچ‌چیز از من مپرس تا** (خود) **از آن با تو سخن آغاز کنم** »،

به دنبال آیه‌ی قبل که موسی[ع] به بنده‌ی صالح قول داد در برابر کارهایش اعتراضی نکند، بنا بر آیه‌ی فوق بنده‌ی صالح ـ از نظر تأکید و تکمیل ـ مشخّص ساخته که اگر با من همراه شدی وحوادثی پیش آمد اعتراض مکن؛ خود به موقع آن‌را برایت توضیح خواهم داد.

(۷۱) فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا رَكِبَا فِي ٱلسَّفِينَةِ خَرَقَهَاۖ قَالَ أَخَرَقۡتَهَا لِتُغۡرِقَ أَهۡلَهَا لَقَدۡ جِئۡتَ شَيۡـًٔا إِمۡرٗا .

« **پس هردو به راه افتادند تا وقتی‌که سوار کشتی شدند؛** (و آن بنده‌ی صالح خدا) **آن** (کشتی) **را سوراخ کرد؛** (موسی) **گفت: آیا آن را سوراخ کردی تا سرنشینانش را غرق کنی؟! به یقین کاری بس‌زشت کردی** »،

واژه‌ی «**خَرْق**» به معنی «پاره کردن چیزی به قصد ایجاد فساداست » و در مضمون آیه، سوراخ کردن کشتی‌را می‌رساند. مسلّماً مرد صالح در موقعیّتی، از غفلت صاحبان کشتی استفاده کرده و دست به این‌کار زده بود. (در ارتباط با بخش انتهایی آیه به توضیح آیه‌ی ۷۹ نگاه کنید).

(۷۲) قَالَ أَلَمۡ أَقُلۡ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرٗا .

« (بنده‌ی صالح) **گفت: آیا نگفتم که تو با من شکیبایی نتوانی کرد؟!** »،

بنده‌ی صالح نخستین کار شگفت‌انگیز خود را انجام داد و موسی[ع] آنرا برنتافت. آیه‌ی شریفه می‌رساند که بعضی اوقات حق بسیار سنگین است و هرکسی تاب تحمّل آن‌را ندارد. با وجود آنکه موسی[ع] می‌دانست که مرد صالح کار خلاف نمی‌کند، امّا باز دربرابر آنچه ظاهراً خلاف می‌دید، نتوانست ساکت بماند.

(۷۳) قَالَ لَاتُؤَاخِذۡنِي بِمَا نَسِيتُ وَلَاتُرۡهِقۡنِي مِنۡ أَمۡرِي عُسۡرًا .

« (موسی) **گفت: مرا به آنچه** (از دستور تو) **فراموش کردم مؤاخذه مکن و در کارم بر من تحمیل سختی مکن** »،

موسی[ع] که دید برخلاف قول‌اش عمل کرده و شرط همراهی آن بنده‌ی صالح را بجای نیاورده، از او عذر خواست و گفت: مرا با سرزنش‌هایت شرمسار مکن و مخواه که علم و آگاهی تو را داشته باشم.

(۷۴) فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَا لَقِيَا غُلَٰمًا فَقَتَلَهُۥ قَالَ أَقَتَلۡتَ نَفۡسًا زَكِيَّةَۢ بِغَيۡرِ نَفۡسٖ لَّقَدۡ جِئۡتَ شَيۡـًٔا نُّكۡرًا .

۞قَالَ أَلَمۡ أَقُل لَّكَ إِنَّكَ لَن تَسۡتَطِيعَ مَعِيَ صَبۡرًا .

« **پس** (باز) **به راه افتادند تا آنکه پسری را دیدند؛ پس** (بنده‌ی صالح) **او را کشت؛** (موسی) **گفت: آیا انسان پاکی‌را ـ بی‌آنکه کسی را** (کشته باشد) **ـ کُشتی؟! حقّا که کار ناپسندی آوردی** »، « (بنده‌ی صالح) **گفت: آیا تو را نگفتم که به همراه من شکیبایی نتوانی کرد؟!** »،

برخی گفته‌اند که آن نوجوان احتمالاً مرتکب قتل شده بود که آن‌مرد صالح ـ به الهام خدا ـ می‌دانسته و بنابراین کشتنش توسّط وی، کاری خلاف شرع نبود. دلیلی بر این مطلب نیست. حقیقت آن است‌که در نظام ظاهری و بشری، چنین کاری قابل توجیه نیست، ولی در نظام باطنی و خدایی، ممکن و جایز است. چنانکه حتّی هیچ پیامبری نمی‌تواند مثلاً برای آزمایش یا مجازاتِ انسان‌ها، سیل و مرض بیاورد، ولی خدا درقرآن گفته‌است‌که این‌کار را می‌کند. هیچ انسانی نمی‌تواند با علم به آنکه فلان‌کس فلان بیماری لاعلاج را می‌گیرد، قبلاً او را بکشد ولی خدا می‌تواند از سر رحمت چنین کند. آیات فوق همه در بیان نظام باطنی و خدایی عالم معنا می‌دهد و بنده‌ی صالح ـ به صورت بازوی اجرایی مشیّت حاکم بر عالم ـ ظهور کرده و می‌خواست موسی را با آن نظام آشنا سازد.

(۷۶) قَالَ إِن سَأَلۡتُكَ عَن شَيۡءِۭ بَعۡدَهَا فَلَاتُصَٰحِبۡنِيۖ قَدۡ بَلَغۡتَ مِن لَّدُنِّي عُذۡرًا .

« (موسی) **گفت: اگر از این‌پس درباره‌ی چیزی از تو پرسیدم، دیگر مرا به همراهی مگیر؛ همانا** (در این‌صورت) **ازطرف من معذور خواهی بود** »،

مفاد سخن موسی به مرد صالح در واقع این است که خود این دستاویز را به دستت می‌دهم که اگر از این به بعد اعتراضی کردم، مرا از خود برانی!

(۷۷) فَٱنطَلَقَا حَتَّىٰٓ إِذَآ أَتَيَآ أَهۡلَ قَرۡيَةٍ ٱسۡتَطۡعَمَآ أَهۡلَهَا فَأَبَوۡاْ أَن يُضَيِّفُوهُمَا فَوَجَدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَن يَنقَضَّ فَأَقَامَهُۥۖ قَالَ لَوۡ شِئۡتَ لَتَّخَذۡتَ عَلَيۡهِ أَجۡرًا .

« **پس** (بار دگر) **به راه افتادند تا وقتی به آبادی رسیدند؛ از آن اهالی غذا خواستند، امّا آنان از اینکه آندو را میهمانی کنند دریغ ورزیدند؛ پس در آن** (شهر) **دیواری یافتند که می‌خواست فروریزد، و** (بنده‌ی صالح)

آن‌را به پا داشت (موسی) **گفت: اگرمی‌خواستی البتّه** (می‌توانستی) **بر آن مزدی بگیری »،**

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که موسیع و آن بنده‌ی صالح ـ در طیّ طریق ـ خسته و گرسنه به شهری رسیدند و چون وجهی برای خرید غذا نداشتند، از مردم آن شهر درخواست غذا کردند که آنان خِسّت ورزیده اِبا نمودند. در نتیجه آنها بدون برنامه در شهر می‌گشتند که به دیواری در شرف فروریزی ـ ظاهراً متعلّق به خانه‌ای ـ برخوردند. مرد صالح ـ بی‌هیچ چشمداشتی ـ کمر همّت بربست و آن دیوار را تعمیر نمود و برپا نگهداشت. موسیع که از بی‌حرمتی و تنگ‌نظری اهالی آن شهر دلگیر بود، متعرض شده خطاب به بنده‌ی صالح گفت اگر می‌خواستی این کار را بکنی حدّ اقل درخواست مزدی از صاحب خانه می‌کردی (تا با پولش غذا بخریم).

(۷۸) قَالَ هَٰذَا فِرَاقُ بَيْنِي وَبَيْنِكَۚ سَأُنَبِّئُكَ بِتَأْوِيلِ مَا لَمْ تَسْتَطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا .

« (بنده‌ی صالح) **گفت: این** (وقت) **جدایی میان من و توست؛ اکنون تو را از تأویل** (حقیقت و عاقبتِ) **آنچه نتوانستی بر آن شکیبا باشی، خبر می‌دهم »،**

در خبر است که پیامبرص پس‌از نزول این آیه فرمود: ای کاش برادرم موسیع آن دستاویز را به دست بنده‌ی صالح خدا نمی‌داد و او بازهم به کارهایی ـ نظیر آنچه قبلاً انجام داده بود ـ دست می‌زد.

واژه‌ی «**تَأویل**» در قرآن به معنی عاقبت یا مرجع و «مصداق خارجی موضوع» است (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی ۷) و موارد استعمال مختلف دارد. در اینجا مراد همان مآل و مرجع امر است که راز کارهای بنده‌ی صالح باشد.

(۷۹) أَمَّا ٱلسَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَٰكِينَ يَعْمَلُونَ فِي ٱلْبَحْرِ فَأَرَدتُّ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَآءَهُم مَّلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا .

« **امّا آن‌کشتی متعلّق به بینوایانی بود که در دریا کار می‌کردند؛ پس من خواستم**[1]**که معیوب‌اش کنم و در پس آنان پادشاهی بود که هر کشتی**(سالم)**را به غصب می‌گرفت »،**

واژه‌ی «**وَراء**» در آیه‌ی شریفه از واژه‌های اضداد است و هم به معنی «پیش روی» و هم به معنی «پشت سر» می‌آید.

چه بسا بلایا که به مردمی می‌رسد و مایه‌ی خیر و محافظت آنهاست و آنها نمی‌فهمند و بی‌جهت به سر و صورت می‌کوبند! و چه کمال‌ها که در صبر و تحمّل در برابر تلخی‌ها حاصل می‌شود.

شکافی هم که آن بنده‌ی صالح خدا در کشتی ایجاد کرده بود (آیه‌ی۷۱) به گونه‌ای نبوده که موجب غرق

(۱) ـ از آیه‌ی ۷۹ تا ۸۲ فاعل کارها از اوّل شخص مفرد (خواستم) به اوّل شخص جمع (خواستیم) و سپس به سوّم شخص مفرد (خواست) تغییر یافته است. عرفا گویند، یعنی طالب حقیقت اوّل «خود» را می‌بینند و سپس «خود و خدا» را و نهایتاً در مراتب بالا فقط «خدا» را، و مجرای اجرای اراده‌ی إلهی می‌گردد.

کشتی شود، زیرا در این‌صورت آن کشتی دیگر مفید فایده برای صاحبان بی‌نوای خود نیز نمی‌بود! بنابراین واکنش موسی‌ع در این ارتباط که «**آیا آن را می‌شکافی تا سرنشینانش را غرق کنی؟!**» واکنشی احساساتی بوده است.

(۸۰و۸۱) وَ أَمَّا ٱلْغُلَٰمُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنَيْنِ فَخَشِينَآ أَن يُرْهِقَهُمَا طُغْيَٰنًا وَ كُفْرًا . فَأَرَدْنَآ أَن يُبْدِلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِّنْهُ زَكَوٰةً وَ أَقْرَبَ رُحْمًا .

«**و امّا آن پسر؛ پدر و مادرش مؤمن بودند و دانستیم که به کفر و طغیان وادارشان می‌سازد**» «**و خواستیم که خداوندشان** (فرزندی) **پاک‌تر و مهربان‌تر به آنان عوض دهد**»،

مفسّران آورده‌اند که آن پسر نااهل بود، مردم را می‌آزارد و والدین‌اش به حکم عاطفی از کارهای او دفاع می‌کردند؛ لذا آنها نیز خود به خود به گناه آلوده می‌شدند. ولی موضوع بالاتر از اینها است زیرا تعبیر طغیان و کفر در آیه‌ی شریفه آمده که می‌رساند آن‌پسر مسبّب کافر شدن والدین خود می‌شد و با مرگش ایمان آن‌دو محفوظ ماند؛ چه بسا خود وی (پسر) نیز مشمول رحمت حق گردید و چه مرگ‌ها که به صلاح شخص و بازماندگان است!

واژه‌ی «**خَشْیَت**» در آیه به معنی «ترس از روی علم» است زیرا مرد مزبور، مأمور إلهی بود و نسبت به کار خود آگاهی داشت (به مانند «خشیت» از خدا که در نتیجه‌ی علم به عقوبت او حاصل می‌شود). از این‌رو در ترجمه به جای «**خَشِینا**» تعبیر «دانستیم» را آورده‌ایم.

از تعبیری که در آیه‌ی شریفه به کار رفته به‌خوبی به دست می‌آید که بسیاری از مؤمنان ظرفیّتشان محدود است و خداوند با آگاهی از این امر ـ بنا به لیاقتشان ـ آنها را به اَنحاءِ گوناگون از لغزش‌ها حفظ می‌کند و مثلاً گاهی مال و فرزندی را که می‌داند ایمان انسان را به باد می‌دهد از دستشان می‌گیرد.

(۸۲) وَ أَمَّا ٱلْجِدَارُ فَكَانَ لِغُلَٰمَيْنِ يَتِيمَيْنِ فِى ٱلْمَدِينَةِ وَ كَانَ تَحْتَهُۥ كَنزٌ لَّهُمَا وَ كَانَ أَبُوهُمَا صَٰلِحًا فَأَرَادَ رَبُّكَ أَن يَبْلُغَآ أَشُدَّهُمَا وَيَسْتَخْرِجَا كَنزَهُمَا رَحْمَةً مِّن رَّبِّكَ ۚ وَ مَافَعَلْتُهُۥ عَنْ أَمْرِى ۚ ذَٰلِكَ تَأْوِيلُ مَا لَمْ تَسْطِع عَّلَيْهِ صَبْرًا .

«**و امّا آن‌دیوار از آنِ دو پسرک یتیم در آن‌شهر بود و زیرش گنجی برای آن‌دو قرار داشت؛ و پدرشان مردی صالح بود، پس خدایت خواست که آن‌دو به بلوغ برسند و گنجینه‌ی خویش برون آرند؛ رحمتی از جانب خداوندت بود؛ و من آن** (کارها) **را به دلخواه خود نکردم؛ این است حقیقت آنچه توان صبرش را نداشتی**»،

در اینجا به قرینه‌ی کلمه‌ی «**یَتِیمَیْن**» واژه‌ی «**غُلام**» به معنی «پسربچه» است. در قدیم رسم بود که پدرانِ خیراندیش، مالی برای فرزندان خود جایی پنهان می‌کردند تا چون فوت شدند اولادشان در استیصال نباشند

(خصوصاً در شهری که مردمش حتّی غذای مجّانی به محتاجی نمی‌دادند ـ آیه‌ی ۷۷).

عبارت «**مَافَعَلْتُهُ عَنْ أَمْرِی** = من آن (کارها) را به دلخواه خود نکردم» در آیه‌ی شریفه، به وضوح می‌رساند که آنچه عبد صالح انجام داد به امر خدا بوده و مأموریّتی را از جانب حقتعالی دنبال می‌کرده است. خدا کشتی را خراب و جوان را کشت و دیوار را برقرار نگه داشت؛ ولی به دست مأمور صالح خود تا موسی (و ما که قرآن را می‌خوانیم) به حکمت‌های مخفی خداوند در حوادث طبیعت توجّه کنیم و برخوردمان با حوادث، سطحی و ازسر ناشکیبایی نباشد.[1]

(۱) ـ اشاعره در اثبات مدّعای خود مبنی بر فراغت خدا از حُسن و قُبحِ عقلی، به آیه‌ی فوق استناد کرده‌اند که نتیجه‌ی عدم توجّه به «تعلیل» ارائه شده در آیه و غفلت از حکمت‌های إلهی در نظام باطنی عالم است.

بخش هشتم

(داستان ذو القَرنین)

(۸۳) وَ يَسۡـَٔلُونَكَ عَن ذِى ٱلۡقَرۡنَيۡنِۖ قُلۡ سَأَتۡلُواْ عَلَيۡكُم مِّنۡهُ ذِكۡرًا .

« و تو را از ذُوالْقَرْنَیْن می‌پرسند، بگو: به زودی ذکری از او بر شما خواهم خواند »،

واژه‌ی «**یَسْئَلُونَکَ** = تو را می‌پرسند» در ابتدای آیه، می‌رساند که **داستان ذو القرنین** در پاسخ به سؤالی آمده و چون سوره مکّی است و سیاق آیات در بحث با کُفّار می‌باشد (آیات ۹۸ به بعد که در ذکر احوال منکران در دوزخ است) می‌توان نتیجه گرفت که سؤال از جانب مشرکان عرب مطرح شده بود، چنانکه می‌گویند کافران قریش به تحریک یهود این پرسش را مطرح کرده بودند (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید). مقطع آیه می‌رساند که برخلاف بسیاری سؤالات بی‌معنی (که هیچ‌دردی از کسی دوا نمی‌کند و منکران متجدّد ما مرتّب آن سؤالات را در تخطئه‌ی دین مطرح می‌سازند) قرآن آن سؤال را سودمند دانسته و بدآن پاسخ داده است.

«**ذو القرنین**» از نظر لغوی به معنی «صاحب دو شاخ» می‌باشد. در تاریخ دو نفر بوده‌اند که آنها را می‌توان با این وصف تطبیق نمود؛ یکی اسکندر مقدونی و دیگری کورش پادشاه ایران است. تصاویری از این دو شخصیّت با چنین هیبتی، ظاهراً در کتب تاریخ هست و می‌گویند مجسّمه‌ی کورش را در پازارگاد با تاج حاوی دو شاخ دیده‌اند. به علاوه در تورات مذکور است که دانیال نبی قوچی با دو شاخ در رؤیا دید که فرشته‌ی خداوند آن را برای وی به کورش تعبیر کرد: «امّا آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی ملوک مادیان و فارسیان می‌باشد.» (کتاب دانیال نبی/ باب ۸ ، شماره‌ی ۲۰). بنابراین، غالب مفسّران «**ذو القرنین**» را با **اسکندر** و یا **کورش** تطبیق داده‌اند و بعضی نیز گفته‌اند که از پادشاهان یمن بوده است. ولی پادشاهی با آن اوصاف که از **ذو القرنین** در قرآن آمده، در تاریخ یمن ندیده‌ایم. تطبیق آیات با اسکندر مقدونی نیز مشکل است، زیرا فتوحات وی را شاید نتوان با آنچه از **ذو القرنین** در سوره آمده دقیقاً تطبیق داد. به علاوه، تاریخ از اسکندر مقدونی به نیکی یاد نمی‌کند. مولانا ابوالکلام آزاد که زمانی وزیر فرهنگ هند بود، این مسئله را مورد تحقیق قرار داد و در فصلی از تفسیر بزرگ خود (ترجمان القرآن) نظریّه‌ای درباره‌ی «**ذو القرنین**» مطرح کرد و نتیجه گرفت که او همان کورش پادشاه هخامنشی است. نظریّه‌ی مزبور توسّط محمّد ابراهیم باستانی پاریزی تحت عنوان «**کورش بزرگ یا ذو القرنین**» در سال ۱۳٤۲ به فارسی ترجمه شد و به صورت جزوه‌ای منتشر گردید و مرحوم صدر بلاغی آن را در کتاب «قصص قرآن» (ص۳۵۹) منعکس کرده

است. هِرُدوت مورّخ یونانی نیز درباره‌ی کوروش آورده که او در جنگ‌ها ستم نمی‌کرد و به سپاهیان‌اش دستور داده بود که جُز به روی جنگجویان دشمن، شمشیر نکشند و این وصف با آنچه از **ذو القرنین** در قرآن آمده تطبیق می‌کند. علاّمه‌ی طباطبایی در تفسیر المیزان نیز بر همین قول رفته است.

(۸۴) **إِنَّا مَكَّنَّا لَهُۥ فِي ٱلْأَرْضِ وَ ءَاتَيْنَٰهُ مِن كُلِّ شَيْءٍ سَبَبًا .**

« **همانا ما به او در زمین اقتدار بخشیدیم و اسباب هرچیز** (کاری) **را در اختیارش نهادیم** »،

ظاهراً منظور این است که خدا علل و اسباب نیل به مقاصد (از قبیل عقل، علم، ایمان، قدرت مدیریت و اخلاق حسنه) را به **ذو القرنین** بخشیده بود. معلوم می‌شود که خداوند ـ به طور کلّی، جدا از استثنائات ـ با «اسباب» کار بندگان را به جریان می‌افکند و لازمه‌ی اعتقاد به خدا انکار «اسباب» نیست[۱]

(۸۵) **فَأَتْبَعَ سَبَبًا .**

« **پس راهی را دنبال کرد** »،

آیه‌ی شریفه روزگار «**ذوالقرنین**» را دنبال می‌کند. واژه‌ی «**سَبَب**» در آیه به معنی «راه» آمده است.

(۸۶) **حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَ وَجَدَ عِندَهَا قَوْمًا ۗ قُلْنَا يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِمَّآ أَن تُعَذِّبَ وَإِمَّآ أَن تَتَّخِذَ فِيهِمْ حُسْنًا .**

« **تا هنگامی که به غروبگاه خورشید رسید؛ آن** (خورشید) **را یافت که درچشمه‌ای گِل‌آلود فرو می‌رود، و نزد آن** (غروبگاه) **قومی را یافت؛ گفتیم: ای ذوالقرنین! یا عذاب می‌کنی یا در میانشان** (روش) **نیکی را پیش می‌گیری؟** »،

برخی پنداشته‌اند که با چنین آیه‌ای، قرآن زمین را مسطّح در نظر گرفته و محلّ خاصّی را جای غروب خورشید می‌داند! درحالی‌که خورشید ـ بنا به موقعیّت ناظران ـ خاورها و باخترهای مختلف دارد و قرآن خداوند را از جمله «**رَبّ الْمَشَارِقِ وَ الْمَغَارِب** = خدای مشرق‌ها و مغرب‌ها» (معارج/۴۰) توصیف کرده است. مقصود از آیه‌ی فوق این است که ذو القرنین، در سرزمینی که به سر می‌برد، به سمت مغرب پیش رفت تا به منطقه‌ای رسید که چشمه‌ای گل‌آلود داشت و از دور به نظرش رسید که خورشید ـ به هنگام غروب ـ در چشمه‌ی تاریک فرو می‌رود. به عبارت دیگر آیه‌ی شریفه، تصوّر کوروش را ترسیم کرده، نه واقعیّت را! به همین‌جهت می‌فرماید: «**وَجَدَها تَغْرُبُ** = آنرا یافت (دید) که غروب می‌کند»

از واژه‌ی «**قُلْنا**» در بخش بعدی آیه به دست می‌آید که کورش (چون مادر موسی که از الهام خدا بهره‌ور شد) مُؤَیَّد به تأییدات إلهی بود، چنانکه در کتاب اشعیا می‌خوانیم: «(خدا) درباره‌ی کورش می‌گوید که او

---

(۱) ـ ما هم برای تقرّب به خدا محتاج اسبابیم، اسبابی چون نماز، روزه، کارهای نیک ... که در اینگونه امور باید از «تعالیم و دستورات انبیاء(ع)» استفاده کرد؛ امّا غلط است که بندگی «انبیاء و اولیاء» را «اسباب» تقرّب به خدا دانست (زُمَر/۳).

شبان من است و تمامی مسرّت مرا به اِتمام خواهد رسانید» (اشعیاءِ نبی/ باب ٤٤ ، شماره‌ی٢٨).

نوشته‌اند که «کِروزس» پادشاه لیدیا (واقع در قسمت شمالی آسیای صغیر) اوّلین شاهی بود که عَلَیهِ کورش طغیان کرد و پادشاه هخامنشی برای سرکوبی وی از ایران «به سمت غرب» حرکت کرد. کورش در جنگی که رخ داد پیروز شد و در آن ایّام سرنوشت مملکت مغلوب دمار و هلاک بود، امّا کورش با ملّت مغلوبِ لیدیا از روی کمال مهربانی و نیکی رفتار کرد و پادشاه لیدیا را در کنف حمایت خود در آغوش عزّت و آسایش تا پایان زندگی نگهداری کرد (قصص قرآن/ ص٣٦٥).

(۸۷و۸۸) قَالَ أَمَّا مَن ظَلَمَ فَسَوْفَ نُعَذِّبُهُۥ ثُمَّ يُرَدُّ إِلَىٰ رَبِّهِۦ فَيُعَذِّبُهُۥ عَذَابًا نُّكْرًا . وَأَمَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَلَهُۥ جَزَآءً ٱلْحُسْنَىٰ ۖ وَسَنَقُولُ لَهُۥ مِنْ أَمْرِنَا يُسْرًا .

« گفت: امّا هرکه ستم ورزد او را عقوبت خواهم کرد؛ سپس به سوی خداوندش بازگردانده شود (که) **او را عذابی سخت خواهد چشاند » « و امّا هرکه ایمان آورده کار شایسته کند، پس جزای نیکوتر برای اوست و در فرمانمان بر او سهل خواهیم گرفت »،**

آیه‌ی فوق ـ در پی آیه‌ی قبل ـ اعلام موضع ذوالقرنین است که حکومت من، حکومت عدل خواهد بود. بنابراین با ستمگران به سختی و با نیکوکاران به نرمی روبرو می‌شوم.

هرچند عموم مفسّران واژه‌ی «**ظلم**» را در آیه به معنی «شرک» گرفته‌اند ولی شاهدی تاریخی مبنی بر آنکه کورش افراد را به خاطر عقیده‌ی مذهبی «**عقوبت**» کرده باشد، مشاهده نمی‌شود.

(۸۹و۹۰) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا . حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ ٱلشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَل لَّهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا .

« سپس راهی(دیگر) **پیش گرفت » « تاهنگامی‌که به طلوعگاه خورشید رسید؛ و آن** (خورشید) **را یافت که بر قومی طلوع می‌کندکه جُز آن برای آنان پوششی قرار نداده بودیم »،**

یعنی، در سفر دیگر، ذوالقرنین به سمت شرق سرزمین خود راند و آنقدر پیش رفت که به قومی وحشی و بیابانی رسید وخورشیدرا درحال طلوع یافت‌که بر آن‌قوم می‌تابد وآنها جُز نور خورشید پوششی نداشتند.

نوشته‌اند که دوّمین لشکرکشی کورش درجهت سرکوبی قبائل وحشی و سرکش «گیدروسیا» و «بکتریا» به ترتیب درجنوب شرقی (اکنون مُکران و بلوچستان) و شمال شرقی (بَلخ) ایران بود و پس‌از آن به احتمال قوی هند را هم فتح کرد (قصص قرآن/ ص٣٦٦).

(۹۱) كَذَٰلِكَ ۖ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا .

« این‌چنین بود و ما قطعاً بدانچه که پیش روی او بود احاطه و آگاهی داشتیم »،

یعنی خداوند از همه‌ی وقایعی که ذوالقرنین با آنها روبرو بود و به هر راهی که می‌رفت و تصمیماتی که می‌گرفت، آگاهی داشت و هیچ‌یک از احاطه‌ی خدا بیرون نبود.

(۹۲و۹۳) ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا . حَتَّىٰٓ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ ٱلسَّدَّيْنِ وَجَدَ مِن دُونِهِمَا قَوْمًا لَّا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا .

« **آنگاه** (باز) **راهی را دنبال کرد** » « **تا به میان دو سـد**ّ (دو کوه) **رسید؛ در پای آن دو قومی را یافت که به سختی سخنی را می‌فهمیدند** »،

متعاقب آیات قبل، آیه‌ی شریفه به لشگرکشی سوّم ذو القرنین (کوروش) پرداخته است. در این لشگرکشی کورش دریای خزر را در سمت راست خود قرار داده به طرف کوه‌های قفقاز رهسپار شد ـ که در حدِّ فاصل دریای سیاه با دریای خزر قرار دارد ـ و به تنگه‌ای میان دو کوه رسیدکه در پای آن به قول آیه قومی «زبان‌نفهم» سکونت داشتند.

عبارت «**لَايَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا** = به سختی سخنی می‌فهمیدند» در مقطع آیه‌ی شریفه، وصف مردمی است که به قدری سطح فهم و درک‌شان پایین بود که به هیچ زبانِ شناخته‌شده‌ای نمی‌توانستند تکلّم کنند و فقط با زبان خاص و عجیب و غریب خودشان قادر به تکلّم بودند.

(۹۴) قَالُواْ يَٰذَا ٱلْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِى ٱلْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰٓ أَن تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا .

« (به او) **گفتند: ای ذوالقرنین! همانا یأجوج و مأجوج در این سرزمین تباهکارند، آیا** (ممکن است) **مالی در اختیار تو قرار دهیم تا بین ما و آنها سدّی بسازی؟** »،

آن قومِ فاقدِ مدنیّت که به هیچ زبانی قادر به تکلّم نبودند (آیه‌ی قبل) ممکن است همان قومی باشد که در کتیبه‌ی داریوش به نام «کوشیا» خوانده شده‌اند. سرزمین آنها در جنوب با فلات ایران و در شرق و غرب با دریای خزر و دریای سیاه و در شمال با کوه‌های قفقاز محصور بود و فقط از شیاری مابین آن کوه‌ها در معرض هجوم اقوامی از شمال بودند. أدلّه‌ی تاریخی فراوان دردست است که ثابت می‌کند یأجوج ومأجوج (در یونانی «گاگ» و «ماگاگ») قبائل وحشی بیابانی بوده‌اند که در دشت‌های شمال شرقی (که اکنون مُنغولیا و ترکستان چین نامیده می‌شود) می‌زیستند و از روزگار قبل‌از تاریخ تا قرن نوزدهم میلادی سیل‌آسا به طرف بلاد غربی و جنوبی سرازیر شده و از راه غارت و چپاول قبائل و مردم شهرنشین زندگی می‌کردند. «کوشیا» از کورش می‌خواهند شیار دو کوه را پُر کند تا سرزمینشان در برابر هجوم یأجوج و مأجوج نفوذناپذیر شود و اعلام می‌دارند که حاضرند هر بهایی برای این‌کار بپردازند (مطالب تاریخی مستخرج از کتاب قصص قرآن است). طبرسی در مجمع البیان آورده که خداوند به ذو القرنین تفهیم کرد که آن قوم عقب‌مانده چه می‌گویند. چنانکه خدا به سلیمان زبان پرندگان را فهماند.

در قرآن غیر از سوره‌ی کهف (آیه‌ی فوق) در سوره‌ی انبیاء (آیه‌ی ۹۶) نیز ذکر خروج «**یأجوج و مأجوج**» رفته که در آنجا مقصود یکی از وقایع پیش‌از قیامت (**أشراط السّاعه**) می‌باشد. علاّمه‌ی طباطبایی در المیزان آنها را با مغولان تطبیق داده که در شمال شرقی آسیا ساکن بودند.

(۹۵) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا .

« (ذو القرنین) **گفت: آنچه خداوندم مرا در آن توانمند کرده برتر است؛ پس مرا به نیرویی یاری دهید** (تا) **بین شما و آنها حائلی** (استوار) **قرار دهم** »،

یعنی، مالی از شما نمی‌خواهم، فقط نیروی انسانی من باشید.

در کتاب «نبرد صِفّین» اثر نَصربن مُزاحم آمده که امام علی (ع) وقتی برای نبرد با معاویه می‌رفت، به قریه‌ای رسید. مردم قریه (بنا به تجارب پیشین از مهاجمان) از بیم غارت خود، هرچه داشتند پیشکش آوردند. ولی امام علی(ع) نپذیرفت و گفت سپاهیانِ من آذوقه‌ی خود را می‌خورند. حتّی گفتند یا علی! قیمتش را از تو می‌گیریم و او فرمود با من ارزان حساب خواهید کرد!

(۹۶) ءَاتُونِي زُبَرَ ٱلْحَدِيدِ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ ٱلصَّدَفَيْنِ قَالَ ٱنفُخُوا۟ ۖ حَتَّىٰٓ إِذَا جَعَلَهُۥ نَارًا قَالَ ءَاتُونِىٓ أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا .

« **برایم پاره‌های آهن آورید** (و آوردند) **تا وقتی که میان دو کوه را برابر ساخت؛** (آنگاه) **گفت:** (در آن) **بدمید؛ تا زمانی که آن را آتشی** (گداخته) **گرداند** (سپس) **گفت: برایم مس گداخته** (مذاب) **آورید تا بر آن بریزم** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که چون میان دو کوه از آهن‌پاره همسطح شد، ذو القرنین دستور داد نوعی کوره‌های آهنگری در بالای کوه نصب شود و در خورده آهن‌ها بدمند. سپس مس مذاب بر دیوار آهنی ریختند تا همه‌ی سوراخ‌ها و رخنه‌ها پُر شده آن حائل، نفوذناپذیر گردد.

(۹۷) فَمَا ٱسْطَٰعُوٓا۟ أَن يَظْهَرُوهُ وَمَا ٱسْتَطَٰعُوا۟ لَهُۥ نَقْبًا .

« **پس** (دشمنان شما) **نه می‌توانند از آن بالا روند و نه قادرند که بر آن نقبی زنند** »،

بدین‌ترتیب تنگه‌ی میان دو کوه که راه هجوم یأجوج و مأجوج بر قوم مظلوم «کوشیا» بود، با آلیاژی از سنگ و آهن و مس پُر شد و محافظی برای آن مظلومان دربرابر مهاجمان غارتگر به وجود آمد.

(۹۸) قَالَ هَٰذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّى ۖ فَإِذَا جَآءَ وَعْدُ رَبِّى جَعَلَهُۥ دَكَّآءَ ۖ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّى حَقًّا .

« (و ذو القرنین) **گفت: این رحمتی از جانب خداوند من است، و چون وعده‌ی خدای‌ام فرا رسد آن** (حائل استوار) **را هموار می‌سازد و وعده‌ی خدای‌ام حق است** (و قطعاً فرا می‌رسد) »،

ظاهر آیه می‌نمایاند که به گفته‌ی کوروش آن سدّ تا قیامت باقی خواهد ماند و امروز در سرزمین میان دریای خزر و دریای سیاه، درمیان سلسله کوه‌های البرز، شکافی به نام «تنگه‌ی داریال» (در نزدیکی تفلیس) مشاهده می‌شود که از دیواری آهنین پُر شده و این همان سدِّ کورش است (کتاب قصص قرآن/ ص۳۷٤). محتوای آیه می‌رساند که کوروش از تعریف مردم مغرور نشد و این موفّقیّت خود را به خدا نسبت داد.

(۹۹و۱۰۰) وَ تَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَ نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ فَجَمَعْنَٰهُمْ جَمْعًا . وَ عَرَضْنَا جَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ لِّلْكَٰفِرِينَ عَرْضًا .

« و در آن روز آنان را واگذاریم تا در یکدگر موج زنند و در صور دمیده شود و همگیشان را گِرد آوریم » « و در آن روز دوزخ را ـ آشکارا ـ بر کافران عرضه کنیم »،

با اِتمام داستان و سخن ذوالقرنین در آیه‌ی قبل، اکنون خداوند خود رشته‌ی کلام را به دست گرفته و اعلام می‌دارد که در وراءِ دیواری که ذوالقرنین ساخت، اقوامی پدید می‌آیند و جمعیّت‌شان زیاد می‌شود ـ به طوری که درهم موج می‌زنند ـ و آنگاه که «**در صور دمیده خواهد شد**» وقیامت فرا می‌رسد، در آن‌روز خداوند همه‌ی آنها (و سایر بنی‌آدم) را گرد می‌آورد و مأوای ستمگران عذابگاه خدا خواهد بود. کافرانی که در دنیا دوزخ را انکار داشته دست به هرکاری می‌زدند، در قیامت جهنّم را «با چشم یقین مشاهده می‌کنند» (تکاثر/۷).

(۱۰۱) ٱلَّذِينَ كَانَتْ أَعْيُنُهُمْ فِي غِطَآءٍ عَن ذِكْرِي وَ كَانُواْ لَا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعًا .

« همآنان که دیدگان‌شان در پوششی(غفلت) **از یاد من بود و توانایی شنیدن** (حق را) **نداشتند »،**

آیه‌ی شریفه به دنبال آیه‌ی قبل، در توصیف دوزخیان اُخروی است؛ آنان که چشمانشان در این‌جهان حقایق را نمی‌دید و فقط ظواهر زندگی دنیا را ملاحظه می‌کردند (با دیدن آیات خدا، دل‌های ایشان به یاد حق نمی‌افتاد گویی آیات را اساساً نمی‌دیدند) و هیچگاه «استطاعت سمع» برای کلام حق نداشتند (فقط می‌خواستند سخنانی که دوست دارند بشنوند) و به طور کلّی تمام «زوایای حق‌پذیری» در وجودشان بسته بود (ق/۲۲).

بخش نهم

(زیانکارترین و بهره‌مندترین مردمان کیستند؟)

(۱۰۲) أَفَحَسِبَ ٱلَّذِينَ كَفَرُوٓاْ أَن يَتَّخِذُواْ عِبَادِي مِن دُونِيٓ أَوۡلِيَآءَۚ إِنَّآ أَعۡتَدۡنَا جَهَنَّمَ لِلۡكَٰفِرِينَ نُزُلٗا .

« آیا کسانی که کفر ورزیدند پنداشتند که بندگان مرا به جای من به ولایت می‌گیرند؟! همانا دوزخ را برای پذیرایی کافران آماده ساخته‌ایم »،

واژه‌ی «**نُزُل**» در مقطع آیه‌ی شریفه، به معنی «آنچه که به عنوان پذیرایی مهمان فراهم می‌شود» می‌آید. این واقعیّتی است که اگر انسان‌ها خدا را رها کنند «پرستش» را رها نخواهند کرد، بلکه مرید کس دیگر شده غریزه‌ی پرستش را ـ که در وجودشان به ودیعه نهاده شده ـ با عشق به فلان شخصیّت ارضاء خواهند نمود. در این راستا آیه‌ی شریفه می‌فرماید کسانی که به جای تمسّک به ولایت إلهی، به ریسمان پوسیده‌ی ولایت غیرخدا چنگ می‌زنند، در آخرت جُز حسرت و دوزخ، نصیب و منزلگاهی نخواهند داشت.

(۱۰۳و۱۰۴) قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا . ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَهُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا .

« بگو: آیا شما را از آنها که در عمل زیانکارترین(مردم)**اند، خبر دهیم؟ کسانی‌که کوششان در زندگی دنیا به گمراهی رفته و خود پندارند که نیکوکارانند »،**

آیه‌ی شریفه هشداری است به کسانی‌که اعمال زشت خود را زیبا می‌پندارند. البتّه گاهی ممکن است کسانی که به سوی بندگی غیرخدا می‌روند، به این باور برسند که کارشان درست است. امّا صرف باور معتبر نیست و ملاک سعادت نمی‌باشد. باید دید آن باور را چگونه به دست آورده‌اند ؟ شاید کوشش منصفانه برای شناخت حق نکرده و فقط تعصّب به خرج داده‌اند! شاید هوی‌پرستی‌ها در ایجاد آن باور دخالت داشته است. اینان «جاهل مقصّرند» وآیه‌ی شریفه اینگونه افرادرا درنظر می‌گیرد. و إلاّ «جاهل قاصر» که می‌خواسته بفهمد ولی نفهمیده، معذور است. چنانکه می‌فرماید «**لایُکَلِّفُ اللّهُ نَفْسًا إلّا وُسْعَهَا** = خدا به میزان استطاعت هرکس او را مکلّف می‌داند» (بقره/۲۸۶).

(۱۰۵) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ بِـَٔايَٰتِ رَبِّهِمۡ وَلِقَآئِهِۦ فَحَبِطَتۡ أَعۡمَٰلُهُمۡ فَلَا نُقِيمُ لَهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ وَزۡنٗا .

« آنهایند که آیات خداوندشان و ملاقات او را انکار کردند؛ پس اعمالشان هدر است و روز قیامت سنجشی برای‌شان به پا نخواهیم داشت »،

آیه‌ی شریفه مؤیّد آن است که «جاهلان مقصِر» (توضیح آیه‌ی قبل) انصاف نشان نداده و آیات خدا را انکار می‌کنند. در مورد «ملاقات خدا» قبلاً توضیح داده‌ایم که «رؤیت عین» منظور نیست بلکه مراد، حضور در محکمه‌ی عدل إلهی و وصول به عالمی است که در آنجا پرده‌های شکّ ازمیان می‌رود.

در ارتباط با بخش بعدی آیه، اَعمال هرکسی با کتاب دینی او تطبیق می‌شود. عدّه‌ای در این میزان سبک و عدّه‌ای سنگین می‌آیند (سوره‌ی قارعه/ آیات ٦ و٨) و دسته‌ای (جاهلان مقصّر)را می‌فرماید اعمالشان هدر است و به‌کلّی بی‌وزنند. مقصود این است که ایمان و عملی ندارند که قابل پاداش باشد و جُز خطاکاری سرمایه‌ای در بساطشان نیست. در مورد «**حَبْط أعمال**» ذیل آیه‌ی۲۱۷ بقره توضیح داده‌ایم. به توضیحات ذیل آیه‌ی۱۸ ابراهیم نیز نگاه کنید.

(۱۰۶) ذَٰلِكَ جَزَآؤُهُمۡ جَهَنَّمُ بِمَا كَفَرُواْ وَٱتَّخَذُوٓاْ ءَايَٰتِي وَرُسُلِي هُزُوًا .

« این است دوزخ جزای‌شان؛ به کفری که ورزیدند و آیات من و فرستادگانم را به سخریّه گرفتند »،

البتّه استهزاءِ آیات خدا صورت‌های مختلف دارد: **مستقیم** (به مانند یاوه‌گویی‌های برخی از متجدّدین در پاره‌ای از محافل و مجالس) و **غیرمستقیم** (شامل تمام کلاه‌شرعی‌ها که دکانداران دینی تحویل مشتریان خود داده‌اند!).

(۱۰۷و۱۰۸) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَ عَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ كَانَتۡ لَهُمۡ جَنَّٰتُ ٱلۡفِرۡدَوۡسِ نُزُلًا . خَٰلِدِينَ فِيهَا لَايَبۡغُونَ عَنۡهَا حِوَلٗا .

« همانا کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، باغ‌های فردوس میهمان‌سرای ایشان است » « در آن (باغ)**ها جاودان‌اند و هیچ انتقالی از آنجا نمی‌جویند »،**

طبری از قول پیامبر(ص) آورده که «**فِردَوس**» (معرّب «**پَرَدیس**») بالاترین منزلگاه‌های بهشت است و آیه می‌فرماید اهل آن هیچ رغبتی به تغییر محلّ نخواهند داشت (سجده/۱۷).

(۱۰۹) قُل لَّوۡ كَانَ ٱلۡبَحۡرُ مِدَادٗا لِّكَلِمَٰتِ رَبِّي لَنَفِدَ ٱلۡبَحۡرُ قَبۡلَ أَن تَنفَدَ كَلِمَٰتُ رَبِّي وَلَوۡ جِئۡنَا بِمِثۡلِهِۦ مَدَدٗا .

« بگو: اگر دریا برای (نگارش) **کلمات خدایم مرکّب شود ـ پیش از آنکه کلمات خداوندم پایان پذیرد ـ دریا به پایان می‌رسد، هرچند نظیر آن** (دریا) **را به کمک آورده باشیم »،**

یعنی، آنچه در این سوره ـ از عجایب اصحاب کهف و ذُوالقرنین و . . . ـ آمده، پرتوی از علم خداست، امّا معلومات إلهی (واژه‌ی «کلمات» حکایت از معلومات دارد) پایان‌ناپذیر است (لقمان/۲۷). به قول شاعر:

کتاب علم تو را آب بحر کافی نیست   که تر کنم سرانگشت و صفحه بشمارم **!**

(۱۱۰) قُلۡ إِنَّمَآ أَنَا۠ بَشَرٞ مِّثۡلُكُمۡ يُوحَىٰٓ إِلَيَّ أَنَّمَآ إِلَٰهُكُمۡ إِلَٰهٞ وَٰحِدٞۖ فَمَن كَانَ يَرۡجُواْ لِقَآءَ رَبِّهِۦ فَلۡيَعۡمَلۡ عَمَلٗا صَٰلِحٗا وَلَايُشۡرِكۡ بِعِبَادَةِ رَبِّهِۦٓ أَحَدَۢا .

« بگو: جُز این نیست که من بشری همچون شمایم که به من وحی می‌شود همانا معبود(راستین) **شما، معبودی یگانه است؛ پس هرکس امید به ملاقات خداوندش دارد، باید که به کارهای شایسته پردازد و احدی را ـ در عبادت خدای خویش ـ شریک نگرداند »،**

سوره با مهمترین تعالیم خدا ـ توحید در عبادت ـ پایان یافته است. خطاب به پیامبر^ص می‌فرماید به همه‌ی خلق اعلام کن که من بشری همانند شمایم[1] (نه از پهلوی مادرم درآمدم، نه همواره در برابر آفتاب بی‌سایه‌ام و نه ...؛ همه‌ی اینگونه احادیث عجیب و غریب را که در باره‌ی پیامبر^ص آورده‌اند آیه‌ی شریفه به صراحت رد می‌کند) و به من وحی شده است که ای انسانها! سزاوار عبادت و بندگی، فقط خداست و آنکه خدا را چنانکه حقّ اوست می‌شناسد و امید به رحمت او دارد، چنین کسی باید جُز خدا را عبادت و بندگی نکند و چنان به شایستگی زندگی نماید و به عمل پردازد که فردای قیامت در برابر خدای خویش، سرافراز باشد.

(۱) ـ روشن است که اگر جُز این می‌بود، پیامبر^ص قابل تأسّی نمی‌بود و نمی‌توانست سرمشق پیروان قرار گیرد، حال آنکه قرآن پیامبر^ص را برای مسلمان‌ها «**أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ** = سرمشقی نیکو» (احزاب/۲۱) برشمرده است.

سوره‌ی مریم

توضیحات کلّی در اطراف سوره

این سوره، در دوران **مکّه** نازل شده و از دلائل روشن این امر آن است که به هنگام هجرتِ عدّه‌ای از مسلمان‌ها به حبشه، **جعفر بن ابی‌طالب** بخشی ازآن را در حضور **نجاشی**، پادشاه حبشه خواند.(۱)

در متن سوره ابتدا به ماجرای **زکریّا**ع (از پیامبران بنی‌اسرائیل و شوهرخاله و سرپرست مریم ـ آل‌عمران/ توضیح آیات۳۵و۳۴) و فرزندی (**یحیی**ع) که خدا در سنّ پیری به وی عطا کرد، اشاره شده و سپس به داستان **مریم**ع و تولّد **عیسی**ع می‌پردازد. متعاقباً شمّه‌ای از مشکلات **ابراهیم**ع را با پدرش نقل می‌کند و به انبیاءِ بعدی ـ موسیع و اسماعیلع و دیگران ـ اشاراتی داشته انحراف اُمّت‌ها را بعداز ایشان ذکر می‌کند. قسمت پایانی سوره در بشارت به مؤمنان و هُشدار به مشرکان

---

(۱) ـ در اوائل بعثت جمعی از مسلمان‌های تحت فشار (به نوشته‌ی مورّخین حدود ۸۳ نفر مرد و عدّه‌ای زن و کودک) بنا به توصیه‌ی پیامبرص و به سرپرستی جعفر بن ابی‌طالب به حبشه هجرت کردند. قریشیان از این‌کار سخت خشمگین شده هیئتی برای دستگیری و بازگرداندن آنان به مکّه، نزد نجاشی پادشاه حبشه فرستادند. نجاشی هر دو دسته را احضار کرد و از هریک سؤالاتی نمود. مشرکین گفتند این پیروان محمّدص، آئین پدری خود را رها کرده‌اند و بت‌های آباء و اجدادی ما را محکوم نموده به نزد تو ای امپراطور فرار کرده‌اند. آنگاه ضمن تقدیم هدایایی، بازداشت و تحویل جماعت مسلمان‌ها را خواستار شدند. جعفر بن ابی‌طالب به نمایندگی از مسلمان‌ها گفت: ای پادشاه! ما قومی بودیم که بت‌ها را عبادت می‌کردیم، مردار می‌خوردیم ، به فحشاء داخل می‌شدیم و (هیچ عمل بدی از ما دور نبود)؛ خداوند مردی از میان ما برگزید که صداقت و امانتش برایمان روشن بود و او ما را به بندگی خدای یکتا دعوت کرد؛ به راستی و درستکاری و امانت و ... فراخواند. امّا قوم ما بر ما تجاوز کرده بلاها وگرفتاری‌ها برایمان پیش آوردند و ما شنیدیم که پادشاهی عادل و خداپرست در حبشه است و می‌توانیم تحت حمایت او قرار گیریم و از این رو به دستور پیامبرمان به اینجا آمده‌ایم. نجاشی تحت تأثیر این سخنان قرار گرفت و از آنچه بر پیامبر اسلامص نازل شده، پرسید. جعفر بن ابی‌طالب، با توجّه به آنکه نجاشی مسیحی بود، سوره‌ی مریم را خواند و در تاریخ است که نجاشی و اطرافیانش با شنیدن آیات این سوره گریستند و نجاشی گفت: حقّا این کلام و انجیل، نوری از یک چراغدان است. سپس هدایای مشرکین را بازگرداند و مسلمین را در حمایت خود گرفت که تا سال هفتم هجرت آنجا ماندند، و وقتی در آن سال (که پس از فتح خیبر بود) جعفر بن ابی‌طالب با عدّه‌ای از همراهانش به مدینه بازگشتند، پیامبرص پیشانی جعفر را بوسید و گفت: نمی‌دانم از دیدن جعفر بیشتر خوشحال شدم یا از فتح خیبر؟! (به نقل از تفسیر طبری به اختصار).

و منکران آخرت است و به خصوص کسانی را که برای خدا فرزند قائل شده‌اند سخت مورد انتقاد و شماتت قرار می‌دهد.

بدین‌ترتیب آیات سوره را می‌توان در شش بخش تحت عناوین زیر در نظر گرفت:

بخش اوّل (آیات ۱ تا ۱۵)؛ **ماجرای زکریّای نبی**ّع

بخش دوّم (آیات ۱۶ تا ۲۶)؛ **ماجرای مریم**ع **و تولّد عیسی**ع

بخش سوّم (آیات ۲۷ تا ۴۰)؛ **در واقعیّت عیسی**ع

بخش چهارم (آیات ۴۱ تا ۵۰)؛ **ماجرای ابراهیم**ع **و پدرش**

بخش پنجم (آیات ۵۱ تا ۶۳) ؛ **اشاراتی به داستان انبیاء**ع **و اُمّت‌ها**

بخش ششم (آیات ۶۴ تا ۹۸)؛ **اتمام حجّت به مردمان.**

ترجمه و توضیح آیات

بخش اوّل

(ماجرای زکریّای نبی[ع])

بِسۡمِ ٱللَّهِ ٱلرَّحۡمَٰنِ ٱلرَّحِيمِ

(۱) كٓهيعٓصٓ .

« **کاف. ها. یا. عین. صاد.** »،

درمورد این‌گونه حروف مقطّعه‌ی ابتدای برخی از سُوَر، ذیل اوّلین آیه‌ی سوره‌ی بقره توضیح داده‌ایم. در اینجا ممکن است مراد، همان اسماءِ إلهی باشد چنانکه از اُمِّ هانی خواهر امام علی علیه السّلام گزارش شده که گفت پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و سلّم فرمود: مراد از **کهیعص** این نام‌های خداوند است: کافٍ، هادٍ، امینٌ، عالِمٌ، صادِقٌ.[۱] البتّه اسم خدا در اوّل یکی از سُوَر به طور کامل آمده (یعنی «**اَلرَّحمٰن**» که اوّلین آیه از سوره‌ی رحمٰن است) و در مواردی با ذکر حروف مقطّعه، حالت اختصار را رعایت فرموده است.

(۲) ذِكۡرُ رَحۡمَتِ رَبِّكَ عَبۡدَهُۥ زَكَرِيَّآ .

« (این) **ذکر رحمت خداوندت بر بنده‌ی خویش زکریّاست** »،

زکریّا[ع] یکی از پیامبران بنی‌اسرائیل بود و «**رحمت خدا به وی**» در آیات بعد توضیح داده شده است.

(۳) إِذۡ نَادَىٰ رَبَّهُۥ نِدَآءً خَفِيًّا .

« **آن دَم که خداوندش را به آهستگی ندا کرد** »،

آیه‌ی شریفه می‌رساند که بهتر است به آهستگی دعا کرد و این نحوه دعا دستوری برای همه است، چنانکه فرموده «**اُدْعُواْ رَبَّكُمْ تَضَرُّعًا وَ خُفْيَةً إِنَّهُ لَايُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ** = خداوندگار خود را متضرّعانه و در خفا بخوانید، همانا او متجاوزان را دوست ندارد» (اعراف/۵۵). واژه‌ی «مُناجات» نیز ـ برخلاف رسم رایج که افراد به نام مناجات فریاد برمی‌آورند ـ از «نجوا» به معنی «سخن درگوشی» می‌آید.

---

(۱) ـ به کتاب الإتقان اثر سیوطی، ج۲، ص۱۶ نگاه کنید.

(۴) قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ ٱلْعَظْمُ مِنِّي وَٱشْتَعَلَ ٱلرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنۢ بِدُعَآئِكَ رَبِّ شَقِيًّا .

« **گفت: ای خداوند من! همانا استخوانم سُست شده و سرم از پیری شعله‌ور گشته** (موی سپیدم سرم را فرا گرفته) **و در دعایم به درگاه تو ــ خداوندا ــ محروم** (از اجابت) **نبوده‌ام** »،

نوع دعا را باید از پیامبران آموخت که ــ به مانند فوق ــ به همراه دردِ دلی به درگاه خدا، خالص و بی‌ریاست.

عبارت «**اِشْتَعَلَ الرَّأسُ شَیْبًا** = سرم از پیری مشتعل شده» در متن آیه، یعنی آثار پیری به مانند شعله‌ای که به همه جا نفوذ می‌کند، تمام سرم را فراگرفته؛ در فارسی می‌گویند «برف پیری بر سرم نشسته است». «**وَهَنَ الْعَظْمُ مِنّی** = استخوانم سست شده»، حاکی از تحلیل قواست و تخصیص به استخوان، از آن‌روست که در اندام آدمی استخوان از همه سخت‌تر است و چون استخوان سست شد، تکلیف سایر اعضا معلوم است.

(۵و۶) وَإِنِّي خِفْتُ ٱلْمَوَٰلِيَ مِن وَرَآءِي وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا فَهَبْ لِي مِن لَّدُنكَ وَلِيًّا . يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ ءَالِ يَعْقُوبَ ۖ وَٱجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًّا .

«**و من در پی خود، از وارثانم بیمناکم و همسرم نازاست؛ پس از جانب خویش میراث‌بَری به من ببخش** »،

«**که از من و از خاندان یعقوب ارث برد و ای خداوند من! او را پسندیده قرار ده!** »،

زکریّا در واقع به درگاه خدا درد دل می‌کند که می‌ترسم روحانی‌نمایانی که درخانواده‌ام هستند، پس‌از من معرکه‌دارِ دین شده مردم را گمراه سازند. امّا این‌که او تصریح می‌کند «**کَانَتِ امْرَأَتِی عَاقِرًا** = همسرم نازاست»، ظاهراً وی انتظار نداشته بتواند از طریق همسرش صاحب اولاد شود و درخواست می‌کرده که خداوند از طریق دیگری میراث‌برِ صالحی برای او قراردهد که بتواند کشتی نبوّتش را ــ پس‌از وی ــ رهبری کند.

(۷) يَٰزَكَرِيَّآ إِنَّا نُبَشِّرُكَ بِغُلَٰمٍ ٱسْمُهُۥ يَحْيَىٰ لَمْ نَجْعَل لَّهُۥ مِن قَبْلُ سَمِيًّا .

« (فرشتگانش از خدا پیام آوردند که:) **ای زکریّا! همانا ما تو را به پسری که نام‌اش یحیی است، نوید می‌دهیم؛ پیش‌از این همنامی برای او قرار نداده‌ایم** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که زکریّا ــ برخلاف انتظارش ــ از جانب خدا مطّلع شد که میراث‌بری از صُلب خود به نام یحیی (که پیش از آن کسی در قوم زکریّا به آن نام نبوده است ــ توضیح آیه‌ی۱۲) خواهد یافت و از این‌رو اظهار تعجّب می‌کند که این چگونه تواند بود؟!

(۸) قَالَ رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَكَانَتِ ٱمْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ بَلَغْتُ مِنَ ٱلْكِبَرِ عِتِيًّا .

« (زکریّا) **گفت: خداوند من! از کجا مرا فرزندی باشد که زنم نازاست و بی‌گمان خود از سالخوردگی به فرتوتی رسیده‌ام** »،

زکریّا چون علل و اسباب طبیعی را برای حصول فرزند در خود و همسرش غایب می‌دید، از خدای خود

توضیح خواست. مضمون آیه را که «اظهار شگفتی» توأم با «شادمانی» است، قبلاً دیده‌ایم (آل‌عمران/٤٠).

(۹) قَالَ كَذَٰلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِن قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْـًٔا .

« (آن فرشته) **گفت: این‌چنین است؛ خداوند تو گفته که این** (کار) **بر من آسان است و به تحقیق تو را پیش‌از این ـ در حالی‌که چیزی نبودی ـ آفریدم** »،

یعنی، همچنین است که می‌گویی، تو پیر و فرتوت شده‌ای و زنت نازاست، ولی همان قدرت خلاّقه‌ای که تو را ـ در حالی‌که نبودی ـ پدید آورد، اکنون نیز می‌تواند فرزندی از طریق شما دو تن به وجود آورَد.

(۱۰) قَالَ رَبِّ ٱجْعَل لِّيٓ ءَايَةً قَالَ ءَايَتُكَ أَلَّا تُكَلِّمَ ٱلنَّاسَ ثَلَٰثَ لَيَالٍ سَوِيًّا .

« (زکریّا) **گفت: خداوندا! برای من نشانه‌ای قرار ده!** (خدایَش) **گفت: نشانه‌ی تو این که سه شبانه** (روز) **ـ درحالی‌که تندرست باشی ـ با مردم سخن نتوانی گفت** »،

واژه‌ی «**سَوِيًّا**» در آیه‌ی شریفه حالت زکریّا را بازگو می‌کند که او لال نخواهد شد و نقص زبان نخواهد یافت، بلکه ـ در عین سلامت ـ به مدّت سه شبانه روز قدرت تکلّم را (شاید به خاطر برخی تحوّلات هورمونی) ازدست می‌دهد (آل‌عمران/٤١). هرچند برخی از مفسّران واژه‌ی «**سَوِيًّا**» را صفتی برای سه شبانه روزِ موعود دانسته و گفته‌اند که «**ثَلَاثَ لَيَالٍ سَوِيًّا**» به معنی «سه روز کامل». امّا قول نخست به قرینه‌ی آیه‌ی ۱۷ سوره (که در آنجا «**سَوِيًّا**» به انسان سالم و کامل اشاره دارد) قوی‌تر است.

(۱۱) فَخَرَجَ عَلَىٰ قَوْمِهِۦ مِنَ ٱلْمِحْرَابِ فَأَوْحَىٰٓ إِلَيْهِمْ أَن سَبِّحُواْ بُكْرَةً وَعَشِيًّا .

« **پس از محراب** (عبادت) **به سوی قومش خارج شد و به آنان اشاره کرد** (با اشاره فهماند) **که صبح و شام** (خدای خود را) **پاک و منزّه شمارید** »،

آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که دعای زکریّا به درگاه إلهی و پیام خداوند به وی، به هنگام عبادت او در معبد بوده است (آل‌عمران/۳۹). واژه‌ی «**مِحراب**» از نظر لغوی به معنی «محلّ کارزار» است، ولی در ارتباط با «معبد» شاید جنگ با نفس را تذکّر می‌دهد. از «**أَوْحَى إِلَيْهِمْ**» به دست می‌آید که زکریّا در خروج از معبد چون قادر به تکلّم نبود، با اشاره به قومش فهماند که خدا را نیایش کنند. زیرا وحی در لغت به معنای اشاره آمده است. ذکر خدا در دو طرف روز (صبح و شام) در تعالیم قرآن و برخی از انبیاءِ پیشین تأکید شده است.

(۱۲) يَٰيَحْيَىٰ خُذِ ٱلْكِتَٰبَ بِقُوَّةٍ وَءَاتَيْنَٰهُ ٱلْحُكْمَ صَبِيًّا .

« **ای یحیی! کتاب** (إلهی) **را به جدّ بگیر و به او در کودکی حُکم** (حکمت) **بخشیدیم** »،

پس یحییع ـ بنا بر وعده‌ی إلهی ـ به دنیا آمد. چنانکه در انجیل مذکور است «چون الیصابات (همسر زکریّا) را وقت وضع حمل رسید پسری بزاد. و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده با او شادی کردند. و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه‌ی طفل آمدند نام پدرش زکریّا را

براو می‌نهادند. امّا مادرش ملتفت شده گفت نی بلکه یحیی نامیده می‌شود. به وی گفتند **از قبیله‌ی تو هیچکس این اسم را ندارد**. پس به پدرش اشاره کردند که او را چه نام خواهی نهاد؟ او تخته‌ای خواسته بنوشت که نام او یحیی است و **همه متعجّب شدند**» (انجیل لوقا/ باب یکم، شماره‌ی٦٣←٥٧).

مراد از «**حُکم**» در آیه‌ی شریفه «حکمت» است، زیرا بعید می‌نماید که خداوند کسی را در کودکی به فرمان دادن یا پیامبری منصوب کند. مقصود از «**کِتاب**» را باید عمدتاً «تورات» دانست که تنها کتاب احکام دینی در زمان بود به ویژه که یحیی از پیامبران بنی‌اسرائیل شمرده می‌شد نه از انبیاءِ مستقل.

(۱۳و۱۴) **وَحَنَانًا مِّن لَّدُنَّا وَزَكَوٰةً وَكَانَ تَقِيًّا . وَبَرًّۢا بِوَٰلِدَيْهِ وَلَمْ يَكُن جَبَّارًا عَصِيًّا .**

« **و از نزد خویش رأفت و پاکی** (به وی عطا کردیم) **و او تقوا پیشه بود** » « **و نسبت به پدر و مادرش نیک‌رفتار بود و متکبّر و نافرمان نبود** »،

کودکانی دیده می‌شوند که همواره عقل و درکشان بیش‌از سنّشان است و یحیی نیز این‌چنین بود. از همان اوان طفولیّت آثار فهم و حکمت در او دیده می‌شد و دارای طبعی لطیف و مهربان و مشمئز از زشتی‌ها بود. آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که نعمت حقیقی خدا، اتّصاف به این‌گونه اوصاف است و لطف ویژه‌ی خداوند نسبت به اشخاص، در این‌محورها ظهورمی‌کند و به وضوح می‌رساندکه خداوند از تکبّر وخشونت بیزار است. در انجیل مَتّی درباره‌ی یحیی می‌خوانیم که: «موعظه کرده (به مردم) می‌گفت توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است و این یحیی لباس از پشم شتر می‌داشت و کمربند چرمی بر کمر و خوراک او از ملخ و عسل بَرّی می‌بود (تظاهر به روحانیّت نمی‌کرد ولی واقعاً زاهد بود) پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان (آخوندها و روحانیّون یهود) را دید که به جهت تعمید وی می‌آیند بدیشان گفت ای مارها چه کس شما را آگاه کرد که از غضب آینده (عذاب اُخروی) بگریزید؟ پس کارهایی‌که در خور توبه باشد انجام دهید.» (باب سوّم/ شماره‌ی ٨←١، به اختصار).

(۱۵) **وَسَلَٰمٌ عَلَيْهِ يَوْمَ وُلِدَ وَيَوْمَ يَمُوتُ وَيَوْمَ يُبْعَثُ حَيًّا .**

« **درود بر او روزی که زاده شد و در آن روز که می‌میرد و روزی که زنده برانگیخته خواهد شود** »،

یعنی یحیی پاک زاده شد و پاک زیست و پاک از دنیا رفت و پاک برانگیخته شود. البتّه زکریّا و یحیی (عَلَیْهِمَاالسَّلام)، هردو به طرز فجیعی به دست قومشان کشته شدند (آل‌عمران/توضیح آیه‌ی۲۱) و یحیی قبل از مرگ مدّتی در زندان بود. بنابراین محبّت خدا لزوماً به صورت ثروت و شکوه دنیوی برای اشخاص ظهور نمی‌کند، بلکه چه بسا مظلومان تاریخ که محبوبان خدایند.

بخش دوّم

(ماجرای مریم[ع] و تولّد عیسی[ع])

(۱۶) وَٱذۡكُرۡ فِى ٱلۡكِتَٰبِ مَرۡيَمَ إِذِ ٱنتَبَذَتۡ مِنۡ أَهۡلِهَا مَكَانًا شَرۡقِيًّا .

« **و در این کتاب مریم را یاد کن؛ آنگاه که از اهل خود ـ** (به سوی) **مکانی شرقی ـ کناره گرفت** »،

ذکر داستان مریم[ع] و تولّد عیسی[ع] پس‌از ماجرای زکریّا[ع] و تولّد یحیی[ع]، از جهات مختلف زمانی/ موضوعی/ مکانی، در تناسب است. ماجرای مریم[ع] در سوره‌ی آل‌عمران نیز (آیات۴۲ به بعد) آمده است.

آیه‌ی فوق خطاب به پیامبر[ص] می‌فرماید به وسیله‌ی این آیات، زمانی را به یاد آر که مریم از خانواده‌اش کناره گرفت و در معبدی در شرق (بیت المقدس) معتکف شد.[۱] در تفسیر مجمع البیان از ابن عبّاس آمده که مسیحیان مشرق را قبله‌ی خود می‌دانند و از این رو مریم[ع] به جانب مشرق خلوت گزید. هرچند آن زمان هنوز مسیحیّت به وجود نیامده بود. بنابراین موضوع باید ریشه‌ای در آداب یهود می‌داشته است

(۱۷) فَٱتَّخَذَتۡ مِن دُونِهِمۡ حِجَابًا فَأَرۡسَلۡنَآ إِلَيۡهَا رُوحَنَا فَتَمَثَّلَ لَهَا بَشَرًا سَوِيًّا .

« **و در برابرشان حجابی برگرفت** (از آنان پنهان شد) **پس ما روح خویش** (روح القدس) **را به سوی او فرستادیم که به** (صورت) **بشری درست‌اندام بر وی ظاهر شد** »،

«**فَاتَّخَذَتْ مِن دُونِهِمْ حِجَابًا** = در برابرشان حجابی برگرفت»، یعنی «خود را از خانواده‌اش پنهان کرد». با توجّه به آیات بقره/۸۷، نحل/۱۰۲ و شعراء/۱۹۳ به دست می‌آید که منظور از «**روح**» در آیه‌ی شریفه، همان «**روحُ القُدُس**» یا جبرئیل می‌باشد و انتصاب آن به خداوند، اضافه‌ی «تشریفی» است؛ یعنی روحی که در تصرّف خدا و مطیع امر اوست. در ارتباط با بخش پایانی آیه، احتمالاً می‌توان گفت که «فرشته» مانند امواج می‌تواند «صورت» بیابد.

(۱۸) قَالَتۡ إِنِّىٓ أَعُوذُ بِٱلرَّحۡمَٰنِ مِنكَ إِن كُنتَ تَقِيًّا .

« (مریم به او) **گفت: همانا من از تو به خدای رحمان پناه می‌برم اگر اهل تقوایی** »،

زنی پاکدامن، از ورود مردی غریبه هراسناک شده می‌خواهد با ذکر رحمانیّت خدا او را به ترحّم آورَد تا در باره‌اش خیال سوئی نکند. البتّه بعضی از مفسّران واژه‌ی «**إنْ**» را در آیه نه «شرطیّه» بلکه «نافیه» دانسته‌اند که

---

(۱) ـ در سوره‌ی آل‌عمران (آیه‌ی۳۷) مذکور است که «**زکریّا سرپرستی (مریم) به عهده گرفت و هر زمانی که زکریّا در محراب عبادت بر او وارد شد نزد وی روزی** (خوراکی) **می‌یافت** ... » بنابراین ممکن است گاهی زکریّا در معبد شرقی به مریم سرمی‌زده و یا آن معبد غیراز معبدی است که در سوره‌ی آل‌عمران ذکرش رفته است.

دراین‌صورت آیه‌ی شریفه چنین معنی می‌دهد که «تو مرد با تقوایی نیستی‌که سراغ زنی تنها آمدی و من از شرّ تو به خدای رحمان پناه می‌برم». ولی این تعبیرصحیح نیست، زیرا بنا به قرآن هرکس وسوسه‌ای از شیطان بیابد، لزوماً بی‌تقوا نیست، بلکه می‌فرماید «**همانا پرهیزکاران چون وسوسه‌ای از شیطان به ایشان رسد با ذکر خدا به بصیرت می‌رسند**» (اعراف/۲۰۱).

(۱۹) قَالَ إِنَّمَآ أَنَا۠ رَسُولُ رَبِّكِ لِأَهَبَ لَكِ غُلَٰمًا زَكِيًّا .

« (آن‌رسول) **گفت: جُزاین نیست‌که من فرستاده‌ی خداوند توام تا تو را پسری پاکیزه دهم** »،

در آیه‌ی ٤٥ سوره‌ی آل‌عمران آمده که «**فرشتگان**» سوی مریم^ع رفته و او را به حاملگی عیسی^ع بشارت دادند. یعنی گفتند ای مریم آماده باش که به زودی به عیسی^ع حامله خواهی شد. امّا در آیه‌ی فوق ـ که بنا به قرائن با فاصله‌ی زمانی نازل شده ـ جبرئیل «به تنهایی» بر مریم نازل گشته از وقوع امر إلهی مبنی بر حاملگی مریم خبر می‌دهد. روشن است که بنا به مفاد آیه‌ی ۲۱ سوره، عیسی^ع به اراده و امر إلهی در رحِم مریم خلق شد و بدین‌ترتیب جبرئیل مبشّر آن موهبت بوده و نه خالق آن چنانکه در آیه‌ی ۲۱ تصریح شده است.

(۲۰) قَالَتْ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي غُلَٰمٌ وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ وَلَمْ أَكُ بَغِيًّا .

« (مریم) **گفت: از کجا مرا پسری باشد، درحالی‌که** (هیچ) **بشری به من دست نزده و بدکار نبوده‌ام** »،

آیه‌ی شریفه تحیّر مریم^ع را از حصول فرزنـد بدون فراهم بودن علل و اسباب طبیعـی آن، نشان می‌دهـد. «**لَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ** = هیچ بشری به من دست نزده» کنایه از نفی آمیزش جنسی است.

(۲۱) قَالَ كَذَٰلِكِ قَالَ رَبُّكِ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَلِنَجْعَلَهُۥٓ ءَايَةً لِّلنَّاسِ وَرَحْمَةً مِّنَّا وَكَانَ أَمْرًا مَّقْضِيًّا .

« (فرستاده)**گفت: این‌چنین است**(که می‌گویی ولی) **خداوند تو گفته که این بر من آسان است و**(تو را فرزندی می‌دهیم) **تا او را نشانه‌ای و رحمتی از جانب خود برای مردم قرار دهیم و** (این) **امری شدنی و قطعی است** »،

جبرئیل سخن مریم^ع را درمورد پاک و پاکیزه بودن او تصدیق داشته و در عین‌حال اعلام می‌دارد که این مشیّت خداست و آن قدرت لایَزال هستی‌بخش، می‌تواند به زن بی‌شوهری، فرزند ببخشد. سپس مشیّت خدا تعلیل گشته که تا (**۱**) این بکرزایی نشانه‌ای از قدرت إلهی برای مردم باشد و (**۲**) رحمتی از جانب او زیرا مولود، همان‌کسی خواهد بود که مردم را به راه خدا دعوت می‌کند.

(۲۲) فَحَمَلَتْهُ فَٱنتَبَذَتْ بِهِۦ مَكَانًا قَصِيًّا .

« **پس**(مریم) **به او** (عیسی) **حامله شد و با او در مکانی دور کناره گرفت** »،

آیه‌ی شریفه حاکی از آن است که مریم^ع ـ با فرزندی که در رحم یافت ـ از محلّ عبادتش به جای دوردستی رفت تا کسی او را نبیند.

(۲۳) فَأَجَآءَهَا ٱلْمَخَاضُ إِلَىٰ جِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ قَالَتْ يَٰلَيْتَنِى مِتُّ قَبْلَ هَٰذَا وَكُنتُ نَسْيًا مَّنسِيًّا .

« پس درد زادن او را به سوی تنه‌ی نخلی کشاند؛ گفت: ای کاش پیش از این مُرده بودم و به فراموشی سپرده شده بودم »،

آیه‌ی شریفه احوال مریم[ع] را در آن شرایط سخت به تصویر کشیده که بی‌تاب از درد زایمان، او را به تنه‌ی نخلی پیرامون خود کشانده از غم و سرنوشت خویش و دوران سختی که درپیش دارد، حدیث نفس می‌کند که ای کاش پیش از این مرده بودم و از خاطره‌ها رفته و دچار این شرایط نمی‌شدم.

(۲۴و۲۵) فَنَادَىٰهَا مِن تَحْتِهَآ أَلَّا تَحْزَنِى قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا . وَهُزِّىٓ إِلَيْكِ بِجِذْعِ ٱلنَّخْلَةِ تُسَٰقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا .

« **پس** (حمل‌اش) **از پایین او ندا درداد که: غم مخور، همانا خداوندت زیر** (پای) **تو جوی آبی نهاده است** » « **و تنه‌ی درخت خرما را به سوی خود تکان دِه تا بر تو خرمای تازه فرو ریزد** »،

در آن حال درد و وحشت (آیه‌ی قبل) طفلِ در رَحِم به امر إلهی، مادرش را آرام می‌سازد که پریشان مباش و غصّه مخور، غذایت آماده است؛ خداوند زیر پایت جوی آبی روان ساخته و با کشیدن تنه‌ی نخل به سوی خود خرمای پخته برایت به زمین خواهد ریخت («**رُطَبًا جَنِيًّا**» به معنی «خرمای تازه که آماده‌ی چیده شدن است» می‌باشد).

(۲۶) فَكُلِى وَٱشْرَبِى وَقَرِّى عَيْنًا ۖ فَإِمَّا تَرَيِنَّ مِنَ ٱلْبَشَرِ أَحَدًا فَقُولِىٓ إِنِّى نَذَرْتُ لِلرَّحْمَٰنِ صَوْمًا فَلَنْ أُكَلِّمَ ٱلْيَوْمَ إِنسِيًّا .

« **پس بخور و بنوش و چشمت روشن باد! و اگر کسی از آدمیان را دیدی، بگو: همانا من برای خدای رحمان روزه**(ی سکوت) **نذر دارم و امروز هرگز با بشری سخن نخواهم گفت** »،

در توضیح آیه دو نکته درخور توجّه است :

اوّل آنکه «روزه‌ی سکوت» در ادیان پیشین بوده که طی آن شخص روزه‌دار، مدّتی فقط با خدا نجوا می‌کرده است. در این ارتباط «لام اختصاص» بر سر کلمه‌ی «**رَحمٰن**» در آیه می‌رساند که نذر از جمله‌ی عبادات است و عبادت را باید اختصاصًا برای خدا کرد (و نذر شخصیّت‌ها که در کشور ما مرسوم است و از فلان امام یا امامزاده می‌خواهند که به شرط برآورده شدنِ حاجتشان مثلاً همه ساله شله‌زرد برای شادی روح فلان امامزاده خیرات کنند، علی الأصول مغایر با اعتقاد توحیدی است).

دوّم آنکه در ارتباط با تولّد عیسی[ع] انجیل امروزی می‌گوید «امّا ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود قبل‌از آنکه با هم آیند او را از روح‌القدس حامله یافتند. و شوهرش یوسف چونکه مردی صالح بود و نخواست او را عبرت نماید پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. امّا

چون او در این‌چیزها تفکّر می‌کرد ناگاه فرشته‌ی خداوند در خواب بر وِی ظاهر شده گفت: ای یوسف پسر داود، از گرفتن زن خویش مترس زیرا که آنچه در وی قرار گرفته است از روح‌القدس است.» (انجیل مَتَّی، باب اوّل، شماره‌ی ۲۱←۱۸). چنین داستانی را قرآن کریم تصحیح کرده است و چه بسا مردم نمی‌پذیرند که باکره‌ای فرزندی آورد و سپس نامزدش ادّعا کند که در خواب به او گفته شده که فرزند مزبور، از روح القدس بوده است! قرآن نشان می‌دهد که برای تبرئه‌ی مریم، طفل در گهواره به سخن درآمد (چنانکه در آیات بعد خواهد آمد).

بخش سوّم

(در واقعیّت عیسی[ع])

(۲۷) فَأَتَتْ بِهِۦ قَوْمَهَا تَحْمِلُهُۥ ۖ قَالُوا۟ يَٰمَرْيَمُ لَقَدْ جِئْتِ شَيْـًٔا فَرِيًّا .

« **پس او** (مولود) **را که** (در آغوش خود) **حمل می‌کرد، نزد قومش آورد؛ گفتند: ای مریم! همانا چیزی شگفت** (ناپسند) **آورده‌ای!** »،

به دنبال تأییدات وراهنمایی‌های إلهی (آیات قبل) مریم[ع] عیسی[ع] را به دنیا آورد. سپس در حالی‌که او را در آغوش خود حمل می‌کرد، به سوی قومش باز گشت و برطبق انتظار، قوم به وی مظنون شده تصوّر بدکاری در حقّش می‌کنند (واژه‌ی «**فَرِیّ**» به معنای «عظیم و منکر» آمده ودر آیه‌ی فوق به مفهوم «گناه بزرگ» است).

(۲۸) يَٰٓأُخْتَ هَٰرُونَ مَاكَانَ أَبُوكِ ٱمْرَأَ سَوْءٍ وَ مَاكَانَتْ أُمُّكِ بَغِيًّا .

« **ای خواهر هارون! پدرت مرد بدی نبود و مادرت** (نیز) **بدکاره نبود** (تو چطور بدین‌کار دست زدی؟!) »،

آیه‌ی فوق حاکی از آن است که قوم مریم[ع] ـ چون او را با مولودش دیدند ـ بر ضدّ وی داد سخن سردادند که از دوشیزه‌ی پاکدامنی چون تو بعید بـود که آلوده‌دامن شـود؛ نه پدرت مرد بدکاری بـود و نه مادرت پلید دامن!

در مورد نسبت «**خواهر هارون**» به مریم[ع] (با توجّه به آنکه بیش‌از هزار سال بین هارون برادر موسی[ع] و مریم[ع] فاصله بوده) برخی از خاورشناسان غرب ایراد کرده‌اند که چطور قرآن از مریم[ع] ـ مادر عیسی[ع] ـ به عنوان خواهرِ هارون یاد کرده است؟ این سؤال در تفاسیر اسلامی مطرح شده و پاسخش را مفسّرین مسلمان داده‌اند. حقیقت آن است که در دیانت یهود هارون، عهده‌دارِ مراسم مذهبی بود و از این‌رو به زنان مقدّسی که در کنیسه‌ها معتکف می‌شدند «**خواهر هارون**» لقب داده می‌شد. از قرائنِ صحّت این‌مطلب اینکه سوره‌ی مریم را مسلمان‌های صدر اسلام برای امپراطور حبشه خواندند (به توضیحات کلّی در اطراف سوره نگاه کنید) و در هیچ تاریخی نیست که در مورد نسبت «**خواهر هارون**» به مریم، اعتراضی در حبشه پیش آمده باشد و در تفسیر طبری از قول رسول‌خدا[ص] آمده است که: «إِنَّهُم كَانُوا يُسَمُّون بِأَنْبِيَائِهِمْ وَ الصَّالِحِينَ قَبْلَهُمْ = آنان به نام پیامبران و صالحان پیشین خود افراد را نامگذاری می‌کردند».

(۲۹) فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ ۖ قَالُوا۟ كَيْفَ نُكَلِّمُ مَن كَانَ فِى ٱلْمَهْدِ صَبِيًّا .

« **پس** (مریم بی‌هیچ‌سخنی) **به او** (عیسی) **اشاره کرد؛ گفتند: چگونه با کسی که در گهواره و کودک است سخن گوییم؟!** »،

با توجّه به آیات قبل، مریم ـ چون روزه‌ی سکوت داشت ـ با اشاره به معترضان فهماند که حقیقت آن نوزاد را (که پس از غوغای اوّلیّه در گهواره نهاده شده بود) از خود او بپرسید. بدیهی است قوم این پیشنهاد را تعلیق به محال دانسته گفتند مگر نوزاد قوّه‌ی تکلّم دارد که ما را به او حواله می‌دهی؟ (آل‌عمران/٤٦ و ٤٥).

(۳۰) قَالَ إِنِّي عَبْدُ ٱللَّهِ ءَاتَىٰنِيَ ٱلْكِتَـٰبَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا .

« (در این‌حال کودک لب به سخن گشوده) **گفت: همانا من بنده‌ی خدایم که مرا کتاب داده و پیامبرم قرار داده است »،**

دلیلی دردست نیست که سخنان عیسی^ع در آن شرائط، إرادی بوده؛ بلکه می‌توان گفت که سخنان مزبور به امر خداوند بر زبان عیسی^ع جاری شده است تا از مادر مطهّرش رفع اتّهام کند. همچنین عبارت «**آتَانِيَ الْكِتَابَ**» در اشاره به آینده‌ی محقّق الوقوع است که به لفظ ماضی آمده و منظور آن است که «خدا به طور قطع مرا کتاب خواهد داد و به پیامبری برخواهد گزید». پس این نتیجه به دست نمی‌آید که عیسی^ع از شکم مادرش پیامبر بود (آل‌عمران/ توضیح آیه‌ی٤٦) ضمناً اوّلین سخن عیسی^ع در گهواره، مبارزه با همان نسبت شرک‌آمیزی است که بعدها به او دادند، می‌فرماید من (نه فرزندخدا، بلکه) «**بنده‌ی**» **خدایم!**

(۳۱) وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنتُ وَأَوْصَـٰنِي بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ مَا دُمْتُ حَيًّا .

« و مرا ـ هرکجا که باشم ـ مبارک گردانیده و تا زنده‌ام، به نماز و زکات سفارشم کرده است »،

یعنی این کودکِ در گهواره، پیامبری خواهد شد که هرکجا باشد منشأ برکات و آموزگار خیر بوده و فکر و روح مردم را اصلاح خواهد کرد. همچنین از آیه به دست می‌آید که نماز و زکات در ادیان پیشین نیز تشریع شده بود و حتّی پیامبری چون مسیح^ع ـ در تمام عمرـ ملزم به رعایت آنها بوده است (بدین‌ترتیب ادّعای صوفیّه که می‌گویند چون عارف واصل به حق شد، مکلّف به انجام عبادات نیست، رد می‌شود).

(۳۲) وَبَرًّۢا بِوَٰلِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا .

« و نسبت به مادرم نیکوکار قرار داده و متکبّر و بدسیرت نکرده است[1] »،

یعنی، خدا سفارشم کرده که به مادرم مهربان باشم (پدر را چون نداشته ذکر نکرده است) و هرگز حالت جبّاریّت (تکبّر و زورگویی) و شقاوت در من ایجاد نگردد. این سخن در حقیقت وصف عمومی پیامبران است که هیچگاه متکبّر و شقاوتمند نبوده‌اند. (طبری، جبّار را در اینجا به معنای مستکبر در برابر فرمان خدا تفسیر کرده و می‌گوید که عیسی عَلَيْهِ‌السَّلام متواضع و فروتن بود).

(۳۳) وَٱلسَّلَـٰمُ عَلَيَّ يَوْمَ وُلِدتُّ وَيَوْمَ أَمُوتُ وَيَوْمَ أُبْعَثُ حَيًّا .

« و سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی‌که می‌میرم و روزی‌که زنده برانگیخته می‌شوم »،

---

(۱) ـ نوشته‌اند: شقاوت در دنیا، سوءِ حال و در آخرت، سوءِ مآل است.

یعنی میلاد عیسی[ع] میلاد پاکی است؛ در رحمت خدا خواهد زیست و انسان وظیفه‌شناسی از دنیا خواهد رفت و در آخرت مشمول عنایات حق خواهد بود.

(۳۴) **ذَٰلِكَ عِيسَى ٱبۡنُ مَرۡيَمَۖ قَوۡلَ ٱلۡحَقِّ ٱلَّذِي فِيهِ يَمۡتَرُونَ .**

«**این است عیسی پسر مریم؛ همان قول حقّی که در آن مجادله می‌کنند**»،

یعنی «قول خداوند» درباره‌ی عیسی[ع] همین است که قرآن آورده (نه آنچه که مفتریان یهود و غالیان نصاری می‌گویند و با یکدیگر مجادله و مخاصمه می‌کنند)؛ و قرآن «قول خدا» را آورده تا رفع اختلاف کند[1]؛ زیرا قرآن در راستای «هدایت»، رفع اختلافات دینی بین مردم را نیز منظور نظر دارد، چنانکه فرموده: «**وَ مَاأَنزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِى اخْتَلَفُواْ فِيهِ وَ هُدًى وَ رَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ** = ما این کتاب‌را بر تو نازل نکردیم مگر آنچه را که درباره‌اش اختلاف می‌کردند برای آنان بیان کنی ومایه‌ی هدایت ورحمت برای مؤمنان است» (نحل/٦٤).

(۳۵) **مَا كَانَ لِلَّهِ أَن يَتَّخِذَ مِن وَلَدٖۖ سُبۡحَٰنَهُۥٓۚ إِذَا قَضَىٰٓ أَمۡرٗا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ .**

« **خدا را نسزد که فرزندی گیرد؛ او منزّه** (از این وصف) **است؛ چون بخواهد امری را به انجام رساند، جُز این نیست که بدآن گوید: باش! و می‌شود** »،

بنا به آیات قبل «قول حق» درمورد عیسی[ع] این است که او نه ناپاک‌زاده بود و نه پسرخدا، بلکه پیامبر إلهی، بود. در این راستا آیه‌ی فوق اشاره می‌کند که خدا منزّه از نیازهای بشری است و احتیاجی به فرزند ندارد. امّا در این‌که چطور عیسی[ع] بی‌پدر به دنیا آمد؟ به این دلیل که چون خدا بخواهد امری را به انجام رساند (**إِذَا قَضَى أَمْرًا**) تحقّق آن، ملازم با اراده‌ی إلهی است. هرچند ممکن است ارده‌ی إلهی مبنی بر انجام امری به صورت تدریجی باشد، چنانکه در طبیعت امور تدریجی و جهش (موتاسیون) هردو، به چشم می‌خورَد (برای توضیح بیشتر درمورد واژه‌ی «**كُن فَيَكون**» به مطالب ارائه شده ذیل آیه‌ی۵۹ سوره‌ی آل‌عمران نگاه کنید).

(۳۶) **وَإِنَّ ٱللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمۡ فَٱعۡبُدُوهُۚ هَٰذَا صِرَٰطٞ مُّسۡتَقِيمٞ .**

«**و** (عیسی ادامه داده گفت:) **همانا خدا صاحب اختیار من و صاحب اختیار شماست؛ پس او را بندگی کنید، این است راه راست** »،

این آیه از زبان عیسی[ع] و دنباله‌ی کلام اوست، و در سوره‌های مختلف جمله‌ی فوق از زبان عیسی[ع] نقل شده است (آل‌عمران/٥١ و زخرف/٦٤). این سبک در قرآن نظائر متعدّد دارد که خداوند در بین گفتارها، جمله‌های معترضه‌ای می‌آورَد و سپس گفتار اوّلیّه را پی می‌گیرد.

---

(۱) ـ واژه‌ی حق در اینجا وصف إلهی است و صفت قول نیست وگرنه «القول الحق» می‌فرمود. ولی طبری گوید احتمال داده می‌شود که مراد همان «القول الحق» باشد که الف و لام‌اش حذف شده است.

(۳۷) فَٱخۡتَلَفَ ٱلۡأَحۡزَابُ مِنۢ بَيۡنِهِمۡۖ فَوَيۡلٞ لِّلَّذِينَ كَفَرُواْ مِن مَّشۡهَدِ يَوۡمٍ عَظِيمٍ .

« **پس گروه‌ها میان خود** (درباره‌ی عیسی) **اختلاف کردند؛ و وای بر کسانی‌که کفر ورزیدند از حضور در روزی بزرگ** »،

درابتدای آیه «**فاءِ**» ترتیب آمده، یعنی عیسی^ع دعوت به پرستش خدای یگانه کرد ولی مردم پس‌از او درباره‌ی تعالیمش اختلاف کردند. آیه‌ی شریفه، به فرقه‌های مختلف مسیحیّت اشاره دارد و می‌فرماید که تعالیم عیسی[ع] یکی بیش نبود و از این فرقه‌ها در زمان وی خبری نبوده است (مائده/۱۱۷و۱۱٦). چنانکه در اسلام نیز همین ماجرا پیش آمده و ازتعالیم پیامبری که یکی بیش نبود، این‌همه فرقه‌های متعدّد به وجود آمده است! و با بسط معنا، آیه‌ی شریفه به همه‌ی فرقه‌گرایان اخطار می‌کند که ای وای بر آنان که تعالیم اصیل إلهی را تغییر داده آئین‌ها به نام خدا ازخود ساختند!

(۳۸) أَسۡمِعۡ بِهِمۡ وَأَبۡصِرۡ يَوۡمَ يَأۡتُونَنَاۖ لَٰكِنِ ٱلظَّٰلِمُونَ ٱلۡيَوۡمَ فِي ضَلَٰلٖ مُّبِينٖ .

« **چه شنوا و بینایند در روزی‌که به سوی ما می‌آیند؛ لیکن ستمگران امروز در گمراهی آشکارند** »،

در رستاخیز عالم اختلافات از میان رفته همه موحّد می‌شوند (ق/۲۲) ولی چون «علم قهری» مفید فائده نیست، توحید حاصل در آن‌روز نیز کارساز کافران و اختلافگران دنیوی نخواهد بود. «**ضَلالت**» در مقطع آیه، در برابر «**شنوایی و بینایی**» است، یعنی کافرانی که در دنیا دربرابر آیات إلهی کوردلند، در قیامت نسبت به آنها شنوا و بینا خواهند بود ولی سودی برای آنها نخواهد داشت.

(۳۹) وَأَنذِرۡهُمۡ يَوۡمَ ٱلۡحَسۡرَةِ إِذۡ قُضِيَ ٱلۡأَمۡرُ وَهُمۡ فِي غَفۡلَةٖ وَهُمۡ لَا يُؤۡمِنُونَ .

« **و آنان را از آن روز حسرت بیم ده، آنگاه که کار به انجام رسد** (کار از کار بگذرَد) و(لی) **ایشان در غفلت‌اند و سر ایمان آوردن ندارند** »،

یعنی، ای پیامبر! مردمان بی‌ایمانی‌را که درغفلتند از قیامت بیم ده که آن‌روز فراخواهد رسید و آنها بر کردار خود متأسّف خواهند بود و حسرت خواهند خورد که چرا تغییر روش ندادند (انعام/۳۱ و زُمَر/٥٦). «**حسرت**»، ندامت شدید به گذشته را گویند.

(۴۰) إِنَّا نَحۡنُ نَرِثُ ٱلۡأَرۡضَ وَمَنۡ عَلَيۡهَا وَإِلَيۡنَا يُرۡجَعُونَ .

« **همانا ما وارث زمین و هرکه روی آن است هستیم و** (همگان) **به سوی ما بازگردانده شوند** »،

یعنی مؤمنان بدانند که زندگی مخالفانشان و همچنین زندگی خود آنها که در مسیر حق هستند، هیچ‌یک، جاوید نیست. زمانی فرا می‌رسد که همه خواهند مُرد و خدا وارث همه چیز می‌شود (رحمان/٢٦ و٢٧). ولی البتّه کار خاتمه نمی‌پذیرد، بلکه انسان‌ها به سوی خدا بازگشت کرده نتیجه‌ی اعمالشان را خواهند دید.

بخش چهارم

(ماجرای ابراهیم[ع] و پدرش)

(۴۱) وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِبۡرَٰهِيمَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا .

« و در این کتاب ابراهیم را یاد کن؛ همانا او پیامبری بس راستگو بود »،

پس‌از شرح داستان عیسی[ع] در آیات قبل، آیه‌ی فوق و چند آیه‌ی بعد اشاراتی درباره‌ی ابراهیم[ع] آورده که جدّ مادری عیسی[ع] بود.

«ابراهیم» در لغت همان «اَبراهام» و در عبری «اَبرام» به معنی «پدر گروه بسیار» است؛ چنانکه تورات درباره‌ی او می گوید: «از تو امّتی عظیم پیدا کنم» (سفر پیدایش/باب۱۲، شماره‌ی۲). آیه‌ی شریفه شاید بدین‌معنی است که خطاب به پیامبر[ص](و خواننده) می‌فرماید وصف ابراهیم[(۱)] را چنانکه در قرآن آمده، در نظر گیر که صداقت‌اش زمینه‌ساز نبوّت‌اش بود. همانگونه که از امام صادق[ع] روایت شده که «إنَّ اللهَ لَمْ یَبْعَثْ نَبیًّا إلّا بِصِدْقِ الْحَدِیثِ وَ أداءِ الأمانَةِ إلَی الْبِرِّ وَ الْفاجِر = خداوند هیچ پیامبری را به رسالت نفرستاد مگر به راستگویی و اَدای امانت به نیکوکار و بدکار» (اصول کافی، ج۲، ص۱۰٤). البتّه در مورد پیامبر اسلام[ص] هم برای عرب‌هایی که او را می‌شناختند، صدق ادّعای رسالت وی ـ چون هیچ دروغی از او نشنیده بودند ـ چندان محتاج دلیل نبود، چنانکه آورده‌اند ابوبکر با اِعلام مطلب از سوی آن‌حضرت، در صحّت ادّعا هیچ تردید نکرد.

---

(۱) ـ ابراهیم[ع] جدّ اعلای یهود از طریق پسرش اسحاق و جدّ اعلای عرب از طریق پسرش اسماعیل[ع] می‌باشد. برخی منابع تاریخی تولّد ابراهیم را دو هزار سال پیش از میلاد مسیح[ع] می‌دانند و آورده‌اند که او در شهر «اور» از قصبات کلده (در عراق کنونی) در زمان سلطنت نمرود متولّد شد. ابراهیم[ع] ابتدا همراه جمعی از خانواده‌اش به «حرّان» (در ترکیّه‌ی امروزی) کوچ کرد و سپس از آنجا به کنعان (حدود فلسطین کنونی) رفت و چون قحطی به کنعان آمد، به اتّفاق همسرش ساره و برادرزاده‌اش لوط راهی مصر گردید. تورات کنونی داستان مشکوکی از ورود ابراهیم[ع] و خانواده‌ی او به مصر نقل کرده که چون همسرش ساره زن زیبایی بود، پادشاه مصر به وی دل بست و ابراهیم[ع] از ترس آنکه مبادا آن پادشاه ـ برای دستیابی به ساره ـ به او گزندی رساند، ساره را خواهر خود معرّفی کرد. این داستان که اخلاقی نیست به نظر بی‌پایه می‌آید، خصوصاً آنکه در تورات نسبت‌های بدتر از این به انبیاءِ إلهی (چون همخوابگی لوط با دخترانش) مشاهده می‌شود.

(۴۲) إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ يَـٰٓأَبَتِ لِمَ تَعْبُدُ مَا لَا يَسْمَعُ وَلَا يُبْصِرُ وَلَا يُغْنِي عَنكَ شَيْـًٔا .

« آن زمان‌که به پدرش گفت: ای پدر من! از چه روی چیزی را که نه می‌شنود و نه می‌بیند و نه تو را از چیزی بی‌نیاز می‌کند، بندگی می‌کنی؟ »،

آیه‌ی شریفه به رویارویی ابراهیم[ع] با پدرش بر سر «توحید» اشاره دارد. نشان می‌دهد که ابراهیم[ع] ـ مانند پیامبراسلام[ص] ـ مبارزه با شرک را از خانواده‌اش آغاز کرد و به قدری در توحید پافشاری داشت که برسرآن با پدر خود (انعام/توضیح آیه‌ی۷٤) درافتاد.

(۴۳) يَـٰٓأَبَتِ إِنِّي قَدْ جَآءَنِي مِنَ ٱلْعِلْمِ مَا لَمْ يَأْتِكَ فَٱتَّبِعْنِيٓ أَهْدِكَ صِرَٰطًا سَوِيًّا .

« ای پدرم! همانا دانشی به سوی من آمده که بر تو نیامده است؛ پس مرا پیروی کن تا تو را به راه راست رهنمون شوم »،

معمولاً برای پدر سخت است که زیر بار عقاید پسرش برود. از این‌رو ابراهیم[ع] تبعیّت از «علم» را مطرح می‌سازد که ای پدر! هرچند من فرزندت هستم، ولی معلوماتی به من رسیده که تو نداری، بنابراین تابع آن معلومات باش و بگذار راه و روش‌ات را اصلاح کنم.

(۴۴) يَـٰٓأَبَتِ لَا تَعْبُدِ ٱلشَّيْطَـٰنَ ۖ إِنَّ ٱلشَّيْطَـٰنَ كَانَ لِلرَّحْمَـٰنِ عَصِيًّا .

« ای پدرم! بندگی شیطان مکن؛ همانا شیطان عصیانگر(خدای)**رحمٰن است »،**

منظور از «بندگی شیطان» همان «اطاعت» او می‌باشد. زیرا هرکه را انسان مرید و مطیع شود، بنده‌ی اوست، هرچند واژه‌ی خدا را درباره‌ی وی به کار نبرد. ابراهیم به پدرش می‌گوید هر وسوسه‌ای را که شیطان مبنی بر ترک توحید و رفتن به سوی غیرخدا (بُت‌ها) در تو می‌نشاند، پیروی مکن که همه عصیان خداست.

(۴۵) يَـٰٓأَبَتِ إِنِّيٓ أَخَافُ أَن يَمَسَّكَ عَذَابٌ مِّنَ ٱلرَّحْمَـٰنِ فَتَكُونَ لِلشَّيْطَـٰنِ وَلِيًّا .

« ای پدرم! همانا من بیم دارم که عذابی از (خدای)**رحمٰن به تو رسد و آنگاه یار شیطان شوی »،**

مضرّات فردی و اجتماعی شرک، بسیار است؛ تا آنجا که حتّی از خدای «رحمٰن» در قبال آن، به انسان «عذاب» می‌رسد و همنشینی شیطان را برایش فراهم می‌سازد.

ابراهیم همه‌ی این سخنان را با عبارت «**يَا أَبَتِ** = ای پدرِ من» با لحن مؤدّب و محبّت‌آمیز ادا می‌کرد، ولی متأسّفانه عکس‌العمل پدر جُز خشونت و تکبّر چیزی نبود:

(۴۶) قَالَ أَرَاغِبٌ أَنتَ عَنْ ءَالِهَتِي يَـٰٓإِبْرَٰهِيمُ ۖ لَئِن لَّمْ تَنتَهِ لَأَرْجُمَنَّكَ ۖ وَٱهْجُرْنِي مَلِيًّا .

« (پدرش)**گفت: ای ابراهیم! آیا تو از معبودان من رویگردانی؟ اگر بس نکنی، قطعاً سنگسارت می‌کنم؛** (برو) **و مدّتی دراز از من دور باش »،**

پدر ـ در برابر دعوت پسر به یکتاپرستی ـ به جای تسلیم شدن به آگاهی، دستخوش تکبّر شده حتّی اجازه نمی‌دهد که فرزند خلاف راه و روش او چیزی بگوید!

(۴۷) قَالَ سَلَٰمٌ عَلَيۡكَۖ سَأَسۡتَغۡفِرُ لَكَ رَبِّيٓۖ إِنَّهُۥ كَانَ بِي حَفِيّٗا .

« (ابراهیم) **گفت: بدرود برتو! برایت از خداوندم آمرزش خواهم خواست؛ همانا او نسبت به من مهربان است** »،

علی‌رغم خشونت پدر، ابراهیم با خوشرویی از او جدا می‌شود. این روش مطابق همان دستوری است که در آیات ٦٣ و٧٢ سوره‌ی فرقان آمده است. دو نکته در مورد آیه‌ی شریفه شایان توجّه است:

اوّل آنکه مفاد آیه‌ی بعد نشان می‌دهد که «**سلام**» ابراهیم در آن‌موقعیّت، «سلام وداع» و به مفهوم خدا حافظی بوده است.

دوّم آنکه بنا به آیه‌ی١١٤ سوره‌ی توبه آمرزش‌خواهی ابراهیم‌ع برای پدرش تا زمانی بود که به هدایت او امید داشت.

(۴۸) وَأَعۡتَزِلُكُمۡ وَمَا تَدۡعُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَأَدۡعُواْ رَبِّي عَسَىٰٓ أَلَّآ أَكُونَ بِدُعَآءِ رَبِّي شَقِيّٗا .

« **و از شما و آنچه غیر خدا می‌خوانید، کناره می‌گیرم؛ خدای خویش را می‌خوانم، چه بسا که در دعا به درگاه خداوندم محروم** (بی‌سعادت) **نباشم**[1] »،

مفهوم سخن ابراهیم‌ع در آیه، هجرت به سوی خداست؛ خطاب به پدر تندخو و مستبدّش می‌گوید به سوی خدا می‌روم و امیدوارم که دعایم ـ برای هدایت تو ای پدر ـ بی‌پاسخ نماند. ولی از آنجا که آن دعا مقرون به اجابت نشد و پدر ابراهیم‌ع مشرک باقی ماند، آیه‌ی شریفه نشان می‌دهد که هرآنچه پیامبران بخواهند لزوماً شدنی نیست.

(۴۹) فَلَمَّا ٱعۡتَزَلَهُمۡ وَمَا يَعۡبُدُونَ مِن دُونِ ٱللَّهِ وَهَبۡنَا لَهُۥٓ إِسۡحَٰقَ وَيَعۡقُوبَۖ وَكُلًّا جَعَلۡنَا نَبِيّٗا .

« **پس چون از ایشان و آنچه را غیر خدا بندگی می‌کردند کناره گرفت، اسحاق و یعقوب را به او بخشیدیم و همگی را به** (مقام) **نبوّت رساندیم** »،

واژه‌ی «**فَلَمَّا**» در آیه‌ی شریفه می‌رساند که پس از آن‌مرحله و اقدامی که ابراهیم به خاطر خدا کرد و با خانواده‌اش ترک مراوده نمود، خداوند عکس‌العمل نشان داد و فرزندانی تربیت‌پذیر و با استعداد به وی اعطاء کرد که همگی به نبوّت رسیدند.

شایان توجّه اینکه آیه‌ی شریفه از فرزند دیگر ابراهیم (یعنی اسماعیل‌ع) نام نبرده بلکه ذکر یعقوب (فرزند اسحاق) را آورده است. صاحب تفسیر المیزان می‌گوید شاید به این علّت که تا به توالی شجره‌ی نبوّت در بنی‌اسرائیل اشاره کند. زیرا از دودمان یعقوب‌ع کثیری به مقام نبوّت رسیدند.

---

(۱) ـ نوشته‌اند: شقاوت در دنیا، سوءِ حال و در آخرت، سوءِ مآل است.

(۵۰) وَوَهَبْنَا لَهُم مِّن رَّحْمَتِنَا وَجَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا .

« و از رحمت خویش به آنان ارزانی داشتیم و برای ایشان ذکر خیر و آوازه‌ای بلند قرار دادیم »،

در آیه‌ی۱۰۱ و ۱۰۰ سوره‌ی صافّات مذکور است که ابراهیم به درگاه خدا دعا کرد «**رَبِّ هَبْ لِی مِنَ الصَّالِحِینَ . فَبَشَّرْنَاهُ بِغُلَامٍ حَلِیمٍ** = خدایا مرا (فرزندان) شایسته عطا کن و او را به پسری بردبار بشارت دادیم». آیه‌ی۵۰ سوره‌ی مریم در حقیقت نشان‌دهنده‌ی اجابت آن دعای ابراهیم[ع] است. «**جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ**» یعنی «آنان را ثنای نیکو (حُسن شهرت) عطا کردیم»، چنانکه درنتیجه ابراهیم و فرزندانش در تمامی جهان محبوبند و همه‌ی ادیان توحیدی به آنها احترام می‌گذارند.

بخش پنجم

(اشاراتی به داستان انبیاء(ع) و اُمّت‌ها)

(۵۱) وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ مُوسَىٰٓۚ إِنَّهُۥ كَانَ مُخۡلَصٗا وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا .

« و در این‌کتاب موسی را به یاد آر؛ همانا او پاکدل و فرستاده‌ای پیامبر بود »،

به دنبال آیات گذشته، سلسله آیات ۵۷←۵۱ در برشماری پیامبرانی‌است‌که غالباً از نسل ابراهیم(ع) بودند. در آیه‌ی فوق ـ پس‌از ذکر یعقوب(ع) در آیه‌ی۴۹ ـ موسی(ع) را ذکرکرده که از شاخه‌ی اسرائیلی نسل ابراهیم است و با اسحاق پیوند دارد. منظور از «**رَسُولاً نَبِيًّا**» فرستاده‌ای است که در معرض وحی إلهی بوده و رسالت ابلاغ و نشر وحی را بین مردم به عهده داشته است. البتّه در قرآن هریک از این دو واژه برای بیان پیامبر، به طور أعمّ، نیز به کار رفته ـ چنانکه پیامبر اسلام(ص) را در مواردی «رسول» و در مواردی «نبیّ» می‌گوید ـ ولی وقتی دو واژه توأماً می‌آید، هریک معنی خاصِّ خود را می‌رساند(حج/۵۲).

(۵۲) وَنَٰدَيۡنَٰهُ مِن جَانِبِ ٱلطُّورِ ٱلۡأَيۡمَنِ وَقَرَّبۡنَٰهُ نَجِيّٗا .

« و او را از جانب راست (کوه) **طور ندا دادیم و وی را نجواکنان تقرّب بخشیدیم »،**

آیه‌ی شریفه ناظر به آغاز رسالت موسی(ع) است (طه/آیات ۹ به بعد). می‌فرماید ندای وحی از سمت راستِ کوهِ طور به سوی موسی آمد و کلام خداوند به آهستگی و از سر لطف به او رسید (**نَجِيًّا** به لحاظ نحوی حال است از ضمیر در **قَرَّبْنَا**).

(۵۳) وَوَهَبۡنَا لَهُۥ مِن رَّحۡمَتِنَآ أَخَاهُ هَٰرُونَ نَبِيّٗا .

« و از رحمت خویش برادرش هارون را ـ به پیامبری ـ به او عطا کردیم »،

موسی(ع) به وحی إلهی و به دستیاری هارون(ع) از جانب خدا مفتخر بود (طه/۳۶←۲۹).

(۵۴) وَٱذۡكُرۡ فِي ٱلۡكِتَٰبِ إِسۡمَٰعِيلَۚ إِنَّهُۥ كَانَ صَادِقَ ٱلۡوَعۡدِ وَكَانَ رَسُولٗا نَّبِيّٗا .

« و در این کتاب اسماعیل را یاد کن؛ همانا او راست‌وعده و فرستاده‌ای پیامبر بود »،

پس‌از موسی(ع)، اسماعیل(ع) را که شاخه‌ی دیگر پیامبران ابراهیمی است ذکر فرموده است.

برخی از مفسّران گفته‌اند که اسماعیل با کسی قراری گذاشت و او مدّت یک‌سال بر سر وعده حاضر نشد، ولی اسماعیل همچنان در میعادگاه ایستاد و یک‌سال منتظر ماند! امّا هیچ عاقلی چنین کاری نمی‌کند و

قرآن از کار نامعقول به لحن تمجید سخن نمی‌گوید. اینگونه روایات بی‌اساس‌اند. «**صادِقَ الْوَعْد**» بودنِ اسماعیل هرچند کلّیّت دارد ولی احتمالاً در اینجا اشاره به آن است که به پدر وعده داد در برابر امر خدا (یعنی قربانی‌شدن) پایدار باشد و گفت: **سَتَجِدُنِی إِن شَاء اللَّهُ مِنَ الصَّابِرِینَ** و پایدار ماند (صافّات/۱۰۲ و۱۰۳).

(۵۵) وَ كَانَ يَأْمُرُ أَهْلَهُۥ بِٱلصَّلَوٰةِ وَٱلزَّكَوٰةِ وَكَانَ عِندَ رَبِّهِۦ مَرْضِيًّا .

« **و خاندان خویش را به نماز و زکات سفارش می‌کرد و نزد خداوندش پسندیده بود** »،

به دنبال آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه همچنان در وصف اسماعیل[ع] است و تأسّی به راه و روش پیامبران را پیام می‌دهد. پس شایسته است هرمسلمانی ـ چه زن و چه مرد ـ خانواده‌اش را به انجام احکام دین تبلیغ کند و در این‌راه کوشا باشد.

(۵۶) وَٱذْكُرْ فِي ٱلْكِتَٰبِ إِدْرِيسَ ۚ إِنَّهُۥ كَانَ صِدِّيقًا نَّبِيًّا .

« **و در این‌کتاب ادریس را به یاد آر؛ همانا او راستگویی پیامبر بود** »،

شیخ طبرسی در مجمع‌البیان آورده که ادریس[ع] جدِّ بزرگ نوح و همان «خَنوخ» در تورات است و در تورات کنونی آمده: «و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد زیرا خدا او را برگرفت» (سفر پیدایش ـ باب پنجم/ شماره‌ی۲۵). این عبارت تورات ـ همراه با بعضی روایات ـ باعث شده که عدّه‌ای گمان می‌کنند ادریس عمر جاودان دارد! امّا قرآن می‌فرماید «**وَ مَامُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِن قَبْلِهِ الرُّسُلُ** = محمّد رسولی بیش نیست همانا پیش از او همه‌ی رسولان درگذشتند» (آل‌عمران/١٤٤) و تصوّر خلود درمورد آنان بی‌دلیل است.

(۵۷) وَرَفَعْنَٰهُ مَكَانًا عَلِيًّا .

« **و ما او را به مقامی والا رفعت بخشیدیم** »،

برخی گفته‌اند مراد از «**مَكَانًا عَلِيًّا**» در آیه‌ی شریفه اشاره به «آسمان چهارم» است زیرا در روایت آمده که پیامبر[ص] گفت در سفر معراج ادریس را در آسمان چهارم دیدم! و ممکن است منظور از «**مَكَانًا عَلِيًّا**» رفعت مقام باشد چنانکه در «**شَرٌّ مَكَانًا**» (مائده/٦٠ و یوسف/۷۷) مراد، تحقیر شخص است؛ بلکه برخی گفته‌اند مراد، ورود در جنّت آسمانی است (نجم/۱۵).

(۵۸) أُوْلَٰٓئِكَ ٱلَّذِينَ أَنْعَمَ ٱللَّهُ عَلَيْهِم مِّنَ ٱلنَّبِيِّـۧنَ مِن ذُرِّيَّةِ ءَادَمَ وَمِمَّنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ وَمِن ذُرِّيَّةِ إِبْرَٰهِيمَ وَإِسْرَٰٓءِيلَ وَمِمَّنْ هَدَيْنَا وَٱجْتَبَيْنَآ ۚ إِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُ ٱلرَّحْمَٰنِ خَرُّواْ سُجَّدًا وَبُكِيًّا ۩ .

﴿**سجده‌ی مستحب**﴾

« **آنها کسانی از پیامبران بودند که خدا نعمتشان بخشید؛ از فرزندان آدم و از کسانی‌که با نوح** (در کشتی) **حمل کردیم و از نسل ابراهیم و اسرائیل** (یعقوب) **و از کسانی‌که آنها را هدایت نمودیم و برگزیدیم؛ چون آیات** (خدای) **رحمٰن بر آنها خوانده می‌شد، سجده‌کنان و گریان به زمین می‌افتادند** »،

در آیه‌ی فوق وصفی از پیامبرانی که ذکرشان رفت، آمده است. می‌فرماید آنها از میان فرزندان آدم[ع] و نسل کسانی بودند که با نوح[ع] نجات یافتند (اِسراء/۳) و همچنین از فرزندان ابراهیم[ع] که خدا توفیق هدایت (بنا به لیاقتی که به خرج دادند) نصیبشان کرد و چنان در برابر آیات إلهی حسّاس بودند که چون بر آنها خوانده می‌شد، سجده می‌کردند و می‌گریستند.

(۵۹) فَخَلَفَ مِنۢ بَعۡدِهِمۡ خَلۡفٌ أَضَاعُواْ ٱلصَّلَوٰةَ وَٱتَّبَعُواْ ٱلشَّهَوَٰتِۖ فَسَوۡفَ يَلۡقَوۡنَ غَيًّا .

« **پس در پی ایشان جانشینانی آمدند که نماز را تباه کردند و پیرو هوس‌ها شدند و به زودی با** (نتیجه‌ی) **گمراهی**(خود) **روبرو خواهند شد** »،

پس از سخن از انبیاءِ گذشته و وصف ایشان در آیه‌ی قبل، در آیه‌ی فوق از انحراف نسل‌های بعد از آنها سخن به میان آورده است. می‌فرماید بعد از آن پیامبران نَسلی «**خَلَفَ** = جانشین شدند» که بدجانشینانی بودند، به طوری‌که «**أَضَاعُوا الصَّلَاةَ** = نماز را تباه کردند» و «**اتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ** = پیرو هوس‌ها شدند» و آئین زُلال پیامبران را به أغراض نفسانی خویش آلودند.

البتّه در مورد «**تباه کردن نماز**» برخی مفسّران چون زمخشری و طبرسی، گفته‌اند که یعنی ترک نماز یا به تأخیر افکندن اوقات آن. لیکن به قول برخی اهل نظر، حق این است که «**تباه کردن نماز**» مفهومی فراتر از آن دارد و می‌تواند به معنی حفظ آداب ظاهری نماز و در عین‌حال کشتن روح عبودیّت و اخلاص در آن باشد. چنانکه عیسی[ع] در انجیل متّی خطاب به روحانیون ریاکار یهود می‌گوید «خانه‌های بیوه‌زنان را می‌بلعید و از روی ریا نماز را طویل می‌کنید» (انجیل متّی/باب۲۳، شماره‌ی۱٤). همچنین در قرآن فرموده که «**فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ. الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ. الَّذِينَ هُمْ يُرَاؤُونَ. وَ يَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ** = پس وای بر نمازگزاران، آنان که از نماز خویش غافل‌اند، همآنان که ریا می‌ورزند، و از زکات (کمک به مردم) منع می‌نمایند» (آیات ٧←٤ سوره‌ی ماعون).

آری، انسان می‌تواند دست به اَعمالی زند که عباداتش را ضایع سازد؛ و خداوند در آیه‌ی۵۹ مریم می‌فرماید که پشت سر آن بندگان صالح، چنین افرادی آمدند و به زودی نتیجه‌ی انحرافاتشان را خواهند دید.

(۶۰) إِلَّا مَن تَابَ وَءَامَنَ وَعَمِلَ صَٰلِحًا فَأُوْلَٰٓئِكَ يَدۡخُلُونَ ٱلۡجَنَّةَ وَلَا يُظۡلَمُونَ شَيۡـٔٗا .

« **مگر کسانی‌که توبه کرده و ایمان آوردند و کار شایسته کردند؛ پس آنان به بهشت وارد می‌شوند و ستمی نمی‌بینند** »،

آیه‌ی شریفه استثنایی بر آیه‌ی قبل می‌باشد و پس از ذکر بدکارانِ گذشته و سرانجام آنها، از «توبه و ایمان»، سخن به میان آورده است، زیرا آدمی به هنگام گناه، درحقیقت ایمان خود را نادیده می‌گیرد.

(۶۱) جَنَّٰتِ عَدۡنٍ ٱلَّتِي وَعَدَ ٱلرَّحۡمَٰنُ عِبَادَهُۥ بِٱلۡغَيۡبِۚ إِنَّهُۥ كَانَ وَعۡدُهُۥ مَأۡتِيًّا .

« **بهشت‌های جاودانی‌که** (خدای) **رحمٰن به بندگانش در** (عالم) **غیب وعده داده و همانا وعده‌ی او آمدنی است** »،

به دنبال مقطع آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه در توصیف بهشت موعود خدا، به توبه‌گران و بندگان صالح می‌باشد. می‌فرماید آن بهشت، جایگاهی همیشگی است و مظهر «رحمانیّت» خداست (چنانکه تحقّق‌اش را از سوی خدای «**رحمٰن**» آورده) و بهشتی است که فعلاً «**غیب**» و از دیدگان مخفی است، ولی وعده‌ی خدا حتمی است و بندگان شایسته به آن می‌رسند. البتّه بنا به قولی واژه‌ی «**غَیْب**» در اینجا مرتبط با خداوند است و گفته‌اند که مقصود، اعطای بهشت از سوی خدایی است که از نظرها پوشیده است (بقره/۳)

(۶۲) **لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا إِلَّا سَلَـٰمًا ۖ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا .**

« **در آنجا هیچ یاوه‌ای نمی‌شنوند؛ مگر** (سخن) **سلام** (و تحیّت)؛ **و روزی‌شان ـ صبح و شام ـ در آن** (جایگاه) **آماده است** »،

پیرو آیه‌ی قبل، آیه‌ی شریفه توضیح بیشتر بهشت إلهی است. واژه‌ی «**سَلام**» در آیه استثناءِ منقطع است و کلمه‌ی «**إلّا**» را باید به معنای «لیکن» گرفت. یعنی متّقیان در بهشت هیچ سخن لغوی نمی‌شنوند و آنچه می‌شنوند سخنی سالم از هرنقص است. به عبارت دیگر، از سخنان بیهوده و بی‌ارزش که به جایی نرسیده انسان را از ترقّی روحی بازمی‌دارد در بهشت خبری نیست، بلکه مکالمات، همه علم و حکمت و پرورش روحی به بار می‌آورد. سپس به دنبال آن نعمت «معنوی»، نعمت «مادّی» بهشت را تذکّر می‌دهد که روزی همه تأمین است. در این ارتباط برخی ازمفسّران گفته‌اند که «**صبح و شام**» کنایه از همیشه است وبرخی دیگر گفته‌اندکه مقصود «رزق خاص» بوده و بنا به حدیث نبوی روزی «عالی» بهشت در اوقاتی به انسان می‌رسد که در دنیا عبادت می‌کرده است. با جمع اقوال می‌توان گفت که روزی بهشتیان همواره می‌رسد و مترادف با اوقات نمازشان در دنیا روزی خاص دریافت می‌دارند.

(۶۳) **تِلْكَ ٱلْجَنَّةُ ٱلَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَن كَانَ تَقِيًّا .**

« **این است بهشتی که از بندگانمان به کسی که تقوا پیشه کند، به میراث می‌دهیم**»،

یعنی بهشت خدا را کسانی به میراث می‌برند که در این دنیا با سخن حق، اَعمال صحیح و بالأخره تقوایشان، با لطف و رحمت إلهی سنخیّت پیدا کنند. هرچند میراث، یک انتقال قهری است ولی میراثِ آخرت، پاداش ایمان و عمل مؤمنان شمرده می‌شود که از سوی خدا به همراه فضل او نصیب آنان می‌گردد.

بخش ششم

(اتمام حجّت به مردمان)

(۶۴) وَمَانَتَنَزَّلُ إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّكَ لَهُۥ مَا بَيْنَ أَيْدِينَا وَمَا خَلْفَنَا وَمَا بَيْنَ ذَٰلِكَ وَمَاكَانَ رَبُّكَ نَسِيًّا .

« **و ما** (فرشتگان) **جُز به فرمان خداوند تو فرود نمی‌آییم؛ آنچه پیش روی ما و آنچه پشت سر ما و آنچه میان این دو است، از آنِ اوست؛ و خدای تو فراموشکار نبوده است** »،

در برخی تفاسیر ازجمله مجمع البیان، آمده که چند روزی وحی بر پیامبر[ص] قطع شد و چون ـ پس از آن فَترت ـ مجدّداً نزول وحی سرگرفت، پیامبر[ص] از جبرئیل پرسید چرا تأخیر کردی؟ و جبرئیل پاسخ داد ما جُز به فرمانِ خدا نازل نمی‌شویم؛ و این آیه نازل شد که زبان‌حال فرشتگان را بیان می‌کند. امّا می‌توان گفت آیه‌ی فوق کلام خداست که از زبان فرشتگان، بین آیات مربوط به بهشت (آیات ٦٣←٦١) و جهنّم (آیات ٧٢←٦٨) نقل شده است و این سبک در قرآن سابقه دارد و به وضوح می‌رساند که قرآن مجید نه کلام پیامبر، بلکه ابلاغی از مقامی بالاتر به اوست. چنانکه در سوره‌ی قیامت در بین آیات مربوط به آخرت، به پیامبر[ص] تذکّر می‌دهد در بیان وحی شتابان مباش که جمع و فراخوانی قرآن با ماست و ما آن را بر تو بیان می‌داریم (قیامت/١٩←١٦). در آیه‌ی ٦٤ سوره‌ی مریم نیز گویی خداوند بین دو دسته از آیاتِ مربوط به بهشت و جهنّم در سوره، «پرانتزی» باز کرده و از زبان فرشتگان می‌گوید سررشته‌ی این گفتار به دست خداست که مأموران او بر پیامبر[ص] آورده‌اند و آن مأموران جُز به فرمان خدا نازل نشده خبری نمی‌آورند. خداوند از «**پیش روی** (آینده)»، «**پشت سر** (گذشته)» و «**آنچه میان این دو** است (حال)» آنها (فرشتگان) با خبر است و حقتعالی از هرحیث بر ایشان احاطه دارد؛ اگر زمانی نازل نشوند حکمت إلهی اقتضا نداشته و إلاّ خدای عالم فراموشکار نیست.

(۶۵) رَبُّ ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا فَٱعْبُدْهُ وَٱصْطَبِرْ لِعِبَٰدَتِهِۦ هَلْ تَعْلَمُ لَهُۥ سَمِيًّا .

« **خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن دو است؛ پس او را بندگی کن و در بندگی‌اش شکیبا باش؛ آیا همنام**(یا مثل و مانند)**ی برای او می‌شناسی؟** »،

بخش اوّل آیه حاکی از آن است که خداوند نه فقط به همه‌ی جوانب فرشتگان احاطه دارد (آیه‌ی قبل) بلکه کلّ خلقت در اختیار اوست؛ پس فقط باید او را «بندگی» کرد و در بندگی‌اش «پایدار» بود. زیرا خیلی‌ها بندگی خدا کرده و پس از مدّتی در احاطه‌ی جاذبه‌های دنیوی، بندگی خدا را رها کردند! استقامت در بندگی و حفظ این مقام بعداز تحصیل آن، مهم است.

مقطع آیه معرّفی خداست که آیا همنام و همانندی (چون خالق و رازق و بخشنده و هدایتگر و ...) برای خدا هست تا آدمی خدا را رها کرده سوی او رود؟!

(۶۶) وَيَقُولُ ٱلْإِنسَٰنُ أَءِذَا مَا مِتُّ لَسَوْفَ أُخْرَجُ حَيًّا .

« و انسان گوید: آیا چون بمیرم زنده بیرون آورده خواهم شد؟! »،

منظور از انسان دراینجا «انسانِ کافر» است‌که چنان افکاری داشته به‌خود دلخوشی می‌دهدکه چگونه پس‌از آنکه استخوان‌هایم پوسید و خاک شد، باز زنده می‌شوم؟ (هرگز!) در آیه‌ی بعد خداوند به او پاسخ می‌دهد.

(۶۷) أَوَ لَا يَذْكُرُ ٱلْإِنسَٰنُ أَنَّا خَلَقْنَٰهُ مِن قَبْلُ وَ لَمْ يَكُ شَيْـًٔا .

« آیا آدمی توجّه ندارد که ما او را پیش از این آفریدیم و او (هیچ) **چیزی نبود؟! »،**

آیه‌ی شریفه، پاسخ «استفهام انکاری» در آیه‌ی قبل به صورت توبیخی است. می‌فرماید خداوند یکبار نشان داد که می‌تواند از «نیستی» آفرینش آغاز کند و تو را ای انسان پدید آورد. پس بازهم بر این‌کار تواناست.

(۶۸) فَوَرَبِّكَ لَنَحْشُرَنَّهُمْ وَٱلشَّيَٰطِينَ ثُمَّ لَنُحْضِرَنَّهُمْ حَوْلَ جَهَنَّمَ جِثِيًّا .

« پس سوگند به خدایت که ما قطعاً آنها و شیاطین را (پس‌از مرگ) **گِرد می‌آوریم؛ سپس بی‌تردید آنان را ـ به زانو درآمده ـ گرداگرد دوزخ احضار می‌کنیم »،**

مقام، مقام قول قطعی به انسانِ کافر است و از این‌رو خداوند ـ در تحکیم بیان آیه‌ی قبل ـ به ربوبیّت خود سوگند یاد کرده است. می‌فرمایَد مسلّماً کافران و شیاطینی را که این افکار غلط را در ذهن آنها می‌نشانده‌اند (زخرف/۳۶ و انعام/۱۱۲) گِرد می‌آوریم و همگان را که از پا افتاده و ـ با از دست‌دادنِ قدرت‌های پنداری در دنیا ـ به ذلّت کشیده شده‌اند، حول منطقه‌ی عذاب حاضر می‌کنیم.

(۶۹) ثُمَّ لَنَنزِعَنَّ مِن كُلِّ شِيعَةٍ أَيُّهُمْ أَشَدُّ عَلَى ٱلرَّحْمَٰنِ عِتِيًّا .

« آنگاه از هر گروه کسانی را که به (خدای) **رحمٰن سرکش‌تر بوده‌اند، بیرون آوریم** (جدا سازیم) **»،**

یعنی اوّل آنها که دربرابر خدای رحمن متجاوزتر بوده‌اند، برای عالم عذاب «انتخاب» می‌شوند.

(۷۰) ثُمَّ لَنَحْنُ أَعْلَمُ بِٱلَّذِينَ هُمْ أَوْلَىٰ بِهَا صِلِيًّا .

« سپس بی‌گمان ما بهتر می‌دانیم که چه کسانی از آنها برای دخول به آن (جهنّم) **سزاوارترند »،**

پس‌از «انتخاب» أئمّه‌ی ضلال، «راهی» جهنّم می‌شوند و جزای هیچ‌کس بر خدا مشتبه نشده هرکسی به تناسب اعمالش، کیفر می‌بینند.

(۷۱و۷۲) وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا ۚ كَانَ عَلَىٰ رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا . ثُمَّ نُنَجِّي ٱلَّذِينَ ٱتَّقَواْ وَّنَذَرُ ٱلظَّٰلِمِينَ فِيهَا جِثِيًّا .

« و هیچ‌یک از شما نیست مگر آنکه بدآن (جهنّم) **وارد شود؛ این** (امر) **بر خداوندت قضایی حتمی است »**

« آنگاه کسانی را که تقواپیشه بوده‌اند می‌رهانیم و ستمگران را ـ به زانو درآمده ـ در آن (جهنّم) **رها**

سازیم »،

برخی از مفسّران گفته‌اند که خطاب آیه به کافرانی است که در آیه‌ی قبل مطرح بودند. ولی آیه‌ی بعد که **تقوی‌پیشگان** را مستثنی نموده و می‌فرماید «سپس آنها را نجات می‌دهیم» و «**ستمگران** را در دوزخ رها می‌کنیم»، می‌رساند که منظور از «**مِنْكُمْ** = شما» در آیه‌ی ۷۱ همه‌ی انسان‌هاست. عدّه‌ای از مفسّران مشکل را بدینصورت حل کرده وگفته‌اند که واژه‌ی «**وَرَدَ**» داخل شدن نیست[1]، بلکه منظور آن‌است که همه‌ی انسان‌ها از کنار دوزخ می‌گذرند و متّقیان به سلامت رد شده گنهکاران به داخل می‌افتند. ولی در قرآن واژه‌ی «**وَرَدَ**» به معنی «داخل شدن» نیز به کار رفته (انبیاء/۹۸) وآیه‌ی بعد نشان می‌دهد که همه به درون دوزخ می‌روند زیرا می‌فرماید «تقوی‌پیشگان را نجات می‌دهیم و ظالمان را در آن وامی‌گذاریم». در نتیجه آن‌قول نمی‌تواند صحیح باشد. بنابراین همه‌ی انسان‌ها در آخرت به دوزخ وارد شده آن را می‌بینند، ولی تنها گناهکاران در آنجا ساکن گشته متّقیان از آن عبور کرده و خارج می‌شوند؛ و البتّه خداوند ایشان را از عذاب حفظ می‌کند. این کمال لطف خداست، زیرا بدین‌ترتیب صالحان قدر نعمت بهشت را بهتر می‌فهمند و متوجّه می‌شوند که تلاش‌هایشان در دنیا بیهوده نبوده و از چه مهلکه‌ای آنان را رهانیده است و به علاوه موقعیّتی خواهد بود تا حقّانیّت خود را به دوزخیانی که در دنیا با ایشان بحث داشتند نشان دهند و این پاداش افزوده‌ای است که خداوند به صورت فوق، به متّقیان می‌دهد.

«جهنّم» و «بهشت» هردو مظهر عدل خداست و چه از این بهتر که پرهیزکاران هردو را ببینند. حدیث نبوی به نقل از جابر بن عبدالله انصاری این‌مطلب را تأیید می‌کند. چنانکه می‌خوانیم: «**ورود** در این‌مقام به معنی **دخول** آمده است، هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگرآنکه در جهنّم داخل می‌شود، سپس آتش بر مؤمنان سرد و سالم خواهد شد همانگونه که بر ابراهیم شد ... (و خداوند می‌فرماید) سپس پرهیزکاران را رهایی می‌بخشیم و ظالمان را به‌زانودرآمده در آن (با ناتوانی و خواری) رها می‌کنیم» (تفسیر مجمع‌البیان، ذیل آیه‌ی فوق).

(۷۳) **وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ ءَايَٰتُنَا بَيِّنَٰتٍ قَالَ ٱلَّذِينَ كَفَرُواْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوٓاْ أَيُّ ٱلْفَرِيقَيْنِ خَيْرٌ مَّقَامًا وَأَحْسَنُ نَدِيًّا .**

« و هنگامی‌که آیات روشن ما بر ایشان خوانده شود، آنان که کفر ورزیدند به آنها که ایمان آوردند گویند: کدام‌یک از دو دسته جایگاهش بهتر و انجمنی نیکوتر دارد؟ »،

ضمیر «**هُمْ** = ایشان» در آیه‌ی شریفه به «ظالمان» در آیه‌ی قبل برمی‌گردد. می‌فرماید وضع منکران حق در دنیا ـ بعضی اوقات ـ چنین است که چون آیات إلهی برآنها خوانده می‌شود، به جای آنکه در موضوع آیات

---

(۱) ـ در این زمینه حامیان قول مزبور به آیه‌ی۲۳ سوره‌ی قصص استناد کرده‌اند که در آنجا «**وَرَدَ**» به معنی «نزدیک شدن» آمده است. چنانکه می‌خوانیم «**وَ لَمَّا وَرَدَ مَاء مَدْيَنَ** = زمانی‌که (موسی) به آب مَدیَن رسید». می‌گویند معلوم است که مقصود، رسیدن موسی[ع] به نزدیکی چاهی است که مردم مَدیَن از آن آب برمی‌داشتند و نه داخل شدن در چاه!

بحث کنند، ملاکهای دیگری را مطرح می‌سازند، ازقبیل آنکه چرا شما متدیّنین به لحاظ ثروت و شکوه مادّی از ما کافران فروپایه‌ترید؟! و آیا شما ـ با تمام ادّعای ایمان و تکیه به خدا ـ وضع بهتری در این دنیا دارید یا آنان که ملحد و منحرفشان می‌خوانید؟[۱] پاسخ مطلب در آیه‌ی بعد آمده است.

(۷۴) وَكَمْ أَهْلَكْنَا قَبْلَهُم مِّن قَرْنٍ هُمْ أَحْسَنُ أَثَاثًا وَرِءْيًا .

« و چه بسیار نسل‌ها که پیش‌از ایشان هلاک کردیم که ساز و برگ‌شان نیکوتر و منظرشان آراسته‌تر بود »،

واژه‌ی «**قَرن**» در آیه‌ی شریفه به معنی مردمی است که در یک عصر و زمان زندگی می‌کنند. منظور از «**أثاث**» متاع و کالاست. «**رِءْی**» به معنای «هیأت و منظر»، «سیرآبی و تازگی» آمده است.

مفاد آیه در مقام هشدار به سرمستان ظواهر دنیاست. می‌فرماید منکران، در تاریخ بنگرند و ببینند چه اقوامی که شکوه و ثروتشان بیش از آنها بود، ولی پایدار و سرفراز نماندند و به قهر إلهی مضمحل و نابود شدند و ثروت وقدرت موهومشان نتوانست آنان‌را از گزند سنّت حق حفظ کند. بنابراین، قدرت کوتاه‌مدّت دنیا، مردمان را نفریبد و نپندارند که به پیروزی و رستگاری (با وجود کفر به آیات خدا) دست یافته‌اند.

(۷۵) قُلْ مَن كَانَ فِي ٱلضَّلَٰلَةِ فَلْيَمْدُدْ لَهُ ٱلرَّحْمَٰنُ مَدًّاۚ حَتَّىٰٓ إِذَا رَأَوْاْ مَا يُوعَدُونَ إِمَّا ٱلْعَذَابَ وَإِمَّا ٱلسَّاعَةَ فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ هُوَ شَرٌّ مَّكَانًا وَأَضْعَفُ جُندًا .

« بگو: هرکه در گمراهی است، پس (خدای)**رحمٰن به او مهلت دهد ـ مهلتی ـ تا آنگاه که آنچه را وعده داده شده بودند ببیند؛ یا عذاب** (دنیا) **و یا قیامت؛ پس به زودی خواهند دانست که چه کس جایگاهش بدتر و لشکرش ناتوان‌تر است »،**

یعنی، همانگونه که خدا بر مؤمنین نصرت مقرّر کرده، برگمراهان نیز مهلت روا داشته است. آیه می‌فرماید بدکاران در انقضای مهلت، تحقّق وعده‌های إلهی را ـ خواه عذاب دنیا و خواه عذاب اُخروی ـ خواهند دید و آن زمان معلوم می‌شودکه موقعیّت چه کس خطرناک‌تر است و قدرت حقیقی از آنِ کیست ؟!

(۷۶) وَيَزِيدُ ٱللَّهُ ٱلَّذِينَ ٱهْتَدَوْاْ هُدًىۗ وَٱلْبَٰقِيَٰتُ ٱلصَّٰلِحَٰتُ خَيْرٌ عِندَ رَبِّكَ ثَوَابًا وَخَيْرٌ مَّرَدًّا .

« و خدا هدایت آنان را که راه یافتند می‌افزاید و اعمال نیکی که به جای می‌ماند، ثواب‌اش نزد خداوندت برتر و سرانجام‌اش نیکوتر است »،

«**باقیات الصّالحات**» به معنی کارهای خیری است که انسان برای خدا انجام می‌دهد و ماندنی است. واژه‌ی «**مَرَدّ**» در آیه، به معنی «بازگشتگاه» می‌باشد. می‌فرماید جایگاه والا و مجلس با عظمت در دنیا (آیه‌ی۷۳)

---

(۱) ـ البتّه اگر جوامع مدّعی تدیّن، به طور صحیح به دین خود عمل کنند، آسایش و رونق و پیشرفت دنیوی را نیز خواهند داشت کما اینکه تاریخ سال‌های اوّلیّه‌ی اسلام این حقیقت را نشان می‌دهد.

ماندنی نیست. «**هدایتِ راه‌یافتگان**» را خدا منظّماً می‌افزاید و اعمال خیر و پایداری که از آنان سرمی‌زند بهترین موقعیّت‌ها را، در نهایت، برای شخص به بار می‌آورد.

(۷۷) أَفَرَءَيْتَ ٱلَّذِى كَفَرَ بِـَٔايَـٰتِنَا وَقَالَ لَأُوتَيَنَّ مَالًا وَوَلَدًا .

« **آیا دیدی** (توجّه کردی به) **آن‌کس که به آیات ما کفر ورزید و گفت: قطعاً به من مال و فرزندی داده شود** »،

از مشخّصات بعضی کافران، زندگی پنداری است؛ بی‌هیچ دلیلی وضع خود را رو به راه می‌دانند و مرتّب در رؤیاهای مال و منالند! خدا می‌پرسد از چه روی چنین اطمینانی دارند؟:

(۷۸) أَطَّلَعَ ٱلْغَيْبَ أَمِ ٱتَّخَذَ عِندَ ٱلرَّحْمَـٰنِ عَهْدًا .

« **آیا او غیب می‌داند یا از** (خدای) **رحمٰن پیمانی گرفته است؟!** »،

آرزوهای دور و دراز (آیه‌ی قبل) آخرت را تباه می‌سازد، زیرا آدمی ــ در نتیجه‌ی آنها ــ از عمل فاصله می‌گیرد. چنانکه علی(ع) فرموده است: «مَنْ اَطالَ الاَمَلَ اَساءَ الْعَمَل = هرکه آرزو را دراز گردانید کردار را بد نمود» (نهج البلاغه، خطبه‌ی ۳۵).

(۷۹) كَلَّا ۚ سَنَكْتُبُ مَا يَقُولُ وَنَمُدُّ لَهُۥ مِنَ ٱلْعَذَابِ مَدًّا .

« **هرگز** (چنین نیست، بلکه) **آنچه را می‌گوید خواهیم نوشت و عذاب‌اش را مؤکّداً می‌افزاییم** »،

در پی آیات قبل می‌فرماید خداوند (برخلاف لیاقت) نسبت به کسی لطف و عنایت مخصوص ندارد؛ بلکه تمام افکار و کردار افراد نزد خدا حساب شده و هرکسی را متناسب با اکتساباتش، به نتیجه می‌رساند.

(۸۰) وَنَرِثُهُۥ مَا يَقُولُ وَيَأْتِينَا فَرْدًا .

« **و ما ــ آنچه را می‌گوید ــ از او به میراث می‌بریم و** (بی‌یاور و) **تنها نزد ما خواهد آمد** »،

یعنی، اگر انسان‌ها در این‌جهان به کیفر اَعمال خود نرسیده چند صباحی از نعمت خدا بهره گیرند، به زودی آن بهره‌ها را خدای تعالی به میراث می‌برد و آنها همه را از دست داده یکّه و تنها در پیشگاه إلهی حاضر خواهند شد. چنانکه وقتی علی(ع) به هنگام بازگشت از جنگ صِفّین به گورستانی رسید، نظری به قبرها افکنده فرمود: «ای ساکنین سراهای ترسناک و مکان‌های بیکس و بی‌آب و گیاه و گورهای تاریک! ای ساکنان خاک! ای دورماندگان از وطن! ای بیکسان! ای ترسناکان! شما پیشرو مایید که جلو رفته‌اید و ما پیرو شماییم که به شما می‌رسیم، خانه‌هاتان را ساکن شدند، زنانتان را گرفتند و دارایی‌هایتان را تقسیم کردند. این خبر ماست، شما چه خبردارید؟ وآنگاه علی(ع) رو به سوی یارانش کرده فرمود: بدانید اگر آنها اجازه‌ی سخن داشتند، می‌گفتند: توشه بردارید، و بهترین توشه‌ها تقوی‌است» (نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۵).

(۸۱) وَٱتَّخَذُوا۟ مِن دُونِ ٱللَّهِ ءَالِهَةً لِّيَكُونُوا۟ لَهُمْ عِزًّا .

« **و غیر خدا معبودانی گرفتند تا مایه‌ی عزّت‌شان شود** »،

در آیات ۷۸ و۷۷ وصفی از مردم کافر ارائه داد که پندارگرایی می‌کنند و آرزوهای دور و دراز در سر می‌پرورانند. سپس (در آیات ۸۰ و۷۹) نتیجه‌ی آن روحیّه و نوع زندگانی مترتّب بر آن را یادآور شد که اگرهم این‌گونه افراد در این دنیا به مال و منالی برسند، سرانجام تمامی آنها را گذاشته و می‌روند و در آخرت یکّه و تنها در پیشگاه إلهی حاضر خواهند شد.

در آیه‌ی فوق وصف دیگری از آن مردمان ارائه شده که برای «عزّت‌جویی» در دنیا سراغ غیر خدا می‌روند! چنانکه بسیاری را عقیده بر این بوده (وهست) که ما ـ با بار گناهانمان ـ به درگاه خدا راهی نداریم، پس باید سراغ شخصیّت‌هایی که عزیز خدای‌اند برویم و اظهار عبودیّت و چاکری در برابر آنها کنیم تا برای ما به درگاه إلهی راه باز کنند! مظهر این‌گونه شخصیّت‌ها برای مشرکان در جاهلیّت عرب، بت‌ها بودند و در دوران ما عدّه‌ای از جاهلان، با بزرگان دین چنان شیوه‌ی رفتاری دارند. از نظر ما خداوند در آیه‌ی فوق این رویّه را که افراد ـ سوای خالق هستی ـ برای خود اولیائی برگزیده و می‌خواهند از طریق بندگی و چاکریِ آن بزرگان نزد خدا عزیز شوند، رد می‌کند.

(۸۲) **كَلَّاۚ سَيَكۡفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمۡ وَيَكُونُونَ عَلَيۡهِمۡ ضِدًّا .**

« **چنین نیست؛ زودا که** (آن معبودان) **پرستش ایشان را انکار کنند و بر ضدّشان خواهند بود** (علیه‌شان موضع می‌گیرند) »،

پیرو آیه‌ی قبل، مشخّص گردیده که نمی‌توان از راه بندگی و چاکری دیگران ـ هرقدر که آنان والامقام باشند ـ نزد خدا عزیز شد. هرکه طالب عزّت است باید مستقیم سوی خدا رود، چنانکه فرموده: «**مَن كَانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعًا** = هرکه اراده‌ی عزّت دارد پس عزّت‌ها همه نزد خداست» (فاطر/۱۰). نه در دنیا کسی از راه عبودیّت دیگران به عزّت می‌رسد و نه در آخرت! و در آخرت آن‌معبودان، علیه عابدانِ دنیویشان موضع خواهند گرفت و می‌گویند به عبادت‌های شما کافریم (احقاف/٦).

البتّه برخی مفسّران ضمیر «**هُمْ**» را در «**بِعِبَادَتِهِمْ**» و «**عَلَيْهِمْ**» در آیه‌ی شریفه، در اشاره به مشرکان دانسته و گفته‌اند مشرکان در قیامت منکر پرستش بت‌ها می‌شوند، چنانکه در آیه‌ی۲۳ انعام همین مضمون آمده است. لیکن سیاق آیه‌ی۸۲ مریم ناظر به معنای نخست است و بیزاری جستن معبودان دنیوی از پرستندگانشان در قیامت، در قرآن مکرّر آمده است.

(۸۳) **أَلَمۡ تَرَ أَنَّآ أَرۡسَلۡنَا ٱلشَّيَٰطِينَ عَلَى ٱلۡكَٰفِرِينَ تَؤُزُّهُمۡ أَزًّا .**

« **آیا نمی‌بینی** (توجّه نداری) **که ما شیاطین را بر کافران فرستیم تا آنان را سخت برانگیزند؟** »،

در آیه‌ی فوق خداوند وضعیّت مشرکانی را که در برابر دعوت توحیدی پیامبر^ص موضع گرفته جنجال و اغتشاش به راه می‌انداختند، تشریح کرده است (چنانکه امروز نیز موحّدان، در برابر دعوت مردمان به «توحیدِ عبادت» معمولاً با چنان عکس العمل‌هایی مواجه می‌شوند). می‌فرماید ببین چگونه ـ بر طبق قانون إلهی ـ شیاطین بر کسانی‌که عزّت را از راه غیرخدا می‌جویند (آیه‌ی ۸۱) مسلّط شده و از طریق همان افکار غلطی

که در ذهن آنهاست (نور/آیه‌ی ۲۱) تحریکشان می‌کنند! خدا شیطان را آزاد گذارده و قانون خداست که هرکس خود را مستعدّ تحریکات شیطانی کند، شیطان سراغش می‌رود (زخرف/۳٦).

(۸۴) **فَلَا تَعْجَلْ عَلَيْهِمْ إِنَّمَا نَعُدُّ لَهُمْ عَدًّا .**

« **پس بر** (احوال) **ایشان شتاب مکن؛ جُز این نیست که ما** (اعمال) **آنها را دقیقاً شمارش کنیم** »،

در باره‌ی متعلّق «**شمارش**» در آیه‌ی شریفه، مفسّران حدس‌های گوناگون زده‌اند. طبرسی و زمخشری گفته‌اند که مقصود، روزها و سالیان عمر آنهاست که خدا می‌فرماید می‌شماریم تا به پایان رسد. ولی این قول بعید می‌نماید و از نظر ما قول طبری اصلح است که می‌گوید منظور، شمارش و ثبت اعمال آنهاست. آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که پیامبر ص ـ به مانند بسیاری از مؤمنان در روزگار ما ـ متحیّر بود که چطور خداوند در برابر کافران سرسخت عکس العمل نشان نمی‌دهد؟ خدا می‌فرماید عجله مکن، حساب تمام کارهای‌شان نزد ما محفوظ است، اگر چند صباحی مهلت به آنها می‌دهیم ولی سرانجام از مجازات إلهی نمی‌رهند؛ چنانکه فرموده «**وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمْلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ** = و کافران مپندارند مهلتی که به آنها می‌دهیم به سود آنهاست؛ جز این نیست که مهلتشان می‌دهیم تا (نتیجه‌اش این است که) بر گناهان خود بیافزایند و (سپس) عذابی خوارکننده خواهند داشت» (آل‌عمران/۱۷۸).

(۸۵) **يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَٰنِ وَفْدًا .**

« **روزی که متّقیان را به سوی** (خدای) **رحمٰن به پذیرایی گرد آوریم** »،

در برابر سرانجام شوم کافران (آیه‌ی قبل) آیه‌ی شریفه از عاقبت «متّقیان» (آنان که از بدی‌ها پرهیز و در پیشبرد نیکی‌ها می‌کوشند ـ بقره/ توضیح آیه‌ی۲) سخن به میان آورده است. واژه‌ی «**وَفْد**» در آیه‌ی شریفه به معنی «پذیرایی از کسانی است که با منزلت به بارگاهی آمده و به جلال از آنها پذیرایی می‌شود» و ورود متّقیان به صحنه‌ی قیامت، این چنین تشریح شده است که با عزّت تمام به سوی خدای رحمٰن محشور می‌شوند.

(۸۶) **وَ نَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا .**

« **و مجرمان را تشنه‌کام، به سوی جهنّم می‌رانیم** »،

واژه‌ی «**وِرْد**» در آیه‌ی شریفه به «شتران تشنه‌ای که مشتاق آب به هرسو می‌دوند» اطلاق می‌شود. در برابر صحنه‌ی حضور متّقیان به پیشگاه إلهی در قیامت (آیه‌ی قبل) آیه‌ی فوق از ورود گناهکاران به محکمه‌ی عدل خداوند سخن دارد. می‌فرماید آنها همچون شتران تشنه در پی آب، به سمت دوزخ رانده می‌شوند.

(۸۷) **لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنِ اتَّخَذَ عِندَ الرَّحْمَٰنِ عَهْدًا .**

« (آنها) **شفاعتی در اختیار ندارند؛ مگر آن‌کس که نزد** (خدای) **رحمٰن پیمانی گرفته باشد** »،

درسایه‌ی ایمان صحیح وعمل صالح است‌که خداوند قول داده و پیمان سپرده که افراد را به بهشت می‌برد (آیه‌ی۹٦ همین سوره) نه «به خاطر» آرزوهای بی‌اساس که مثلاً هرچند آلوده باشیم فلان شخصیّت از ما

شفاعت می‌کند! می‌فرماید، برخلاف تصوّرمشرکان، کسی در آخرت مالک شفاعت نیست؛ مگر برای کسانی که در «**عهد خدا**» قرار دارند، یعنی به طریقی عمل کرده‌اند که خداوند عهد نموده آن‌طریق، طریق نجات است (شعراء/۸۹ و۸۸ ـ دخان/۴۲ و ۴۱).

(۸۸) وَ قَالُواْ ٱتَّخَذَ ٱلرَّحۡمَٰنُ وَلَدًا .

« **و گفتند** (خدای) **رحمٰن فرزند گرفته است!** »،

مشرکان عرب و مسیحیان هردو این عقیده را داشته‌اند؛ یک‌دسته فرشتگان را دختران خدا می‌انگاشت و دسته‌ی دیگر عیسی[ع] را پسرخدا دانسته‌است.

(۸۹) لَقَدۡ جِئۡتُمۡ شَيۡـًٔا إِدًّا .

« **به راستی چیز** (ادّعای) **زشتی آوردید** »،

نسبت ناروا به خدا دادن زشت است زیرا فسادها به پا می‌کند و مردم را از آئین استوار و کمال‌پرور خدا، به امور وهمی و خرافی می‌کشاند.

(۹۱و۹۰) تَكَادُ ٱلسَّمَٰوَٰتُ يَتَفَطَّرۡنَ مِنۡهُ وَتَنشَقُّ ٱلۡأَرۡضُ وَتَخِرُّ ٱلۡجِبَالُ هَدًّا . أَن دَعَوۡاْ لِلرَّحۡمَٰنِ وَلَدًا .

« **نزدیک است که آسمان‌ها از آن بشکافد و زمین متلاشی شود و کوه‌ها فرو ریخته پاره پاره گردد** » « **از این‌که برای** (خدای) **رحمٰن مدّعی فرزند شدند** »،

در عالمی که همه‌ی اجزاءِ آن تسبیح خدا کرده برطبق قوانین او حرکت می‌کنند ادّعای شرک، گویی همه‌ی ذرّات عالم‌را به اعتراض می‌برد! در عالمی‌که همه‌جا «وحدت» حاکم است، چطورمی‌توان ادّعای «کثرت آفریننده» را به میان آورد؟! (إسراء/ توضیح آیه‌ی۴۲) چنانکه فرموده اساساً یکی از اهداف خدا در نزول قرآن این بوده که «**کسانی را که گویند خدا فرزندی گرفته بیم دهد**» (کهف/٤).

(۹۳و۹۲) وَمَا يَنۢبَغِي لِلرَّحۡمَٰنِ أَن يَتَّخِذَ وَلَدًا . إِن كُلُّ مَن فِي ٱلسَّمَٰوَٰتِ وَٱلۡأَرۡضِ إِلَّآ ءَاتِي ٱلرَّحۡمَٰنِ عَبۡدًا .

« **و** (خدای) **رحمٰن را نسزد که فرزند گیرد** » « **هیچ‌کس** (موجودی) **در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر آنکه به بندگیِ** (خدای) **رحمٰن آید** »،

یعنی شایسته‌ی آن قدرت و حکمت متعالی که تمامی ذرّات عالم از اوست و هیچ موجودی در آسمان‌ها و زمین نیست مگر آن‌که بنده‌ی او و مقهور قوانین اوست، این نیست که فرزند گیرد (چگونه مسیحیان که پیشتاز علم و هنر در دنیا شده‌اند، این منطق ساده را نمی‌فهمند؟!). ضمناً واژه‌ی «**مَنْ**» در آیه ـ که به اشخاص اطلاق می‌شود ـ می‌رساند که چه بسا در بعضی کُراتِ آسمانی «کسانی» زندگی دارند.

(۹۵و۹۴) لَقَدۡ أَحۡصَىٰهُمۡ وَعَدَّهُمۡ عَدًّا . وَكُلُّهُمۡ ءَاتِيهِ يَوۡمَ ٱلۡقِيَٰمَةِ فَرۡدًا .

« **به تحقیق او حساب همه را داشته و به دقّت شمارش کرده است** » « **و همگی آنها روز قیامت تنها به سوی او می‌آیند** »،

آیات شریفه هشداری به همه‌ی انسان‌ها، در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌هاست که **اوّلاً** تمامی احوال و کردار آنها مورد محاسبه‌ی إلهی قرار می‌گیرد و **ثانیاً** هرچه مردمان برای خود ازمعبودهای باطل «شفیع» بتراشند، سودی ندارد زیرا فردای قیامت تک وتنها در پیشگاه خدا حاضر خواهند شد و «**هیچ‌کس برای دیگری اختیاردار و کارساز نیست و امر، امر خدا خواهد بود**» (انفطار/۱۹).

(۹۶) إِنَّ ٱلَّذِينَ ءَامَنُواْ وَعَمِلُواْ ٱلصَّٰلِحَٰتِ سَيَجۡعَلُ لَهُمُ ٱلرَّحۡمَٰنُ وُدّٗا .

« **همانا کسانی‌که ایمان آورده و کارهای شایسته کردند، به زودی** (خدای) **رحمٰن محبّتی برای‌شان** (در دل‌ها) **قرار می‌دهد** »،

عدّه‌ای از مفسّران گفته‌اند که مقصود آیه «محبوبیّت در دنیاست»، بدین‌معنی که مؤمنان نیکوکار در جهان محبوب دیگران می‌شوند. ولی آیات در سیاق آخرت بوده و خصوصاً واژه‌ی «**سَيَجۡعَلُ**» در متن آیه به آینده اشاره دارد. ازاین‌رو آیه‌ی شریفه ظاهراً بیانگر این‌مطلب است که برعکس مشرکان ـ که همه‌ی اجزای عالم می‌خواهد از شدّت خشم علیه ادّعای ایشان منفجر شود (آیه‌ی۹۰) ـ متّقیان به عالمی وارد می‌شوند که آحاد آن عالم همگی به آنان عشق می‌ورزند و بهشتیان و فرشتگان خدا دوستدارشان هستند.

(۹۷) فَإِنَّمَا يَسَّرۡنَٰهُ بِلِسَانِكَ لِتُبَشِّرَ بِهِ ٱلۡمُتَّقِينَ وَتُنذِرَ بِهِۦ قَوۡمٗا لُّدّٗا .

« **و جُز این نیست که ما این** (قرآن) **را به زبان تو آسان ساختیم تا متّقیان را بدآن نوید بخشی و گروهی** (مردمی) **ستیزه‌جو را بدآن بیم دهی** »،

آیه‌ی شریفه به دست می‌دهد که قرآن آسان است و همگان می‌توانند محورهای اصلی و اصولی آن را بفهمند. مضافاً با واژه‌ی «**إنّما** = جُز این نیست» آیه‌ی شریفه در موضع حصر، مشخّص می‌نماید که پیام اسلام ـ که مؤکّداً به سادگی بیان شده ـ «بشارت» و «هشدار» مردمان را هدف دارد (و تحمیلی نیست) تا همه تکلیف‌شان را در برابر خالق خود بفهمند.

(۹۸) وَكَمۡ أَهۡلَكۡنَا قَبۡلَهُم مِّن قَرۡنٍ هَلۡ تُحِسُّ مِنۡهُم مِّنۡ أَحَدٍ أَوۡ تَسۡمَعُ لَهُمۡ رِكۡزَۢا .

« **و چه بسیار نسل‌های پیش از آنها را که هلاک کردیم؛ آیا کسی از آنها را درمی‌یابی یا زمزمه‌ای از ایشان می‌شنوی؟** »،

یعنی، ای معاندان حق! چه اقوامی پیش‌از شما که با همه‌ی کرّو فرّشان هلاک و خاموش شدند و شما نیز جز این سرنوشتی ندارید؛ پس تا دیر نشده از غفلت به درآیید و به اصلاح خود همّت بندید.